



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت  
علیهما الصلوات  
والتسلیمات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# گودک

## از نظر وراثت و تربیت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# کودک از نظر وراثت و تربیت ج ۲

نویسنده:

محمد تقی فلسفی

ناشر چاپی:

هیئت نشر معارف اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰	کودک از نظر وراثت و تربیت
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	مسئولیت والدین در تربیت کودک
۱۰	وفای به عهد
۱۰	وفای به عهد
۱۰	تأمین زندگی کودک
۱۱	پدر خائن
۱۳	وفای به عهد وظیفه است
۱۵	وفاداری به پیمان
۱۶	عهد بستن به گواهی خدا
۱۸	اولین مدرسه کودک
۲۰	نسبتهای ناروا
۲۱	پرورش راستگویی در کودک
۲۱	پرورش راستگویی در کودک
۲۱	راستگویی
۲۳	ریشه بیماری دروغگویی
۲۵	توقع به قدر طاقت
۲۶	جبران حقارت
۲۸	عادت به دروغ سازی
۳۰	محیط زندگی
۳۱	دروغگویی و سرافکنندگی
۳۲	احترام به شخصیت

- ۳۲ ..... احترام به شخصیت مردم احترام به شخصیت کودک
- ۳۲ ..... غریزه حب ذات
- ۳۴ ..... عذرخواهی و دلجویی
- ۳۵ ..... احیای شخصیت کودک
- ۳۷ ..... غریزه بازی در کودک
- ۳۹ ..... شرافت نفس و درستکاری
- ۴۱ ..... انهدام شخصیت کودک
- ۴۳ ..... اسلام و تکریم کودک
- ۴۳ ..... توضیح
- ۴۴ ..... اطفال دشوار
- ۴۶ ..... احیای شخصیت کودک
- ۴۸ ..... توجه به گریه کودک
- ۵۰ ..... پیغمبر و سلام به اطفال
- ۵۳ ..... شرکت پدر در بازی کودک
- ۵۵ ..... عقل و عواطف
- ۵۵ ..... پرورش عواطف کودک
- ۵۵ ..... اشاره
- ۵۵ ..... تمایلات عاطفی
- ۵۷ ..... عاطفه و ترحم به ضعفا
- ۵۹ ..... ارزش علم و اخلاق
- ۶۲ ..... احساسات غیر عادی
- ۶۴ ..... عطوفت در پرتو ایمان
- ۶۶ ..... پرورش ایمان در کودک
- ۶۶ ..... پرورش ایمان در کودک

۶۹	حقایق وصف ناشدنی
۷۱	تزکیه نفس
۷۳	مایه برتری بشر
۷۵	نمونه انسان کامل
۷۸	عقده حقارت
۷۸	عقده حقارت
۸۰	قاضی کریمه المنظر
۸۳	نام زیبا
۸۵	زشتی اسم و قیافه
۸۷	لغزش در سخن
۸۹	زیاده روی در محبت
۸۹	توضیحات
۸۹	محبت به اندازه
۹۱	خودشناسی
۹۳	نگرانی های نابجا
۹۶	اغماض بی موقع
۹۸	شکست های درونی
۹۹	پرورش اعتماد به نفس
۹۹	اشاره
۹۹	طفیلی بار آمدن
۱۰۱	قبول مسوولیت
۱۰۲	لذت نیرومندی
۱۰۴	کمک عاقلانه
۱۰۶	اتکای به آرزو

۱۰۹	احساس اطمینان
۱۱۱	حیای پسندیده و ناپسند
۱۱۱	حیای پسندیده و ناپسند
۱۱۱	کم رویی
۱۱۱	احساس شرمساری
۱۱۴	ایمان و اجرای قوانین
۱۱۶	سقوط و انحطاط
۱۱۸	احیای استعدادها
۱۱۸	تشویق کارمندان دولت
۱۲۱	دو عامل انفعال
۱۲۳	تعدیل تمایل جنسی
۱۲۳	توضیحات
۱۲۳	پرورش عفت
۱۲۶	عفت جنسی
۱۲۸	بستر خواب کودک
۱۳۱	رشد در سنین مختلف
۱۳۳	مناظر خلاف عفت
۱۳۴	جبران حقارت
۱۳۴	جبران حقارت
۱۳۵	تربیت بد
۱۳۷	کینه توزی
۱۳۹	دورویی و نفاق
۱۴۲	ابراز لیاقت
۱۴۵	منشا روانی تکبر



- ۱۴۵ ..... منشا روانی تکبر
- ۱۴۵ ..... تکبر
- ۱۴۸ ..... عرب از قبل از اسلام
- ۱۵۰ ..... تربیت در لباس مشورت
- ۱۵۳ ..... تکبر و تیرگی عقل
- ۱۵۶ ..... انگیزه های تواضع
- ۱۵۶ ..... انگیزه های تواضع
- ۱۵۶ ..... فروتنی
- ۱۵۸ ..... احساسات متناقض
- ۱۶۱ ..... معلمین نالایق
- ۱۶۳ ..... مردان با شخصیت
- ۱۶۶ ..... درمان نگرانی و حقارت
- ۱۶۶ ..... درمان نگرانی و حقارت
- ۱۶۸ ..... نیروی علم و ایمان
- ۱۷۱ ..... عجز علم از درمان
- ۱۷۳ ..... تشخیص بیماری
- ۱۷۶ ..... تقویت روحی
- ۱۷۷ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## کودک از نظر وراثت و تربیت

### مشخصات کتاب

سرشناسه : فلسفی محمدتقی ۱۲۸۳ - ۱۳۷۷. عنوان و نام پدید آور : کودک از نظر وراثت و تربیت [محمدتقی فلسفی . مشخصات نشر : تهران هیئت نشر معارف اسلامی ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲. مشخصات ظاهری : ۲ ج. فروست : هیئت نشر معارف اسلامی ۱ □ ۲. شابک : ۱۵۰۰ ریال (ج. ۱) ؛ ۴۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ پانزدهم) ؛ ۱۵۰۰ ریال (ج. ۲) ؛ ۱۵۰ ریال (ج. ۲، چاپ سوم ؛ ۴۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ چهاردهم) ؛ ۵۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ هیجدهم) یادداشت : ج. ۱ (چاپ دوازدهم: ۱۳۶۲). یادداشت : ج. ۱ (چاپ سیزدهم: [آذر ۱۳۴۱]). یادداشت : ج. ۱ (چاپ پانزدهم: ۱۳۵۳؟). یادداشت : ج. ۲ (چاپ دوم: ۱۳۴۳). یادداشت : ج. ۲ (چاپ نهم: [۱۳۴۴]). یادداشت : ج. ۲ (چاپ سوم: [۱۳۴۶]). یادداشت : ج. ۲ (چاپ چهاردهم: ۱۳۵۳؟). یادداشت : ج. ۲ (چاپ هیجدهم: ۱۳۶۲). یادداشت : بالای عنوان گفتار فلسفی یادداشت : کتابنامه یادداشت : نمایه. عنوان دیگر : گفتار فلسفی موضوع : توارث موضوع : کودک کان -- سرپرستی موضوع : اسلام و آموزش و پرورش موضوع : آموزش و پرورش کودک کان رده بندی کنگره : BP۲۳۰/۱۸ف/۸ک ۹ ۱۳۴۱ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۳۷ شماره کتابشناسی ملی : ۹۹-۶۵م

### مسئولیت والدین در تربیت کودک

#### وفای به عهد

#### وفای به عهد

(( قال الله العظيم في كتابه : ((... و اوفوا بالعهد ان العهد كان مسئولا))) (۱) یکی از صفات پسندیده که در ساختمان آدمی ریشه فطری دارد وفای به عهد است . طفل از موقعی که معنی عهد و پیمان را درک می کند لزوم وفای به آن را نیز فطرتاً می فهمد . مربی لایق باید از این الهام طبیعی استفاده کند و طفل را با سنجیه وفای به عهد تربیت نماید و این درک فطری را به طوری در او پرورش دهد که از دوران کودکی وفای به عهد را یکی از وظایف خود بشناسد و خلف وعده را قبیح تلقی نماید . در اسلام وفای به عهد از علایم ایمان است و اساس آن باید از دوران کودکی پی ریزی شود . بحث امروز ما به خواست خداوند پیرامون این موضوع خواهد بود . در ضمن سخن ، احادیث مربوطه را به عرض می رسانم ، ولی از این نظر که پرورش کودک با خلق پسندیده وفای به عهد یا سایر سجایای اخلاقی در درجه اول به عهده مربیان اطفال است ، امروز قبل از ورود به بحث ، مختصری درباره وظیفه پدران و مادران و مسئولیت آنان صحبت می کنم .

#### تأمین زندگی کودک

همه می دانند اطفال واجب النفعه پدران هستند . بر پدر متمکن لازم است مصارف غذا و لباس و مسکن فرزندان خود را بپردازد و زندگی آنان را تأمین نماید . اداره زندگی کودکان و حفظ آبرو و شخصیت آنان به اندازه ای مورد توجه رسول اکرم بود که در حدیث آمده است ، مردی از انصار فوت کرد . دارای چند طفل صغیر بود و مختصر سرمایه ای که داشت نزدیک مرگ به قصد عبادت و جلب رضای خداوند از کف داد . کودکانش در همان روز برای زندگی از مردم تمنای مساعدت می کردند . این خبر به اطلاع پیغمبر اکرم رسید . (( فقال لقومه : ما صنعتم به ؟ قالوا دفناه . فقال : اما انی او علمته ما ترکتمک تتدفنونه مع اهل الاسلام ترک

ولده یتکفون الناس . )) پرسید: ((با جنازه متوفی چه کردید؟)) گفتند: ((دفنش نمودیم . )) فرمود: ((اگر قبلا می دانستم نمی گذاردم او را در قبرستان مسلمین دفن کنید . او مال خود را از دست داده و فرزندان خویش را به گدایی بین مردم رها نموده است . بهترین بخشش وارث مسؤ و لیت پدران منحصر به اداره زندگی مادی و مراقبت های جسمانی کودکان نیست ، پرورش های روحانی و ایمانی آن ها نیز به عهده پدران است . در نظر اسلام ادب و تربیت فرزندان از تاءمین حواجج جسمانی آنان ارزنده تر است . علی علیه السلام می فرمود: (( ما نحل والد ولدا نحلا فضل من ادب حسن . )) (۲) بخشش و تفضل هیچ پدری به فرزندش بهتر از عطیه ادب و تربیت پسندیده نیست . (( و عنه علیه السلام لا- میراث کالا ادب . )) (۳) و نیز فرموده است : هیچ ارثی برای فرزندان بهتر از ادب و تربیت نیست . حضرت سجاد زین العابدین علیه السلام فرمود: (( و اما حق ولدک فان تعلم انه منک و مضاف الیک فی عاجل الدنیا بخیره و شره و انک مسؤ ول عما ولیته به من حسن الادب والدلاله علی ربه عز و جل والمعونه له علی طاعته فاعمل فی امره عمل من يعلم انه مثاب علی الاحسان الیه معاقب علی الاسباء الیه . )) (۴) مسؤ و لیت پدر حق فرزندت به تو این است که بدانی وجود او از توست و نیک و بدهای او در این دنیا وابسته به توست . بدانی که در حکومت پدری و سرپرستی او مؤ اخذ و مسؤ ولی ، موظفی فرزندت را با آداب و اخلاق پسندیده پرورش دهی ، او را به خداوند بزرگ راهنمایی کنی ، و در اطاعت و بندگی پروردگار یاری اش نمایی ، به رفتار خود در تربیت فرزندت توجه کنی . پدری باشی که به مسؤ و لیت خویش آگاه است . می داند اگر نسبت به فرزند خود نیکی نماید در پیشگاه خداوند اجر و پاداش دارد، اگر درباره او بدی کند مستحق مجازات و کیفر خواهد بود . تربیت کودک فریضه مذهبی است پرورش صحیح فرزندان نه تنها یک مسؤ و لیت ملی و مملکتی است ، بلکه این وظیفه مقدّس روحانی یک فریضه اجتناب ناپذیر شرعی و مذهبی است . پیشوای عالیقدر شیعیان حضرت سجاد علیه السلام در این حدیث شریف به مسؤ و لیت پدران در تربیت فرزندان تصریح فرموده است . امام علیه السلام پرورش های اخلاقی و ایمانی کودک را از وظایف مسلم مذهبی آنان دانسته و خاطر نشان نموده است که تربیت های پسندیده پدران ، مانند ادای یک فریضه مذهبی موجب اجر و پاداش در پیشگاه خداوند است و پرورش های ناپسند مانند ترک واجب یا ارتکاب گناه ، پدران را مستحق عقاب و کیفر الهی خواهد کرد . امام صادق علیه السلام فرمود: (( و تجب للولد علی والده ثلاث خصال : اختیاره لوالدته و تحسین اسمه و المبالغه فی تاءدیه . )) (۵) در این حدیث نیز امام صادق علیه السلام مراقبت شدید پدران را در تربیت فرزندان از حقوق واجب آنان دانسته است . حضرت امام سجاد از پیشگاه پروردگار برای حسن تربیت فرزندان خود استمداد می کند: (( و اعنی علی تربیتهم و تاءدیبهم و برهم . )) (۶) بار خدایا مرا در تربیت و تاءدیب فرزندانم یاری و مدد بفرما . چه بسیار مادران نادان که فرزندان خود را از دوران کودکی به آداب زشت و رفتار بد پرورش دادند و آنان را برای تمام عمر دچار بدبختی و تیره روزی نمودند . چه بسیار پدران گناهکار و بی ایمان که به تعالیم دینی و علمی بی اعتنایی کردند و فرزندان خویش را از کودکی به مجالس گناه بردند و در برابر چشم های کنجکاو و متجسس آن ها، مرتکب اعمال زشت شدند و اطفال پاک دل را در محیط معصیت پرورش دادند و بعضی با جسارت بیشتری آن ها را به معصیت وادار نمودند .

### پدر خائن

در حدود ۱۵ سال قبل ، اواخر شب در ایستگاه اتوبوس به انتظار ماشین ایستاده بودم . چند نفر مسافر دیگر نیز در ایستگاه بودند . بین مسافری مردی بود که دست طفل شش ساله ای را در دست داشت . طفلک منقلب بود . کنار خیابان استفراغ کرد . یکی از مسافران پرسید: ((طفلت چه مرضی دارد؟)) جواب داد: ((مریض نیست ، امشب او را به مجلس رفقا بردم و به او مشروب دادم !!)) چه خیانتی بزرگتر از این است که پدری به فرزند شش ساله خود مشروب الکلی بدهد و او را از کودکی بدبخت کند! آیا چنین پدری نباید معاقب باشد؟! آیا چنین فرزندى حق ندارد پدر ستمگر خود را نفرین نماید؟! (( قال رسول الله ( ص ) یا علی لعن الله

والدین حملا ولدهما علی عقوقهما . )) (۷) رسول اکرم به علی (ع) فرمود: لعنت خدای بر پدر و مادری که فرزند خویش را بد تربیت کنند و موجبات عاق خود را فراهم نمایند . کمک به یزدان پدران و مادران پاک دلی که خود ایمان مذهبی دارند و پای بند تعالیم آسمانی هستند قادرند فرزندان شایسته و لایق ، درستکار و صحیح العمل پرورش دهند و آنان را مانند خود امیدوار و متکی به حضرت حق بار آورند . ((کار مادر، مانند نقاشی نیست که زیبایی ها را روی پرده نمایان می سازد . به کار پیکر تراشی هم که مرمر را حجاری می کند شباهت ندارد . او مانند نویسنده ای نیست که اندیشه های منزّه خود را در قالب الفاظ بریزد، بلکه او وظیفه مند است که با کمک یزدان در یک روان انسانی جلوه ای از الهیت را نمودار سازد . در این گفتار جمله با کمک یزدان نکته برجسته و پراهمیتی است ، زیرا مادر در لحظاتی که احساس ناتوانی می کند که اغلب نیازمند می شود که به قدرتی بالاتر و عالی تر از نیروی خویش اتکا کند . کوموله سو در کتاب خود، مادری را مورد بحث قرار داده است که مظهر حقیقتی می باشد . این استاد تعلیم و تربیت هنگامی که برای تنظیم گزارشی در چهارمین کنگره ازدواج ، مشغول مطالعه بوده است با زنی برخورد می کند که توانسته بود پس از مرگ همسرش ده فرزند خود را با موفقیت کامل تربیت کند . )) بین زن و استاد چند پرسش و پاسخ رد و بدل شده است . زن در پاسخ های خود از خدا و دعا و خلاصه از ایمان سخن گفته و موفقیت خویش را در تربیت صحیح فرزندان ، مرهون سرمایه های ایمانی و معنوی خود دانسته است . در پایان استاد پرسید: ((پس برای فرزندانان چه کردید؟ کار دیگری نکردم . . . من روی نفس خود کار کردم و یزدان روی آن ها عمل کرد . بدین گونه این زن تنها زیر نفوذ ایمان و عقیده به تکامل خویش پرداخت ، در حالی که پا به پای این موجودی که به سوی برتری و معرفت می رفت یک مربی بی ایراد، آراسته به خصایل و نیروهای لازم برای ایجاد یک وظیفه خطیر با وی پیش می آمد . این زن با روش پسندیده خود در صف کسانی که برای تجلی دادن الهی در روان انسانی با یزدان همکاری می کنند، به نام خویش جای شایسته ای باز کرد . )) (۸) پرورش ایمان در جهان امروز، در دنیایی که بیشتر توجه مردم به شئون مادی معطوف است ، در نظر دانشمندان واقع بین جهان ، پرورش های روحانی و ایمانی که منشاء پاکی و فضیلت و سرمایه بزرگ خوشبختی و سعادت است ارزش بسیاری دارد و آنان به چنین تربیت هایی به نظر تکریم و احترام خاصی می نگرند . لازم است پدران و مادران جوان به مسؤ ولت شرعی خویش متوجه باشند و در پرورش ایمان و اخلاق در فرزندان خود کمال جدیت و کوشش را اعمال نمایند و در ضمن تاءمین سلامت جسم و تقویت عقل و علم کودکان ، آنان را افرادی با ایمان و پاک دل ، وظیفه شناس و درست کار تربیت کنند . انجام این وظیفه بزرگ تنها در پرتو دانایی و درستکاری پدر و مادر و مربی طفل میسر است . پرورش کودک یکی از مسائل مهم مذهبی و علمی است . پدر و مادر باید وظایف خود را در تربیت طفل به خوبی فرا گیرند و در مقام عمل به کار بندند تا تربیت خوب و شایسته فرزند خویش نایل شوند . لازم است مسموعات و مبصرات کودک که از راه گوش و چشم وارد مغز او می شود شدیداً تحت مراقبت قرار گیرند . یک سخن پلید و یک منظره منحرف کننده کافی است فکر طفل را از صراط مستقیم بگرداند و برای همیشه او را بدبخت و آلوده نماید . ((تکنیک تعلیم اخلاق و مذهب خیلی با تعلیم فکری متفاوت است ، زیرا تشخیص خوب و بد و برخوردارگی از تملک نفس و جمال دوستی و خداپرستی با آشنایی به دستور زبان و تاریخ و حساب فرق زیادی دارد . این تعلیم عملی اصول زندگی جز در محیط تربیتی خاصی ممکن نیست . چگونه می توان چنین محیطی ساخت ؟ در میان انحطاط اخلاقی امروزه این امر تصمیمی بس خطیر است . توافق محیط اجتماعی با ضروریات تعلیم و تربیت در وهله اول مستلزم تصفیه پر دامنه ای است . سانسور منظم سینماها و رادیو و بستن بسیاری از دانسینگ ها و بارها و میخانه ها و تحوّل در وضع مطبوعاتی که مورد مطالعه کودکان و جوان قرار می گیرد از آن جمله است . معلمین و پدران و مادران عموماً حسن نظر دارند ولی اغلب به علت جهل خود خطا می کنند . بایستی از هم اکنون پدران و مادران آینده را از یک طرف و معلمین فردا را از طرف دیگر با روش صحیح زندگی و تربیت کودک آشنا کرد . پرورش گوسفندان و پرندگان خیلی از تربیت فرزندان آدمی آسان تر است ، مع هذا کسی که می خواهد به پرورش چهارپایان پردازد باید

مدتی را در یک قریه یا آموزشگاه کشاورزی تعلیم بگیرد و هیچ فرد عاقلی با مطالعه مجلات و کتاب حساب یا فلسفه، خود را آماده این کار نمی‌کند. مع هذا این دیوانگی را امروز دختران جوان، یعنی مادران فردا می‌کنند و بسیاری از آنان چیزی خارج از برنامه درس نمی‌دانند و با جهل کامل از وظایف زنی، به آستانه زناشویی پا می‌گذارند. ساختمان بدنی و روانی زن و مرد یکسان نیست. اتخاذ یک قسم روش تربیتی برای پسران و دختران یک نظریه بی اعتبار قدیمی و باقیمانده‌ای از دوره ماقبل علمی تاریخ بشریت است. ((۹)) مقصود از بیان این مختصر جلب نظر پدران و مادران به مسؤلیت خطیر فرزندان بود. امید است اولیای اطفال به وظیفه خود توجه نمایند و از خداوند بزرگ در پرورش صحیح کودکان خویش استمداد کنند و آنان را فرزندان صالح و افرادی لایق و شایسته بار آورند. پیمان شکنی اینک بحث امروز تمام مردم جهان از هر ملت و نژاد به درک طبیعی و الهام فطری، لزوم وفای به عهد و قبح پیمان شکنی را درک می‌کنند. هر انسانی به وجدان فطری خود می‌فهمد که وقتی با کسی عهد بست موظف است به آن وفا نماید و اگر تخلف کند مرتکب خلافی شده و در ضمیر باطن خود از این کار احساس شرمساری می‌کند. همچنین از کسی که با او پیمان بسته است به طور طبیعی توقع دارد که به عهدش عمل کند و اگر از او تخلف بیند حس می‌کند که بد کرده و از صراط مستقیم منحرف شده است. طفل در دورانی که مسایل علمی و عقلی را درک نمی‌کند، به فطرت طبیعی خود لزوم وفای به عهد را می‌فهمد. موقعی که پدر به او وعده می‌دهد وقتی به منزل برگردد برای او اسباب بازی می‌آورد بچه به طور طبیعی توقع دارد که پدر به عهدش وفا کند و اسباب بازی بیاورد. به این توقع فطری اطمینان دارد. تا وقتی که پدر نیامده بچه با فکر اسباب بازی شاد و مسرور است. به خود نوید می‌دهد. زنگ در به صدا در می‌آید، پدر وارد می‌شود. بچه به توقع فطری خود، خود را برای گرفتن اسباب بازی آماده می‌نماید، به دست پدر نگاه می‌کند. اگر به وعده وفا نکرده و اسباب بازی نیاورده باشد طفل ناراحت می‌شود، حس می‌کند که واقعه خلاف انتظاری رخ داده است. در نظر سایر کودکان نیز این عمل بد و برخلاف توقع طبیعی آنان است.

### وفای به عهد و وظیفه است

پیامبران الهی و مریبان بشر نیز در طول قرن‌های متمادی حسن وفای به عهد و قبح پیمان شکنی را به مردم تذکر داده اند و آنان را با این درک فطری تربیت نموده اند. در نتیجه، این سجه انسانی در نهاد مردم امروز از طرفی مطابق با وجدان اخلاقی تربیتی است. در اسلام وفای به عهد از وظایف حتمی تمام مسلمین در امور فردی و اجتماعی است. در این باره آیات و اخبار بسیاری رسیده است که قسمتی از آن‌ها را به عرض شما می‌رسانم: ۱. ((و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا.)) (۱۰) به عهد و پیمان وفادار باشید و بدانید که این امر در پیشگاه خداوند مورد مؤاخذه و پرسش است. ۲. ((والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون.)) (۱۱) مؤمنین کسانی هستند که به امانت و عهد و پیمان خود وفا دارند. ۳. ((موسی بن جعفر عن آباءه قال رسول الله (ص) لا دین لمن لا عهد له.)) (۱۲) حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت کرده است که رسول اکرم (ص) فرمود: مسلمان نیست آن کس که به عهد و پیمان وفادار نباشد. ۴. ((سمعت ابا عبدالله یقول: عده المومن اخاه نذر لا کفاره له.)) (۱۳) وعده‌ای که مسلمان به برادر دینی خود می‌دهد مانند نذر شرعی وفای به آن لازم است، به این تفاوت که در تخلف مثل نذر کفاره ندارد. ۵. ((قال رسول الله (ص): من کان یومن بالله والیوم الآخر فلیف اذا وعد.)) (۱۴) رسول اکرم می‌فرمود: آن کس که به خدا و روز جزا ایمان دارد البته باید به عهد و پیمان وفادار باشد. ۶. ((قال رسول الله (ص): اقربکم منی غدا فی الموقف اصدقکم فی الحدیث و اداکم للامانه و اوفاکم بالعهد و احسنکم خلقا و اقربکم من الناس.)) (۱۵) رسول اکرم می‌فرمود: کسانی که در سخن راستگوتر و در ادای امانت مواظب‌تر و در عهد و پیمان باوفا تر و در اخلاق نیکوتر و با مردم گرم‌تر هستند در قیامت به من از همه نزدیک‌ترند. ۷. ((یجب علی المؤمن من الوفاء بالمواعید والصدق فیها.)) (۱۶) بر مسلمان واجب است به پیمان خود وفا کند و نسبت به آن

صادقانه عمل نماید . ۸ . (( وفاء بالذمم زینة الکرّم . )) (۱۷) علی علیه السلام فرمود: وفای به عهد و پیمان آراستن جوانمردی است . برای اینکه مسلمین به ننگ پیمان شکنی آلوده نگردند لازم است هر مسلمانی در موقع تعهد، قدرت خود را در وفای به آن بسنجد . اگر خویشتن را ناتوان و غیر قادر می بیند از اول زیر بار تعهدی نرود و به پیمانی پای بند نشود . علی علیه السلام می فرمود: (( لا تعد ما تعجز عن الوفاء . لا تضمن ما لا تقدر علی الوفاء به . )) (۱۸) حقوق ملی و بشری در اسلام یک سلسله مقررات و قوانین وضع شده که مخصوص ملت اسلام است . مسلمین جهان موظفند آن ها را بین خود و درباره خویشتن نسبت به یکدیگر اجرا کنند . حدود و حقوق عادلانه تمام مردم در آن قوانین منظور شده و با مراعات آن ها جامعه از هر قسم تعرض و تجاوزی مصون خواهد ماند . این دسته از قوانین را می توان به نام حقوق ملی اسلامی نامید . ولی در اسلام بعضی از مقررات است که اختصاص به این ملت ندارد و دارای جنبه عمومی و جهانی است و مسلمین وظیفه دارند آن مقررات را نسبت به تمام ملل و اقوام جهان ، صرف نظر از مذهب و نژاد، مراعات نموده و درباره همه آنان اجرا نمایند . این دسته از قوانین را می توان به نام مقررات حقوق بشر خواند . یکی از این مقررات قانون لزوم وفای به عهد است . مسلمین نه تنها مکلفند به پیمان هایی که بین خود با یکدیگر منعقد می کند پای بند بوده و عملاً به تعهدات خویش وفا نمایند، بلکه موظفند نسبت به پیمان هایی که با غیر مسلمین از هر ملت و مذهبی منعقد می نمایند وفادار باشند و عملاً تعهدات خود را بدون کمترین مسامحه و تعلل انجام دهند . رسول اکرم (ص) فرمود: (( ثلاثة لیس لاحد فیهن رخصة : الوفاء لمسلم کان او کافر، و بر الوالدین مسلمین کانا او کافرین ، و اداء الامانة لمسلم کان او کافر . )) (۱۹) پیمان با مسلم یا کافر سه چیز است که احدی مجاز نیست از آن تخلف و سرپیچی نماید: اول وفای به عهد، خواه طرف پیمان مسلمان باشد یا کافر . دوم نیکی به پدر و مادر، خواه مسلمان باشند یا غیر مسلمان . سوم ادای امانت ، خواه صاحب امانت مسلم باشد یا کافر . (( عن ابی جعفر (ع) قال : ثلاث لم يجعل الله عز و جل لاحد فیهن رخصة : اداء الامانة الی البر و الفاجر و الوفاء بالعهد للبر و الفاجر و بر الوالدین برین کانا او فاجرین . )) (۲۰) امام باقر علیه السلام فرمود: سه چیز است که خداوند به احدی اجازه تخلف از آن ها را نداده است . اول ادای امانت ، چه صاحب امانت نیکوکار باشد چه گناهکار . دوم وفای به عهد، خواه صاحب عهد صحیح العمل باشد یا بد عمل . سوم احترام و نیکی به پدر و مادر، خواه درستکار باشند یا نادرست . پیمان با دشمن علی علیه السلام در ضمن عهد نامه خود به مالک اشتر فرمود: (( و ان عقدت بینک و بین عدوک عقدة او البسته منک ذمة فحط عهدک بالوفاء و اراع ذمتک بالامانة . )) اگر بین خود و دشمنت قرار دادی منعقد نمودی یا به او امان دادی ، به عهدی که کرده ای وفادار باش و به امانی که داده ای امین و درستکار . (( فانه لیس من فرائض الله شی الناس اشد علیه اجتماعا مع تفرق اهوائهم و تشتت ارائهم من تعظیم الوفاء بالعهود . )) (۲۱) زیرا از بین واجبات و فرایض الهی هیچ چیزی نزد مردم ، با اختلافاتی که در عقاید و افکار دارند، به قدر وفای به عهد مورد تعظیم و احترام نیست . بشر بیش از هر چیز به خود و منافع خود علاقه دارد . در آن جایی که عهد و پیمان منافعی با منافع شخصی و تمایلات نفسانی او باشد میل دارد از وفای به عهد سر باز زند و از زیر بار پیمان شانه خالی کند . با آن که مردم فطرتاً لزوم وفای به عهد را درک می کنند و در گفتار خود از احترام و ارزش آن سخن بسیار می گویند، ولی اغلب در مقام عمل اگر قدرت و نیرویی در اختیار داشته باشند سوء استفاده می کنند و به تعهدات خویش پشت پا می زنند . علی علیه السلام می فرمود: (( الحق اوسع الاشیاء فی التواصف و اذیقها فی التناصف . )) (۲۲) در مقام حرف زدن ، میدان سخنرانی در توصیف حق تمجید عدل ، بسیار وسیع و پهناور است ، گوینده قادر است مرکب گفتار را از هر طرف بتازد و به احترام آن از هر دری سخن بگوید . ولی در مقام عمل ، میدان حق و بی اندازه تنگ و طاقت فرساست و به کار بستن آن بسی دشوار و مشکل است . در دنیای کنونی ، در جهان امروز، زمامداران مقتدر در مقام سخن همه جا از عدل و آزادی دم می زنند . الفاظ امید بخش و دلنشین حق و انصاف به وسیله رادیو فضای گیتی را اشغال نموده و گوش بشر را پر کرده است ، ولی در مقام عمل مشاهده می شود که اغلب اوقات قدرت و زور حاکم واقعی است و حق و انصاف کمتر مورد توجه است . زمامداران مقتدر در ایام جنگ یا در

اوقات عادی مکرر از قدرت های خود سوء استفاده نموده و به حقوق ملل ضعیف تجاوز کرده اند و عملاً به تعهدات خویش پشت پا زده اند. کشورهای ضعیف به علت ناتوانی ناچار به ستمگری های آنان تن در داده و از ترس، دم فرو بسته اند!

### وفاداری به پیمان

یکی از بزرگ ترین امتیازات مردان الهی این است که هرگز از قدرت خود استفاده ناروا نمی کنند و به حقوق دیگران، هر قدر هم که ضعیف باشند، تجاوز نمی نمایند. در صدر اسلام، در آن موقعی که سربازان نیرومند مسلمین به منظور اعلاّی حق و آزادی و در هم شکستن اساس شرک و بت پرستی برق آسا پیشروی می کردند و شهرهای بزرگ را یکی پس از دیگری فتح می نمودند، وفای به عهد را از وظایف قطعی و اجتناب ناپذیر خود می دانستند. مردم آن روز جهان نیز از این سنجیه آگاه بوده و اطمینان داشتند که مسلمین پای بند تعهدات خود هستند و با همه قدرتی که در اختیار دارند محال است به نقض عهد مبادرت نمایند. امان به دشمن در جنگ اگر در جبهه جنگ از طرف مسلمین به دشمن امان داده شود، ارتش اسلام قانوناً موظف است نسبت به آن امان وفادار باشد و از حمله و تعرّض خودداری کند. جالب آن که این موضوع تنها از اختیارات مخصوص فرمانده لشکر نیست، بلکه مقررات ارتش اسلام این حق را به نفرات سربازان نیز داده است. یک سرباز عادی در جبهه جنگ حق دارد کتبا یا شفاهاً به دشمن امان بدهد و در صورتی که از حق خود استفاده کرد و امان داد تمام افسران و سربازان موظفند به آن امان احترام کنند و تعهد یک فرد مسلمان را لازم الاجرا تلقی نمایند. در این باره احادیث بسیاری رسیده است! (( عن امیر المؤمنین (ع): اذا اومی احد من المسلمین او اشار الی احد من المشرکین فنزل علی ذلک فهو فی امان. (۲۳) )) (( عن جعفر بن محمد (ع): اذا اومی احد من المسلمین الی احد من اهل الحرب فهو امان. )) (۲۴) (( عن امیر المؤمنین (ع): ان رسول الله (ص) قال: ذمّة المسلمین واحده یسعی بها ادناهم. )) (۲۵) مفاد این سه حدیث و احادیث دیگری که در این باب آمده ناظر به این امر است که تمام مسلمین باید به امانی که یک فرد عادی داده است احترام کنند و عملاً به آن ترتیب اثر بدهند! تعهد یک سرباز فضیل بن زید با سربازان خود قلعه ای را به نام سهریاج محاصره کردند. تصمیم داشتند یک روزه آن را فتح کنند. پس از چند ساعت زد و خورد، سربازان مسلمین برای استراحت به عسکرگاه خود رفتند تا پس از رفع خستگی دوباره برای پیکار آماده شوند. یک سرباز مسلمان مملوک از صف سربازان عقب افتاد. دشمنان از این فرصت استفاده کردند، با زبان محلی با آن سرباز سخن گفتند و از او درخواست امان نمودند. سرباز مملوک پذیرفت. امانی نوشت و به آنان تسلیم کرد. موقعی که لشکر اسلام آماده جنگ شدند و به طرف قلعه حرکت کردند، بر خلاف انتظار مشاهده نموده نمودند که دشمنان با اطمینان خاطر درب قلعه را گشوده و به خارج قلعه آمده اند. امان نامه سرباز مملوک را روی دست گرفته و گفتند این امان شماس است. برای ارتش اسلام پذیرش امان یک نفر سرباز امر عادی بود، ولی وقتی متوجه شدند که این امان نامه به امضای یک مسلمان مملوک است مردّد ماندند که آیا امان او مانند موضوع را به مرکز گزارش دادند. خلیفه وقت در جواب نوشت: (( ان العبد المسلم من المسلمین ذمّته کذمّتمک فلینذ امانه. )) (۲۶) مسلمان مملوک نیز از مسلمین است و تعهدات او مانند تعهدات شما محترم است. به امان او ترتیب اثر دهید و تعهد او را نافذ و ممضی تلقی نمایید. پیمان های اقتصادی در آیین مقدّس اسلام وفای به عهد یکی از وظایف غیر قابل تخلف مسلمین است، خواه موقع جنگ باشد یا حال عادی، خواه طرف پیمان مسلمان یا غیر مسلمان. وفای به عهد و پیمان در تمام شؤون زندگی داخلی و خارجی هر کشوری اثر مستقیم دارد و به هر نسبتی که این سنجیه انسانی در مملکت مراعات شود و مردم عملاً به تعهدات خویش وفادار باشند، به همان نسبت زندگی مردم بهتر و آسایش جامعه زیادتر و ارزش و آبروی آن ملت در جهان بیشتر خواهد بود. تعهدات مالی و قراردادهای اقتصادی یکی از ارکان مهم زندگی اجتماعی تمام کشورهای جهان است. در مملکتی که مردم وفای به عهد را از وظایف مسلم مذهبی و اخلاقی خود بشناسند و در انجام آن کوشا و جدی باشند امور مالی آن کشور بر اساس اعتماد و اطمینان در کمال صحت

و سرعت جریان دارد. مدیون در موعد مقرر دین خود را می پردازد و فروشنده متاع را طبق تعهدات خود تسلیم خریدار می کند. خلاصه عهد و پیمان نزد همه مردم محترم است و تمام طبقات خویشتن را در وفای به عهد ملزم و موظف می شناسند. در آن جا ارزش تعهد که ناشی از شرافت نفس و فضیلت اخلاق است از هر سند رسمی بهتر و از هر متاع گران بهایی ارزنده تر است. وثیقه ده هزار درهم یکی از غلامان آزاد شده حضرت سجاد علیه السلام در اثر کار و فعالیت سرمایه ای به دست آورد. زمانی آن حضرت دچار مضیقه مالی شد. از غلام آزاد شده خویش ده هزار درهم قرض خواست که هر وقت قادر باشد بپردازد. او درخواست گرو کرد. حضرت از عباى خود نخى کشید و به وی داد. فرمود: ((این وثیقه من است، تا موقع ادای دین نزد شما باشد.)) برای قرض دهنده قبول چنین وثیقه ای سنگین بود، ولی با توجه به شخصیت آن حضرت و بیاناتی که فرمود مبلغ مورد نظر را به حضرت تسلیم کرد و نخ عبا را گرفت و در قوطی کوچکی جای داد. اتفاقاً خیلی زود برای حضرت گشایش مالی شد و ده هزار درهم را نزد طلبکار آورد. تعهد مردان با فضیلت ((ثم قال له: قد احضرت مالک فهاث وثیقتی. فقال له: جعلت فداک ضیعتها. قال اذا لا تاءخذ مالک منی لیس مثلی یستخف بدمته. قال: فاخرج الرجل الحق فاذا فيه الهدیه فاعطاها علی بن الحسین الدرهم و اخذ الهدیه فرمی بها و انصرف.)) (۲۷) فرمود: ((پولت حاضر است، وثیقه مرا بیاور.)) عرض کرد: ((من نخ عبا را گم کردم.)) حضرت فرمود: ((در این صورت طلب خود را از من نگیر، تعهد شخصی مثل مرا نباید ناچیز گرفت.)) ناچار مرد قوطی کوچک را آورد و دید نخ عبا در آن هست. نخ را تسلیم نمود. حضرت پول ها را پرداخت و نخ را گرفت و به دور انداخت. یک نخ عبا به تنهایی هیچ ارزشی ندارد، ولی وقتی آن نخ نشانه تعهد و التزام یک انسان شریف و با فضیلت باشد آن قدر ارزنده و گران بهاست که می تواند وثیقه ده ها هزار درهم و دینار گردد و داین با اطمینان خاطر آن را بپذیرد و در موعد مقرر طلب خود را دریافت نماید. وفای به عهد یکی از صفات حضرت حق است. خداوند در قرآن کریم تصریح فرموده است: ((ان الله لا یخلف المیعاد.)) (۲۸) خداوند خلف وعده نمی فرماید. بشری که در عهد خود ثابت و پایدار است، به یکی از صفات الهی متصف است و این خود نشانه ای از مراتب کمال و فضیلت او است. متهم بی گناه بعد از واقعه صفین حزبی به نام خوارج به وجود آمد. افرادی تند و بی اطلاع از مبانی علم و دین در آن شرکت کردند و سالیان دراز به جرایم و جنایات بزرگی دست زدند. حکومت های وقت نیز به صور مختلف با آن ها مبارزه نمودند. در زمان حجاج بن یوسف جمعی را به اتهام وابستگی به این حزب دستگیر و برای مجازات نزد حجاج آوردند. حجاج در مجلس خود به وضع آنان رسیدگی کرد و مجازات هر یک را تعیین نمود. وقتی نوبت به آخرین فرد آن جمعیت رسید مؤذن اذان گفت و موقع نماز را اعلام نمود. حجاج از جا حرکت کرد و متهم را به یکی از حضار مجلس خود که عنبسه نام داشت سپرد و گفت: ((امشب او را پیش خود نگاهداری کن و فردا صبح نزد من بیاور تا مجازاتش کنم.)) عنبسه اطاعت کرد و با او از عمارت استانداری خارج شد. در راه، متهم به عنبسه گفت: ((آیا می توان به تو امید خیری داشت؟)) عنبسه گفت: ((اگر سخنی داری بگو، شاید توفیق رفیم شود و به راه خیر و نیکی قدمی بردارم.)) متهم گفت: ((به خدا قسم من از خوارج نیستم. به هیچ مسلمانی خروج نکرده و به محاربه کسی قیام ننموده ام. از این تهمت که به من بسته اند منزه و مبری هستم. گر چه بی گناه گرفتار شده ام، ولی به رحمت خداوند حکیم اطمینان دارم. می دانم فضل الهی شامل حال من خواهد بود و هرگز بدون گناه معذب نخواهم شد. تمنای من این است که احسان کنی و اجازه دهی امشب را نزد زن و فرزندانم بروم، آنان را وداع نمایم، و صایای خود را بگویم، حقوق مردم را ادا کنم و فردا اول وقت نزد تو بیایم.))

### عهد بستن به گواهی خدا

عنبسه می گوید از این تقاضا مرا خنده آمد که یک متهم زندانی چنین درخواستی می کند. جواب ندادم. او دوباره تقاضای خود را تکرار کرد. گفته او در من تاءثیر نمود، به دلم گذشت که خوب است به خداوند اعتماد نمایم و درخواست او را بپذیرم. تصمیم



گرفتم و به او گفتم: ((برو، ولی باید عهد کنی که فردا صبح باز آیی.)) آن مرد گفت: ((عهد کردم که فردا اول وقت بیایم بر این عهد خداوند را گواه می‌گیرم.)) رفت تا از چشم ناپدید شد. وقتی به خودم آمدم از کرده خویش سخت ناراحت و مضطرب شدم. با خود گفتم این چه کاری بود کردم؟ چرا بی جهت خود را در معرض غضب حجاج قرار دادم؟ با نگرانی به منزل رفتم. قضیه را با اهل خانه خود به میان گذاردم. آنان نیز مرا ملامت کردند ولی کار گذشته بود! آن شب را تا صبح نخوابیدم. مانند انسان مارگزیده یا زن فرزند مرده به خود می‌پیچیدم. صبح شد، مرد به وعده خود وفا کرد و اول وقت آمد. از آمدنش تعجب کردم. گفتم: ((چرا آمدی؟)) گفت: ((هر کس که به سعادت معرفت خدا نایل شده و پروردگار را به قدرت و کمال بشناسد، وقتی عهد کند و خداوند را بر آن گواه گیرد باید به آن عهد وفا نماید و هرگز نقض پیمان نکند.)) در ساعت مقرر او را با خود به دارالاماره، نزد حجاج برد و قصه شب گذشته را از اول تا آخر برای حجاج نقل کرد. حجاج از ایمان و وفای متهم تعجب نمود. به عنبسه گفت: ((میل داری او را به تو ببخشم؟)) گفت: ((اگر کرم نمایی و چنین کنی بر من منت بسیار داری.)) حجاج متهم را به عنبسه بخشید. عنبسه او را به خارج دارالاماره آورد و در کمال مهربانی گفت: ((آزادی برو.)) نجات از قتل مرد بدون اینکه از عنبسه قدردانی و حق شناسی نماید راه خود را پیش گرفت و رفت. عنبسه از این همه سردی و حق ناشناسی رنجیده خاطر شد. با خود گفت شاید دیوانه باشد، ولی بر خلاف انتظار فردای آن روز نزد عنبسه آمد، تشکر و حق شناسی بسیار کرد. ((نجات دهنده من خداوند بود و تو وسیله این کار، اگر دیروز از تو قدرشناسی و شکرگزاری می‌کردم تو را شریک نعمت خدا کرده بودم و این عمل ناروا بود. لازم دانستم اول شکر حق تعالی به جای آورم و سپس از شما قدردانی نمایم. دیروز و دیشب در پیشگاه خداوند شکرگزاری کردم و آن چه که وظیفه بندگی بود بجای آوردم و امروز برای حق شناسی شما آمده‌ام.)) سپس از نیکوکاری و خدمت‌گزاری عنبسه قدردانی و تشکر کرد و از زحمات او عذرخواهی نمود و رفت. (۲۹) اثر وفای به عهد وفای به عهد یکی از ارکان سعادت بشر است. وفای به عهد یکی از بزرگترین سجایای اخلاقی انسان است. وفای به عهد قادر است مرد خونخواری مثل حجاج بن یوسف را تحت تأثیر قرار دهد و او را از ریختن خون بی‌گناهی باز دارد. زندگی بر اساس فضیلت در کشوری که مردم به تعهدات خود وفا دارند، امور اقتصادی و اجتماعی و خانوادگی جریان صحیح و طبیعی دارد. در آن جا زندگی بر پایه اطمینان و اعتماد استوار است و تماس مردم با یکدیگر بر اساس فضیلت و انسانیت است. بر عکس در اجتماعی که افراد به وعده‌های خویش بی‌اعتنا یا کم‌اعتنا هستند و احساس مسؤولیت شدید در انجام تعهدات نمی‌کنند، امور از مسیر طبیعی خود خارج می‌شود و مشکلات به صور مختلف دامن گیر مردم می‌گردد. در آن جا سازمان‌های قضایی و قوانین انتظامی ضامن اجرای تعهدات می‌شود، اخلاق و وظیفه شناسی جای خود را به محاکم قضایی می‌دهد و پیمان شکنی‌ها به صورت پرونده‌های حقوقی و جزایی درآمده و نیروهای انسانی و مالی کشور را به هدر می‌دهد. در آن جا برای حق و فصل امور باید به سازمان‌های اجرایی و به زور و زندان متوسل شد. خشم خدا و خلق علی علیه السلام در ضمن تعالیم خود به مالک اشتر توصیه فرمود: ((از عهد شکنی بر حذف باش.)) ((والخلف یوجب المقمت عند الله والناس.)) (۳۰) خلف وعده و نقض پیمان باعث خشم خداوند و مردم است. بدون تردید عهد شکنی شخصیت آدمی را در هم می‌شکند. عهدشکن هر قدر در جامعه بزرگ و مورد احترام باشد، در اثر نقض پیمان، حقیر و کوچک می‌شود. هر انسانی از هر ملت و نژاد به الهام طبیعی درک می‌کند که عهدشکن مرتکب عمل نادرستی شده است. فقیر و غنی، بزرگ و کوچک به خود اجازه می‌دهند کسی را که از تعهدات خویش سرپیچی نمود مورد نکوهش و اعتراض قرار دهند و این خود دلالت دارد که بشر لزوم وفای به عهد را بالفطره درک می‌کند و تخلف از آن را تخلف از قانون فطرت می‌داند. پرورش وفای به عهد در کودک برای اینکه وفای به عهد در جامعه احیا شود و تمام طبقات خود را در انجام این وظیفه انسانی مسؤول بدانند لازم است از دوران کودکی، از زمانی که اطفال معنی وعده و عهد را درک می‌کنند، با این سنجیه انسانی تربیت شوند و این درس را قولاً و عملاً فرا گیرند تا در روان آنان به صورت ملکه ثابتی مستقر شود. تربیت در

محیط پاک باید کودکان را طوری پرورش داد که از اول زندگی، وفای به عهد را از وظایف قطعی و غیر قابل اجتناب خود بدانند. نه تنها عملاً عهد شکنی نکنند، بلکه این فکر شوم هرگز در خاطر آن‌ها خطور ننماید. این قسم تربیت تنها در محیط پاک و بی آلائی زندگی برای کودک تاءمین می‌شود. محیطی که از ناپاکی و پلیدی، از فریب و عهدشکنی مبرا باشد. طفل هر سخن خوب یا بدی را که می‌شنود، هر عمل درست یا نادرستی را که می‌بیند، سرمشق خود قرار می‌دهد و عملاً از آن پیروی می‌کند. کودک در محیط خانواده بیشتر از هر چیز و هر کس تحت تاءثیر رفتار و گفتار پدر و مادر است. در خانواده‌ای که پدر و مادر، به وعده‌های خود وفا دارند، عهد شکنی نمی‌کنند، کودک را فریب نمی‌دهند، طبعاً کودکان در آن خانواده با سجه وفای به عهد تربیت می‌شوند و به پیمان‌های خود پای بند خواهند بود. برعکس، در محیطی که مشهودات کودک آلوده و پلید باشد، پدر و مادر مرتکب اعمال نادرست و بر خلاف فضیلت شوند، قهراً کودک به نادرستی خو گرفته و با همان وضع ناپسند تربیت می‌شود. مریبان پلید ((اطاعت از قوانین زندگی برای آن که کامل باشد باید به صورت فطری درآید. کسی که از آغاز زندگی به شناخت خوبی و بدی عادت کرد، در تمام عمر انتخاب خوبی و پرهیز از بدی برای او آسان خواهد بود و همان طور که از آتش دوری می‌کند، از بدی نیز می‌پرهیزد و قول شکنی و دروغ‌گویی و خیانت به نظر او نه تنها اعمالی ممنوع، بلکه غیر ممکن می‌آید. برای بسط این واکنش‌ها در فرد، محیطی ضروری است که در آن اصول اخلاقی قطعاً و دائماً مورد توجه باشد. فقط وجود سرمشق است که مقررات زندگی را در ذهن خطور می‌دهد. انسان نیز همچون میمون تمایل غریزی به تقلید دارد، ولی بد را آسان‌تر از خوب تقلید می‌کند. کودک طرز فکر و عمل افرادی را که می‌شناسد و یا شرح حالشان را می‌شنود و می‌خواند، رفقا و استادان، پدر و مادر و به خصوص ستاره‌های سینما و شخصیت‌های حقیقی یا فرضی را که در روزنامه‌ها و مجلات می‌خواند سرمشق خود قرار می‌دهد. به قول فنلون در این سرایشب تقلید کودکان، اگر آنان را به دست افراد بی‌فضیلتی بسپارند معایب بی‌حدی به بار خواهد آمد. فقط کسانی مریب خوبند که به آنچه می‌گویند معتقد باشند و عمل کنند.)) (۳۱)

### اولین مدرسه کودک

خانواده به منزله اولین مدرسه تربیت کودک است و ایجاد شرایط مساعد در محیط خانواده به عهده پدر و مادر است. روایات اسلامی پدران و مادران را همواره به مسؤ‌ولیت عظیم پرورش اطفال متوجه نموده و به آنان اندرزهای لازم را داده است. اسلام درباره هر یک از سجایای اخلاقی و صفات انسانی، از آن جمله وفای به عهد، جداگانه سخن گفته و برای حسن تربیت فرزندان، وظایف پدر و مادر و مریب را بیان فرموده است. وفا به وعده کودک ((عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله (ص): احبوا الصبیان و ارحمواهم و اذا وعدتموهم ففوا لهم فانهم لا یرون الا- انکم ترزقونهم.)) (۳۲) کودکان را دوست بدارید و با آنان عطوفت و مهربان باشید. وقتی به آن‌ها وعده‌ای می‌دهید حتماً وفا کنید، زیرا کودکان شما را رازق خود می‌پندارند. ((عن کلیب الصیداوی قال قال ابوالحسن علیه السلام: اذا وعدتم الصبیان ففوا لهم فانهم یرون انکم الذین ترزقونهم ان الله عز و جل لیس یغضب لشی کغضبه للنساء و الصبیان.)) (۳۳) وفا به وعده کودک کلیب صیداوی از حضرت ابوالحسن (ع) حدیث می‌کند که فرمود: چون به اطفال وعده‌ای دادید وفا کنید و تخلف ننمایید، زیرا کودکان گمان می‌کنند شما رازق آن‌ها هستید. خداوند برای هیچ چیز، به قدر تجاوز به حقوق زنان و کودکان غضب نمی‌کند. ((عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال قال رسول الله (ص): اذا واعد احدکم صبیه فلینجز.)) (۳۴) علی علیه السلام از رسول اکرم روایت کرده است که فرمود: وقتی یکی از شما به فرزند خود وعده‌ای داد البته به آن وفا کند و از عهد خود تخلف ننماید. ((عن علی علیه السلام قال: لا یصلح الکذب جد و لا هزل و لا ان یعد احدکم صبیه ثم لا یفی له.)) (۳۵) شایسته نیست آدمی به جد یا به شوخی دروغ بگوید. شایسته نیست کسی به فرزند خود وعده‌ای بدهد و به آن وفا ننماید. پرورش فطریات کودک فطریات اولیه انسان سرمایه‌هایی است که خداوند حکیم به

منظور تاءمین سعادت بشر در نهاد هر کودک به وجود آورده و او را با همان سرمایه‌ها آفریده است. اگر فطریات از کودکی با پرورش‌های صحیح و حمایت‌های عالمانه تقویت شوند و از قوه به فعلیت آیند، در پرتو آن اساس سعادت کودک پی‌ریزی می‌شود و تا پایان زندگی ضامن خوشبختی او خواهد بود. برعکس اگر مربی عملاً به فطریات طفل توجه ننماید و او را با روش‌های ناپسند و غیر انسانی تربیت کند، رفته رفته به پلیدی و انحراف خو می‌گیرد و در نتیجه سرمایه‌های سعادت بخش فطری را فراموش می‌کند و برای جامعه عضو فاسد و نادرستی بار می‌آید. یکی از فطریات بشر، درک لزوم وفای به عهد است. وفای به عهد از اساسی‌ترین پایه‌های خوشبختی بشر است. همان‌طور که حبّ ذات و شهوت جنسی، خواهش‌های آب و خواب و غذا برای ادامه حیات ضروری است و خداوند تمایل آن‌ها را به صورت غریزه در سرشت آدمی آفریده است، وفای به عهد نیز برای تعالی معنوی و سعادت اجتماعی بشر ضروری است و خداوند درک لزوم آن را به‌طور فطری در باطن هر انسانی قرار داده است. مرییان عهدشکن درک فطری وفای به عهد مانند بذری است که حضرت حق در زمین دل کودک افشاندن است. روش‌های صحیح پدر و مادر به منزله آبیاری و پرورش این بذر است. اگر کودک را در عهد و پیمان فریب ندهند و عملاً به وعده‌های خود وفادار باشند، بذر فطرت در نهاد کودک تقویت می‌شود و این سنجیه انسانی در دل او ریشه می‌کند، به عهد خود پای بند و وفادار می‌گردد و هرگز به فکر پیمان شکنی نمی‌افتد. ولی آن‌جایی که پدر و مادر خود عهدشکن باشند، کودک را فریب دهند، به او وعده کنند و وفا ننمایند یا در مقابل کودک به نفع دیگران تعهد کنند و عملاً نقض نمایند، کودک لابلایی و فریبکار بار می‌آید، به تعهدات خود بی‌اعتنا می‌شود و در خویش احساس مسؤولیت نمی‌نماید. پدر و مادر پیمان شکن با رفتار نادرست خود به کودک درس نقض عهد می‌دهند و عملاً به او می‌آموزند که آدمی می‌تواند دروغ بگوید، مردم را بفریبد، صریحاً عهد کند و در مقام عمل آن را نقض نماید. درس پیمان شکنی ((فکر کنید هنگامی که ما موفق نمی‌شویم از راه عادی و طبیعی کودکی را آرام و تسلیم کنیم چه قدر او را فریب می‌دهیم، به چه وعده‌های توخالی متشبث می‌شویم و چه قدر او را تهدید می‌کنیم. چه قدر مادرها هنگامی که می‌خواهند از منزل خارج شوند برای این که زود داد و فریاد و گریه کودکی را که به بیرون رفتن آن‌ها اعتراض دارد خاموش کنند به او وعده می‌دهند که می‌خواهم بروم برایت اسباب بازی بخرم، اما کودک پس از ساعت‌ها انتظار سوزان و پرهیجان آن‌ها را در بازگشت دست خالی می‌یابد. چه بسا از مادرها هنگامی که می‌خواهند داروی تلخی را به خورد کودک بدهند، به او اطمینان می‌دهند که این دارو شیرین است. از این نمونه‌ها آن قدر زیاد است که متأسفانه می‌توان صحیف طولانی را صرف این بحث کرد، آن قدر ما به این طفلک‌ها دروغ می‌گوییم که هزاران مثال می‌توان در این باره یاد کرد. اتومبیل آماده است، پدری می‌خواهد از بیلاق به شهر برود. در لحظه‌ای که می‌خواهد سوار شود، پسر کوچولوش به سوی او می‌دود و خواهش می‌کند او را هم به شهر ببرند. اصرار می‌کند، التماس می‌کند، و چون این کودک هرگز نیاموخته است که نه را به عنوان یک جواب منفی قطعی و تغییرناپذیر تلقی کند، دست از سماجت بر نمی‌دارند و پدر که احساس می‌کند منصرف کردن او کار آسانی نیست به سرعت تمهیدی به کار می‌برد. ((جان من، این‌طور که نمی‌توانی به شهر بیایی، برو لباست را عوض کن و بیا.)) طفلک با اعتماد طبیعی که به پدرش دارد می‌دود تا لباس‌هایش را عوض کند. اما همین که باز می‌گردد در انتهای جاده جز گرد و غباری که اتومبیل پشت سر گذارده چیز دیگری نمی‌بیند. کودک به این صحنه نگاه می‌کند، از جا در می‌رود، بی‌طاقت می‌شود، فریاد می‌زند: ((تو دروغ‌گویی، دروغ‌گو.)) ((او راست می‌گوید. پدرش دروغ‌گوست و خیلی شانس هست که این طفلک هم به نوبه خود دروغ‌گو به بار آید.)) ((۳۶) فریب دادن کودک در تمام کشورهای غربی و شرقی امروز جهان مانند ادوار گذشته، پدران و مادران بسیاری هستند که به تربیت صحیح فرزندان خویش توجه ندارند. دانسته یا ندانسته آنان را به خلقیات ناپسند آلوده می‌کنند. پدران و مادرانی که دروغ می‌گویند، عهدشکنی می‌کنند، کودکان را فریب می‌دهند، به وعده‌های خود وفا نمی‌کنند، با اعمال زشت خویشتن به آن‌ها نادرستی می‌آموزند و از این راه به فرزندان و خانواده و اجتماع ستم غیر قابل جبرانی می‌نمایند. مغز

کودک مانند فیلم عکاسی از تمام اقوال و اعمال پدر و مادر و اطرافیان خود عکس برداری می‌کند. مشهودات و مسموعات دوران کودکی برنامه زندگانی فردای او خواهد بود. عهدشکنی با کودک علاوه بر تمام مفاسد، دارای اثر سوء تربیت است. خلف وعده طفل را متجزی و پیمان شکن بار می‌آورد و او را به راه دروغ و فریبکاری سوق می‌دهد. به همین جهت در روایات اسلامی تاءکید شده است به وعده ای که به کودک می‌دهید حتما وفا کنید. خاطرات دوران کودکی مطالب پسندیده یا ناپسندی را که کودک از پدر و مادر یا معلم فرا می‌گیرد بی اندازه مهم و شایان ملاحظه است. گاهی طفل از دین یک کار درست یا نادرست و شنیدن یک سخن روا یا ناروا، چنان متأثر می‌گردد و در روانش ریشه می‌دواند که تا پایان عمر فراموش نمی‌کند و نتایج خوب و بد آن در تمام طول حیاتش به صور مختلف آشکار می‌گردد و گاهی مسیر زندگی وی را به کلی عوض می‌کند و او را به راه مخصوصی می‌کشاند.

### نسبهای ناروا

بعضی از سیاستمداران در مبارزه های سیاسی، در جنگ های سرد تبلیغاتی، برای درهم شکستن رقیب خود به حربه افترا متوسل شده و ناجوانمردانه بی گناهان را متهم کنند. بدبختانه این روش نادرست در گذشته و حال وجود داشته و دارد و ملت اسلام نیز پس از مرگ رسول اکرم کم و بیش به این عمل ناپسند گرفتار شد. معاویه بن ابی سفیان برای این که چند روزی کرسی خلافت اسلامی را اشغال نماید و بر مردم فرمانروایی کند به این گناه عظیم و نابخشودنی دست زد و به حضرت علی بن ابی طالب، که مثل اعلامی ایمان و انسانیت بود، نسبت های ناروایی داد! معاویه بن ابی سفیان بر خلاف اصول انسانی و اسلامی، آن حضرت را به ترک فرایض و انحراف از صراط مستقیم دیانت متهم نمود. قسمت مهمی از بیت المال مسلمین را همه ساله صرف تبلیغات خائنانه خود می‌کرد. تمام مأمورین لشکری و کشوری را موظف نمود که در سخنرانی های خویش پس از حمد خداوند و درود به رسول اکرم، آن حضرت را به بدی یاد کنند. خطبا در منابر و معلمین در مدارس و خلاصه اکثر مردم در تمام مجامع و مجالس، سب آن حضرت را از وظایف خود دانسته و این عمل نادرست سر لوحه تمام برنامه های مأمورین بود! انحراف عقیده در سراسر کشور مردان شریف و با ایمان بسیاری بودند که علی علیه السلام را به خوبی می‌شناختند و از مکر و خیانتکاری معاویه آگاهی داشتند، ولی از ترس جان سخن نمی‌گفتند و جرات نداشتند راز دل را آشکار نمایند. بعضی از آنان که در مواقع و شرایط مخصوص در کمال صراحت مراتب ارادت و ایمان خود را نسبت به آن حضرت ابراز کردند با وضع فجیع و دلخراشی به دست معاویه یا عمال جنایتکارش کشته شدند! این بدعت خائنانه چنان در قلوب طبقات مختلف کشور ریشه کرد که پس از مرگ معاویه، سالیان دراز مردم به این انحراف عقیده گرفتار بودند و سب آن حضرت در جامعه به صورت یک وظیفه مذهبی درآمده بود. زمانی که عمر بن عبدالعزیز به مسند خلافت تکیه کرد و زمام امور کشور پهناور اسلام را در دست گرفت، با عزمی ثابت و تزلزل ناپذیر برای ریشه کن کردن این ننگ بزرگ تاریخی قیام کرد. ابتدا با روش مدبرانه ای وزرا و افسران ارشد خود را با خویش موافق نمود و در این راه زحمت بسیار کشید. سپس به کلیه فرماندهان و مأمورین عالی رتبه در سراسر کشور دستور داد که احدی حق ندارد علی علیه السلام را به بدی یاد کند و متخلف از این دستور باید مجازات شود. عمر بن عبدالعزیز با پشتکار داری و جدیت شبانه روزی سرانجام موفق شد این لکه ننگ را از دامن کشور اسلام پاک کند و جامعه مسلمین را از پلیدی این بدعت خائنانه نجات بخشید. عمر بن عبدالعزیز در اثر این خدمت بزرگ، محبوبیت عظیمی در ملت خود به دست آورد و در تمام محافل، مردم از وی مدح و تمجید می‌کردند. این مبارزه مقدس که وضع تمام ملت اسلام را عوض کرد و میسر سیاست کشور را تغییر داد، ناشی از تصمیم قاطع خلیفه مسلمین، عمر بن عبدالعزیز بود و او خود منشاء این تصمیم را مربوط به دوران کودکی خویش و در اثر شنیدن یک جمله کوتاه از معلم خود دانسته است. اینک شرح جریان را از زبان خود او بشنوید. عمر بن عبدالعزیز می‌گوید

من در مدینه تحصیل علم می کردم و ملازم خدمت عیبالله بن عبدالله بن عتبّه بن مسعود بودم . به او خبر رسیده بود که من نیز مانند سایر بنی امیه سب علی علیه السلام می کنم . اثر سخن آموزگار (( فاتیه یوما و هو یصلی فاطال الصلوة . فقعدت انتظر فراغه . فلما فرغ من صلوته التفت الی . فقال لی : متى علمت ان الله غضب علی اهل بدر و بیعة الرضوان بعد ان رضی عنهم . قلت لم اسمع ذلك . قال . فما الذی بلغنی عنک فی عل فقلت معذرة الی اله و الیک و ترک ما کنت علیه . )) (۳۷)) روزی به محضر او آمدم مشغول نماز بود نشستم تا نمازش تمام شود . پس از فراغت به من توجهی کرد و فرمود: از کجا دانستی که خداوند بر اصحاب بدر و بیعت رضوان غضب کرده است پس از آن که از آنان راضی شده بود . )) گفتم : ((من چنین سخنی شنیده ام . )) فرمود: ((این چیست که از تو به من درباره حضرت علی (ع) خبر داده اند؟)) گفتم : ((از پیشگاه خداوند بزرگ و از شما پوزش می طلبم و از آن تاریخ سب علی را ترک گفتم . )) سؤال و جوابی که بین استاد و شاگرد در مدینه رد و بدل شد خیلی کوتاه بود هیچ یک از آن دو نفر تصور نمی کردند که این چند جمله منشاء یک انقلاب عظیمی در کشور اسلام شود ولی آن روز گفته استاد مانند سکه در دل کودک نقش بست و طفل را تحت تاءثیر قرار داد . چند سالی گذشت . کودک بزرگ شد و در ردیف مردان بارز اجتماع قرار گرفت پیش آمدهای غیر منتظر و حوادث گوناگون ، تحولات عظیمی در کشور به وجود آورد و کودک آن را بر کرسی خلافت مستقر نمود و زمام اداره میلیون ها مردم را به دست او داد! گفته معلم به منزله بذری بود که آن روز در دل کودک پاشیده شد شرایط زمامداری و ریاست ، آن بذر را پرورش داد و سرانجام به صورت خرمن سعادت در آمد و میلیون ها مردم از آن بهره برداری کردند و از بدعت ننگین سب علی بن ابی طالب علیه السلام خلاص شدند . خاطرات کودکی از این قضیه و قضایایی مانند آن استفاده می شود که واردات فکری کودکان ، برنامه زندگی اجتماعی آنان است ، خاطرات خوب و بدی که در کودک به وجود می آید محو نمی شود و آثار مطلوب و نامطلوب آن ها از دوران جوانی در اجتماع بروز می کند افراد مردم به همان وضعی که در طفولیت تربیت شده اند در بزرگی عمل می کنند لازم است پدران و مادران به مسؤ ولیت خطیر خود متوجه باشند و از رفتار و گفتار ناپسند در مقابل کودکان اجتناب نمایند . اطفال را از اول پاک دل و درستکار پرورش دهند و از این راه وظیفه مقدّس خود را انجام ، و دین خویش را به خدا و خلق ادا کنند . لازم است آموزگاران و دبیران در کلاس های تدریس متوجه تمام اقوال و اعمال خویش باشند و از هر ناروایی اجتناب نمایند، همان طور که گفتار درست و به جای یک معلم با فضیلت توانست عمر بن عبد العزیز را در کودکی تحت تاءثیر قرار دهد و در اثر آن پس از چند سال میلیون ها مردم را از انحراف عقیده خلاص کند، همچنین ممکن است یک جمله نادرست و گمراه کننده ، فکر طفلی را از صراط مستقیم بگرداند و سرانجام بدبختی های عظیم و غیر قابل جبرانی برای خود و جامعه به بار آورد .

## پرورش راستگویی در کودک

## پرورش راستگویی در کودک

قال الله العظيم فی کتابه : ((... والله یشهد ان المنافقین لکاذبون . انخذوا ایمانهم جنه )) (۳۸)

## راستگویی

یکی از صفات پسندیده که هماهنگ با سرشت آدمیان است راستگویی است هر انسانی بالفطره مایل است راست بگوید و همچنین سخنانی را که از دیگران می شنود، راست تلقی کند دروغ گفتن انحراف از صراط مستقیم فطرت و خلقت است . اگر کودکی در موقع بازی شیشه درب اطاق را بشکند و از این عمل آن دچار خوف و هراس نشود، وقتی از او پرسند: شیشه را شما شکستی ؟ در

کمال آرامش و اطمینان خاطر، بودن کمترین اضطراب و نگرانی جریان را نقل می کند و به سؤالات پاسخ می گوید و شرح می دهد که چگونه در موقع بازی شیشه شکست . دروغ خلاف فطرت است ولی در آن جایی که کودک دچار ترس گردد ناچار برای اثبات بی گناهی خود به دروغ متوسل می شود در این موقع وضع غیر عادی کودک به خوبی مشهود است حرکات ناموزون چشم ، ناراحتی اندام ، خشکیدن دهان ، ضربان شدید قلب و سخنان بریده و غیر مربوط، دلیل دروغ گفتن کودک و عمل خلاف فطرت اوست . پیامبران الهی که یک قسمت مهم ماءموریتشان احیای فطریات بشر بوده ، مردم را به راستگویی دعوت کرده مو آنان را از دروغ گفتن جدا برحذر داشته اند اسلام دروغ را عامل مخرب ایمان شناخته و آن را از بسیاری از گناهان کبیره بزرگ تر دانسته است . (( عن ابی جعفر علیه اسلام قال : ان الکذب هو خراب الایمان (۳۹) )) امام باقر علیه السلام فرموده : دروغگویی مایه ویرانی ایمان است . دروغ شوخی یا جدی (( قال امیر المؤمنین علیه السلام : لا یجد عبد طعم الایمان حتی یتراک الکذب هزله وجده . (۴۰) )) علی علیه السلام فرموده : هیچ کس لذت ایمان را درک نمی کند مگر وقتی که دروغ را به کلی ترک گوید، خواه شوخی یا جدی . (( قال رجل له صلی الله علیه و اله : المومن یزنی ؟ قال قد یكون ذلک قال : المومن یسرق ؟ قال قد یكون ذلک قال یا رسول الله : المومن یکذب ؟ قال لا قال الله تعالی : انما یفتري الکذب الذین لا یؤمنون . (۴۱) )) مردی به رسول اکرم عرض کرد: (( مؤ من زنا می کند؟ )) فرمود: (( ممکن است . )) گفت: (( مؤ من دزدی می کند؟ )) فرمود: (( ممکن است . )) گفت: (( یا رسول الله مؤ من دروغ می گوید؟ )) فرمود: (( نه ، خداوند در قرآن فرموده است کسی با دروغ افترا می بندد که ایمان نداشته باشد . )) (( عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال : سئل رسول الله : یكون المومن جبانا؟ قال نعم قیل : ویكون بخيلا؟ قال نعم قیل : ویكون کذابا؟ قال لا . (۴۲) )) حضرت رضا علیه السلام فرموده از رسول اکرم پرسیدند: (( ممکن است مؤ من ترسو باشد؟ )) فرمود: (( بلی . )) گفتند: (( ممکن است بخیل باشد؟ )) فرمود: (( بلی )) گفته شد: (( ممکن است کذاب باشد؟ )) فرمود: (( نه . )) قبیح تر از هر قبیح (( عن ابی عبد الله (ع) قال قال امیر المؤمنین : ولا سوءة اسوء من الکذب . )) (۴۳) علی علیه السلام فرمود: هیچ عملی قبیحی به قبح دروغگویی نیست . بدون تردید دروغ گفتن مخالف وجدان اخلاقی فطری و همچنین مخالف وجدان اخلاقی تربیتی است در نظر کلیه ملل و اقوام جهان و در تعالیم قاطبه پیامبران الهی ، دروغ عملی ناپسند و مذموم است بدبختانه این مرض خطرناک مخصوص بزرگسالان نیست ! بچه های کوچک نیز به این ناخوشی خانمان برانداز دچار می شوند و از کودکی به دروغگویی عادت می کنند گاهی چنان به این خوی ناپسند انس می گیرند که از دروغ گفتن لذت می برند و از این که دگران را به گفته های نادرست و غیر واقعی خود گمراه نمایند مسرور می شوند! دروغگویی آدمی را به سایر گناهان نیز آلوده می کند . دروغگویی به انواع معاصر دست می زند وقتی از او می پرسند در کمال وقاحت تکذیب می کند و خویشتن را پاک و منزه معرفی می نماید . در واقع دروغگویی و دروغ سازی را به منزله پناهگاهی برای نجات از جرائم امام عسکری (ع) می دانند! (( عن ابی محمود العسکری (ع) قال : الخبائث فی بیت و جعل مفتاحه الکذب . )) (۴۴) کلید جرائم امام عسکری (ع) می فرمود: تمام ناپاکی ها و گناهان در خانه ای جمع شده و کلید آن دروغگویی است . یعنی با دروغگویی آدمی به تمام معاصی آلوده می شود! ((دروغ یکی از معایبی است که آشکارا و به روشنی مذموم و قابل سرزنش و مؤ اخذ می باشد، زیرا دروغگویی است که به دنبال خود همه پستی های دیگر را می کشاند و دری به روی تمام معایب باز می کند . ناتوانی ما در پیشگیری از بروز این خوی و احیانا ضعف ما در منع و دفع آن ، گناهی نابخشودنی است . )) (۴۵) مستی و گناه میگساری و مستی عامل مؤ ثری برای ارتکاب گناهان است چه بسیار مردمی که در حال عادی مرتکب بعضی از گناهان نمی شوند و خویشتن را بدان آلوده نمی نمایند، ولی در موقع مستی که پرده حیا دریده می شود و چشم عقل تیره و تار می گردد، با بی پروایی به هر ناروایی و گناهی دست می زنند! اثر تیرگی های دروغ در عقل و روان بشر به مراتب از میگساری بیشتر است ! کسی که به دروغ عادت کرده و بی پروا هر چه می خواهد می گوید، قطعا از انسان مست بی حیاتر است و عملا از هیچ گناهی پاک ندارد! )) (ابی جعفر علیه السلام قال : ان الله عزوجل جعل للشر اقبالا و جعل مفاتیح تلک

الاقفال الشراب و الکذب شر من الشراب . )) (۴۶) خداوند برای شرور و بدی هایی قرار داده که مردم از خطرات آن ها برکنار باشند شراب کلید قفل های بسته شرور و ناپاکی است ، ولی خطر دروغ از شراب بیشتر است . میگساری و دروغ همان طور که دروغگویی آدمی را به گناهان بسیاری آلوده می کند، توبه حقیقی از آن و خودداری از دروغ گفتن نیز انسان را از بسیاری از گناهان باز می دارد . (( اتی رسول صلی الله علیه و آله رجل فقال : انی رجل لا اصلی و انا ازنی و اکذب فمن ای شی اتوب ؟ قال من الکذب فاستقبله فعهد ان لا یکذب فلما انصرف و اراد الزنا فقال فی نفسه : ان قال لی رسول الله (ص) : هل زیت بعد ما عاهدت فان قلت لا کذبت و ان قلت نعم یضربنی الحد . )) (۴۷) شخصی شرفیاب محضر رسول اکرم شد عرض کرد: ((من مردی هستم که نماز نمی خوانم ، و زنا می کنم ، و دروغ می گویم از کدام یک از این گناهان توبه کنم ؟)) حضرت فرمود: ((از دروغ . )) دستور پیغمبر را در کمال خلوص پذیرفت و با خود عهد کرد هرگز دروغ نگوید ولی ترک دروغ ، سایر گناهان او را نیز ترک داد زیرا موقعی که خواست زنا کند با خود گفت اگر رسول اکرم از من سؤال نماید از تاریخ تعهد زنا کرده ای یا نه ؟ اگر بگویم نه ، دروغ گفته ام ، و اگر اقرار کنم مجازات می شوم و همچنین می شوم و همچنین درباره نماز . (( قال رجل لرسول (ص) : یا رسول الله دلنی علی عمل اتقرب به الی الله تعالی فقال لا تکذب فکان ذلک سببا لا جتنا به کل معصیة الله لانه لم یقصد وجهها من وجوه المعاصی الا وجد فیہ کذبا او ماتدعو الی الکذب فزال عنه ذلک من وجوه المعاصی . )) (۴۸) مردی به رسول اکرم عرض کرد: ((مرا به عملی راهنمایی فرما که باعث قرب من به خدا شود . )) حضرت در جواب فرمود: ((دروغ نگو!)) این دستور باعث شد که آن مرد از تمام گناهان اجتناب نماید، زیرا قصد هر گناهی را که می نمود متوجه می شد یا در آن گناه دروغ وجود دارد، یا سرانجام او را به دروغگویی می کشاند برای اینکه آلوده به دروغ نشود تمام گناهان را ترک گفت . پرورش راستگویی یکی از بزرگ ترین وظایف پدر و مادر در تربیت فرزند، پرورش فطرت راستگویی کودک است پدر و مادر موظفند در محیط خانواده طوری رفتار نمایند که اطفال به راستی و راستگویی عادت کنند و به راه دروغگویی که انحراف از صراط مستقیم فطرت است نگریند این امر از پرورش بسیاری از صفات در کودکان دشوارتر است و برای رسیدن به این نتیجه مراقبت های علمی و عملی بسیاری لازم است ! ((به نظر می رسد که والدین روی دروغ ، صاحب آن قدرت و نفوذی نیستند که در مبارزه با نافرمانی و تنبلی و قهر دارا می باشند خلاصه اینکه از میان همه معایبی که ما کوشش داریم از وجود کودکان بر طرف سازیم دروغ یکی از آن هایی است که بیش از سایرین سبب خشم و سردرگم شدن ما می شود و علتش هم این است که انسان به دشواری می تواند درباره دروغ و به ویژه راجع به دروغگو تصویری درست و حقیقی داشته باشد . دروغ را نباید برای بچه ها یک عمل ساده فرض کرد، زیرا در حال عادی و دست کم نزد کودکان تندرست و طبیعی دروغ نباید وجود داشته باشد اشتباه و خطا و ناتوانی ما در مبارزه با دروغ ، همه از آن جا سرچشمه می گیرد که ما این عمل را از نظر نفس آن قضاوت می کنیم ، بدون این که علت ، هدف ، و نوع دروغ و شرایط و کیفیت و وضع دروغگو را در نظر آوریم . )) (۴۹)

### ریشه بیماری دروغگویی

اولین راه مبارزه با ناخوشی دروغ ، شناختن ریشه مرض است بودن تردید یک حالت روانی در باطن دروغگو وجود دارد که باعث دروغ گفتن او می شود و تا زمانی که آن علت بر طرف نشود ناخوشی دروغ علاج خواهد شد . ترس ، ضعف ، عجز ، احساس حقارت ، عقده حقارت ، یا بعضی از حالات نفسانی نظیر این ها می توانند بشر را از راه مستقیم فطرت راستگویی منحرف کند و به دروغگویی وادارش نماید . احساس خواری در نفس (( عن النبی صلی الله علیه و آله : لا یکذب الکاذب الا من مهانه نفسه . )) (۵۰) دروغگو دروغ نمی گوید مگر به سبب حقارتی که در نفس خود احساس می کند . دروغگویی یکی از اقسام ظلم است و از نظر روانی ، ظلم ناشی از ضعف ظالم است کسی که خون مردم بی گناه را می ریزد، کسی که با فحاشی و هتاک می به مردم ستم می

کند، کسی که به اموال مردم تجاوز می نماید، و خلاصه هر کس به هر صورت دست ستم از آستین بیرون می کند، بودن تردید به علت ضعفی است که در باطن خویش احساس می نماید. حضرت سجاد علیه السلام به پیشگاه خداوند عرض می کند. (( و قد علمت انه ليس في حكمك ظلم و لا في نعمتك عجله ، و انما يعجل من يخاف الفوت و انما يحتاج الى الظلم الضعيف و قد تعاليت يا الهی عن ذلك علوا كبيرا . )) (۵۱) ضعف و ستمکاری بار خدایا، می دانم به ستم، داوری نمی کنی و در عقاب گناهکار عجله نداری، زیرا کسی در کار خود تعجیل می کند که از فوت فرصت بترسد و آن کس نیاز به ستم دارد که ضعیف و ناتوان باشد پروردگارا، مقام شامخ تو خیلی بالاتر از این است. حقارت و دروغگویی مدیونی که عاجز از پرداخت دین خویشتن است در منزل می نشیند و به فرزندش دستور دروغ می دهد که به طلبکار بگو پدرم منزل نیست بی سوادی که در مجلس فضلا احساس حقارت می کند و خود را از نظر علمی عاجز می بیند در مباحثه وارد نمی شود و به دروغ می گوید مریضم. کارمندی که بدون علت سرکار خود حاضر نشده از ترس جریمه یا مجازات به دروغ ادعا می کند برادرم مرده بود و گرفتار بودم. خلاصه، دروغگویان به علت ضعف و حقارتی که در باطن خود احساس می کنند به پناه دروغ می روند تا از این راه خود را مصون از تعرض و خطر قرار دهند. جبران حقارت قدرت مسلمین در مدینه به اوج اعلائی خود رسید مؤمنین در نهایت عزت و عظمت زندگی می کردند و فتوحات درخشانی پی در پی نصیب آنان می شد و از تمام مزایای قانونی و مالی بر خور دار بودند جمعی که ایمان نداشتند منفور و مطرود جامعه شده، مردم آن ها را با دیده پستی و حقارت خلاص شوند قرآن شریف دروغ آن ها را آشکار کرد فرمود: (( اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله و الله يعلم انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون اتخذوا ايمانهم جنة . )) (۵۲) موقعی که منافقین نزد تو آمده و می گویند ما به یقین نبوت تو را گواهی می دهیم باور مکن خدا می داند که تو رسول بر حقی و خدا گواهی می دهد که منافقین دروغ می گویند اینان سوگندهای دروغ خود را سپر و پناهگاه ضعف و زبونی خود قرار داده اند. دروغ عبارت از انعکاس و تغییر شکل عقده های حقارت و ترس با سایر حالات روانی است. به عبارت دیگر این عقده های روانی و ضعف های درونی مردم است که به صورت دروغ در شکل های مختلف خودنمایی می کند. به هر نسبتی که فرد و خانواده و ملت بیشتر دچار ضعف و حقارت باشند بیشتر دروغ می گویند کسی که در امور سیاسی یا اقتصادی دچار شکست شده و مردم او را با دیده پستی و حقارت می بیند زیادتر دروغ می گوید خانواده ای که به علت آلودگی و انحراف اخلاقی منفور اجتماع گردیده و در باطن خویش احساس حقارت و پستی می کند برای جبران عیوب خود بیشتر به دروغ متوسل می شود در کشورهایی که عدل و آزادی نیست و با رژیم استبداد و خود سری اداره می شوند و مردم پیوسته در ترس و وحشت به سر می برند دروغ زیادتر است ملت هایی که در طول سالیان دراز اسیر این و آن بوده و از نعمت استقلال و خود مختاری نصیبی نداشته اند، به دروغگویی آلودگی بیشتری دارند خلاصه همان ظهور که نبی اکرم فرموده است، دروغگویان دروغ نمی گویند مگر به علت حقارتی که در نفس خود احساس می کنند. (( لا- يكذب الكاذب الا من مهانة نفسه . )) بیماری دروغ دروغگویی ناخوشی خطرناکی است که ممکن است از دوران کودکی بروز ناید و بیمار، تا پایان عمر به آن مبتلا باشد بدبختانه بعضی از خانواده ها این ناخوشی خانمان برانداز را کوچک و ناچیز تلقی می کنند و اساسا در فکر پیشگیری یا درمان آن نیستند اگر فرزند آن ها یک شب تب کند یا عطسه نابجایی نماید سخت ناراحت می شوند، ولی از دروغ گفتن فرزند خویش تاءثری ندارند خانواده های دیگری هستند که کم و بیش به اهمیت و خطر دروغگویی متوجهند و از این که فرزندشان دروغ می گوید ناراحت می شوند، ولی راه جلوگیری و درمان آن را نمی دانند و در نتیجه دروغ مانند و با، اغلب خانواده ها را آلوده کرده و مردم مملکت همواره از عوارض شوم و زیان بخش آن، مستقیم و غیر مستقیم، رنج می برند. علت پیدایش بیماری برای این که اولیای اطفال در تربیت فرزندان خویش به این امر مهم متوجه شوند و کودکان را با فطرت راستی پرورش دهند، امروز پاره ای از علل دروغگویی اطفال را که ناشی از روش های ناپسند پدران و مادران است به عرض شما می رسانم امید است مفید و سودمند باشد. ۱. (( عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله



(ص): رحم الله من اعان ولده علی بره قال قلت کیف یعینه علی بره؟ قال یقبل میسوره و یتجاوز عن معسوره و لا یرهقه و لا یخرق به . )) (۵۳) پیشگیری در چهار چوب دستور رسول اکرم فرمود: خدای رحمت کند کسی را که در نیکی و نیکوکاری به فرزند خویش کمک کند راوی حدیث پرسید: چگونه فرزند خود را در نیکی یاری نماید؟ حضرت در جواب چهار دستور داد: ۱. (( یقبل میسوره . )) آن چه را که کودک در قوه و قدرت داشته و انجام داده است از او قبول کند . ۲. (( و یتجاوز عن معسوره . )) آن چه انجام آن برای کودک سنگین و طاقت فراست از او نخواهد . ۳. (( و لا یرهقه . )) او را به گناه و طغیان وادار نکند . ۴. (( و لا یخرق به . )) به او دروغ نگویید و در برابر او مرتکب اعمال احمقانه نشود . یکی از علل دروغگویی فرزندان ، تکالیف سنگین بر آنها تحمیل نمودن و توقع بیش از طاقت از آنان داشتن است سختگیری های اولیای اطفال و توقعات نادرستی که فوق طاقت کودکان است آنان را به راه دروغگویی می کشاند و این خلق ناپسند را در وجود آنان بیدار می کند .

### توقع به قدر طاقت

((ریموند بیچ می گوید: دختر جوانی را می شناسم که اکنون یک دروغگوی درمان ناپذیر است او هنگامی که هفت سال داشت هر روز به کلاس درسی می رفت که در آن بیست و پنج نفر از بچه ها تحصیل می کردند . پرستاری هر روز او را به مدرسه می برد و در پایان درس نیز خودش عقب او می رفت این پرستار وظیفه داشت که دخترک را مراقبت کند تا تکالیفش را انجام دهد و درس هایش را بیاموزد، و مختصر، این زن مسؤل تربیت این کودک بود . در آن زمان بر حسب روش مرسومی که آموزش و پرورش امروز آن را به کلی بی مصرف و بی حاصل می داند، شاگردان کلاس هر روز بر حسب نمره های امتحانات کتبی طبقه بندی می شدند و شاگرد اول و دوم و . . . معین می شد دخترک ، هر روز همین که کیف به دست از کلاس خارج می شد با پرسش یکنواخت و حریصانه پرستارش که می گفت : ((چند شدی؟)) رو به رو می شد . هر گاه او می توانست بگوید اول یا دوم ، کار درست بود اما یک بار اتفاق افتاد که سه نوبت پی در پی این بچه شاگرد سوم شد و باید گفت که رتبه سوم میان بیست و پنج نوآموز به راستی جای قابل تحسینی است . اما با این وجود پرستار او از آن کسانی نبود که این حقیقت را درک کند او دو نوبت اول بردباری کرد، اما بار سوم دیگر نتوانست خودداری کند . در حالی که بچه از وحشت دچار بهت شده بود فریاد زد: ((پس این شاگرد سومی تو پایان ندارد؟! فردا باید اول شوی ، می شنوی؟ اول ، باید شاگرد اول شوی !!)) این امر سخت و جدی در تمام آن روز فکر دخترک را به خود مشغول کرد و بامداد فردا هم در مدرسه دچار همین غم و وحشت بود تمام دقت و توجهی را که در امکان داشت آن روز در انجام تکالیف و درسش به کار برد تمام تفریق هایش درست بود جواب تمام جمعهایش صحیح بود همه درس ها را به خوبی پس داد و تا نزدیکی های ظهر که نوبت به دیکته رسید همه کارها رضایت بخش و رو به راه بود اما در امتحان دیکته او چهار غلط داشت و سرانجام آن روز بار دیگر شاگرد سوم شناخته شد و امروز دیگر این مصیبت و بلای عظیمی بود! هنگامی که زنگ آخر را زدند پرستار دم در کلاس در کمین این طفلک ایستاده بود همین که چشمش به او افتاد فریاد زد: ((چه خبر)) دخترک که دل گفتن حقیقت را در خودش ندید پاسخ داد: ((اول شدم !)) و حب این گونه دروغگویی او آغاز شد! چقدر از پدرها و مادرها که به همین گونه رفتار می کنند و به این ترتیب بار سنگین گناهکاری و مسؤل ولایت دروغگویی فرزندان را به دوش می گیرند!)) (۵۴) یکی از تعالیم اسلام میانه روی در عبادت است . علمای حدیث در باب اقتصاد در عبادت روایات آن را نقل کرده اند: ((ابی جعفر (ع) قال قال رسول الله (ص): ان هذاالدین متین فاوغلوا فیه برفق و لا تکرهوا عبادۀ الله الی عبادالله . )) (۵۵) میانه روی در عبادت امام باقر علیه السلام فرمود: اسلام آیین محکم و استوار الهی است با مدارا در آن وارد شوید و بندگان خدا را در عبادت خداوند مجبور ننمایید . ((عن ابی عبد الله (ع): لا تکرهوا الی انفسکم العبادۀ . )) عبادت خدا را به زور بر خود تحمیل ننمایید . ((ان ابی عبدالله (ع) قال : اجتهدت فی العبادۀ و انا شاب فقال لی ابی : یا بنی دون ما اراک تصنع فان الله اذا احب

عبدالرضی عنه بالیسیر . )) (۵۶) امام صادق (ع) فرمود: من جوان بودم و در عبادت مستحب بسیار کوشا پدرم به من فرمود: فرزندانم از این کمتر عمل کن . وقتی بنده ای محبوب خدا باشد خدا با عمل کم از او راضی می شود . (( قال رسول الله (ص): یا علی هذا الذین متین فاولغل فیه برفق و لا تبغض الی نفسک عباده ربک . )) (۵۷) رسول اکرم به علی علیه السلام فرمود: اسلام دین متقن خداوند است در آن با مدارا قدم بردار کاری کن که ذلت به عبادت خداوند بدبین نشود . سنن و فرایض (( عن علی (ع): ان للقلوب اقبالا- و ادبارا . فاذا اقبلت فاحملوها علی النوافل و اذا ادبرت فاقصروا بها علی الفرائض . )) (۵۸) در دل ها حالات رغبت و بی رغبتی است در موقع رغبت به مستحبات اقدام کنید و در بی رغبتی به واجبات قانع باشید . بعضی از پدران و مادران نادان به گمان این که فرزند خود را متدین و خداپرست بار بیاورند بیش از طاقت عادی مستحبات را بر وی تحمیل می کنند و پیوسته او را به شب زنده داری و نوافل و خواندن قرآن و دعا و می دارند می گویند بعد از نماز صبح یک جزو قرآن فراموش نشود! دعای کمیل را در شب های جمعه ترک نکنی! دعاهاى ايام هفته را حتما باید بخوانی! فلان ذکر را ورزی هزار بار باید بگویی! و امثال این ها پدر و مادر غافلند از این که نه تنها این قبیل تحمیل های طاقت فرسا در اسلام پسندیده نیست ، بلکه با این عمل فرزند خود را به دین خدا بدبین می کنند و در دل او نسبت به اسلام بغض و کینه ایجاد می نمایند . به علاوه ، فرزند با این وضع در بن بست مشکلی قرار می گیرد از طرفی انجام آن همه مستحبات به طور مداوم طاقت فرسا و غیر قابل تحمل است ، و از طرف دیگر از کدورت پدر و مادر خائف است و نمی خواهد آنان را رنجیده خاطر نماید ناچار به پناه دروغ می رود، در حالی که شب را تا صبح در بستر خوابیده است به دروغ و بر خلاف واقع برای راضی نگاهداشتن پدر و مادر می گوید دیشب را تا صبح احیا داشتم ، چنین نماز گزاردم و چنان قرآن و دعا خواندم . بدبینی به دین اگر پدر و مادر به دستور رسول اکرم (ص) عمل کنند: (( یقبل میسوره و یتجاوز عن معسوره . )) و از فرزند توقعات سنگین و طاقت فرسا نداشته باشند، فرزند دروغگو و بدبین به دین خدا بار نمی آید . علاوه بر امور علمی و دینی لازم است پدران و مادران در تمام کارها قدرت و نیروی عادی اطفال را در نظر بگیرند و چیزی که فوق طاقت و توان آن هاست بر آنان تحمیل ننمایند، زیرا طفل از رنجش پدر و مادر می ترسد از این که مربی او را تنبل و نالایق بشناسد خائف است وقتی از انجام کار فوق طاقت خود عاجز ماند ناچار برای حفظ شخصیت خویش به پناه دروغ می رود و در اثر تکرار دروغگو می شود نتیجه این که یکی از علل دروغ گویی کودک ، تحمیل کارهای طاقت فرسا و توقعات غیر معقول پدر و مادر و مربی است . تحقیر کودک ۲ . یکی دیگر از عوامل روانی که باعث دروغ گفتن کودک است احساس تحقیر است . به موجب تعالیم مذهبی و علمی ، پدران و مادران موظفند به شخصیت کودکان احترام کنند و این خود در اصول تربیتی ، یکی از مسایل بسیار مهم است . کودکانی که مورد اعتنا نباشند و اعضای خانواده به آن ها احترام نکنند، گاهی آنان را فریب دهند یا مسخره کنند، و زمانی بی جهت به آن ها ملامت و سرزنش نمایند، و خلاصه طوری رفتار کنند که کودک در خود احساس حقارت کند و بفهمد که اعضای خانواده او را ناچیز و پست می شمارند ناراحت می شود . به فکر انتقام گرفتن می افتد، رفته رفته صفات ناپسندی در او بروز می کند و به کارهای ناشایستی دست می زند . ((انحرافات اکتسابی در پی ناگواری ها و فریب ها و کینه ها و نفرت ها، و غالبا پس از ضربه های عاطفی که طفل را متشنج می سازد به وجود می آید، بدون اینکه طفل نسبت به آن چه اتفاق افتاده وقوف داشته باشد . بعضی اوقات یک نوع خلق و خوی ثانوی که اکتسابی است و در مقابل منش ذاتی قرار دارد ایجاد می شود . حتی گاهی هم بر منش و خلق اولیه فائق می آید . قلب طفل در اثر وقایعی که باعث رنجش او شده اند به قلبی مریض و شکسته مبدل می گردد . شخص منحرف ، دانسته یا ندانسته ، بیش از هر کس خود را کوچک و ضعیف حس می کند . طفل یا نوجوانی که در برابر حس حقارت منقلب و عصبانی شود عادات و منش جدیدی حاصل می کند و این عادات و رفتار واکنش و عکس العمل همان حالت روانی است . )) (۵۹)

کودکی که مورد تحقیر و اهانت واقع شده و به شخصیتش ضربه وارد آمده است دست و پا می‌کند از هر راهی که می‌تواند خود را نشان بدهد. کاری می‌کند که اعضای خانواده و احیاناً کسان دیگر به وی توجه کنند، او را به حساب بیاورند و به شخصیتش اعتراف نمایند. از فرصت‌های گوناگون استفاده می‌کند و منظور خود را عملی می‌سازد. در موقعی که چند نفر مهمان محترم نزد پدر و مادر است و تمام توجه آنان به پذیرایی مهمان‌هاست و کمترین اعتنایی به کودک ندارند، طفل به کارهای غیر عادی دست می‌زند. در اطاق را سخت به هم می‌کوبد، ظرف میوه را بر می‌گرداند و میوه‌ها را به زمین می‌ریزد، فریاد می‌کند، مادر را می‌زند، از سر و دوش او بالا می‌رود، و خلاصه کاری می‌کند که توجه پدر و مادر و مهمان‌ها را به خود جلب نماید. کودک از همه این کارها جز جلب توجه هدفی ندارد. او تشنه خودنمایی و ابراز شخصیت است. او می‌خواهد بفهماند من هم هستم، به من توجه کنید و مرا به حساب بیاورید. در دل دوست به هر حيله رهی باید کرد طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد! طفل علاقه دارد که در دل دیگران راه داشته باشد و به او توجه کنند. وقتی پدر و مادر با پرورش صحیح و احترام به شخصیت کودک خواهش طبیعی او را ارضا ننمایند، کودک از بیراهه می‌آید و به وسیله گناه و بی‌نظمی در قلوب دیگران وارد می‌شود تا برای خویشتن ارزش و شخصیت ایجاد کند. لذت خودنمایی یکی از کارهای خطرناکی که این قبیل کودکان به آن دست می‌زنند دروغ‌گویی است. کودکی که در خانواده احترام ندیده و به شخصیتش توجه نشده است، کودکی که عملاً مورد تحقیر و بی‌اعتنایی بوده و روزگار خود را با محرومیت گذرانده است بزرگ‌ترین لذتش خودنمایی و جلب توجه دیگران است. او با راست‌گویی و بیان قضایای واقعی هرگز قادر نیست افکار دیگران را به خود جلب کند و اعضای خانواده را یک‌جا به خویش متوجه نماید. ناچار باید دروغ بگوید، دروغ‌های بزرگ، دروغ‌های وحشت‌زا و هیجان‌آور، دروغی که تا چند دقیقه همه را به او متوجه کند و سخن او خانواده را به جوش و خروش وادارد. با وحشت، با اضطراب ساختگی، می‌دود، فریاد می‌زند: مغازه عموم آتش گرفت! خواهرم در میدان نزدیک منزل زیر اتومبیل رفت! موقعی که مرد و زن خانواده با نگرانی و وحشت می‌دوند که خود را به محل حادثه برسانند کودک دروغگو لذت می‌برد، شادمان می‌شود، لذت می‌برد از این که گفته او این صحنه را به وجود آورده و منشاء این همه هیجان و جنبش شده است. شاد است از این که اعضای خانواده را مسخره کرده و اهانت‌های گذشته آنان را، تلافی نموده است! روش نادرست پدر و مادر، کودک را به دروغ‌گویی و طغیان واداشته و اعمال احمقانه آنان باعث این انحراف شده است. پدران و مادرانی که می‌خواهند فرزندان خود را به نیکی پرورش دهند و آنان را راستگو تربیت نمایند باید از اول به طرز صحیح و عاقلانه به شخصیت آنان احترام کنند و از تحقیر و اهانت آن‌ها که منشاء انحراف و طغیان است بپرهیزند. گفته رسول اکرم را پیوسته به خاطر داشته باشند و عملاً به کار بندند: ((ولا یرهقه .)) فرزند خود را به گناه و طغیان وادار نکنند. ((ولا یخرق به .)) به فرزند خویش دروغ نگویند و در برابر او مرتکب اعمال احمقانه نشوند. فرزندانی که بر اثر بی‌اعتنایی پدر و مادر خود را کوچک و ناچیز می‌شناسند و در خود احساس حقارت می‌کنند، برای جبران آن ممکن است به پناه دروغ بروند و به این ناخوشی خطرناک مبتلا شوند و از این راه ضررهای غیر قابل‌جبرانی برای خود و دیگران به بار آورند. ترس از مجازات ۳. یکی از علل دروغ‌گویی اطفال ترس از مجازات است. موقعی که به کودک بگوییم: شیشه اطاق را تو شکسته‌ای؟ اگر کودک بداند که اعتراف او، مستلزم مجازات سخن پدر و مادر خواهد شد، غریزه صیانت ذات او را می‌دارد که به دروغ بگوید: من شکسته‌ام. بچه خود را در مقابل چوب و سیلی طاق‌فروسی پدر و مادر ناتوان می‌بیند. برای حفظ خود چاره‌ای ندارد جز آن که به پناه دروغ برود و گناه خود را انکار نماید. بدیهی است هر قدر مجازات، خشن‌تر باشد، ترس زیادتر و اصرار کودک در دروغ بیشتر خواهد بود! همان‌طور که در کشورهای استبدادی مردم از ترس مجازات‌های خشن و اعمال غیر انسانی زمامداران بیشتر دروغ می‌گویند، در خانواده‌هایی که پدران و مادران در مجازات کودکان خشونت بیشتری دارند دروغ کودکان نیز زیادتر است. پرورش

بر اساس محبت درمان این قبیل دروغگویی‌ها ملایمت و مهربانی اولیای اطفال در تربیت فرزندان است. اگر پدران و مادران فرزندان را با اصول مهر و مودت پرورش دهند. اگر خانواده کانون عطوفت و رافت باشد، اگر اولیای اطفال، انصاف داشته باشند و به وظایف شرعی خود در مورد فرزندان توجه نمایند و آنان را با چوب و سیلی که باعث دیه می‌شود نزنند، بچه‌ها در شکستن شیشه و تخلفاتی نظیر آن دروغ نمی‌گویند و سرانجام کذاب نمی‌شوند. طفل می‌بیند گاهی پدر و مادر بر اثر غفلت شیشه در را شکسته‌اند و مورد مؤاخذه واقع نشده‌اند. کودک مکرر دیده است شربت خوری از دست برادر بزرگ افتاده و شکسته است و از او مؤاخذه نکرده‌اند، ولی وقتی طفل شیشه در یا شربت خوری را شکسته است سخت مورد مؤاخذه واقع شده و در معرض مجازات قرار گرفته است، او برای انتقام گرفتن از تحقیر و خلاص شدن از مجازات به دروغ متوسل می‌شود. نصیحت به کودک اگر پدر و مادر نسبت به کودک سختگیر نباشند و او را مانند خود بدانند، در موردی که در اطاق بازی کرده و شیشه را شکسته است نصیحتش می‌کنند و می‌گویند: اطاق جای بازی نیست، مراقبت نمایند نظیر این کار تکرار نشود. طفل به قدر شرمندگی خود مجازات شده، به علاوه دروغ نگفته است و به نظر می‌رسد که در آتیه حتی المقدور آن عمل را تکرار نخواهد کرد. به موقع است آقایان محترم در این جا به نکته‌ای توجه فرمایند و آن، این که منظور از بحث امروز این نیست که بگوییم مراقبت‌های صحیح تربیتی در خانواده می‌تواند طفل را طوری پرورش دهد که در تمام عمر حتی یک دروغ هم نگوید. شاید این کار اساساً درباره بشر عادی غیر ممکن باشد. هدف گفتار امروز این است که پدران و مادرانی که می‌خواهند فطرت راستگویی فرزندان خویش را پرورش دهند و آنان را از ناخوشی دروغگویی و دروغ‌سازی مصون بدارند، لازم است به وظایف شرعی و علمی خود توجه کنند و سازمان خانواده را از اول بر اساس صحیح‌پاکی و فضیلت استوار نمایند تا از این راه دین تربیتی خود را نسبت به فرزندان خویش ادا نموده و به وظیفه پدری و مادری قیام کرده باشند.

### عادت به دروغ‌سازی

به عبارت روشن‌تر، دروغ گفتن خواه کم یا بسیار، گناه کبیره است. ولی فرق است بین کسی که به علت لغزش یا شرایط نامساعد زندگی یک یا چند دروغ بگوید و آن کس که با فکر دروغ‌سازی تربیت شده و کذاب بار آمده است. خطر بزرگ و بلای عظیم برای طبقه دوم است. هدف تربیت صحیح آن است که فرزندان دروغ‌ساز و کذاب بار نیابند و این ناخوشی در مزاج جان آن‌ها ریشه نداوند. این موضوع مهم تربیتی و روانی در روایات و اخبار اسلامی آمده و دانشمندان امروز نیز به آن توجه کامل دارند. برای مزید اطلاع شنوندگان محترم از هر دو قسمت مختصری به عرض می‌رسانم: ((قال ابن مسعود قال النبی (ص): لا یزال العبد یکذب و یتحری الکذب حتی یکتب عند الله کذاباً.)) (۶۰) ابن مسعود گفت که رسول اکرم می‌فرمود: آدمی دروغ می‌گوید و پیوسته به دروغگویی ادامه می‌دهد و در این راه کوشش می‌کند تا کذاب می‌شود و نامش در دیوان دروغگویان ثبت می‌گردد. ((عن عبدالرحمن بن الحجاج قال: قلت لابی عبدالله (ع) الکذاب هو الذی یکذب فی الشیء؟ قال لا مامن احد الا ان یکون ذلک منه و لکن المطبوع علی الکذب.)) (۶۱) عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند: ((کسی که در موردی دروغ بگوید کذاب است؟)) فرمود: ((نه، هیچ کس نیست که دچار این لغزش نشده باشد، مراد از کذاب کسی است که دروغگویی در طبیعت و سرشت او ریشه کرده است.)) ((عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبدالله (ص) یقول: ان العبد لیکذب حتی یکتب من الکذابین.)) (۶۲) ابی بصیر گفت از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: آدمی دروغ می‌گوید. آن قدر به دروغ ادامه می‌دهد و این مرض در مزاج جان او ریشه می‌کند تا نامش در ردیف کذابین ثبت گردد! کاذب و کذاب از این سه حدیث به خوبی استفاده می‌شود که فرق است بین کاذب و کذاب. کاذب کسی است که در اثر لغزش و پیشامدهای گوناگونی یک یا چند دروغ بگوید. تمام مردم کم و بیش به این امر مبتلا هستند. ولی کذاب کسی است که دروغ‌سازی در مغز او ریشه

کرده و این خلق ناپسند مانند مرض مزمنی در اعماق جانش نفوذ نموده است. دانشمندان امروز نیز همین مطلب را در کتاب‌های خود آورده‌اند. اینک قسمتی را که نوشته‌ام عیناً برای شما می‌خوانم. این یک امر خیلی ساده و طبیعی است که کودکان بر اثر ضعف و ناتوانی خود در برابر بزرگ‌ها، بدون اینکه نادرستی و شیادی و حساسی در کار باشد دروغ می‌گویند. دروغ می‌گویند برای این که در برابر حمله‌های مستقیمی که پیش بینی می‌کنند خودشان را مصون نگاه دارند. زیرا کذب و نادرستی مستلزم آن است که نقشه‌های قبلی وجود داشته باشد، اراده فریب دادن در کار باشد و قصد ایجاد اشتباهی رفته باشد. کافی نیست که در یک مورد به حکم ضرورت کسی بالبداهه دروغی بگوید و ما او را آدم نادرستی بدانیم. نقشه فریب دادن علم دروغ‌گویی یا اگر ترجیح بدهند هنر دروغ‌گویی با تمرین دروغ گفتن کامل می‌یابد. بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که کوشش والدین یا مربیان باید مصروف بدان گردد که فرصت دستاویز شدن به دروغ برای کودکان پیش نیاید و زمینه رفتار و کردار ما طوری نباشد که آن‌ها به ناچار به دروغ پناهنده شوند. باید نخست دروغ‌گویی حقیقی را بشناسیم، یعنی کسی را که بر اثر نادرستی و شیادی دروغ می‌گوید از آن که بالبداهه دروغ می‌گوید تمیز دهیم. دروغ‌گویی ناگهانی برافرار کردن از مکافات عملی که خودش آن را گناهی تشخیص داده خیلی ناشیانه به دامن‌نخستین دروغی که از دهنش بگذرد پناهنده می‌شود و عواقب این کار را پیش بینی نمی‌کند، در حالی که غالب اوقات صداقت ذاتی و طبیعی او بدون اطلاع خودش به وی خیانت می‌کند. صدایی که خالی از اطمینان است، چهره‌ای که گلگون می‌شود، و نگاهی که از بیم‌خوردن با چشم‌های طرف این سو آن سو می‌گریزد نشانه‌هایی هستند که راز چنیدر دروغ‌گویی را فاش می‌کنند. در درون او جدا از کلماتی که به زبان می‌آورد حقیقت فریاد می‌زند، لب‌های او را می‌سوزاند و او با تمام تکاپوی خودش نمی‌تواند بر چهره حقیقت‌چادر رازپوشی افکند. از توجه به یک چنین موجودی می‌توان به آسانی دریافت که او هنوز دروغگو نیست، بلکه فقط می‌تواند دروغ‌های ناشیانه‌ای بگوید. منتها برای اینکه این کار را خوب یاد بگیرد، برای این که در دروغ ساختن ماهر شود، کافی است که در محیط بدی جای گیرد دروغ در لباس راستی بی‌ارزشی سر و کار پیدا کند. برای این که یک چنین کودکی را از غرق شدن در یک گرداب شوم نجات دهیم باید وجدان او را در راه راستی و شهادت هدایت کنیم، آن وقت دروغ در طبیعت او ریشه نخواهد کرد و این بیماری درد مزمنی نخواهد شد. اما درباره دروغ‌گویی اصل و حقیقی طرز عمل این گونه نیست، این دروغگو که کارش تزویر و تقلب است در همان آغاز کار خیلی ابلهانه دروغ گفتن را آغاز کرده است و آن قدر به این کار ادامه داده که کنون دیگر به راحتی و آسانی در لباس راستی و صداقت دروغ می‌گوید و در این جاست که باید نگران و ناراحت بود. او دیگر دروغ‌هایش را بالبداهه نمی‌سازد، بلکه درباره آن‌ها فکر می‌کند و زمینه می‌سازد. او به راحتی حقیقت را جلوه می‌دهد، آن را به میل خودش تغییر می‌دهد، زشت و زیبایش می‌سازد، و بر حسب اقتضای مصلحتش حقیقت را به شیوه تردستان و حقه‌بازان به سیمای جوراجور جلوه‌گر می‌سازد. زیرا خوب می‌داند که اگر دروغ را با نقش و نگاری از حقیقت زینت دهد خیلی به فاش شدن آن کمک می‌شود. هر قدر که موقعیت خطرناک تر و دشوارتر شود دروغگو با زیرکی و استعداد بیشتر به کار می‌پردازد و اگر ضرورتی احساس کرد صحنه‌سازی‌های حیرت‌انگیز از او سر می‌زند و بعد نیز همواره نزد این و آن، از طرز عمل‌های خائنانه‌ای که پیوسته خودش به کار می‌برد مذمت و بدگویی می‌کند، زیرا او در عالم دورویی خودش گمان می‌کند که این بهترین وسیله برای رد گم کردن است.)) (۶۳) دروغ‌سازان زیر دست برادران یوسف صدیق دروغ‌گویان و دروغ‌سازان زبر دستی بودند. موقعی که یوسف را در چاه افکنده و نزد پدر آمدند گریه می‌کردند، اشک می‌ریختند، پیراهن خون‌آلوده آوردند و خلاصه با نقشه منظم، صحنه‌ای ایجاد کردند که بیننده باور می‌کرد یوسف را گرگ دریده است. این قبیل دروغ‌گویی‌هاست که بسیار خطرناک و گمراه‌کننده است. رسول اکرم کلمه کذاب را در مورد آنان به کار برده است: ((لا تلقوا الکذاب فتکذبوا فان بنی یعقوب لم یعلموا ان الذئب یاء کل الانسان حتی لقنهم ابوهم.)) (۶۴) به مردم کذاب راه دروغ‌گویی را تلقین نکنید و دروغ‌سازی را به آنان نیاموزید. بچه‌های یعقوب نمی‌دانستند گرگ انسان را نیز می‌درد،

از تذکر و تلقین پدر استفاده کردند. پدران و مادران شریفی که فرزندان را با شرایط صحیح تربیت می‌کنند و آنان را بر اساس پاکی و فضیلت پرورش می‌دهند می‌توانند با اندرز و نصیحت از لغزش‌های احتمالی فرزندان جلوگیری نمایند و آنان را از یک یا چند دروغی که ممکن است دامنگیرشان شود نیز باز دارند. (( عن ابی جعفر علیه السلام قال : کان علی بن الحسین یقول لولده اتقوا الکذب الصغیر منه و الکبیر فی کل جد و هزل فان الرجل اذا کذب فی الصغیر اجترأ علی الکبیر . )) (۶۵) امام باقر علیه السلام می‌فرمود که حضرت سجاد زین العابدین علیه السلام به فرزندان خود نصیحت می‌کرد و می‌فرمود از دروغ کوچک و بزرگ، جدی یا شوخی، پرهیز نمایید و پیرامون آن نگردید. زیرا آدمی وقتی دروغ کوچک گفت، جرأت می‌کند دروغ بزرگ بگوید.

### محیط زندگی

۴. یکی از مهم‌ترین عوامل پرورش فطرت راستگویی در کودکان محیط زندگی خانواده است. جایی که پدران و مادران راستگو هستند و هرگز پیرامون دروغ و خلاف حقیقت نمی‌گردند، طفل طبعاً به راه راستی می‌رود و راستگو بار می‌آید، و موانعی را که از نظر روانی در سر راه او پیدا می‌شود به آسانی می‌توان برطرف کرد. برعکس جایی که پدران و مادران، خود دروغ می‌گویند و به این خلق ناپسند معتاد هستند قطعاً طفل با خلق ناپسند دروغگویی رشد می‌کند. در چنین خانواده‌ای ایجاد شرایط روانی برای جلوگیری از دروغگویی کودک بی‌اثر است. محیط زندگی مهم‌ترین قدرت و بزرگ‌ترین عامل سازنده کودک است و با هیچ یک از عوامل روانی قابل مقایسه نیست، طفل بدون توجه و اراده با محیطی که در آن زندگی می‌کند منطبق می‌شود و آن چه می‌بیند و می‌شنود در فکر او نقش می‌بندد. دروغ اتفاقی ((محیط راستی و شهادت مطلق اساسی‌ترین عامل مبارزه با دروغ است. اگر در محیط خانوادگی یا در آموزشگاه همواره راستی و یکرنگی حکمفرما باشد، نخست این که کودک با دروغگویی آشنا نمی‌شود و پس از آن اگر دروغی بر زبان آورد به تجربه ثابت شده که این دروغ اتفاقی بوده است و هرگز تا مرحله خیانتکاری و تقلب در وجود آن کودک ریشه نخواهد کرد. وجدان‌های حساس این موجودات جوان که مانند یک گیاه بهاری لطیف و شکننده است برای این که بتواند در محیط متعادل و مناسبی پرورش یابد بایستی از وزش بادهای مخالف و تمایلاتی که ممکن است برای همیشه به آن لطمه رساند در پناه بماند، اما با این وجود چه بسا که ما مشاهده می‌کنیم این جوانه‌های نوحاسته و سرسبز در محیط خود با این بادهای مخالف رو به رو می‌شوند. چه قدر اتفاق می‌افتد که میان اعمال ما با اندرزهای ما شکاف عمیقی پیدا می‌شود. آن چه را که کودک در رفتار و کردار ما می‌بیند و درک می‌کند با آن چه که ما در اوامر و اندرزهای خودمان برای او مضموم و زشت تعبیر می‌کنیم فاصله زیادی دارد! خیلی‌ها رسم دارند که به بچه‌ها بگویند: ((هر طور من می‌گویم بکن! کاری نداشته باش که من چه کار می‌کنم.)) در حالی که نمی‌دانند این اندرز، سرانجام مصیبت بزرگی به بار می‌آورد. کودک هرگز زیر بار امر و اندرزی نمی‌رود که پدر و مادر، خودشان به آن اعتنایی ندارند، و تازه اگر بر اثر این طرز عمل شما او در عالم تصور خویش به این نتیجه برسد که ((خوب بودن بچه‌ها)) با خوب بودن بزرگ‌ها تفاوت دارد، یقین داشته باشید در نخستین فرصتی که او احساس آزادی کرد همه آن درس‌های اخلاقی را که در زمان کودکی فرا گرفته بود، در حالی که درس‌دهندگان خودشان جور دیگری عمل می‌کردند، به باد فراموشی می‌سپارد و از روشی که در عمل دیده بود پیروی می‌کند.)) (۶۶) پرورش دروغگو اولین مدرسه تربیت فرزند محیط خانواده است. رفتار و گفتار پدران و مادران و طرز زندگی آنان مشخص‌نیکو بد خانواده و میزان پاکی و ناپاکی آن محیط است. یک نفر مرد یا زن، بدون عنوان پدری یا مادری، وقتی دروغ می‌گوید مرتکب یک گناه کبیره شده و استحقاق یک کیفر دارد. ولی وقتی آن مرد و زن پدر و مادر باشند و در محیط خانواده به عنوان رئیس و سرپرست در مقابل گوش‌های حساس و چشم‌های کنجکاو فرزندان خود دروغ بگویند نمی‌توان گفت تنها مرتکب یک گناه شده و دروغی گفته‌اند. اینجا علاوه بر گناه دروغ، گناه دیگری مرتکب شده‌اند و آن گناه پرورش دروغگو است و قطعاً این گناه به مراتب بزرگ‌تر است.

دروغ گفتن پدر و مادر از طرفی گناه کردن و از طرف دیگر به گناه وادار کردن است. دروغگویی پدر و مادر آلودگی خود و آلوده کردن فرزندان خویشتن است. پدر و مادری که در خانه دروغ می گویند و با عمل زشت و نادرست خویش محیط فاسد و مسموم به وجود می آورند و فرزندان خود را از صراط مستقیم فطرت منحرف می کنند، به خود و فرزندان خود و همچنین به خدا و به مردم خیانت کرده اند. فرزندان امانت الهی هستند، درس دروغگویی به آنان دادن، خیانت کردن در امانت خداوند بزرگ است. بدون تردید یکی از بیماری های بزرگ اجتماع ما دروغگویی است که بدبختانه کم و بیش اغلب مردم به آن مبتلا هستند. این خلق ناپسند باعث نکبت دنیا و عذاب آخرت است. تمام صفات ذمیمه و خلیقات ناپسند از نظر دینی و علمی مرض روانی است، ولی دروغگویی از همه بدتر است. (( فی وصیته امیر المؤمنین لولده الحسن علیهما السلام: و عله الکذب اقیح عله. )) (۶۷) از وصایای علی (ع) به فرزندش حضرت حسن این بود که می فرمود: ناخوشی دروغگویی از تمام ناخوشی ها قبیح تر و ناپسندتر است. بیماری دروغ دروغگویی امنیت اخلاقی و قضایی و اقتصادی را متزلزل می کند. دروغگویی مردم را نسبت به یکدیگر بدبین نموده و از آنان سلب اعتماد می نماید. دروغگویی ریشه فضیلت و سجایای انسانی را می سوزاند. (( عن ابی جعفر علیه السلام قال: ان ابی حدثنی عن ابیه عن جده قال قال رسول الله (ص): اقل الناس مروءة من کان کاذبا. )) (۶۸) امام باقر علیه السلام از رسول اکرم حدیث کرده است که فرمود: کم نصیب ترین مردم از سجایای مردانگی و فضایل انسانی دروغگویان هستند. بعضی گمان می کنند در پاره ای از مواقع تنها وسیله کامروایی و پیروزی در زندگی دروغ گفتن و از راه مستقیم منحرف شدن است. پیشوای عالی قدر اسلام چنین گمانی را اشتباه و آن پیروزی را شکست می داند. (( قال صلی الله علیه و آله: اجتنبوا الکذب و ان رایتهم فیہ النجاة فان فیہ الهلکة. )) (۶۹) رسول اکرم می فرمود: از دروغگویی بپرهیزید در موردی که گمان می کنید نجات شما در دروغ گفتن است، بدانید که اشتباه کرده اید و هلاک شما در دروغ است. حضرت موسی بن جعفر (ع) به هشام فرمود: (( یا هشام ان العاقل لا یکذب و ان کان فیہ هواء. )) (۷۰) انسان عاقل دروغ نمی گوید، اگر چه دروغ وسیله برآمدن خواهش های نفسانی او باشد. راستی و پیروزی چه بسیار مردمی که در پیشامدهای خطرناک یا مواقع حساس در کمال شهامت و رشادت راست گفتند سرانجام پیروز شدند. خوانخوااری و جنایتکاری های حجاج بن یوسف بر کسی پوشیده نیست. روزی جمعی از طرفداران عبدالرحمان را به اسیری به مجلس حجاج آوردند. حجاج به قتل همه آن ها مصمم بود. مردی از اسرا به پا خاست و گفت: ((امیر! من بر تو حقی دارم، مرا به پاس آن حق آزاد کن.)) حجاج پرسید: ((چه حقی داری؟)) جواب داد: ((روزی عبدالرحمان در مجلس خویش تو را دشنام داد و من از تو دفاع کردم.)) حجاج گفت: ((آیا بر این کار گواهی داری؟)) یکی از اسرا از جای برخاست و به صحت گفتار او شهادت داد. حجاج آزادش کرد. سپس به شاهد متوجه شد و گفت: ((تو چرا در آن مجلس از من دفاع نکردی؟)) گواه در کمال صراحت و بدون ضعف و زبونی جواب داد: ((از آن جهت که با تو دشمن بودم.)) حجاج گفت: ((او را نیز به علت راستگویی آزاد نمایید!)) (۷۱) روزی حجاج در منبر خطابه خود را طولانی کرد. مردی از وسط جمعیت با صدای بلند گفت: ((موقع نماز است، سخن را کوتاه کن. نه وقت به احترام شما توقف می کند، نه خداوند عذرت را می پذیرد.)) حجاج از این صراحت، آن هم در یک مجلس عمومی ناراحت شد، دستور داد مرد را زندانی کردند. کسان او به ملاقات حجاج رفتند و به وی گفتند: ((امیر! مرد زندانی از فامیل ماست و دیوانه است. دستور فرمایید آزاد شود.)) حجاج گفت: ((اگر خودش به دیوانگی اقرار کند آزادش خواهم کرد.)) کسانش به زندان رفتند و گفتند: ((به جنونت اقرار کن تا آزاد شوی.)) مرد گفت: ((هرگز چنین اعترافی نمی کنم، من مریض نیستم. خداوند مرا سالم آفریده است.)) وقتی جواب های صریح و صادقانه زندانی به گوش حجاج رسید دستور داد به احترام راستگویی آزادش کردند. (۷۲) به همان نسبتی که راستگویی موجب افتخار و سربلندی است دروغگویی مایه ذلت و سرافکنندگی است. رسول اکرم می فرمود:

(( ایاک والکذب فانه يسود الوجه . )) (۷۳) از دروغگویی بپرهیز، زیرا دروغ باعث روسیاهی است. به منصور دوانیقی خبر رسید که مقداری از اموال بنی امیه نزد مردی به امانت گذاشته شده است. به ربیع دستور داد او را احضار کند. ربیع می گوید مرد را حاضر کردم و به مجلس منصور بردم. منصور گفت: ((خبر اموالی که از بنی امیه نزد شما امانت است به ما رسیده، باید تمام آن ها را تسلیم کنی.)) مرد گفت: ((آیا خلیفه مسلمین وارث بنی امیه است؟)) جواب داد: ((نه)). پرسید: ((آیا خلیفه مسلمین وصی بنی امیه است.)) جواب داد: ((نه)). مرد گفت: ((روی چه حساب، اموال بنی امیه را از من مطالبه می کنید؟)) منصور قدری فکر کرد و جواب داد: ((بنی امیه به مسلمین ستم کردند. اموال مردم را به زور گرفتند. من اینک خلیفه مسلمین و وکیل مردم هستم، نظرم این است که اموال مسلمین را بگیرم و در بیت المال مسلمین بگذارم.)) مرد گفت: ((بنی امیه اموال بسیاری در اختیار داشته اند که متعلق به خودشان بوده، لازم است خلیفه مسلمین شاهد عادل اقامه کند اموالی که از بنی امیه در دست من است از جمله اموالی است که به زور از مردم گرفته اند.)) شرمساری دروغگو منصور قدری فکر کرد، به ربیع گفت راست می گوید، سپس منصور به روی مرد خندید و با او به گرمی توجه کرد و گفت آیا حاجتی داری. مرد جواب داد بلی دو حاجت دارم. اول آن که دستور دهید نامه ای را که اکنون برای خانواده ام می نویسم فوراً به آنان برسانند که از ناراحتی و اضطراب خلاص شوند. دوم آن که دستور فرمایید کسی را که این گزارش را به مقام خلافت داده احضار کنند من او را ببینم. به خدا قسم بنی امیه هیچ امانتی نزد من ندارند. موقعی که به حضور خلیفه شریفی شدم و قضیه را دانستم به نظرم آمد که اگر این طور سخن بگویم زودتر خلاص خواهم شد. منصور به ربیع گفت گزارش دهنده را حاضر کنند. موقعی که حاضر شد، مرد نگاهی کرد و گفت این غلام من است. سه هزار دینار از مال من برداشته و فرار کرده است. منصور سخن به غلام تندی کرد. غلام در کمال شرمساری و ناراحتی سخنی مولای خود را تائید نمود و گفت برای این که گرفتار نشوم او را متهم نمودم و این نسبت دروغ را به وی دادم. منصور که بر بدبختی و ذلت غلام رقت کرده بود به مرد گفت، از شما می خواهم او را ببخشی. مرد گفت: ببخشیدم و سه هزار دینار دیگر به او خواهم داد. منصور از بزرگواری او تعجب کرد و هر وقت نام او به میان می آمد می گفت من مثل این مرد ندیدم. (۷۴) قطعاً راستگویی عزت دارین و دروغگویی ذلت دنیا و آخرت است.

## احترام به شخصیت

### احترام به شخصیت مردم احترام به شخصیت کودک

(( قال الله العظيم في كتابه: (... و قل لعبادی يقولوا التی هی احسن )))) (۷۵)

### غریزه حب ذات

یکی از سرمایه های فطری و ذخایر طبیعی که در باطن هر انسان به قضای حکیمانه الهی مستقر شده است غریزه حب ذات است. هر انسانی قبل از هر چیز و هر کس به خود علاقه دارد و بالفطره عاشق و شیفته خویشتن است. هیچ چیز در نظر آدمی به قدر خودش عزیز و محبوب نیست. حب ذات یکی از بهترین و اساسی ترین پایه های ثابت تربیت کودک است. مربی لایق می تواند از این سرمایه فطری استفاده کند و در پرتو غریزه حب ذات، بسیاری از سجایای و صفات پسندیده را در کودک پرورش دهد. غریزه حب ذات در مزاج کودک نیروی مهمی است که اگر عاقلانه و با برنامه صحیح رهبری شود و مورد استفاده قرار گیرد منشاء خوشبختی و سعادت است و اگر درست رهبری نشود بدبختی های بزرگی به بار می آورد. یکی از طرق ارضای غریزه حب ذات، تکریم کودکان و توجه به شخصیت آن ها است. طفلی که به قدر کافی در خانواده احترام شود و غریزه حب ذاتش به اندازه



صحیح ارضا گردد روحیه ای طبیعی و روانی معتدل دارد. از چنین کودکی می توان توقع اخلاق پسندیده و رفتار عادلانه داشت. بر عکس کودکی که از پدر و مادر احترام و تکریم ندیده و در محیط خانواده خواهش طبیعی حبّ ذاتش ارضا نشده است در خود احساس ستی و حقارت می کند، روحی شکست خورده و روانی افسرده دارد و بدون تردید این حالت درونی در خلال رفتار و گفتار کودک باوضع نامطلوب آشکار می گردد. چنین کودکی در معرض انحراف های گوناگونی است و در راه زندگی با خطراتی مواجه می شود. احترام به شخصیت نه تنها در محیط خانواده از ارکان اساسی تربیت کودک است، بلکه این سجیه انسانی از پایه های مهم زندگی اجتماعی و از وظایف دینی و علمی همه مردم است. برای این که شنوندگان محترم به روش پیشوایان اسلام در احترام به شخصیت دیگران توجه فرمایند قسمتی از بحث امروز را به آن اختصاص می دهیم، امید است مورد استفاده باشد. احترام به مردم احترام به مردم در تمام مواقع از برنامه های قطعی زندگی رسول اکرم بود و بدون مبالغه می توان گفت این خوی پسندیده از بزرگ ترین عوامل پیشرفت و موفقیت آن حضرت است. پیغمبر اسلام به تمام دقایق روانی مردم در راه احترام به آن ها توجه داشت و از کوچک ترین وظیفه شانه خالی نمی کرد. ((کان یکرّم من یدخل علیه حتی ربما یسط ثوبه و یوثر الداخل بالوساده التي تحته . )) (۷۶) هر کس بر پیغمبر وارد می شد پیغمبر به او احترام می نمود. چه بسا عبای خود را به جای فرش زیر پای او می گسترانید و بالشی که تکیه گاه خودش بود به او می داد! ((دخل رجل المسجد و هو جالس وحده فترحزح له . فقال الرجل فی المكان سعه یا رسول الله . فقال (ص): ان حق المسلم علی المسلم اذا راه یرید الجلوس الیه ان یترحزح له . )) (۷۷) رسول اکرم تنها در مسجد نشسته بود. مردی وارد شد و به طرف پیغمبر آمد حضرت از جا حرکت کرد و به احترام او قدری عقب رفت. عرض کرد که جا وسیع است چرا قدمی به عقب رفتید؟ فرمود از حقوق مسلمانی برای واردین، حریم گرفتن و قدمی به عقب رفتن است. سیره رسول اکرم ((و کان اذا لقیه واحد من اصحابه قام معه فلم ینصرف حتی یکون الرجل ینصرف عنه و اذا لقیه احد من اصحابه فتناول یده ناولها یاه فلم ینزع عنه حتی یکون الرجل هو الذی ینزع عنه . )) (۷۸) وقتی یکی از اصحاب به دین آن حضرت می آمد، به احترام او آن قدر می نشست تا خود آن مرد از مجلس خارج شود، و چون کسی به ملاقات پیغمبر می آمد و می خواست مصافحه کند، به او دست می داد و دست خود را نمی کشید تا وقتی آن مرد دست خود را بکشد. ((کان رسول الله یقسم لحظاته بین اصحابه ینظر الی ذا و ینظر الی ذا بالسویة . )) (۷۹) برای حفظ احترام تمام مردم، رسول اکرم در مجالس عمومی نگاه های مودت آمیز خود را بالسویه متوجه کلیه حضار می فرمود. ((ان رسول الله لا یدع احدا یمشی معه اذا کان راکبا حتی یحمله معه فان ابی قال تقدم امامی و ادرکنی فی المكان الذی ترید . )) (۸۰) اگر پیغمبر سوار بود اجازه نمی داد کسی پیاده در رکابش راه برود. او را به ترک خود سوار می کرد و اگر از سوار شدن ابا می نمود به او می فرمود شما جلو برو در فلان مکان مرا ملاقات کن. رنجش انصار گاهی در مواقع مخصوصی اتفاق می افتاد که رفتار صحیح و مصلحت آمیز پیغمبر اکرم، عکس العملی نامطلوبی در قلوب بعضی از مردم ایجاد می کرد و کسانی آن کار را به اهانت و تحقیر عملی پیغمبر نسبت به خود تعبیر می کردند. پیشوای گرامی اسلامی فوراً با توضیح قضیه، آن تیرگی را برطرف می فرمود و احترام خود را نسبت به شخصیت آنان آشکار می کرد. رسول اکرم روی جهات و مصالحی، غنایم جنگ حنین را تنها بین قریش تقسیم فرمود و به انصار سهمی نداد. بعضی از انصار که در پیشرفت اسلام سهم بزرگی داشته و خدمات درخشانی کرده بودند خشمگین شده و از آن حضرت رنجیده خاطر شدند، آن را به تحقیر و بی احترامی نسبت به خود تلقی کردند. خبر به رسول اکرم رسید. دستور داد انصار در یک جا جمع شوند و جز انصار کسی در آن مجلس شرکت نکند. پیغمبر اکرم به اتفاق علی علیه السلام به مجلس آمدند و در وسط جمعیت نشستند. سپس پیغمبر به انصار فرمود: ((من از شما پرسش هایی می کنم، به من پاسخ دهید. )) ((سوال کنید. )) فرمود: ((آیا شما گمراه نبودید و خداوند به وسیله من شما را هدایت کرد؟)) عرض کردند: ((بلی. )) ((آیا شما در پرتگاه سقوط نبودید و خداوند به وسیله من شما را خلاص کرد؟)) عرض کردند: ((بلی. )) ((آیا شما دشمن یکدیگر نبودید و خداوند به وسیله من شما را با هم مهربان کرد؟))

عرض کردند: ((بلی .)) سپس پیغمبر چند لحظه سکوت کرد . بعد فرمود: ((چرا شماها به کارهای خود جواب مرا نمی گوید؟)) عرض کردند: ((چه بگوییم؟)) تاءثیر حق شناسی ((قال اما لو شئتم لقلتم : و انت قد کنت جئتنا طریدا فأویناک و جئتنا خائفا فأمناک و جئتنا مکذبا فصد قناک فارتفعت اصواتهم بالبکاء .)) فرمود شما می توانید بگویید: ای پیغمبر! از مکه اخراج کردند ما تو را پذیرفتیم ، تو بر جان خود خائف بودی ما امانت دادیم ، دگران گفتار تو را تکذیب کردند ما تو را تصدیق نمودیم . این تذکرات و حق شناسی های رسول اکرم چنان در انصار تاءثیر کرد که بلند بلند گریه کردند . بزرگان انصار برخاستند، دست پیغمبر را بوسیدند و از عمل آن حضرت در تقسیم غنایم اظهار رضایت نمودند و گفتند: ((هذه اموالنا بین یدیک فان شئت فاقسمها علی قومک .)) ثروت ما نیز در اختیار شما، اگر مایلی آن را هم بین قریش تقسیم فرما . کسانی که اظهار عدم رضایت کردند سوء نیتی نداشتند و اینک از گفته خود استغفار می کنند و شما نیز در پیشگاه پروردگار برای آن ها طلب مغفرت کن . ((فقال النبی (ص): اللهم اغفر للانصار و لابناء الانصار و لابناء ابناء الانصار .)) (۸۱) پیغمبر دعا کرد: خدایا انصار فرزندان و فرزندان فرزندان آن ها را ببخش .

### عذرخواهی و دلجویی

((عن ابی عبدالله (ع): یقول اتی النبی بشی فقسمه فلم یسع اهل الصفة جمیعا فخص به اناسا منهم . فخاف رسول الله ان یکون قد دخل قلوب الاخرین شی . فخرج الیهم فقال : معذرة الی الله عز و جل و الیکم یا اهل الصفة انا اوتینا بشی فاردنا ان نقسمه بینکم فلم یسعکم فخصت به اناسا منکم خشینا جزعهم و هلهم .)) (۸۲) متاعی برای رسول اکرم آوردند . بین اصحاب صفة تسلیم کرد . چون مقدار آن کم بود به همه نرسید . پیغمبر اکرم از این که مبادا محروم شدگان رنجیده خاطر شوند نگران شد . نزد آنان رفت ، صریحا عذرخواهی کرد و فرمود: برای من چیزی آوردند، می خواستم بین همه شما تقسیم کنم ، ولی به همه نمی رسید، لذا به کسانی که از ناتوانی و گرسنگی آن ها خائف بودم اختصاص دادم . مراتب توجه رسول اکرم به تکریم شخصیت مردم و اجتناب از بی احترامی و تحقیر احتمالی آنان از خلال این دو حدیث کاملا مشهود است . مسامحه در تکریم دیگران به قدری احترام و تکریم به مردم در نظر رسول اکرم مهم و ارزشمند بود که اگر کسانی از انجام این وظیه اخلاقی شانه خالی می کردند مورد تعرض شدید آن حضرت واقع می شدند . در یکی از غزوات پیغمبر گرامی در عسکرگاه خود مشغول نماز بود، چند نفر مسلمان از جلو جایگاه پیغمبر عبور می کردند . لحظه ای توقف نمودند و از اصحاب آن حضرت که شرفیاب محضرش بودند احوال پیغمبر را سؤال کردند و درباره آن جناب دعا و ثنا گفتند . عذر خواستند از این که عجله داریم و گرنه توقف می کردیم تا رسول خدا از نماز فارغ شود . به آن حضرت ابلاغ سلام نمودند و راه خود را در پیش گرفتند و رفتند . ((فانفتل رسول الله (ص) مغضبا ثم قال لهم : یقف علیکم الركب و یسألونکم عنی و یبلغونی السلام و لا تعرضون علیهم الغذاء .)) (۸۳) پس از نماز پیغمبر اکرم غضب آلوده ، روی از قبله گرداند و فرمود: عجب است ! جمعی در مقابل شما توقف می کنند و از من پرسش می نمایند و سلام می رسانند، شما به احترام آنان قیام نمی کنید و برای آن ها خوردنی حاضر نمی نمایید . سپس از جعفر طیار سخن گفت و مراتب کرامت نفس و ادب و احترام او را در مقابل دیگران خاطر نشان کرد . در آیین اسلام سجیه پسندیده احترام و تکریم منحصر به مسلمین نسبت به یکدیگر نسبت ، مردم غیر مسلمان نیز از این خلق پسندیده بهره مند بوده و از تکریم مسلمین برخوردار بودند! علی علیه السلام در زمان حکومت خود در خارج شهر کوفه با مرد غیر مسلمانی رفیق راه شد . آن حضرت را نمی شناخت ، پرسید: ((این ترید یا عبدالله؟ قال ارید الکوفة .)) قصد کجا داری؟ فرمود کوفه می روم . سر دو راهی رسیدند . مرد ذمی از آن حضرت جدا شده و به راه خود رفت . چند قدمی نرفته بود که بر خلاف انتظار مشاهده کرد مسافر کوفه راه خود را ترک گفته و به راه او می آید . پرسید: ((مگر قصد کوفه نداری؟)) فرمود: ((چرا .)) گفت: ((راه کوفه آن طرف است .)) فرمود: ((می دانم .)) سؤال کرد: ((پس چرا

از راه خود منحرف شده ای؟)) آداب معاشرت (( فقال له علی (ع): هَذَا مِنْ تَمَامِ حَسَنِ الصَّحِيحَةِ أَنْ يَشِيعَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ هَنِيئَةً إِذَا فَارَقَهُ وَكَذَلِكَ أَمْرُنَا نَبِينَا فَقَالَ لَهُ هَكَذَا أَمْرُكُمْ نَبِيِّكُمْ؟ قَالَ نَعَمْ. فَقَالَ لَهُ الذَّمِّي. لَأَجْرَمُ أَنْ تَتَّبِعَهُ مِنْ تَبَعِهِ لَا فِعَالَهُ الْكَرِيمَةَ. )) (۸۴) علی علیه السلام فرمود: برای این که مصاحبت و رفاقت به خوبی پایان پذیرد لازم است آدمی در موقع جدا شدن از رفیق راه خود چند قدم او را بدرقه نماید این دستوری است که پیغمبر گرامی ما به ما آموخته است مرد غیر مسلمان که تحت تأثیر این تکریم و احترام صادقانه و غیر منتظر، قرار گرفته بود با تعجب پرسید: آیا پیغمبر شما به شما چنین دستوری داده است؟ فرمود: بلی گفت آنان که به پیروی پیامبر اسلام قیام کردند و قدم به جای قدم او گذاردند مجذوب همین تعالیم اخلاقی و افعال کریمه او شدند. سپس از راهی که می خواست بروی منصرف شد و با علی (ع) راه کوفه را در پیش گرفت و درباره اسلام با آن حضرت گفت و گو کرد و سرانجام مسلمان شد. روش پیشوایان اسلام تکریم و احترامی که پیشوایان اسلام از مردم می نمودند یکی از عوامل مؤثر پیشرفت این آیین مقدس بود. مسلمین نیز مکلف بودند وظیفه اخلاقی تکریم و احترام را قولا و عملا نسبت به همه مردم مراعات نمایند و هرگز موجب تحقیر یکدیگر نشوند قرآن شریف فرموده است: (( وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ )) ای پیغمبر به بندگان من بگو در مقام مکالمه با مردم، از هر طبقه ای که باشند، به نیکی سخن بگویند و از گفتارهای زشت پرهیز نمایند. (( عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حَسَنًا قَالَ قَوْلُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تَحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ لَكُمْ. )) (۸۵) اما باقر علیه السلام فرموده است: به بهترین و پسندیده ترین وجهی که میل دارید مردم درباره شما سخن بگویند شما درباره مردم سخن بگویید همانطور که آدمی از سخنان تحقیرآمیز، و زننده دیگران متنفر است وظیفه دارد درباره مردم، زشت و تحقیرآمیز سخن نگوید. (( كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) يَقُولُ: عَظَمُوا أَصْحَابَكُمْ وَ وَقَرُّوهُمْ وَ لَا يَتَهَجَّمُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ. )) (۸۶) امام باقر علیه السلام می فرمود: دوستان خود را تکریم کنید و با احترام با آنان برخورد نمایید و بر خلاف ادب متعرض یکدیگر نشوید. (( عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مَنْ آتَاهُ اخُوهُ الْمُسْلِمَ فَآكْرَمَهُ فَانْمَا أَكْرَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. )) (۸۷) کسی که برادر مسلمان خود را که بر او وارد شده است احترام نماید خدا را احترام کرده است. (( قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ أَكْرَمَ إِخَاهُ الْمُسْلِمَ بِكَلِمَةٍ يَلْفُفُهُ بِهَا وَ فَرَجَ عَنْهُ كَرْبَةً لَمْ يَزَلْ فِي ظِلِّ اللَّهِ الْمَمْدُودِ، عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ مَا كَانَ فِي ذَلِكَ. )) (۸۸) اثر تکریم به مردم کسی که برادر مسلمان خود را با کلمات مودت آمیز خویش احترام نماید و غم او را بزدايد، تا این سنجیه در او باقی است پیوسته در سایه رحمت خداوند است. (( عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَحْقِرَنَّ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ صَغِيرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرٌ. )) (۸۹) اجتناب از تحقیر هیچ یک از مسلمین را تحقیر نکنید و کوچک شمارید، زیرا مسلمانی که در نظر شما کوچک است نزد خداوند بزرگ است. در آیین مقدس اسلام آیات و روایات بسیاری درباره تکریم و احترام به شخصیت مردم رسیده است برای توجه آقایان محترم به این مختصری که عرض شد قناعت نموده، اینک در پیرامون احترام به شخصیت کودک که موضوع بحث امروز است عرایضی را تقدیم حضار محترم می نمایم. تربیت های دوران کودکی برنامه زندگی و روش های اخلاقی دوران عمر تمام زنان و مردان اجتماع عبارت از مجموعه تربیت هایی است که در دوران کودکی از پدران و مادران در محیط خانواده و از آموزگاران در محیط آموزشگاه ها فرا گرفته اند هر خوب و بدی را که آنان در ایام طفولیت به کودکان آموخته اند در بزرگسالی از خود بروز می دهند و عملا به کار می بندند. به عبارت دیگر، وضع روحی و اخلاقی و کیفیت رفتار و گفتار مردم هر عصری محصول بذره های تربیتی است که در ایام کودکی در مغز آنان افشاندن شده است خوبی و بدی، پاکی و ناپاکی، قوت و ضعف ملت فردا را باید در روش تربیت کودکان امروز جست و جود کرد.

### احیای شخصیت کودک

شخصیت، استقلال اراده، اعتماد به نفس و همچنین زبونی، فرومایگی و عدم اعتماد به نفس از صفاتی است که اساس آن در دامن پدر و آغوش مادر پی ریزی می شود پدران و مادرانی که علاقه دارند فرزند با شخصیتی پرورش دهند لازم است از دوران

کودکی به آن متوجه باشند و این خوی پسندیده را از اول در آنان احیا نمایند طفلی که در خانواده زبون و پست بار آمده است ، کودکی که پدر و مادر با وی معامله یک انسان نکرده و او را یک عضو محترم خانواده به حساب نیاورده اند، در بزرگی نمی توان از او توقع استقلال و شخصیت داشت . او خود را انسان لایقی نمی داند و برای خویش شخصیتی نمی بیند . او یک موجود بدبختی است که از اول فرومایه و زبون بار آمده و مشکل است این خوی ناپسند را در خود تغییر دهد . تربیت صحیح و پرورش صفات پسندیده در کودک تنها در پرتو برنامه صحیح علمی و عملی میسر است پدر و مادر باید آن را به خوبی فراگیرند، قدم به قدم دنبال کودک خود باشند و عملاً آن را به کار بندند خانواده هایی که به فرا گرفتن وظایف تربیت کودک بی علاقه باشند یا آن که عملاً وظایف خود را انجام ندهند، به پرورش صحیح فرزندان خویش موفق نخواهند شد . تکامل روانی کودک ((تکامل روانی و عصبی طفل تصادفی نیست ، بلکه از روی قواعد معینی انجام می گیرد و نباید درباره عقب افتادگی یکی از جلوه های روحی او سهل انگار باشیم ، بلکه باید نقص عصبی و روانی را مانند مرضی تلقی کرده و تحت مواظبت‌های مخصوص قرار دهیم در همان اوان کودکی طفل یاد می گیرد که چگونه از اعصاب و دستگاه حواسش استفاده کند . راه می افتد، صحبت می کند، درک می کند، می پرد و معرفت سمعی و بصری حاصل می کند و در این هنگام می توان گفت واقعا به دنیا آمده است . بسیاری از پدران و مادران همین که بچه آن ها راه می افتد و حرف می زند و دست های خود را کثیف نمی کند و چشم های خوبی دارد راضی و خرسند می شوند و وی را به دست تصادف می سپارد و به حال خودش می گذارند خلاصه می توان گفت فرزندان مثل ساعت است که کودک شده باشد کار می کند و صدای تیک تاکش شنیده می شود، ولی از صفحه و عقربه هایش خبری نیست . )) (۹۰)

ایجاد شخصیت و اعتماد به نفس در کودک یکی از وظایف تربیتی پدران و مادران است و پیدایش این حالت روانی در اطفال برنامه منظمی دارد که اگر با دقت به کار برده شود، نتیجه مثبت و فرزند با شخصیت بار می آید و عدم توجه به آن باعث زبونی و فرومایگی طفل است . احترام به کودک و حسن معاشرت پدر و مادر با وی یکی از اساسی ترین عوامل ایجاد شخصیت در کودک است رهبر گرامی اسلام این برنامه بزرگ را در یک عبارت بسیار کوتاه بیان فرموده و صریحا اجرای آن را به پیروان خود دستور داده است . احترام به کودک (( عن النبی صلی الله علیه و آله : اکرما اولادکم و احسنوا ادابکم . )) (۹۱) رسول اکرم فرمود: به فرزندان خود احترام کنید و با آداب و روش پسندیده با آن ها معاشرت نمایید . کسانی که می خواهند فرزند با شخصیت پرورند قطعاً باید به آموزش عمیق و عالمانه رسول اکرم عمل کنند پدران و مادرانی که فرزندان خود را احترام نمی کنند و با رفتار زشت و ناپسند خود آنان را توهین و تحقیر می نمایند، نمی توانند فرزندان ارزنده و با شخصیت تربیت کنند . لازم است در اطراف این حدیث شریف توضیحی داده شود تا شنوندگان محترم معنی آن را بهتر درک کنند و پدران راه اجرای دستور پیغمبر و اعمال احترام به کودک را متوجه شوند . احترام و تکریم یا توهین و تحقیر به کودک منحصر به وضع مخصوصی نیست پدران و مادران می توانند از راههای مختلفی قولاً- و عملاً- به فرزندان خود احترام کنند یا به صور گوناگونی آنان را اهانت نمایند در توضیح امروز بعضی از موارد تکریم یا تحقیر کودک و نتایج مفید و مضر آن را به عرض شما می رسانم . اولین شرط تربیت صحیح و پرورش شخصیت و استقلال کودک آن است که پدران و مادران فرزندان خود را بشناسند و ارزش حقیقی آن ها را از نظر دور ندارند باور کنند که طفل آنها یک بره یا یک مرغ نیست که فقط غذایی بخورد و حرکتی کند و درجایی بخوابد طفل آنها یک انسان است ولی کوچک یک انسان واقعی است ، ولی ضعیف و ناتوان یک بشر حقیقی است و دارای ذخایر و سرمایه های بزرگ انسانی که باید تدریجا استعدادهای درونی اش شکفته شوند و از قوه به فعلیت بیایند . طفل یک انسان واقعی است ((طفل در تمام جریان رشد در برابر پدر و مادر و تمام جهان احساس حقارت می کند این حس نقصان که در تمام شؤ و ن زندگی طفل هویداست زاییده عدم قدرت اولیه اعضا و عدم اطمینان و فقدان استقلال است ، و همچنین در اثر احتیاج ، اتکای به چیزی قوی تر از خود و تسلیم در برابر محیط پدید می آید همین حس حقارت است که در طفل فعالیت دائم و احتیاج به مشغولیت و میل به ایفای نقشی و امتحان قوا را

ایجاد می نماید کودک در بحبوحه آمال و آرزوهای آینده و آمادگی بدنی و عقلانی خود سیر می کند استعدادی که طفل را قابل تربیت می سازد زاینده همین حس حقارت است ، زیرا آینده برای او منبع جمیع قدرت هاست که در این حس حقارت و حالت جنگجویی او نیز منعکس می شود و هر چه از حقارتش بکاهد برای او در واقع بهترین پاداش هاست طفل همواره می خواهد با ایفای نقشی خود را به مردم نشان دهد، محرکش در هر عملی میل به تفوق است . )) (۹۲) رشد معنوی کودک پدران و مادرانی که در خانواده با فرزندان مهربانند و میدان را برای فعالیت های فطری آن ها باز می گذارند و آنان را در کارهای کودکانه خود تمسخر و تحقیر نمی کنند خیلی زود به رشد معنوی و شخصیت روانی نایل می شوند برعکس ، پدران و مادران مستبدی که در خانواده به خشونت رفتار می کنند و با کارها و سخنان ناپسند خود محیط وحشت و ترس به وجود می آورند، استعدادهای درونی کودکان را از رشد طبیعی خود باز می دارند و این کودکان به علت ضعفی که همواره در خود احساس می کنند بی شخصیت و زبون بار می آیند . )) (یک علت که عامل اساسی حقارت در کودکان است تظاهرات خیلی شدید قدرت و زور بزرگ هاست هیچ چیز به قدر این تحقیر و توهینی که کودک در قبال زور احساس می کند آتش شوق او را به کوششش و تلاش و اعتمادش را به خویشتن خاموش نمی سازد، به ویژه هنگامی که والدین پس از توسل به زور اضافه می کنند )) (تو نمی توانی این کار را بکنی . . . بیهوده سعی مکن )) بدتر اینکه گاهی به این هم اکتفا نمی کنند و با گفتن جملاتی نظیر: ((احمق برای چه می خواهی این کار را بکنی . )) ، ((نمی بینی عرضه اش را نداری . )) کودکان بی گناه را به ستوه می آورند . به ندرت اتفاق می افتد که با یک چنین روشی در تربیت ، کمپلکس شدید احساس حقارت در کودکان به وجود نیاید گاه تنها وجود یک پدر خیلی مقتدر و سلطه جو کافی است برای این که مانعی پایدار جهت ایجاد خوی متعادل در نهاد کودکان گردد . )) (۹۳) در ضمن حدیثی که دیروز به عرض شما رساندم رسول اکرم درباره کودک فرموده بود: (( و لا یرهقه و لا یخرق به . )) به فرزند خود نگوید تو سفیهی ، پستی ، ستمگری ، تو احمقی ، بدکای ، دروغگویی . زیرا هر یک از این کلمات به تنهایی اهانت و بی احترامی به شخصیت کودک و مانع رشد معنوی و تکامل اوست .

### غریزه بازی در کودک

یکی از غرایزی که خداوند حکیم در باطن کودکان قرار داده ، تمایل به بازی است کودک بالفطره میل به بازی دارد گاهی می دود و جست و خیز می کند، گاهی با اسباب بازی های خود سرگرم می شود و از جابه جا کردن آن ها لذت می برد این کارها که به نظر ابتدایی لغو و بی اثر می نماید، منشاء تکامل جسم و جان کودک است بازی عضلات طفل را نیرومند و استخوان بندی اش را محکم می کند بازی قدرت ابتکار او را به راه می اندازد و استعدادهای درونی اش را آشکار می کند قسمتی از زندگی اطفال را بازی اشغال نموده و در روایات اسلامی به بازی اطفال توجه مخصوص شده است . )) (عن ابی عبد الله علیه السلام : الغلام یلعب سبع سنین و یتعلم الکتاب سبع سنین و یتعلم الحلال و الحرام سبع سنین . )) (۹۴) امام صادق علیه السلام می فرمود: طفل هفت سال بازی کند، هفت سال خواندن و نوشتن بیاموزد، هفت سال مقررات زندگی و حلال و حرام قانونی را یاد بگیرد . )) (و عنه علیه السلام : دع ابنک یلعب سبع سنین . )) (۹۵) فرزند خود را هفت سال آزاد بگذار بازی کند . یکی از فواید بازی کردن تمرین استقلال اراده و احیای حسن ابتکار است موقعی که طفل روی خاکها چاه می کند، وقتی دست به کار بنایی شده اطاقک می سازد، تمام دستگاه فکرش مانند یک مهندس ساختمان کار می کند و از موفقیت های خود لذت می برد موقعی که در وسط کار با مانع برخورد می کند، چاه فرو می ریزد یا اطاقک خراب می شود، به فکر چاره جویی می افتد و همه این کارها به رشد فکر و بروز شخصیت او کمک می کند اگر پدر یا مادر او را مسخره کنند، او را احمق و کارهای او را احمقانه بخوانند، به او توهین شده و بزرگ ترین ضربه به شخصیت روحی او وارد آمده است . )) (اگر بچه ها خواستند برای کار خودشان برنامه ای درست کنند شما هرگز مانع آن

نشوید زیرا عمل دنبال کردن یک نقشه طرح شده بدون مانع و انقطاع در ایجاد شخصیت آنها تاءثیر بسیاری دارد. بزرگ ها در کارهای عادی و روزانه کار انجام می دهند پای بند مراعات نظم مخصوصی نیستند، در حالی که بچه ها به عکس میل دارند خود نقشه ای داشته باشند. اما آیا ما آنها را در اجرای نقشه هایشان آزاد می گذاریم؟ هرگز! اگر بچه ها گرم بازی هستند ما بازی آن ها را متوقف می کنیم برای این که با ما به گردش بیایند. اگر دارد سطلی را از شن پر می کند یا عروسکی را لباس می پوشاند آن ها را از دست او می گیریم برای این که بیاید نزد مهمان سلام کند. اینها سبب می شوند که کودک یقین کند یک حقارت و پستی خاصی او را پایین تر از سایرین قرار داده است، و البته در این صورت کودک چنین درک می کند که همه کارهای او بی معنی است، خودش موجود بی اهمیت و بدون مسؤ ولیت و بی لیاقتی است، آن وقت چگونه می خواهید با این شرایط اعتماد به نفس و مسؤ ولیت را که لازمه موفقیت او در زندگی روزانه است، در این وجود کوچک تلقین کنید؟! (۹۶) گفته نبی اکرم (ص) را پیوسته به خاطر داشته باشید: ((اگر موا ولادکم .)) کودکان خود را احترام کنید و آنان را مورد مسخره و اهانت قرار ندهید. فراموش نکنید که فرموده است: ((ولا یرهقهه و لا یخرق به .)) او را احق و نادان، ابله و سفیه نخوانید. راهنمایی کودک بدون تردید کودک برای شناختن نیک و بد احتیاج به راهنمایی پدر و مادر دارد آن ها هستند که باید نیکی را به کودک بیاموزند و در انجام آن تشویقش نمایند بدی را به او بفهمانند و از ارتکاب آن برحذرش دارند مجموع بکن ها و نکن هایی که پدران و مادران به فرزندان خود می گویند برای انجام این وظیفه مقدّس تربیتی است، ولی باید توجه داشت که امر و نهی پدر و مادر از اندازه خارج نشود و منجر به اهانت و بی احترامی به کودک نگردد که قطعاً نتیجه معکوس خواهد داد. بعضی از پدران و مادران بی خیال دلسوزی و پرورش صحیح کودک خود آن قدر در رفتار و گفتار طفل مداخله می کنند و به اندازه ای امر و نهی می نمایند که خودشان و کودک را ناراحت می کنند و روز به روز بچه بد اخلاق تر و منحرف تر می شود! سرزنش های مداوم اگر کودک را روش ناپسندی دارد پدر و مادر باید عاقلانه و بدون اهانت به شخصیت طفل، راه صحیح را به او نشان بدهند و از عمل ناپسندش باز دارند آن جایی که پدر و مادر زبان به ملامت طفل می گشایند و در این کار اصرار می ورزند و در نتیجه با سرزنش های مداوم خود به فرزند خویش توهین می کنند و شخصیت او را تحقیر می نمایند، نه تنها به اصلاح کودک خود موفق نشده اند، بلکه با این عمل خام و ناصواب طفل را به لجاجت وادار کرده اند که به رغم پدر و مادر، به کار ناصحیح خویش ادامه دهد! لجاجت کودک ((عن علی علیه السلام: الا فراط فی الملامه یشب نیران اللجاج .)) (۹۷) حضرت علی علیه السلام می فرمود: زیاده روی در ملامت و سرزنش، آتش لجاجت را شعله ور می کند. پدر و مادر می خواهند با سرزنش های پی گیر و مداوم خود کودک را از عمل زشتی که مرتکب می شود باز دارند، تصمیم و شخصیت او را در هم بشکنند، و اراده خود را بر وی تحمیل نمایند کودک نیز برای این که در این صحنه به کلی شکست نخورد و شخصیت خود را از دست ندهد در مقابل پدر و مادر مقاومت می کند و با ادامه عمل نادرست خود استقلال خویش را ثابت و شخصیت خود را آشکار می نماید. ((اگر رفتار و سلوک طفل به طور مخصوصی فاسد و شرارت آمیز باشد باید قواعد تربیتی مخصوصی را به کار برد هر دستوری که در آن اثری از ممانعت باشد با عدم موفقیت مواجه خواهد شد، زیرا هر سدی فعالیت انسان را بر می انگیزد که از آن بگذرد هزار و یک نکن والدین برای طفل ایجاد یک دنیای پر از ممکن ها می کنند: طفل با خود می گوید: ((باید این کار را نکنم؟ پس می توانستم این کار را انجام دهم و حالا هم می توانم .)) چنین رفتاری در طفل ایجاد شخصیتی می نماید که نتیجه آن معکوس است باید از ملامت ها و مخالفت هایی که طفل را به ارتکاب اعمالی بر می انگیزد بر حذر بود آن چه طفل باید انجام دهد راه آن را به او نشان بدهید، طفل را نرنجانید، ولی مقصود این نیست که او را به حال خود بگذارید باید در این مورد امیال و هدف های دیگری ایجاد و تعیین کنید و افعالی را پیشنهاد نمایید که در عین این که مفید است موجب اثبات و ظهور شخصیت طفل بشود، زیرا اگر طفل یا نوجوانی به آسانی مرتکب عمل نامطلوبی می شود بدانید که دلیلش منع کردن وی از آن کار بوده است و او خواسته است با ارتکاب آن، قدرتی اقل مساوی

با قدرت دسته مخالف، یعنی والدین به دست آورد ما در هر سنی که هستیم می‌خواهیم شخصیت خود را ثابت و پیروز سازیم و فقط شخصیت شخص دیگری است که برای تمایلات ما محدودی ایجاد می‌کند. (( (۹۸) پدران و مادرانی که با سوء تشخیص به کودکان خود اهانت می‌کنند و شخصیت آن‌ها را تحقیر می‌نمایند، نه تنها در طفولیت فرزندان خود را به مخالفت و طغیان وا می‌دارند، بلکه این پرده دری ممکن است تا پایان زندگی پدر و مادر به صور مختلفی آشکار گردد و برای خانواده نتایج شوم دینی و دنیوی بسیاری به بار آورد. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرمود: (( جراه الواد علی والده فی صغره تدعوا الی العقوق فی کبره . )) (۹۹) تجری و طغیان فرزند بر پدر خود در کودکی او را در بزرگی به نارضایی و عاق پدر می‌کشاند. پدران و مادرانی که به فرزندان خود احترام می‌کنند و شخصیت آنان را بزرگ می‌دارند، با ادب و اخلاق با آن‌ها معاشرت و برخورد می‌نمایند، قادرند کودکان خود را با اخلاق پسندیده و صفات حمیده تربیت کنند اگر اتفاقا فسادی در آنها بروز کند به آسانی می‌توانند از آن جلوگیری نمایند. خودخواهی کودک کودک مانند بزرگسالان، خودخواهی و حب ذات دارد. وقتی بفهمد کار ناپسند به شخصیت او ضربه می‌زند و از عزت و محبوبیت وی می‌کاهد و در محیط خانواده پست و حقیرش می‌نماید، فورا برای حفظ مقام خود آن را ترک می‌گوید و عملا به اصلاح خویش قیام می‌کند. (( قال امیرالمومنین علیه السلام: من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهوته . )) (۱۰۰) علی علیه السلام می‌فرمود: کسانی که شخصیت و شرف معنوی دارند، شهوات و تمایلات نفسانی در نظر آن‌ها پست و کوچک است. (( و عنه علیه السلام: من شرفت نفسه نزهها عن ذلّة المطالب . )) (۱۰۱) آنان که شرافت نفسانی دارند دامن خود را به خواهش‌های پست آلوده نمی‌کنند. (( عن علی علیه السلام: من کرمت علیه نفسه لم یهنها بلعصیة . )) (۱۰۲) آن کس که بزرگی و کرامت نفس خود را باور دارد هرگز با پلیدی گناه پست و موهونش نمی‌کند. (( عن علی بن الحسین علیهما السلام: من کرمت علیه نفسه هانت علیه الدنیا . )) (۱۰۳) حضرت سجاد علیه السلام می‌فرمود: کسی که به کرامت نفس و شخصیت روحانی نایل آمده است، مادیات پست نزد او حقیر و ناچیز است.

### شرافت نفس و درستکاری

از این چند حدیث یک نکته مهم روانی و تربیتی استفاده می‌شود و آن این که بزرگواری و شرافت نفس، با پلیدی‌های گناه و انحرافهای اخلاقی ناسازگار است آنان که در خود احساس بزرگی و شخصیت می‌کنند، کسانی که کرامت نفس و شرف معنوی خویش را باور دارند و مایلند این گوهر گران بها را برای همیشه در خزانه روان حفظ کنند، هرگز پیرامون گناه و نادرستی نمی‌گردند کسی که می‌خواهد شخصیت درخشان راستی و راستگویی داشته باشد، نباید دروغ بگوید آن کس که مایل است همواره شرف عدل و دادخواهی در خود احساس کند نمی‌تواند رشوه بگیرد آنان که در اجتماع امین شناخته شده و به شرف امانت علاقه دارند هرگز خیانت نمی‌کنند. کسانی که بر عکس از نظر روانی پست و بی‌شخصیت هستند و جامعه آنان را حقیر و بی‌ارزش می‌شناسد و خودشان نیز در خود احساس زبونی و فرومایگی می‌کنند، وجودشان برای جامعه خطرناک است، اینان در ارتکاب گناهان بی‌باکند و به هر پستی و ذلتی تن می‌دهند. فرومایگی و گناه (( قال امیرالمومنین علیه السلام: من هانت علیه نفسه فلا ترج خیره . )) (۱۰۴) علی علیه السلام می‌فرمود: آن کس که خویشتن را پست و فرومایه بداند به خیر و نیکی او امیدوار نباشد. (( عن ابی الحسن الثالث (ع) قال: من هانت علیه نفسه فلا تامن شره . )) (۱۰۵) امام هادی (ع) می‌فرمود: کسی که خود را کوچک و موهون بداند و در خود احساس حقارت کند خویشتن را از شر او در امان ندان! (( عن علی (ع): هانت علیه نفسه من امر علیه لسانه . )) (۱۰۶) زبان مردم فرومایه و بی‌شخصیت بر آنان حکومت می‌کند هر چه می‌خواهند می‌گویند و از گفته‌های ناروای خود، به علت حقارت نفس، احساس شرمساری نمی‌کنند. احساس استقلال برای این که پدران و مادران دین تربیتی خود را به کودک ادا کنند و آنان را طوری پرورش دهند که بدون فشار و تهدید، به خوبی‌ها بگرایند و از بدی‌ها اجتناب نمایند لازم است در آنان

ایجاد شخصیت کنند و به آن‌ها احترام نمایند باید آن‌ها را طوری تربیت کنند که کودکان باور نمایند که عضو مستقل خانواده و مورد تکریم و احترامند. ((برای مریمان و اولیاء کافی است که برای این دنیای پیچیده و مبهم یعنی طفل، احترامی قائل شوند و از نظر خودشان درباره جهان پیچیده وی قضاوت نکنند باید حرکات طفل را به وسیله محرکات او توجیه کنند نه به وسیله محرک‌های خودشان، به دین طریق اغماض بیشتری نشان خواهند داد و از طریق تفهیم و تفهیمی که ایجاد خواهد شد عشق و اعتماد طفل را به خود جلب خواهند نمود. مقصود این نیست که طفل اجازه دارد تا ره چه می‌خواهد امیال عجیب داشته باشد یا اعمال نامناسب انجام دهد، ولی وقتی طفل حس کرد که حالت و موقعیت او را درک کرده‌اند از قدرت خود سوء استفاده نخواهد کرد حدود ما و خودش را را می‌شناسد شما به او قواعد و آداب و رسوم قوانین ادب و عادت اجتماعی را آموخته‌اید، او حس کرده است این رسوم بدون این که به آزادی اش لطمه‌ای وارد سازد ارتباطش را با محیط آسان تر می‌کند بنابر این با کمال میل از آن‌ها پیروی می‌نماید اگر شما به او احترام گذارید او نیز احترام شما را نگاه خواهد داشت. اگر وقتی که افکار خود را با شما در میان می‌گذارد مسخره اش نکنید و هر ساعت و هر دقیقه نگویید آن کار را نکن، آن کار را نکن، دیگر دلیلی برای نافرمان بودن او نیست و به ندرت اتفاق می‌افتد که از دستورات شما سرپیچی کند. به وسیله همین نظم است که به دیگران احترام می‌گذارد و خود را در نظر مردم محترم می‌سازد و با همه کس روابط نیکو دارد، زیرا حق هر کس را می‌دهد برای این که بتواند حق خود را نیز طلب نماید.)) (۱۰۷) پدران و مادران مسلمانی که همواره حدیث شریف: ((اکرموا اولادکم و احسنوا آدابکم.)) را به خاطر دارند و دستور سعادت بخش پیامبر گرامی اسلام را در مورد تربیت کودکان خود عملاً به کار می‌بندند می‌توانند فرزندان شریف و با شخصیتی پرورش دهند و آنان را با گفتار و رفتار صحیح و پسندیده بار آورند. اهانت و تحقیر به کودک با کمال تأسف باید اعتراف کرد که در کشور ما بسیاری از اولیای اطفال، برخلاف تعلیم رسول اکرم، مراعات احترام فرزندان خود را نمی‌نمایند و به صور مختلف به شخصیت آن‌ها اهانت می‌کنند و بر اثر نادانی‌ها و رفتار ناپسند خود، در کودکان ایجاد عقده حقارت نموده و آنان را زبون و فرومایه بار می‌آورند. به طور نمونه مواردی را که خود از نزدیک دیده‌ام و شاید اغلب آقایان نیز مشاهده کرده‌اند به عرض شما می‌رسانم: ۱. معمولاً در مجالس مهمانی فقط برای بزرگسالان کارت دعوت می‌فرستند. پدران، کودکان هشت ساله و ده ساله خودی دارند، بدون دعوت و به صورت طفیلی همراه خود می‌برند. با این عمل در آنان تلقین حقارت می‌شود و غیر مستقیم به آن‌ها می‌فهمانند که شماها لایق دعوت نیستید. ملاحظه کرده‌اید اگر صاحبخانه دانایی برای کودک ده ساله‌ای کارت دعوت بفرستد چه اندازه در روح طفل اثر مطلوب می‌گذارد، به او شخصیت می‌دهد، و کودک با سربلندی و احساس استقلال در آن مجلس شرکت می‌نماید! ۲. در مجالس مهمانی، موقعی که بزرگسالان بر سر سفره می‌نشینند هر یک بشقاب و قاشق و چنگال مستقلاً در مقابل دارند. مکرراً دیده‌ام که کودکان بشقاب نداشته‌اند و با قیافه مظلومانه و شکست خورده‌ای به اطراف خود نگاه می‌کنند تا این که پدر یا یکی از مهمانان بر او ترحم نماید و بشقاب کوچک سبزی را خالی کند و به او بدهد. این توهین و بی‌احترامی به کودک در حضور آن همه جمعیت بزرگ‌ترین ضربه به شخصیت اوست و شاید این احساس حقارت را تا پایان زندگی فراموش نکند. ۳. در مجلس مهمانی موقع خواب می‌شود. هر یک از بزرگسالان بستر خوابی را به خود تخصیص می‌دهد. طفلک ده ساله سرگردان و متحیر مانده، کسی به فکر او نیست، گویی او را انسان حساب نکرده‌اند و به او رختخوابی نداده‌اند. سرانجام با شکست خوردگی و احساس حقارت و توهین شدید به بستر پدر یا یکی از بستگان خود می‌رود! ۴. پدر در اطاق پذیرایی خود با چند نفر مهمان سرگرم گفت و گو است. بچه ده ساله او وارد اطاق می‌شود، مهمان‌ها به احترام کودک از جای بر می‌خیزند. در این موقع مقتضی است پدر کودک سکوت کند تا بچه خود از احترامی که به او کرده‌اند تشکر نماید و اگر نتوانست شکرگذاری کند، پدر خیلی مؤدب به فرزند بگوید از آقایان تشکر کنید، و ضمناً خودش نیز بگوید متشکرم. مکرراً دیده‌ام به محض این که مهمان‌ها به احترام کودک قیام می‌کنند، پدر مثل این که عمل بدی اتفاق



افتاده اظهار شرمندگی می کند و با ناراحتی می گوید: حرکت نکنید، بفرمایید، و با این سخن بزرگ ترین توهین را به فرزند خود روا داشته است. طفل حس می کند که پدرش می خواهد به مهمان ها بگوید فرزند من لایق تکریم و احترام نیست، به وی اعتنا نکنید و برای ورودش قیام ننمایید. ۵. بسیار دیده شده در مسافرت های یک یا چند فرسخی بعضی از پدرها و مادرها به منظور صرفه جویی، برای اطفال چند ساله خود به نام این که در ماشین سرپا می ایستند بلیط خریداری نمی کنند. کودک در طول راه ایستاده و موقعی که خسته می شود در دامن پدر یا مادر می نشیند. طفل حس می کند که آن قدر ارزش و احترام نداشته که برای او بلیطی خریداری شود تا مثل سایرین بنشیند، مخصوصا اگر طفلی همسن او بلیط داشته و روی صندلی نشسته باشد. پدر و مادر در مقابل چند قران صرفه جویی با عمل ناپسند خود ضربه بزرگی به شخصیت کودک وارد آورده و عملا به او توهین کرده اند! عکس العمل کودکان گاهی طفل در مقابل این بی احترامی ها عکس العمل فوری از خود نشان می دهد، قهر می کند، در سکوت و غصه فرو می رود، اشک می ریزد. بعضی با بداخلاقی و حرکات زشت خود به این بی احترامی ها جواب می گویند. تکرار اعمال موهن و تحقیرآمیز در ضمیر باطن کودک عقده می شود، او را زبون و فرومایه می کند، شخصیت و اعتماد به نفس را از وی سلب می نماید و تا پایان عمر دچار این حالت روانی و بدبختی خواهد بود! بزرگی کجا یافت کو پست شد کجا نیستی مایه هست شد. فرومایه را از فرومایگی به گردن فتند ریشه بندگی به طوری که از نوشته های دانشمندان غرب استفاده می شود، بعضی از خانواده های اروپایی نیز شخصیت کودکان خود را به طور شایسته احترام نمی کنند و عملا موجبات پستی و حقارت آنان را فراهم می نمایند و اطفال در باطن از این اهانت ها رنج می برند!

### انهدام شخصیت کودک

((احساس حقارت، همه ما مردان و زنانی را می شناسیم که از یک کمپلکس احساس حقارت در پستی به سر می برند. تعداد این افراد بی شمار و فراوان است. و درصدی نود این حالت باید علل و ریشه آن را در دوران کودکی کاوش کرد. بر روی هم این احساس نتیجه یک نوع تخریب و انهدام شخصیت کودک در لحظه ای است که گزینه های اجتماعی او در حال شکفتن هستند. البته ممکن است بعدها علل دیگری این احساس را شدیدتر و قوی تر سازند، اما پیدایش آن بدون تردید با دوران کودکی همبستگی دارد. مادری را در نظر آورید که می بیند فرزندش گلدان زیبایی را از جای مخصوص آن برداشته است. او از این اندیشه که ممکن بود با این کار گلدان بشکند ناراحت و عصبانی می شود. برای این که مبادا چنین اتفاق مهمی روی دهد قدغن می کند که کودک هرگز حق ندارد به آن دست بزند، در حالی که پرستار آن کودک به آسانی به آن گلدان دوست داشتنی دست می زند و اگر احيانا روزی یکی از مهمانان این گلدان را بر حسب تصادف بشکند مادرش با هزار آب و تاب برای مهمانانش توضیح می دهد که هیچ اتفاق مهمی نیفتاده است و این گلدان به هیچ وجه ارزشی ندارد. این جریان ناامید کننده کودک ما را به این نتیجه می رساند که او تنها موجود خطرناک برای گلدان و سایر ااث خانه است، پس او موجودی پست تر و حقیرتر از دیگران می باشد.)) (۱۰۸) از آن چه به عرض رسید تا اندازه ای معنی احترام به کودک و نتایج سودمند آن در برنامه تربیت روشن شد و همچنین آثار شوم بی احترامی و اهانت به فرزندان واضح گردید. به منظور پیروی از دستور رسول اکرم و برای تاءمین سعادت فرزندان خود به حدیث: ((اکرموا اولادکم و احسنوا آدابکم.)) توجه کامل داشته باشید و در تمام مراحل دوران طفولیت به شخصیت کودکان احترام کنید. احساس استقلال و شخصیت احترام به کودک فرزند را با استقلال اراده و اعتماد به نفس بار می آورد، او را یک انسان با شخصیت می سازد. کودکی که از اول ارزش خویش را درک کند روزی که بزرگ شد یک عضو مستقل اجتماع است، خود را زبون و فرومایه نمی بیند، پستی و حقارت در حریم فکر او راه ندارد. پیشوایان گرامی اسلام علاوه بر این که در بیانات خود راه پرورش صحیح کودک را به مردم آموخته اند، عملا نیز آن برنامه ها را در مورد تربیت فرزندان خود به

کار برده و آنان را با بهترین صفات پسندیده پرورش داده اند. برای مزید توجه آقایان محترم و تتمیم بحث امروز، قسمتی از روش های عملی رسول اکرم و ائمه علیهم السلام را در احیای شخصیت کودکان به عرض شما می رسانم: علی بن ابی طالب علیه السلام از کودکی در دامن پرمهر پیغمبر اکرم تربیت شده و تمام صفات عالی انسانی را از رهبر عالی قدر اسلام فرا گرفته است. زندگی درخشان و سراسر افتخار آن حضرت بهترین گواه حسن تربیت او در دوران کودکی است. یکی از صفات بارز علی (ع) شخصیت و استقلال اراده بود که با پرورش حکیمانه حضرت محمد (ص) از طفولیت در آن حضرت آشکار شد. گرچه علی (ع) از نظر جسم و جان یک کودک عادی نبود و در ساختمان ممتاز آن حضرت استعداد و شایستگی های مخصوص وجود داشت، ولی مراقبت های مستقیم رسول اکرم در آشکار کردن قابلیت های درونی آن حضرت دارای نتایج فوق العاده مهم بود. روزی که آن حضرت به نبوت مبعوث شد علی (ع) کودک ده ساله ای بود، ولی شخصیت یک انسان کامل داشت. نبی اکرم، اسلام را به وی عرضه کرد و او را به پذیرش این آیین آسمانی دعوت نمود و با این عمل شایستگی و شخصیت بزرگ آن حضرت را تأیید فرمود. علی (ع) نیز با واقع بینی و درایت کامل به دعوت پیغمبر اکرم توجه کرد و در کمال آزادگی و استقلال به ندای آن حضرت جواب مثبت داد. استقامت در پرتو تربیت حوادث سهمگین و شکست های سخت زندگی، اغلب روحیه مردان با شخصیت را در هم می شکند، خود را می بازند و دچار زبونی و حقارت می شوند، ولی در ایام قبل از هجرت با آن که بزرگ ترین طوفان وحشت زا در سر راه اسلام و مسلمین پدید آمد و امواج شکننده آن همه چیز و همه کس را تهدید می کرد، علی بن ابی طالب، جوان نیرومند اسلام، هرگز خود را نباخت و به شخصیت آهنین او کمترین آسیبی نرسید. این ثبات و استقامت، صرف نظر از شایستگی فطری علی علیه السلام، معلول تربیت های عمیق و نافذ مربی ارجمندش حضرت محمد (ص) بود که او را این چنین نیرومند و با شخصیت بار آورده است. حسن و حسین علیهما السلام نیز از مزایای بهترین تربیت برخوردار شدند و در کودکی از جد گرامی و پدر و مادر ارجمند خود تمام کمالات را فرا گرفتند. مأمون عباسی در حضور رجال بزرگ کشور درباره شخصیت پر ارزش آنان گفت: ((و بایع الحسن و الحسین ع) و هما ابنا دون الست سنین و لم یبایع صیبا غیرهما.)) (۱۰۹) رسول اکرم با حسن و حسین علیهما السلام بیعت کرد. با آن که سن آن دو از شش سال کمتر بود و پیغمبر اسلام با هیچ کودکی جز آن دو نفر بیعت نکرد! استعداد فطری و پرورش صحیح به قدری آن دو کودک را پرارج و با شخصیت نموده که در سن کمتر از شش لایق بیعت شده اند! ((زید بن علی عن ابیه ان الحسین بن علی علیهما السلام اتی عمر بن الخطاب و هو علی المنبر یوم الجمعة. فقال انزل عن منبر ابی. فبکی عمر ثم قال صدقت یا بنی منبر ابیک لا- منبر ابی. و قام علی ع) و قال: ما هو والله عن رأیی. قال: صدقت والله ما اهتمتک یا ابالحسن.)) (۱۱۰) روز جمعه ای خلیفه دوم مسلمین روی منبر بود. حسین (ع) که کودک خردسالی بود وارد مسجد شد و گفت از منبر پدرم به زیر آی. عمر گریه کرد و گفت راستی گفتم، این منبر پدر توست نه منبر پدر من. ممکن بود کسانی تصور کنند حضرت حسین در مجلس عمومی به دستور پدرش علی بن ابی طالب (ع) چنین سخنی گفته است و برای آن حضرت مشکلاتی پیش آید، لذا از وسط مجلس به پا خاست و به صدای بلند فرمود: به خدا قسم گفته حسین از ناحیه من نیست. عمر نیز قسم یاد کرد و گفت: یا ابالحسن راست می گویی، من هرگز شما را در گفته فرزندت متهم نمی کنم. یعنی حسین را می شناسم، او با این که کودک است شخصیت ممتاز و اراده مستقلی دارد و این گفتار از فکر خود او سرچشمه گرفته است! علی علیه السلام مکرر در حضور مردم از فرزندان خود پرسش های علمی می کرد و گاهی جواب سوالات مردم را به آنان محوّل می فرمود. یکی از نتایج درخشان این عمل احترام به کودکان و احیای شخصیت آنان بود. روزی علی (ع) از فرزندان خود حضرت حسن و حسین در چند موضوع سؤالاتی کرد و هر یک از آنان هم با عباراتی کوتاه جواب هایی حکیمانه دادند. ((ثم التفت الی الحارث الاعوار فقال: یا حارث علموا هذه الحکم اولادکم فانها زیادة فی العقل و الحزم والرأی.)) (۱۱۱) سپس حضرت علی (ع) متوجه حارث اعور که در مجلس حاضر بود گردید و فرمود: این سخنان حکیمانه را به فرزندان خودتان بیاموزید، زیرا موجب تقویت عقل

و مال اندیشی و راءى صائب آنان می گردد . پدری که با فرزندان خود چنین رفتار کند و سخنان آن ها را سرمشق فرزندان جامعه قرار دهد با این عمل از آنان به بهترین وضعی احترام کرده و بزرگ ترین شخصیت و استقلال را در ضمیرشان ایجاد نموده است . سخنان حکیمانه پس از وفات حضرت علی بن موسی الرضا علیهماالسلام مأمون خلیفه وقت به بغداد آمد . روزی به عزم شکار حرکت کرد . بین راه در نقطه ای چند کودک بازی می کردند . (( و محمد واقف معهم و کمان عمره یومئذ احدی عشره سنه فما حولها . )) حضرت محمد بن علی امام جواد (ع) فرزند ارجمند علی بن موسی الرضا در آن موقع سنش در حدود یازده سال بود ، بین کودکان ایستاده بود . موقعی که موبک مأمون به آن نقطه نزدیک شد کودکان فرار کردند ، ولی امام جواد (ع) همچنان در جای خود ایستاد . وقتی خلیفه نزدیک شد به آن حضرت نگاهی کرد . قیافه جذّاب کودک وی را مجذوب نمود ، توقف کرد و پرسید: چه باعث شد که با سایر کودکان از این جا نرفتی . (( فقال له محمد مسرعا: یا امیر المؤمنین ، لم یکن بالطریق ضیق لا وسعه علیک بذهابی و لم یکن لی جریمه فاحشاها وطنی بک حسن انک لا تضر من لا ذنب له فوقت . )) امام جواد (ع) فوراً جواب داد: ای خلیفه مسلمین ، راه تنگ نبود که من با رفتن خود آن را برای عبور خلیفه وسعت داده باشم . مرتکب گناهی نشده ام که از ترس مجازات فرار کنم ، و من نسبت به خلیفه مسلمین حسن ظن دارم ، گمانم این است که بی گناهان را آسیب نمی رساند ، به این جهت در جای خود ماندم و فرار نکردم . مأمون از سخنان محکم و منطقی کودک و همچنین قیافه جذّاب و گیرنده او به عجب آمد ، پرسید: (( اسم شما چیست ؟ )) جواب داد: (( محمد )) گفت : (( پسر کیستی ؟ )) فرمود: (( انا ابن علی الرضا . )) (۱۱۲) من فرزند حضرت رضا هستم . مأمون نسبت به پدر آن حضرت از خداوند طلب رحمت کرد و راه خود را در پیش گرفت . امام جواد (ع) در دامن پدر بزرگوارش حضرت رضا پرورش یافته ، شخصیت و استقلال و تمام مراتب فضل و فضیلت را از مربی عالی مقام خود فرا گرفته است . دختران و زنان اهل بیت دختران و زنان اهل بیت نیز از حسن تربیت و پرورش صحیح خانوادگی برخوردار بودند و از پدران و مادران پاک نهاد خویش تمام سجایای اخلاقی و صفات انسانی را فرا گرفتند . پیش آمدها و حوادث بزرگی که پس از مرگ رسول اکرم اتفاق افتاد ارزش معنوی و استقلال و شخصیت آنها را از خلال گفتار و رفتارشان آشکار کرد . سخنان عالمانه و مستدل صدیقه اطهر در مسجد پیغمبر با حضور خلیفه مسلمین و مردم مدینه و همچنین گفتارهای آتشین و هیجان آمیز زینب علیهاالسلام و حضرت سکینه ، دختر ارجمند حسین بن علی ، در تاریخ کربلا شاهد واضحی بر علو مقام و شخصیت ارزنده درخشان زنان و دختران اهل بیت است ! برای این که پدران و مادران ، در فرزندان خود ایجاد شخصیت نمایند و آنان را مستقل و متکی به نفس بار آورند ، باید از کودکی به آن ها احترام کنند و از تحقیر و اهانت به فرزندان اجتناب نمایند . (( اکرموا اولادکم و احسنوا آدابکم . ))

## اسلام و تکریم کودک

### توضیح

(( قال الله العظيم فی کتابه : (( . . . قل کل یعمل علی شاکلته )) )) (۱۱۳) دیروز درباره پرورش شخصیت کودک مطالبی را به عرض رساندم و نتیجه آن شد که اگر فرزندان در محیط خانواده مورد تکریم پدر و مادر باشند و از اول به شخصیت آن ها احترام شود ، زبون و فرومایه بار نمی آیند و در خود احساس حقارت و پستی نمی کنند . بحث امروز نیز دنبال مطالب روز گذشته است ، ولی لازم است قبلاً خاطر شنوندگان محترم به دو نکته متوجه شود: اول آن که بحث تربیتی ما درباره پرورش کودکان سالم طبیعی است نه اطفال دشوار یا کودکان مبتلا به جنون و حماقت موروثی . به عبارت روشن تر بعضی از کودکان دیوانه یا احمق متولد شده اند و این عیب موروثی در ساختمان آن ها ریشه اساسی دارد . اینان هرگز عاقل و هوشمند نمی شوند و مربی لایق قادر نیست با تربیت

صحیح آن‌ها از انسان شایسته‌ای بسازد.

## اطفال دشوار

بعضی از اطفال دیوانه نیستند ولی رفتارشان غیر عادی است، اخلال‌گر و مخرب هستند و حرکاتشان آمیخته به شیطنت و فساد است. این گروه را از نظر تربیتی اطفال دشوار نامگذاری کرده‌اند. ((عنوان اطفال دشوار فی الحقیقه دارای معانی وسیعی است. این عنوان در درجه اول بر کودکانی که شلوغ می‌کنند، یعنی بچه‌های شیطنانی که تعلیم و تربیت امروز با نظر تحقیر و تعجب به آن‌ها می‌نگرد اطلاق می‌شود. این کودکان برای نیل به مقاصدی که دارند با قدرت بی‌بند و باری موجد زیان‌ها و خرابی‌هایی در اطراف خود می‌شوند. همین زیان‌کاری‌هاست که بازی‌های ایشان را تشکیل می‌دهد!)) (۱۱۴) حرکات نادرست و اعمال ناپسند این دسته از کودکان علل و عوامل متعددی دارد که باید با دقت و بررسی کامل آن‌ها را شناخت و به رفع آن‌ها کوشید. بعضی از مواقع منشاء حرکات ناشایسته و غیر طبیعی کودک دشوار، عیوب و نواقص عضوی یا اختلالاتی است که در ساختمان او وجود دارد و در واقع کودک بیمار است و باید او را درمان کرد. ((همان‌طور که طفل بیمار را به مدرسه نمی‌فرستند نباید سعی کرد طفلی را که از لحاظ وظایف اعضایی طبیعی نیست، یعنی ناخوش است مورد تربیت مجدد قرار دارد. هر طفل دشوار قبل از تربیت یا تربیت مجدد، باید مورد مشاوره و معاینه قرار گیرد. فایده این عمل آن است که اوقات مربی بیهوده مصروف تربیت طفلی محتاج به مراقبت طبی یا روحی است نمی‌گردد. طفل بیمار مثلاً در معاینه چشم‌هایی که مربوط به بیماری صرع است، دزدی‌های دروه بلوغ که در اثر اختلالات غده نخاعیه صورت می‌گیرد، حالت شیطنت و فتنه‌جویی که از عواقب عقب افتادن رشد عصبی است، عارضه عصبانیت که بستگی با بقایای التهابات دماغی دارد، تنبلی که با قلت ترشحات غدد تیروئیدی و فوق کلیوی توجیه می‌شود، ظهور اختلالی که از پاره‌ای بیماری‌های ارثی روحی نتیجه می‌شود، تربیت به تنهایی مفید واقع نمی‌شود.)) (۱۱۵) این قبیل اطفال باید به وسیله روش‌های مخصوص طبی و روانی و سرپرستی مربیان متخصص تربیت شوند. برنامه‌های معمولی تربیت کودک در مورد اطفال دشوار، نارسا و گاهی بی‌اثر است. اطفال سالم و برنامه‌های تربیتی هدف بحث ما تربیت کودکان سالم و طبیعی است، کودکانی که از پدران و مادران سالم در شرایط طبیعی متولد شده‌اند. به کار بستن برنامه‌های تربیتی درباره این قسم کودکان نتایج بسیار مفید و درخشانی دارد. اگر پدران و مادران در مورد این قبیل فرزندان به مسؤولیت بزرگ خود متوجه باشند، در خانواده محیط مساعدی برای تربیت صحیح به وجود آورند، در معاشرت با کودک گفتاری پاک و رفتاری پسندیده داشته باشند و قدم به قدم برنامه‌های تربیتی را اعمال نمایند، می‌توانند فرزندان را از هر جهت شایسته و لایق تربیت کنند و از این راه او امر الهی را اجرا نموده و همچنین وظیفه خود را نسبت به فرزند و جامعه انجام دهند. ارزش تربیت کودک دوم آن که در جهان امروز موضوع تربیت اطفال یکی از اساسی‌ترین مسایل اجتماعی و از ارکان مهم سعادت بشر است. دانشمندان درباره کودک از نظر روانی و تربیتی مطالعات عمیقی کرده و کتاب‌های بسیاری در این موضوع نوشته‌اند. کشورهای بزرگ به منظور پرورش صحیح جسم و جان کودک سازمان‌های عظیمی به وجود آورده و اطفال را از هر جهت تحت مراقبت علمی و عملی قرار داده‌اند. خلاصه در نظر دنیای امروز کودک فوق‌العاده مهم و مورد احترام و تکریم است. در چهارده قرن قبل، در روزگار تیره جهل و نادانی بشر، در دنیای عقب افتاده حجاز، پیشوای گرامی اسلام به ارزش و اهمیت پرورش کودک توجه کامل داشته و در این باره تعالیم لازم را به پیروان خود آموخته است. اسلام درباره اصل ازدواج و شرایط زن و شوهر از نظر پاک‌نسل و همچنین درباره شیردادن و پرورش جسم و جان کودک قدم به قدم وظایف مردم را بیان فرموده است. بسیاری از نکات و دقایق روانی تربیتی است که در برنامه پرورش کودک دانشمندان امروز جهان در کتاب‌های علمی خود آورده‌اند و اولیای اسلام نیز در قرون گذشته به آن‌ها تصریح نموده‌اند و در اخبار مذهبی آمده است. چه بسیار مطالب علمی که رهبران اسلام درباره کودک یا سایر

موضوعات گفته اند و در اثر مشکلات وسایل ثبت و کتابت نوشته نشده و به ما نرسیده است! هدف بحث پرورش کودک در این محضر محترم دو چیز است: اول آن که عموم شنوندگان بخصوص جوانان تحصیل کرده، پیش از پیش از جامعیت برنامه های اسلام و ارزش علمی این آیین آسمانی آگاه شوند و با ایمان و اعتقاد محکمتری از آن پیروی نمایند. دیگر آن که اولیای اطفال به مسؤلیت خطیر مذهبی و ملی در تربیت فرزندان خویش واقف شوند و در انجام این وظیفه بزرگ و حیاتی قیام نمایند. بدون تردید یک قسمت مهم بدبختی های اجتماعی و آلودگی های اخلاقی جوانان ما از محیط خانواده سرچشمه گرفته و معلول تربیت های نادرست دوران کودکی است و با اختلافی که پدران و مادران از نظر روحی و معنوی دارند، سوء تربیت در خانواده ها ریشه های مختلفی دارد. مفسد سوء تربیت بعضی از پدران و مادران خود مردمی فاسد و بد اخلاقند و فرزندان خود را با خوی مذموم و خلق ناپسند خویش تربیت می کنند. این کودکان در محیط خانواده از پدر و مادر درس نادرستی و بد اخلاقی می آموزند و با ناپاکی و انحراف رشد می کنند. بدیهی است رفتار و گفتار چنین کودکانی در اجتماع جز پلیدی و فساد نخواهد بود. بعضی از پدران و مادران تنها توجه خود را به تأمین غذا و لباس و مسکن کودک معطوف داشته و به علت نادانی و نارسایی فکر کمترین توجهی به جهات تربیتی و اخلاقی طفل ندارند و اگر فرضا موقعی بخواهند به این وظیفه بزرگ توجه کنند و در اخلاق و آداب کودک اعمال نظر نمایند، نمی دانند چه کنند، چه بگویند، و کودک را چگونه رهبری نمایند. زیرا هرگز به فرا گرفتن برنامه پرورش اخلاق کودک علاقه نداشته اند و نمی خواسته اند وظیفه خود را در این امر مهم بفهمند. سهل انگاری اولیای اطفال بعضی از پدران و مادران تا اندازه ای معنی پرورش های اخلاقی و تربیت های روانی را می فهمند و راه اعمال آن را نیز می دانند، ولی عملا از انجام وظیفه شان خالی می کنند و برای خود در این باره احساس مسؤلیتی نمی نمایند. اینان گویی رشد روانی کودک را تابع پیشامدهای اتفاقی دانسته بدون کمترین مراقبت طفل را به دست تصادف می سپارند و به راه بی بند و باری رها می کنند! طولی نمی کشد که نتایج سوء این بی اعتنایی و عدم مراقبت آشکار می گردد. این قبیل اطفال در اثر نداشتن شخصیت اخلاقی و نیروی روانی خیلی زود تحت تاءثیر عوامل مخرب و گمراه کننده قرار می گیرند و از صراط مستقیم منحرف می شوند و ممکن است به انواع گناهان و ناپاکی ها دست بزنند. در هر صورت این قبیل پدران و مادران مسؤلیت دارند. دوران کودکی از نظر پی ریزی اساس زندگی اهمیت فوق العاده دارد. تربیت های صحیح یا فاسد اطفال سرچشمه مهم نیک و بد های دوران عمر است آدمی در طول ایام حیات خود بر طبق خلیات خویش عمل می کند و اساس خلق و خوی آدمی در ایام کودکی ساخته می شود. قرآن شریف می فرماید: ((قل کل یعمل علی شاکلته (شاکلته ای خلقه طبیعه)) اعمال و افعال هر انسانی بر وفق شان کله اوست به عبارت روشن تر، کارهای هر انسانی مطابق خلق و خوی و طبیعت او خواهد بود. ((حقیقتی که روز به روز بیشتر آشکار می شود این است که ادراکات دوران بچگی و وقایع و تجارب آن بر زندگی بعدی و شخصیت انسان اثر قاطعی دارد و با جرات می توان گفت که این ادراکات و تجارب، سلامتی، بیماری، خوشبختی یا بدبختی افراد را در تمام عمر پی ریزی می نماید. طفل در اولین سال های کودکی تاروپود زندگی اش را با دست خود می سازد و از همان روزهای اولی که گهواره را ترک می گوید هر چه باید بشود یا نشود شده است. در اولین روزهای شیر خوارگی زندگی احساساتی طفل پی ریزی می شود بدین معنی که یا دنیای خارج در نظر او یک چیز موافق و امید بخش جلوه می کند، یا از همان اول، آن را پر از ناروایی و ناامیدی احساس می نماید یا از همان اول می فهمد که با گریه و زاری و جیغ و داد بر محیط خارج باید غلبه کرد، یا باور می کند که کسی هست که وضع او را می فهمد و سرای محیط را برایش مساعد می سازد این ها و دیگر حقایق و تجارب همگی بر مغز و روح نوازند چنان اثر می گذارند که در تمام مدت طفولیت، بلوغ، و سالمندی ادامه خواهد یافت.)) (۱۱۶) امید است پدران و مادران مسلمان در کمال علاقه مندی به انجام وظایف خود در تربیت کودکان قیام نمایند و از خداوند بزرگ در راه نیل به این مقصود مقدس استمداد کنند. اینک بحث امروز:

## احیای شخصیت کودک

در سخنرانی روز گذشته به عرض رسید که ایجاد شخصیت در کودک یکی از فصول اساسی تربیت است برای این که اطفال مستقل و متکی به نفس باز آیند و دچار فرومایگی و زبونی نشوند، لازم است پدران و مادران از دوران اول کودکی به این امر مهم متوجه باشند و با رفتار و گفتار خویش شخصیت را در فرزندان پرورش دهند با آنان طوری رفتار نمایند که کودکان استقلال خود را باور کنند و خویشتن را عضو حقیقی خانواده بدانند یکی از بهترین و طبیعی ترین راه احیای شخصیت در اطفال، احترام به کودک و خودداری از توهین و تحقیر کودک است این مطلب به شرحی که دیروز به عرض رسید در ضمن حدیث نبوی: اجتناب از تحقیر کودک ((اكرموا اولادکم .)) تصریح شده و به کار بستن آن را رسول اکرم به پدران و مادران توصیه فرموده است دانشمندان امروز نیز در کتاب های روانی و تربیتی خود به این دو امر مهم یعنی: احترام به کودک و خودداری از تحقیر کودک، توجه کامل دارند. ((پدر و مادر باید کوشا باشند که تا اعماق قلب فرزند خود نفوذ کنند تا او مسائل را همان گونه ببیند که آن ها می بینند گاهی بچه ها می شنوند که درباره آن ها سخن میگویند، از عیوبشان بدگویی می کنند، ساده لوحی آن ها را دستاویز تفریح و سرزنش قرار می دهند، درک می کنند که بزرگ ترها آنان را مسخره کرده اند، بودن این که به روحیه آن ها پی برند آن ها را مورد طعن و پرخاش را می دهند در حالی که این کودکان معصوم نمی دانند چرا باید مورد سرزنش قرار گیرند یا آن ها را به زور وادار به اتخاذ روشی می کنند که این طفلک ها هرگز علت درست و منطقی آن را در نمی یابند، و بدین ترتیب دنیای آن ها از دنیای بزرگ ترها جدا می شود در حالی که به خودی خود به این نتیجه رسیده اند که این آقا بالاسرها موجوداتی غیر از خود آن ها هستند و باید در برابر آنان به اسلحه دفاع مجهز شوند. باید مواظب باشند که در گفت و گو با کودکان صدایشان بلندتر از آن که با یک همکار یا یک مهمان صحبت می کنند نشود تذکرات وقتی لازم باشد باید چنان با ملایمت و نیکویی و خوشرویی ادا شوند که سدی میان آن ها و کودکان ایجاد نکنند و یا رنجش و تلخی به وجود نیآورند. هنگامی که این گونه با کودکان رفتار شد آن ها با شخصیت، با احترام شایسته، و با اعتماد نسبت به خود بزرگ می شوند. به کودکان بفهمانید که آن ها هم اعضای فعال خانواده هستند، بفهمانید که هر کدام باید مسؤ ولیتی به عهده گیرند و کار خود را انجام دهند.)) (۱۱۷) احساسات طفل شیر خوار نکته مهمی که لازم است اولیای اطفال بدانند آن است که پی ریزی شخصیت کودک خیلی زود شروع می شود از همان هفته های اول ولادت، اوقات شیرخوارگی، ایامی که طفل در گهواره زندگی می کند، احساسات روانی اش آغاز می گردد. موقعی که کودک حرفی نمی زند، قدرت راه رفتن ندارد، نمی تواند با انگشت های ناتوان خود چیزی را بگیرد، و خلاصه مانند پاره گوشت متحرکی در گوشه ای افتاده است، تسدی و خشونت، مهر و نوازش، در روح او اثر می گذارد و نتایج مطبوع یا نامطبوع اعمال دیگران در وی منعکس می شود. پدر و مادر باید از همان زمان متوجه کودک باشند و در راه پرورش روان و احیای شخصیت وی به وظایف تربیتی خویش عمل کنند. ((افکار مربی مثل آبی که در شن زار فرو می رود در عمق بافت ها و هورمونها و روان کودکان آدمی نفوذ می کند هیچ گاه مربی نباید به مصرف یک دسته از عوامل اکتفا کند زیرا مثلا در تاءمین قدرت و مقاومت عضلات عوامل اخلاقی نیز هم مانند عوامل شیمیایی و فیزیولوژیکی مؤ ثرنند تعالی روانی بدون استمداد از تمام عوامل رشدی غیر ممکن است مهم این است که این عوامل در پرورش کودک مرتبا روزانه از سنین کوچکی مورد توجه باشد و در واقع از فردای روز بعد از تولد به کار رود. به این دلیل است که مادر باید خیلی بیشتر از معلم با مکانیسم های پرورش کودک و طرق استعمال آن ها آشنا باشد کودک به آسانی می فهمد که برخی کارها خوش آیند پدر و مادر نیست و سرزنش یا ستایش کسی که دوست دارد در او مؤ ثر است.)) (۱۱۸) پیغمبر گرامی اسلام علاوه بر آنچه درباره پرورش کودکان و احیای شخصیت آنان به پیروان خویش توصیه فرمود، تمام نکات و دقایق لازم را درباره فرزندان خود عملا به کار بست و آنان را افرادی با شخصیت و شایسته بار

آورد پیغمبر اسلام از اوایل ولادت تا دوران از شیر گرفتن و سال های بالاتر همواره مراقب کودکان خویش بود و قدم به قدم آنان را در راه پرورش های روانی و فضایل انسانی رهبری می فرمود و هر زمان به تناسب درجه تکامل روحی به آنها تکریم و احترام می کرد مهم تر آن که توجه پر ارج و ارزنده آن حضرت تنها در تربیت فرزندان خود نبود، بلکه به پرورش کودکان مردم هم عنایت مخصوص داشت در واقع پیشوای عزیز اسلام برای کودکان مسلمین هم مربی عالی قدر و پدر مهربانی بود و تا آن جا که می توانست در احیای شخصیت و تعالی روانی آنها نیز کوشش می کرد برای نمونه چند مورد از رفتار آن حضرت را درباره کودکان خود و همچنین فرزندان مردم به عرض می رسانم: روش پیغمبر در تربیت کودک (( روی عن ام الفضل زوجه العباس بن عبد المطلب مرضعه الحسین (ع) قالت: اخذ منی رسول الله (ص): حسینا ایام رضاعه فحمله فارق ماء علی ثوبه فاخذته بعنف حتی بکی فقال صلی الله علیه و آله مهلا یا امالفضل ان هذه الاراقه الماء يطهرها فای شی یزیل هذا الغبار عن قلب الحسین (ع) )) (۱۱۹) اما الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب دایه حضرت حسین (ع) می گوید: روزی رسول اکرم، حسین را که در آن موقع شیر خوار بود از من گرفت و در آغوش کشید کودک لباس پیغمبر را تر کرد من طفل را چنان به شدت از پیغمبر جدا کردم که گریان شد حضرت به من فرمود: ام الفضل آرام، لباس مرا آب تطهیر می کند، ولی چه چیز می تواند غبار کدورت و رنجش را از قلب فرزندم حسین بر طرف نماید. کودک شیرخوار با تمام ناتوانی جسم و جان مهر و محبت را می فهمد، تندی و خشونت را درک می کند، از مهربانی لذت می برد و از خشونت آزرده خاطر می گردد تیرگی هایی که از تندی و تعرض مربی در روان کودک پدید می آید اثر نامطلوبی در ضمیر باطن او می گذارد و باعث تحقیر شخصیتش می شود بر طرف کردن این حالت روانی بسیار مشکل است نبی اکرم (ص) به پرستار حضرت حسین (ع) می فرماید: لباس مرا آب تطهیر می کند، ولی چه چیز می تواند غبار کدورت و عقده حقارت را از قلب فرزندم برطرف کند. این عنایت تربیتی را پیغمبر اسلام درباره شیرخواران مردم نیز داشت و وظایف پدران و مادران را در مواقع مقتضی تذکر می داد. پیغمبر و کودکان مردم (( و کان صلی الله علیه و آله یوتی بالصبی الصغیر لیدعوله بالبرکة او لیسمیه فیاخذہ فیضعه فی حجره تکرمة لا هله فریما بال الصبی علیه فیصیح بعض من راه حین بال فیقول (ص) لا تزرموا بالصبی، فیدعه حتی یقضی بوله ثم یفرغ من دعائه او تسمیته فیبلغ سرور اهله فیه ولا یرون انه یتاذی ببول صبیهم فاذا انصرفوا غسل ثوبه. )) (۱۲۰) وقتی طفل صغیری را برای دعا یا نامگذاری به حضور پیغمبر اکرم می آوردند حضرت برای احترام کسانش او را با آغوش باز می گرفت و در دامن خود می گذارد گاهی اتفاق می افتاد که طفل در دامن پیغمبر بول می کرد کسانی که ناظر بودند به روی کودک صیحه می زدند، تندی می کردند، تا او را از ادرار باز دارند نبی اکرم (ص) آنان را منع می کرد و می فرمود با تندی و خشونت از ادرار کودک جلوگیری نکنید سپس طفل را آزاد می گذارد تا ادرار کند. موقعی که دعا یا نامگذاری تمام می شود، اولیای اطفال در نهایت مسرت کودک خود را می گرفتند و کمترین آزرده‌گی و ملالت خاطر در پیغمبر مهربان از ادرار کودک احساس نمی کردند موقعی که کسان طفل می رفتند پیغمبر لباس خود را تطهیر می کرد. در این حدیث سه نکته مورد توجه است: اول آن که رسول اکرم در احترام و تکریم مسلمین از تمام طرق و وسایل استفاده می کرد، از آن جمله کودکان شیر خوار مردم را با گرمی و رغبت بسیار در آغوش می گرفت و به آنها ابراز ملامت می فرمود یک هدف پیغمبر از این عمل چنان که در متن حدیث تصریح شده: (( تکرمت لاهله. )) تکریم و احترام به اولیای اطفال بود. دوم. کودک روی احتیاج طبیعی و انجام یک عمل فطری ادرار می کند و در این کار متوجه نیک و بد اجتماع نیست رسول اکرم می فرمود: ((با تندی و خشونت از ادرار کودک جلوگیری نکنید، او را آزاد بگذارید ادرار کند. )) بدون تردید به کودک تندی کردن و او را به امساک باقیمانده ادرار واداشتن، منافی با حفظ بهداشت و سلامت طفل است. شکست روانی طفل سوم. تندی پدران و مادران باعث تحقیر کودک و مایه رنجش و آزرده‌گی خاطر اوست شکست های روانی طفل نتایج نامطلوبی در طول زندگی او به بار می آورد کسانی که به پرورش صحیح فرزندان خود علاقه دارند باید ضمیر باطن کودک را از غبار تاءثر و رنجش خاطر محفوظ نگاهدارند. پیغمبر و

حضرت مجتبی ((دعی النبی (ص) الی صلوٰة و الحسن متعلق به فوضعه النبی (ص) مقابل جنبه و صلی فلما سجد اطال السجود فرفعت راس من بین القوم فاذا الحسن علی کتف رسول الله (ص) فلما سلم قال له القوم: یا رسول الله لقد سجدت فی صلوٰتک هذه سجده ما کنت تسجدها کانما یوحی الیک فقال: لم یوح الی و لکن ابنی کان علی کتفی، فکرهت ان اعلمه حتی نزل.)) (۱۲۱) رسول اکرم مردم را به نماز خواند و حضرت حسن طفل خردسال صدیقه اطهر نیز با آن حضرت بود پیغمبر طفل را پهلوی خود نشانده و به نماز ایستاد یکی از سجده های نماز را خیلی طول داد راوی حدیث می گوید: من سر از سجده برداشتم، دیدم حضرت حسن از جای خود برخاسته و روی کتف پیغمبر نشست است وقتی نماز تمام شد ماء مومین گفتند: یا رسول الله چنین سجده ای از شما ندیده بودیم، گمان کردیم وحی به شما رسیده است، فرمود: وحی نرسیده بود، فرزندم حسن در حال سجده بر دوشم سوار شد، نخواستم تعجیل کنم و کودک را به زمین بگذارم، آن قدر صبر کردم تا طفل خودش از کتفم پایین آمد. این عمل از رسول اکرم نسبت به کودک خردسال خویش در محضر مردم نمونه بارزی از روش آن حضرت در تکریم کودک است پیغمبر اسلام با طول دادن سجده حداکثر احترام را درباره فرزند خود معمول داشت و در ضمن به همه مردم راه احیای شخصیت و استقلال کودک را آموخت. کودکان مردم نیز در نظر پیشوای اسلام مورد کمال تکریم و احترام بودند همان طور که عملا مراعات روحیه فرزندان خویش را می فرمود به عواطف روحی و احساسات روانی فرزندان مردم هم توجه کامل داشت. ((عن ابی عبد الله (ع) قال: صلی الله علیه و آله بالناس الظهر فخفض فی الركعتین الاخیرتین فلما انصرف قال له الناس: هل حدث فی الصلوٰة حدث؟ قال و ما ذاک؟ قالوا: خففت فی الركعتین الاخیرتین فقال لهم: اما سمعتم صراخ الصبی.)) (۱۲۲) امام صادق علیه السلام می فرمود که رسول اکرم نماز ظهر را با مردم به جماعت گذارد و دو رکعت آخر را به سرعت و با اسقاط مستحبات برگذارد کرد پس از نماز، مردم گفتند: یا رسول الله آیا در نماز پیشامدی شد؟ حضرت پرسید: مگر چه شد؟ عرض کردند دو رکعت آخر را با سرعت ادا کردید فرمود: مگر صدای شیون و استغاثه کودک را نشنیدید؟

### توجه به گریه کودک

گاهی به احترام کودک خود سجده نماز را طولانی می کند و گاهی به احترام کودک مردم نماز را به سرعت خاتمه می دهد و در هر دو صورت از کودکان احترام می کند و عملا به مردم درس پرورش شخصیت اطفال را می آموزد! ((عن النبی (ع) انه کان جالسا فاقبل الحسن و الحسین فلما راهما انلنبی قام لهما و استبطا بلوغهما الیه، فاستقبلهما وحملهما علی کتفیه و قال نعم المطی مطیکما و نعم الراكبان انتما.)) (۱۲۳) استقبال پیغمبر از کودک رسول اکرم (ص) نشسته بود حسن و حسین علیهما السلام وارد شدند حضرت به احترام آن ها از جای برخاست و به انتظار ایستاد کودکان در راه رفتن ضعیف بودند لحظاتی چند طول کشید، نرسیدند رسول اکرم به طرف کودکان پیش رفت و از آنان استقبال نمود بغل باز کرد هر دو را بر دوش خود سوار نمود و به راه افتاد و می فرمود: فرزندان عزیز، مرکب شما چه خوب مرکبی است و شماها چه سواران خوبی هستید؟ در این مورد پیغمبر گرامی به چند صورت از فرزندان خود احترام کرد: به پاختن، به انتظار ماندن، استقبال کردن و بر دوش نشانیدن، تکریم عملی آن حضرت بود و در پایان با جمله ((سواران خوب)) لفظا از آنان احترام نمود جالب توجه آن که احترام رسول اکرم به فرزندان خود اغلب در محضر مردم بود و این دو فایده در برداشت: اول آن که ریشه شخصیت فرزندان با احترام در مقابل مردم بهتر تقویت می شد. دیگر آن که از این راه به مردم درس پرورش کودک می آموخت فرزندان مردم نیز از این پرورش دلپذیر و مهر پدرا نه رسول اکرم محروم نبودند! احترام پیغمبر به کودک ((کان صلی الله علیه و آله یقدم من السفر فیتلقاه الصبیان فیکف لهم ثم یاءمر بهم فیرفعون الیه فیرفع منهم بین یدیه و من خلقه و یاءمر اصحابه ان یحملوا بعضهم فریما یتفاخر الصبیان بعد ذلک فیکول بعضهم لبعض: حملنی رسول الله (ص) بین یدیه و حملک انت ورائه، و یقول بعضهم امر اصحابه ان یحملوک وراء هم.)) (۱۲۴) موقعی که



رسول اکرم از سفری مراجعت می فرمود و در رهگذر با کودکان مردم برخورد می کرد به احترام آن ها می ایستاد سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین برمی داشتند و به آن حضرت می دادند. رسول اکرم بعضی را در بغل می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود سوار می کرد و به اصحاب خویش می فرمود کودکان را بغل بگیرید، بر دوش خود بنشانید. اطفال از این صحنه مسرت آمیز بی اندازه خوشحال می شدند و از شادی و نشاط در پوست نمی گنجیدند. این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی نمودند. چه بسا پس از مدتی دور هم جمع می شدند و جریان را برای یکدیگر بازگو می کردند و در مقام افتخار و مباحثات یکی می گفت: پیغمبر مرا در بغل گرفت و تو را بر پشت خود سوار کرد. دیگری می گفت که پیغمبر به اصحاب خود امر کرد تو را به پشت خود بنشانند. خاطرات شیرین کودکان می گویند در دنیای امروز به کودک بسیار اهمیت می دهند. پرورش کودکان و احترام به شخصیت آنان در خانواده و اجتماع مورد توجه کامل دولت و ملت است. آیا ممکن است بیش از آن چه پیشوای عالی قدر اسلام به کودک توجه داشته جهان امروز متوجه کودک باشد؟ می گویند گاهی زمامداران و پیشوایان کشورهای متمدن به یتیم خانه ها و کودکان کوهستان ها می روند و یکی دو ساعت با اطفال زندگی می کنند، آنان را در بغل می گیرند و عکس هایی از این صحنه در جراید چاپ می کنند و پیرامون آن مقالاتی می نویسند و از این راه مراتب احترام خود را نسبت به کودک در افکار عمومی منعکس می نمایند. کدام زمامداری به قدر پیغمبر گرمی در کمال سادگی و مهربانی در کوچه و خیابان این طور به کودکان مردم محبت می کند و این چنین آنان را بر دوش و در آغوش می گیرد؟ اساساً رسول اکرم (ص) نسبت به تمام کودکان، خواه فرزندان خود یا اطفال مردم، رافت و مهر مخصوص داشت. ((و التلطف بالصبيان من عادة الرسول.)) (۱۲۵)

لطف و عنایت به کودکان از عادت حمیده و صفات پسندیده پیغمبر اسلام بود. رسول گرمی با رفتار پرمهر و آمیخته به احترام خود نسبت به کودکان، صرف نظر از تعلیم عملی پرورش کودک، دو نتیجه درخشان به دست می آورند: اول آن که اطفال را مردمی مستقل و متکی به نفس پرورش می داد و برای شخص اول یک کشور قانونی و آزاد، بهترین سرمایه، ملت با شخصیت و آزاده است. دوم آن که احسان اخلاقی و عطوفت های گرم رسول اکرم سبب علاقه شدید کودکان به آن حضرت بود. مهر پیغمبر در زوایای قلوب اطفال نقش می بست و از اول دوستدار حقیقی رهبر عالی قدر خود می شدند. بزرگ ترین عوامل محبت ((عن ابی عبدالله علیه السلام قال: جبلت القلوب علی حب من نفعها و بغض من ضررها. و عنه علیه السلام: طبعت القلوب علی حب من احسن اليها و بغض من اساء اليها.)) (۱۲۶) فطرت آدمی چنین ساخته شده که هر کس به او نیکی کند دوست بدارد و هر که با او بد کند دشمن. چه نیکی و احسانی در نظر مردم ارزنده تر از احترام و تکریم آن هاست؟ و کدام بدی و ضرری مهمتر از تحقیر و توهین به شخصیت آنان است؟ احترام به مردم بهترین وسیله ارضای غریزه حب ذات آن ها است. کودکان و بزرگسالان، زنان و مردان، همه از احترام لذت می بردند و به احترام کننده خود علاقه مند می شوند. زمامداران از راه احترام به مردم می توانند آنان را به اطاعت از اوامر خود وادارند. کودک در محیط خانواده اگر مورد احترام باشد از اوامر پدر و مادر کمتر سرپیچی می کند. خلاصه احترام به مردم یکی از بزرگ ترین عوامل محبت و اطاعت است و توهین به شخصیت مردم یکی از مهم ترین وسایل برانگیختن دشمنی و مخالفت است. حضرت رضا (ع) می فرمود: ((و اجمل معاشر تک مع الصغیر و الکبیر.)) (۱۲۷) لازم است با تمام اطفال و بزرگ سالان مؤدب و با احترام آمیزش نمایی. علی علیه السلام می فرمود: ((اجملو فی الخطاب تسمعوا جمیل الجواب.)) (۱۲۸) با مخاطب خویش پسندیده و مؤدب سخن بگویید تا او نیز به شما با احترام جواب گوید: ((در عالم جز یک وسیله نیست که بتوان کسی را وادار به انجام عملی نمود. آیا هرگز راجع به این وسیله اندیشه کرده اید؟ فقط یک وسیله و آن عبارت است از تولید میل در وجود او برای آن کار.)) مسلماً شما می توانید در راه به عابری رسیده، لوله طپانچه خود را به سینه او راست نموده، بگویید: ساعت خود را بده! کارگری را می توانید با تهدید به اخراج، به کار وادارید. ولی این تا زمانی است که پشت به او نکرده اید. می توانید با تازیانه طفلی را به اطاعت از اوامر خود مجبور کنید، ولی این شیوه های ناهنجار نتایج بسیار

خطرناک و ناگوار خواهد داشت! بنا بر رأی فیلسوف عمیق جان دیوی مهمترین محرک وجود بشر آرزوی مهم بودن است. درست این کلام را به خاطر بسپارید. آرزوی اهمیت داشتن. در این لفظ عالمی معنی نهفته است. تاریخ پر است از شواهد و نمونه های دلپذیر از حالات رجال بزرگی که می کوشیده اند اهمیت خود را بنمایانند. ژرژ واشنگتن تقاضا داشت که او را حضرت رئیس جمهور ایالات متحده خطاب کنند. کریستف کلمب می خواست او را دریاسالار اقیانوس و نایب السلطنه هند بخوانند. دیده شده است که بعضی اشخاص خود را بیمار می کنند تا اطرافیان بیشتر متوجه حال آن ها شوند و به این وسیله اهمیت خود را بهتر حس کنند.) ایجاد سجایای اخلاقی مربی لایق کسی است که غریزه حب ذات را در کودک به خوبی رهبری کند و از طریق شایسته و صحیح این خواهش نفسانی را ارضا نماید و در پرتو آن، سجایای اخلاقی و ملکات پسندیده را در وی ایجاد و او را از خطراتی که ممکن است از این راه دامنگیرش شود برکنار نگاهدارد. یکی از طرق احترام به شخصیت مردم که پیوسته در زندگی عمومی جریان دارد سلام گفتن است. در تمام کشورهای جهان جملات و عبارات مخصوصی به منظور درود و تحیت وضع شده و مردم در اولین برخورد با یکدیگر آن را ادا می کنند. سلام در تعالیم اخلاقی اسلام یکی از سنن مؤ کده است و دو نفر مسلمان وقتی به هم می رسند موظفند قبل از شروع به گفت و گو سلام کنند. ((عن الحسن بن علی علیهما السلام انه قال له رجل کیف انت عفاک الله. فقال له السلام قبل الکلام عفاک الله. ثم قال لا تاءذنوا لاحد حتى یسلم.)) (۱۲۹) مردی با حسین بن علی علیهما السلام برخورد و در اولین کلام از حضرت احوالپرسی کرد و از خداوند برای آن جناب عافیت خواست. آن حضرت در جواب فرمود: سلام قبل از سخن گفتن است. خدایت عافیت دهد. بعد فرمود به کسی اجازه سخن ندهید تا سلام کند. کودک در محیط خانواده از دو راه به این وظیفه اخلاقی متوجه می شود: اول از راه تقلید از پدر و مادر و بزرگسالان. دوم از اینکه مربی طفل این وظیفه را به او بیاموزد و تاءکید نماید که حتما به بزرگ ترها سلام کند. به هر نسبتی که در خانواده به کودک احترام شود و شخصیت او مورد توجه پدر و مادر باشد اطاعت او از اوامر آن ها بیشتر خواهد بود و در مقابل دگران ادب را بهتر مراعات می کند. ((کودکی که از آغاز، خوب تربیت باشد و با وی به ملایمت و مهربانی که حق اوست رفتار کنند به ندرت از آن رفتاری که از او انتظار می رود سرپیچی خواهد کرد.)) (۱۳۰) جواب سلام کودک اگر کودک به بزرگترها سلام کرد لازم است به گرمی جواب او را بگویند و با این عمل شخصیت او را مورد اعتنا و احترام قرار دهند. اگر به کودک اعتنا نکنند و جواب سلام او را ندهند، عملا طفل را تحقیر کرده اند و قهرا از این بی احترامی ملول و آزرده خاطر خواهد شد. سلام کردن به کودک پیشوای گرامی اسلام در راه تکریم اطفال از حد جواب سلام کودک قدم را فراتر گذارده با مقام شامخی که در جامعه داشت خود در رهگذر به کودکان سلام می کرد. و بدین وسیله به شخصیت آن ها احترام می نمود. عمل پیغمبر اکرم، علمای حدیث را بر آن داشت که در کتب اخبار فصل مخصوصی به عنوان استجاب التسلیم علی الصبیان باز کنند و سلام گفتن بزرگسالان را به کودکان در ردیف مستحبات مذهبی قرار دهند. ((عن انس بن مالک قال: ان رسول الله صلی الله علیه و آله مر علی صبیان فسلم علیهم و هو مغذ.)) (۱۳۱) انس بن مالک می گوید: رسول اکرم در رهگذری با چند کودک خردسال برخورد نمود. به آن ها سلام کرد و طعامشان می داد. ((عن النبی صلی الله علیه و آله انه کان یسلم علی الصغیر والکبیر.)) (۱۳۲) از صفات پسندیده پیغمبر اسلام این بود که به تمام مردم از صغیر و کبیر سلام می کرد.

### پیغمبر و سلام به اطفال

((عن جعفر بن محمد (ع) عن آبائه عن النبی صلی الله علیه و آله قال: خمس لست بتارکهن حتی الممات... و تسلیمی علی الصبیان لتکون سنه من بعدی.)) (۱۳۳) امام صادق علیه السلام از رسول اکرم نقل کرده است که می فرمود: پنج چیز است که تا لحظه مرگ آن ها را ترک نمی کنم. یکی از آن ها سلام گفتن به کودکان است. در انجام این اعمال مراقبت دارم تا بعد از من

بصورت سنتی بین مسلمین بماند و عمل کنند. سلام به کودک دو اثر روانی دارد: برای سلام کننده باعث تقویت خوی پسندیده تواضع و فروتنی است و برای کودک وسیله احیای شخصیت و ایجاد استقلال است. طفلی که بزرگسالان به او سلام کنند و بدین وسیله از وی احترام نمایند، لیاقت و شایستگی خود را باور می‌کند و از کودکی معتقد می‌شود که جامعه او را انسان می‌شناسد و مردم به او اهمیت می‌دهند. کسانی که مایلند عملاً از سنت رسول اکرم (ص) پیروی نمایند لازم است به کودکان سلام کنند تا از طرفی خلق پسندیده تواضع را در خود تقویت نموده و از طرف دیگر در کودکان مسلمین از این راه احیای شخصیت کنند و آنان را افرادی مستقل و متکی به نفس بار آورند. رفتار عادلانه با کودکان یکی از وظایف دقیق اولیای اطفال در راه پرورش صحیح شخصیت کودکان، حفظ عدل و توازن بین آن‌هاست. پدران و مادرانی که چند فرزند دارند لازم است در طرز رفتار و کیفیت احترام نسبت به هر کودکی مراعات شخصیت سایر کودکان خود را بنمایند، تمام آن‌ها را عملاً فرزند خود به حساب آورند و با همه عادلانه و به طور متساوی رفتار نمایند. ((عن النبی صلی الله علیه و آله نظر الی رجل له ابنان فقبل احدهما و ترک الآخر. فقال النبی صلی الله علیه و آله فهلا ساویت بینهما؟)) (۱۳۴) پدری با دو فرزند خود شرفیاب محضر رسول اکرم بود. یکی از فرزندان را بوسید و به فرزند دیگر اعتنا نکرد. پیغمبر که این رفتار نادرست را مشاهده کرد به او فرمود چرا با فرزندان خود به طور متساوی رفتار نمی‌کنی؟ ((وقال علیه السلام: اعدلوا بین اولادکم کما تحبون ان یعدلوا بینکم.)) (۱۳۵) بین فرزندان خود به عدالت رفتار نمایید، همانطور که مایلید فرزندان شما و مردم بین شما بعدل و داد رفتار کنند. مایه امید کودک تنها نقطه امید و مایه شادی و نشاط کودک مهر پدر و مادر است. هیچ نیرویی به اندازه محبت والدین خاطر طفل را مطمئن و آرام نمی‌کند و هیچ مصیبتی مانند از دست دادن تمام یا قسمتی از مهر پدر و مادر روان او را مضطرب و آزرده نمی‌نماید. ((حسادت پسری نسبت به تولد برادر کوچک تعجب آور نیست، زیرا وی حس می‌کند که قسمتی از مهربانی‌ها و مواظبت‌هایی که تا به حال فقط متعلق به او بوده از او گرفته می‌شود. دیگر فقط متوجه او نیستند، بلکه این توجه باید قسمت شود.)) (۱۳۶) پدران و مادرانی که در اعمال علاقه و محبت نسبت به فرزندان مراعات عدل و تساوی را نمی‌نمایند و یکی از کودکان خود را بر سایر کودکان خویش ترجیح می‌دهند، عملاً آنان را تحقیر کرده و به شخصیت همه آن‌ها اهانت نموده‌اند. این قبیل پدران و مادران با رفتار نادرست خود غیر مستقیم به کودکان می‌فهمانند که تنها برادر شماها شایسته این همه احترام و محبت است و در شما آن لیاقت و شایستگی نیست. بدون تردید این رفتار غیر عادلانه نتایج نامطلوبی در بردارد. احساس حقارت یکی از آثار سوء این بی‌عدالتی ایجاد عقده حقارت در روان آن‌هاست. کودکانی که در خانواده مشاهده می‌کنند یکی از برادرانشان مورد کمال محبت و تکریم پدر و مادر است و اینان از آن همه محبت و احترام محرومند دل شکسته می‌شوند، خود را پست و نالایق حس می‌کنند، و تکرار این عمل احساس تحقیر را در ضمیر باطن آن‌ها تقویت می‌نماید و تا پایان عمر در روان آنان ثابت مانده و آثار شومش از خلال اعمال آن‌ها آشکار می‌گردد. ((عقده حقارت شامل تمام مشخصاتی می‌شود که مظهر عدم اعتماد به نفس، حس شکسته نفسی و عدم شایستگی و فقدان اراده هستند. هزاران علت می‌تواند مایه بروز و پیدایش آن گردد. کودک ممکن است گرفتار چنان حس حقارتی شود که نه تنها تا دوران بلوغ، بلکه تا آخر عمر هم دست از سر او بر ندارد. این کودک وقتی که بزرگ شود یک رفتار انزواطلبانه‌ای پیش خواهد گرفت، یا اقلاً نسبت به هموعانش حس دوری و غربتی احساس خواهد کرد. کسی که از نزدیکان و هموعانش کناره جویی می‌کند معنی‌اش این است که از یک حس حقارتی که مولود تجارب دوران کودکی است در عذاب است. از این رو، به موازین روان‌شناسی، هر واقعه و خاطره‌ای که عزت نفس و غرور ذاتی شخص را ضعیف و معدوم می‌کند عاملی است برای توسعه و تقویت عقده حقارت، وسیله‌ای است که وی را در ردیف اعضای پریشان حال و ضعیف النفس جامعه درآورد.)) (۱۳۷) انتقام جوئی کودک یکی دیگر از نتایج شوم این بی‌عدالتی، هیجان حس حسادت کودکان شکست خورده نسبت به طفل محبوب پدر و مادر است. این کودکان که از عواطف گرم و صمیمانه والدین خود کمتر بهره‌مند شده‌اند ناراضی و متاثرند. تنها عامل

محرومیت خود را وجود برادر عزیزتر از خویش می دانند، به محبوبیت وی حسد می برند، او را با چشم بدخواهی و دشمنی می نگرند، برای این که از او انتقام بگیرند و محرومیت خود را جبران نمایند به فکر ایدای او می افتند، هر جا دستشان برسد کم و بیش آزارش می کنند. گاهی اظهار محبت های نابجای پدر و مادر نسبت به یکی از فرزندان، چنان باعث حسادت شدید سایر کودکان می شود که آنان را به فکر انتقام جویی های سخت و می دارد و سرانجام به اعمال خطرناک و غیرقابل جبرانی دست می زنند و منشاء روانی این جنایت را باید در بی عدالتی های پدر و مادر جست و جو کرد. گاهی در خانواده یکی از فرزندان از نظر جمال و کمال طبیعی و مراتب لیاقت و شایستگی خداداد، بین تمام برادران ممتاز و از همه برتر و بهتر است. در این جا پدر و مادر هر قدر عدالت را مراعات نمایند باز آن کودک از حسد و بدبینی سایر برادران مصونیت ندارد، زیرا آنان با مشاهده امتیازات ظاهری و روانی آن کودک در خود احساس حقارت می کنند و خویشتن را در مقابل او کوچک می بینند و چه بسا در مغز خود فکر ایدای او را پرورند و از این راه به جبران نقص خود اقدام نمایند. یوسف صدیق بین برادران خود در چنین شرایطی گرفتار بود. بدون تردید حضرت یعقوب کسی نبود که در اعمال مهر پدری مراعات عدالت را ننماید. به علاوه برای این که حس حسادت و کینه توزی برادران نسبت به یوسف تحریک نشود، در مواقعی تذکرات لازم را به وی می داد. مثلاً در مورد خوابی که یوسف دیده بود و به وی نوید ترقی و تعالی می داد فرمود به برادران نگو، ولی سرانجام برادران حبّ بیشتر یعقوب را نسبت به یوسف بهانه کردند و کودک خردسال را به مصائب سنگینی گرفتار نمودند! جبران حقارت پدران و مادرانی که فرزند ممتازی بین فرزندان خود دارند و از تحریک حس حسادت آن ها نسبت به وی خائفند، لازم است در برنامه تربیتی خویش تدابیر مخصوصی به کار برند و احساس حقارت سایر کودکان را با وسایل متناسبی جبران نمایند. یکی از آن تدابیر در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده است: تسکین خاطر (( قال جعفر بن محمد علیهما السلام قال والدی : والله لا صانع بعض ولدی و اجلسه علی فخذی و اکثر له المحبّه و اکثر له الشکر و ان الحق لغیره من ولدی و لکن محافظه علیه منه و من غیره لئلا یصنعوا به ما فعل بیوسف اخوته . و ما انزل سورۀ یوسف الا امثالا لکیلا یحسد بعضنا کما حسد یوسف اخوته و بغوا علیه . )) (۱۳۸) امام صادق (ع) از پدر گرامی خود نقل کرده است که می فرمود: به خدا قسم رفتار من با بعضی از فرزندانم از روی تکلف و بی میلی است. او را روی زانوی خود می نشانم، محبت بسیار می کنم، از وی شکر گذاری و قدردانی می نمایم، با آن که این همه احترام و محبت شایسته فرزند دیگر من است. به این تکلف تن می دهم، او و برادرانش را بیش از حد احترام می کنم برای این که فرزند شایسته ام از شر آنان مصون باشد، برای این که اینان با کودک عزیز من رفتاری را که برادران یوسف با یوسف نموده اند ننمایند. خداوند سوره یوسف را به طور نمونه بر پیغمبرش فرو فرستاد تا افراد نسبت به یکدیگر حسد ورزی نکنند و مانند برادران حسود یوسف به حسد و ستم آلوده نشوند. از این حدیث به خوبی استفاده می شود که یکی از فرزندان امام باقر (ع) بر سایر کودکان آن حضرت امتیاز و برتری داشته است. پدر به منظور تسکین روان سایر فرزندان و برای حفظ کودک شایسته خود از شر حسد آنان به عمل تکلف آمیزی دست زده و به احترام بیشتری نسبت به آنان اقدام نموده است و از این راه احساس حقارت آن ها را جبران کرده و از هیجان حسد جلوگیری نموده است. یکی از طرق پرورش شخصیت در کودکان، شرکت بزرگسالان در بازی آن ها است. کودک از یک طرف به سبب ضعفی که در خود و قوتی که در بزرگسالان حس می کند و از طرف دیگر به علت عشقی که فطرتاً به تکامل و تعالی دارد مایل است کارهای بزرگ ترها را مو به مو تقلید کند و عملاً خود را شبیه آن ها بنماید. تقلید و اقتباس از سرمایه های بزرگ تکامل و ترقی آدمی است و خداوند این حس را از کودکی در نهاد بشر آفریده است. موقعی که پدر یا مادر خود را تنزل می دهد و در بازی کودکان شرکت می کند و آنان را در کارهای کودکانه مساعدت می نماید، جان طفل از مسرت و شادی لبریز می شود و از خوشحالی به هیجان می آید. در باطن خویش احساس می کند که کارهای کودکانه او آن قدر ارزنده و مورد توجه است که پدر و مادر با وی همکاری می کنند و خود را هم سطح او قرار می دهند. چنین احساسی شخصیت را در طفل زنده می کند و حس استقلال و اعتماد

در باطن او شکفته می شود .

## شرکت پدر در بازی کودک

بازی بزرگسالان با کودکان در برنامه های تربیتی امروز بسیار مهم تلقی شده و دانشمندان روان ، این امر را از وظایف تربیتی پدران و مادران دانسته و به کار بستن این دستور را در کتاب های خود به اولیای اطفال توصیه نموده اند . ((لازم است پدر در تفریحات و سرگرمی های کودکانش شرکت جوید . این حسن تفاهم ضروری به نظر می رسد . بر حسب سن کودک و بر حسب مکان و بر حسب فصل ، پدر در بازی های بچه ها شرکت می کند . بدون تردید وقتی را که او می تواند صرف این کار کند بسیار محدود است ، اما با در نظر آوردن محاسن آن که عبارت از پایین آمدن پدر تا سطح فرزندانش - در انتظار بالا آمدن آن ها تا سطح او می باشد - آن قدر زیاد است که در هر حال باید ولو فرصت کوتاهی را، برای این کار کنار گذاشت . )) (۱۳۹) ((موریس تی یش در کتاب درس هایی برای والدین می نویسد: برای فرزندانتان رفیق باشید، با بچه ها کار کنید، با آن ها بازی کنید، برایشان داستان بگویید، و با آن ها سخنان و گفت و گوهای صمیمانه و دوستانه به میان آورید به ویژه انسان باید بلد باشد که خود را هم سطح بچه ها قرار دهد و به زبانی سخن گوید که آن ها بتوانند بفهمند . اگر شما به خودتان این زحمت را بدهید که درباره کارهای خصوصی آن ها، درباره افکار و آرزوهایشان ، درباره اندیشه هایشان برای آینده صحبت کنید، چه بسا چیزهای سودمند و دانستنی که دستگیرتان خواهد شد . این آشنایی با روحیه بچه ها، علاوه بر آن که سبب می شود شما هرگز درباره آن ها داوری عجولانه و قطعی نکنید، اجازه می دهد که هنگام مناسب شما بتوانید مسائل مهمی را که در زندگی های نارس آن ها پیش می آید به آسانی حل سازید . )) (۱۴۰) استجاب بازی با کودک پیشوایان گرامی اسلام به این اصل بزرگ تربیتی توجه کامل داشته و درباره آن به مسلمین سفارش لازم را نموده اند . بازی با کودکان از مستحبات دینی است و علمای حدیث در باب استجاب التصابی مع الولد و ملاعبته اخبار مبروطه را نقل کرده اند . (( قال النبی صلی الله علیه و آله : من کان عنده صبی فلیتصاب له . )) (۱۴۱) رسول اکرم (ص) می فرمود: آن کس که نزد او کودکی است باید در پرورش وی کودکانه رفتار نماید . (( عن الاصبغ قال قال امیر المؤمنین علیه السلام : من کان له و لد صبا . )) (۱۴۲) علی (ع) می فرمود است : کسی که کودکی دارد باید در راه تربیت او خود را تا سرحد طفولیت و کودکی تنزل دهد . (( قال صلی الله علیه و آله : رحم الله عبدا اعان ولده علی بره بالاحسان الیه و التالف له و تعلیمه و تاءدیه . )) (۱۴۳) رحمت خداوند بر پدری که در راه نیکی و نیکوکاری به فرزند خود کمک کند، به او احسان نماید و چون کودکی ، رفیق دوران کودکی وی باشد، او را عالم و مؤدب بار آورد . بازی پدر و مادر با فرزند مانند لباس نو و کفش قشنگ و اسباب بازی مایه مسرت و شادمانی کودک است ، در اسلام مسرور کردن کودک از عبادات است . مسرور کردن کودک (( عن ابن عباس قال قال النبی (ص) : من فرح ابنته فکانما اعتق رقبة من ولد اسمعیل و من اقر عین ابن فکانما بکی من خشية الله . )) (۱۴۴) کسی که دختر بچه خود را شادمان کند مانند کسی است که بنده ای را از فرزندان اسماعیل ذبیح آزاده کرده باشد و آن کس که پسر بچه خود را مسرور و دیده او را روشن کند، مانند کسی است که دیده اش از خوف خداوند گریسته باشد . (( عن یعلی العامری انه خرج من عند رسول الله (ص) الی طعام دعی الیه فاذا هو بحسین (ع) یلعب مع الصبیان فاستقبل النبی صلی الله علیه و آله امام القوم ثم بسط یدیه فطفر الثبی ههنا مره و ههنا مره . و جعل رسول الله (ص) یضاحکه حتی اخذه فجعل احدی یدیه تحت ذقنه و لاخری تحت قفاه و وشع فاه علی فیه و قبله . )) (۱۴۵) مردی به نام یعلی عامری از محضر رسول اکرم (ص) خارج شد تار در مجلسی که دعوت داشت شرکت کند جلو منزل ، حسین (ع) را دید که با کودکان مشغول بازی است طولی نکشید رسول اکرم (ص) به معیت اصحاب خود از منزل خارج شد وقتی حسین (ع) را دید، دست های خود را باز کرد و از اصحاب جدا شد، به طرف فرزند رفت تا او را بگیرد کودک خنده کنان این طرف و آن طرف می گریخت و رسول اکرم (ص) نیز خندان از پی او بود

بچه را گرفت ، دستی زیر چانه کودک و دست دیگر پشت گردن او گردن او گذارد، لب بر لبش نهاد و او را بوسید . رهبر عالی قدر اسلام در حضور مردم با فرزندش چنین رفتار می کند تا علاوه بر انجام وظیفه مردم را در راه تربیت فرزندان به شاد کردن کودکان و بازی با آنان بیشتر متوجه فرماید . پی بردن به روحیه کودک کارهای اطفال در موقع بازی کردن و همچنین سخنانی که می گویند حاکی از طرز فکر و روحیه کودکان و نشان دهنده درجه شخصیت روانی آنان است بزرگسالان می توانند در ضمن بازی با کودکان به درجه هوش و مراتب لیاقت معنوی آن ها پی ببرند . (( عن ابی رافع قال : كنت الاعب الحسن بين علي عليهما السلام و هو صبي بالمداحي . فاذا اصاب مدحاتي مدحاته قلت احملني فيقول و يحك ! اتركب ظهرا حمله رسول الله (ص) فاتركه فاذا اصحاب مدحاته مدحاتي قلت لا احملك كما لا تحملني فيقول او ماترضى ان تحمل بدنا حمله رسول الله (ص) فاحمله . )) (۱۴۶)

گاهی مرد بزرگی با کودکی روی قرار دوش گرفتن یکدیگر که در اصطلاح کودکان ما ((کولی)) گفته می شود بازی می کند . البته مرد بزرگ به دوش کودک سوار نمی شود . مقصود سرگرمی کودک و بازی با اوست . ابورافع با حضرت حسن علیه السلام ، که کودک خردسالی بود، روی چنین قراری بازی را شروع کردند . وقتی نوبت سواری به ابورافع می رسید حضرت مجتبی به او می گفت : عجب دارم از تو که می خواهی بر دوش کسی سوار شوی که پیغمبر او را بر دوش خود سوار می کرد وقتی نوبت سواری حضرت حسن می شد، ابورافع می گفت : همان طور که تو به من سواری ندادی من هم تو را بر دوش خود سوار نمی کنم حضرت به او می فرمود: آیا میل نداری کسی را که پیغمبر به دوش خود می نشاند بر دوش سوار کنی ؟ ناچار ابورافع طفل را بر دوش خود سوار می کرد . عزت نفس و شخصیت ورعی این کودک از خلال گفتار و کیفیت استدلال او به خوبی مشهود است طفلی را که پیغمبر اسلام در آغوش خود پرورش داده و شخصیت روانی او را احیا کرده است بزرگی خود را باور دارد و هرگز با ذلت و زبونی سخن نمی گوید . استفاده از فرصت از مجموع عرایض امروز این نتیجه به دست آمد که پدران و مادران از نظر دینی و علمی موظفند در راه احترام به کودکان و احیای شخصیت آنان از تمام فرصت ها استفاده کنند و از عملی که مستقیم یا غیر مستقیم موجب تحقیر و توهین فرزندان است اجتناب نمایند زیرا اهانت های دوران کودکی شخصیت و استقلال طفل را درهم می شکنند و او را دچار بیماری عقده حقارت می کند . گاهی این حالت روانی تا پایان زندگی باقی می ماند و در بعضی از مواقع بیمار را از صراط مستقیم منحرف نموده و عملا او را به کارهای ناپسند و می دارد . امروز نوزدهم ماه مبارک رمضان ، روز علی بن ابی طالب (ع) است گفتارم را با حدیثی که از آنحضرت درباره مهربانی به چند کودک یتیم رسیده است خاتمه می دهم . احساس حقارت و انحراف علی علیه السلام در رهگذری زنی را دید که مشک آبی به دوش گرفت و می رود به منظور کمک به وی پیش آمد . مشک آب را از او گرفت و به مقصد راند . ضمنا از وضع او پرسش فرمود زن گفت : علی بن ابی طالب سرپرست مرا به ماءموریتی فرستاد و کشته شد چند کودک یتیم برای من مانده و قدرت اداره زندگی آنان را ندارم ، فقر و تهی دستی وادارم نموده که خدمتکاری مردم کنم علی (ع) برگشت و آن شب را با ناراحتی خاطر گذراند صبح زنییل طعامی با خود برداشت و به طرف خانه زن رفت . بین راه کسانی از علی (ع) در خواست می کردند زنییل را به ما بدهید برای شما حمل کنم حضرت خواهش آن ها را رد می کرد و می فرمود: قیامت ، اعمال مرا که بر دوش می گیرد؟ به خانه آن زن رسید و در کوید زن پرسید کیست ؟ جواب داد کسی که تو را کمک کرد و مشک آب در خانه تو آورد، اینک برای کودکان خوراکی آورده است . زن در را گشود و گفت : (( رسی الله عنک و حکم بینی و بین علی بن ابی طالب . )) خداوند از تو راضی باشد و بین من و علی بن ابی طالب حکم کند . حضرت وارد شد به زن فرمود: ((نان می پزی یا کودکان را نگاه می داری . من نان بیزم ؟)) زن گفت : ((من در پختن نان تواناترم ، شما کودکان مرا نگاه دار . )) دلجویی از یتامی زن آرد خمیر نمود و علی (ع) گوشتی را که همراه آورده بود، کباب می کرد و با خرما به دهان اطفال می گذارد به هر کودکی که در کمال مهربانی و عطف پدری لقمه ای می داد می فرمود: (( یا بنی اجعل علی بن ابی طالب فی حل . )) فرزندانم ، علی را حلال کن . خمیر حاضر شد علی (ع) تنور را روشن کرد . اتفاقا زنی که علی

(ع) را دید شناخت به آن منزل وارد شد به محضر آن که حضرت را دید به عجله خود را به زن صاحبخانه رساند و گفت: (( و یحک! هذا امیر المومنین . )) وای بر تو! این پیشوای مسلمین و زمامدار کشور، علی بن ابی طالب است. (( فبادرت المرأة و هی تقول: و احيائي منک یا امیر المومنین فقال: بل و احيائي منک یا امه الله فیما قصرت فی امرک . )) (۱۴۷) زن که از کلمات گله آمیز خود سخت شرمنده و پشیمان شده بود با شتابزدگی گفت: یا امیر المومنین از شما خجالت می کشم، مرا ببخش حضرت فرمود: از این که در کار تو و کودکانت کوتاهی شده است من خجالت دارم.

## عقل و عواطف

### پرورش عواطف کودک

#### اشاره

(( قال الله العظيم فی کتابه: ((ان الله یامر بالعدل و الاحسان . )))) (۱۴۸)

#### نمایات عاطفی

عواطف و احساسات یکی از مهم ترین فطریات آدمی است که بذر اصلی آن در سرشت تمام مردم به طور آدمی افشاندن شده است. نمایات عاطفی از هفته های اول زندگی در کودکان کم و بیش آشکار می گردد و تا پایان عمر پایدار و مستقر است. عواطف و احساسات در تمام ایام عمر هر انسان، بر کلیه شؤون زندگی وی حاکم و مؤثر است. چگونگی احساسات و عواطف هر ملتی نشانه تعالی و رشد روانی یا پستی و انحطاط روح آن ملت است. در کنار نیروی بزرگ عقل در انسان، نیروی عظیم و خیره کننده دیگری به نام عواطف و احساسات وجود دارد که می توانند عقل را با همه فروغ و نوارنیت تیره و تار نمایند. اثرا احساسات در طرز تفکر ((فعالیت فکری در عین استقلال به جزر و مد حالات دیگر نفسانی بستگی دارد و بر حسب حالات درونی ما متغیر است در حقیقت حالات عاطفی، رنج ها و شادی ها و عشق و کینه ما هر لحظه در طرز تفکر ما مؤثر است برای مطالعه فعالیت های فکری ما تصنعاً آن را از مجموعه ای که جزئی از آن است کاد می کنی، ولی کسی که فکر می کند یا مطالعه و قضاوت می نماید در عین حال ممکن است تحت تاءثیر آمال و آرزوها و شهوات خود خوشبخت یا بدبخت، مضطرب یا آرام، بشاش یا افسرده باشد به این ترتیب جهان در دیده ما بر وفق حالات عاطفی و فیزیولوژیکی که عمق متغیر شهو ما را در حین فعالیت فکری می سازد نماهای مختلفی به خود می گیرد می دانیم که عشق و کینه و خشم و ترس می تواند حتی منطق را منحرف و مختل رساند تظاهر این حالات عاطفی مستلزم تغییراتی در تبادلات شیمیایی بدن است و این تبادلات به همان نسبتی که آن حالات شدیدتر باشد بیشتر می گردد. در صورتی که میزان تبادلات شیمیایی بدن با کار فکری تغییر نمی کند. فعالیت های عاطفی که خیلی به اعمال فیزیولوژیکی نزدیک است طبیعت ما را می سازد که در افراد و نژادهای مختلف فرق می کند و مخلوطی از خصایص روانی و فیزیولوژیکی و ساختمانی و در حقیقت موجودیت آدمی است و به هر کس ناتوانی یا نیرومندی او را می بخشد)) (۱۴۹) عقل و عاطفه از جهات متعددی با یکدیگر متفاوتند و در راه تاءمین سعادت بشر، هر یک وظایفی را به عهده دارند امروز بعضی از جهات تفاوت را به طور مختصر به عرض آقایان محترم می رسانم. عمل به منزله قاضی عادل و عالمی است که در اطاق در بسته، در محیط آرام، پرونده هایی را مطالعه می کند و در کمال دقت به محتویات آن ها رسیدگی می نماید، تمام جهات را می سنجد و نسبت به هر یک با محاسبه صحیح حکم می کند احساسات به منزله قوه اجرایی دستگاه قضایی است. وظیفه قوه مجریه رسیدگی و دقت در ادله نیست، در مواردی که عواطف به رهبری عقل باشد، او امر عقل را اجرا می کند و به دستورهای او جامع عمل می پوشد. تفاوت عقل و عاطفه

احکام عقل بر اساس استدلال و برهان استوار است قبول یا رد، موافقت یا مخالفت عقل روی محاسبه دقیق و متکی به دلیل است، ولی عاطفه با محاسبه سروکار ندارد، منطق نمی‌شناسد، استدلال نمی‌فهمد. عواطف، تنها عشق است، تنها شور و هیجان است دل مادر از مهر فرزند لبریز است محبت او تا اعماق روح مادر نفوذ کرده است کودک را مانند جان خود عزیز می‌دارد و حیات او را چون حیات خویش می‌داند کوچک‌ترین ناراحتی طفل برای مادر مصیبت بزرگی است، ولی مادر در این همه محبت و عشق سوزان دلیل عقلی و علمی ندارد مهر او متکی به محاسبه و منطق نیست، او تنها مادر است و با عاطفه مادری فرزند خود را دوست دارد. و عشق ورزی و محبت شدید عاشق دلباخته، متکی به استدلال عقلی و محاسبه علمی نیست، او با برهان عقلی و حساب ریاضی عاشق نشده است. با او در راه عشق از منطق و علم سخن گفتن و از دلیل برهان حرف زدن غلط است. اساساً عاشق دلیل نمی‌فهمد. به عقل و منطق توجه نمی‌کند او عاشق است، مجذوب است، خود باخته است، جسم و جانش در آتش عشق می‌سوزد، با خیال شیرین عشق معشوق به خواب می‌رود و به امید و عشق او از خواب بر می‌خیزد. عقل و تسخیر طبیعت عقل با تمام ارزش و اهمیتی که در راه ترقی و اعتلای بشر دارد مانند عدل و علم، سرد و بی‌مهر است، ولی عواطف است که سرشار از جنبش‌ها و هیجان‌ها، حرارت‌ها و گرمی‌ها، دوستی‌ها و دشمنی‌ها، محبت‌ها و بغض‌هاست. بشر با نیروی عقل و فکر بر جهان هستی غلبه کرده و طبیعت را مسخر و مطیع خود ساخته است. نموده و از همه آنها به نفع زندگی و آسایش خویش بهره‌برداری می‌کند بزرگ‌ترین قدرتی که بشر را از تمام حیوانات جدا کرده و او را تا این پایه بزرگی و عظمت بخشیده است. عقل است خلاصه عقل راهنمای توانا و چراغ فروزانی است که خیر را از شر و راه را از چاه نشان می‌دهد، ولی قدرتی که مردم را در راه یابی راه به حرکت می‌آورد، عاملی که بشر را در به کارهای درست یا نادرست تهییج می‌کند، نیروی عظیم عواطف و احساسات است. محیط زندگی بشر از حرارت عواطف گرم می‌شود و جنبش‌های مهم اجتماعی از منابع احساسات درونی مردم سرچشمه می‌گیرد. همه مهرها و خشونت‌ها، جنگ‌ها، و جنایت‌ها، فداکاری‌ها و از خود گذشتگی‌ها ناشی از عواطف و احساسات است. ((عقل اطلاعاتی را که اعضای حسی از دنیای خارج به او می‌دهد به کار می‌بندد و وسایل عمل ما را در دنیا فراهم می‌کند. به لطف اکتشافات خود، حدت درک و قدرت دست‌های ما را به وضع شگرفی افزایش داده و تلسکوپ‌های عظیم کالیفرنی و کوه ویلسن را ساخته است که به دنیاهایی راه می‌یابد که چندین میلیون سال نوری از کهنکشان فاصله دارند و از طرفی میکروسکوپ الکترونی را به وجود آورده است که با آن می‌توان دنیای مولکول‌ها را مطالعه کرد. به علاوه وسایلی به دست ما داده که می‌توانیم روی اشیاء خیلی بزرگ و خیلی کوچک عمل کنیم. در عرض چند دقیقه بناهایی را که افتخار تمدن است با خاک یکسان سازیم. روی سلول‌های مجزا، اعمال جراحی انجام دهیم و هسته اتم را بشکنیم. عقل، خلاق علم و فلسفه است. هنگامی که متعادل باشد راهنمای خوبی است ولی به ما حس زندگی و قدرت زیستن نمی‌بخشد و جز یکی از فعالیت‌های روانی نیست. اگر به تنهایی رشد کند و همراه با احساس نباشد افراد را از یکدیگر دور و از انسانیت خارج می‌کند. احساسات بیشتر از غدد و اعصاب سمپاتیک و قلب ناشی می‌گردد تا از مغز. شوق و شجاعت و عشق و کینه ما را به کاری که طرحش را عقل کشیده و می‌دارد. ترس و خشم و عشق، کشف جرات اقدام است که با واسطه اعصاب سمپاتیک روی غدد عمل می‌کند، که ترشحشان ما را به حالت عمل یا دفاع یا فرار یا حمله و می‌دارد. هیپوفیز و تیروئید و غدد جنسی و فوق کلیوی عشق و کینه و شور و ایمان را ممکن می‌سازند. به خاطر عمل این اعضاست که جماعات بشری باقی می‌ماند. منطق به تنهای برای اتحاد افراد کافی نیست و نمی‌تواند مهر بورزد و کینه بتوزد. اجرای فضایل، وقتی که غدد داخلی معیوبند مشکل می‌شود عقل به زندگی خارجی نظر دارد و احساس بر عکس به زندگی درونی می‌پردازد. به گفته پاسکال قلب دلایلی دارد که منطق نمی‌شناسد. فعالیت غیر عقلانی روان، یعنی عواطف است که در ما نیرو و شادی ایجاد می‌کند و به افراد قدرتی می‌بخشد که از خود خارج شوند و با دیگران تماس بگیرند، آنان را دوست بدارند و در راهشان فداکاری کنند.)) (۱۵۰) بدون تردید هر یک از دو نیروی عظیم عقل و عاطفه در



تأمین خوشبختی و سعادت بشر سهم مستقل و مؤثری دارند. بشر زمانی به کمال لایق انسانی نایل می‌شود که از این دو قدرت عظیم به طرز شایسته و با اندازه گیری صحیح استفاده کند. ((ان الله یامر بالعدل و الاحسان.)) در این آیه شریفه خداوند اقامه عدل و احسان را در یک جمله و در ردیف هم به عموم مردم امر فرموده است عدل زاینده عقل است و احسان مولود عواطف. عدل و احسان اگر در اجتماعی فقط عدل حاکم باشد و بس و در مردم اثری از مهر و محبت نسبت به یکدیگر نباشد، محیط زندگی در آن جا سرد و خشک و بی روح است در آن جا از دوستی و رفاقت، از بخشش و سخاوت، از رافت و رحمت، از زیبایی‌های اخلاق و عواطف، از تعالی روحی و لذا یذ روانی بویی به مشام نمی‌رسد زندگی در چنین محیطی جانکاه و طاقت فرساست. محال است در چنین محیطی گل‌های لطیف عواطف شکفته شود محال است در چنین شرایطی مردم به کمال جامع و کامل انسانی نایل گردند، زیرا یک قسمت مهم از فطریات بشر عواطف است و عواطف مانند سایر ذخایر طبیعی باید در محیط مساعد و شرایط مناسب پرورش، رشد و نمو نماید. اگر در اجتماعی فقط عواطف و احساسات بر مردم حاکم باشد و بس و از عدل و قانون خبری نباشد، در آن جا هرج و مرج و ناامنی است در آن جا نیز زندگی طاقت فرسا و غیر قابل تحمل است. در چنین محیطی تمایلات و شهوات زورمندان فرمانروای مطلق است در آن جا زندگی مردم شبیه به زندگی درندگان و حیوانات وحشی است صاحبان قدرت به ضعف زور می‌گویند و مردم برای تأمین تمایلات آنان باید به هر ذلت و بدبختی تن در دهند. جامعه بشر باید از عقل و عاطفه، از عدل و احسان به طور شایسته استفاده کند و هر یک را در جای خود به کار بندد. برای نمونه مثالی را به عرض می‌رسانم: عدل و کیفر متجاوز عقل، تصرف عدوانی را که تجاوز به حقوق دیگران است منع نموده و به منظور حفظ امنیت مالی کشور، وضع قانون کرده و متجاوزین را مجازات می‌نماید قاضی شریف و درستکار کسی است که در مقام قضا، تنها متوجه قانون باشد رافت و رحمت، تاءثر و رقت، و خلاصه هیچ یک از عواطف حجاب نفس وی نشود و او را از صراط مستقیم عدالت منحرف ننماید. مرد ثروتمند و زورگویی که به علت خود خواهی، در ملک مردم تصرف عدوانی نموده و هم چنین زن فقیر و یتیمداری که در سرمای زمستان به علت تهیدست بودن اجازه در اطاق دیگری سکنی کرده است از نظر قانون و در محکمه قضا یکسانند. قاضی هر دو را متجاوز می‌شناسد و هر دو نفر را از ملک غصبی، اخراج می‌کند موقعی که قانون زن و کودکان او را از اطاق بیرون کرده و اطفال بی پناه در کوچه از سرما می‌لرزند، منظره رقت باری به وجود می‌آید حس ترحم مردم رهگذر تحریک می‌شود اشک می‌ریزند. زن بینوا و کودکان یتیم او را به منزل خود می‌برند، پذیرایی می‌کنند بیرون کردن زن و کودکان از اطاق غصبی عدل است و مسکن دادن به آنان عاطفه. عدل خشک و سرد و بی مهر است، عاطفه و رقت ندارد، مهربانی و رافت نمی‌فهمد، اشک و آه، ناله و فریاد، در حریم قضایی اثر است قاضی درستکار تنها به قانون متوجه است و بس ولی عواطف مملو از گرمی و محبت است، لبریز از رقت و رحمت است، بچه‌ها را در آغوش می‌گیرد، می‌بوسد، می‌بوسد، نوازش می‌کند، اشک می‌ریزد، و از خدمت به آن‌ها لذت می‌برد.

### عاطفه و ترحم به ضعفا

اگر جامعه عدل و قانون نداشته باشد، اگر قاضی در اجرای قانون صریح و جدی نباشد، دست ستمگران به حقوق مردم دراز می‌شود و اساس عدل و امنیت را متزلزل می‌نماید. اگر در اجتماع عاطفه و رافت نباشد، رقت و رحمت وجود نداشته باشد، ضعف و بی پناهان از پای در آمده و به کلی ساقط خواهند شد. سعادت‌مند و خوشبخت اجتماعی است که از هر یک از دو نیروی مهم عقل و عاطفه استفاده کند و هر کدام را در جای خود به اندازه صحیح به کار بندد. سرمایه معنوی علم نیز مانند عدل مولود عقل است، علم به منزله آب زلال و گوارایی است که از منبع عقل سرچشمه گرفته و مایه حیات روحانی انسان است علم و دانش پایه اساسی تکامل و ترقی بشر و یکی از ارکان سعادت آدمیان است نسبت ترقی هر کشوری به نسبت بالا رفتن سطح علم و دانش آن کشور

است در هر مملکتی که علم و عالم بیشتر باشد آن مملکت از نظر معنوی سرمایه دارتر و ارزنده تر است، ولی نباید فراموش کرد که علم نیز مانند عدل سرد و بی مهر است. علم متکی به منطق و استدلال است و در حریم منطق و استدلال از مهر و محبت، از عاطفه و رافت اثری نیست. علم به تنهایی انسان را قانع نمی کند و تمام سعادت بشر را علم و دانش تاءمین نمی شود. یک قسمت مستقل و مهم تمایلات فطری مردم خواهش های عاطفی است که باید از اول تحت مراقبت قرار گیرند لازم است به موازات تحصیل علم و پرورش عقل، به ندای طبیعی احساسات نیز توجه شده و خواسته های عاطفی مردم به راه صحیح و سودمندی هدایت و به طرز شایسته و مفیدی ارضاء گردند. برای نمونه در این مورد نیز مثالی را به عرض می رسانم. یک مریض در بیمارستان بستری می شود. تمام افراد متخصص در رشته های مختلف به کار می افتند. از کلیه لوازم بیمارستان به منظور درمان مریض استفاده می کنند. عکسبرداری می نمایند، ادرار و خون را از جهات متعدد تجزیه می کنند. سرانجام بیماری شناخته شود و جراحی را ضروری تشخیص می دهند. دست به کار عمل می شوند. به راهنمایی علم، ابزارهای جراحی را از نظر طبی پاکیزه می کنند. و سپس بیهوشی، تزریق خون، بریدن، دوختن، ضدعفونی کردن، پرستاری صحیح، داروهای لازم، غذاهای مناسب، و خلاصه کلیه شرایط علمی یکی پس از دیگری به کار بسته می شود. رفته رفته بیمار رو به بهبود می رود. موقعی که بیمار از هر جهت تحت مراقبت علمی است و کوچکترین نگرانی از برنامه پزشکی ندارد، در ضمیر باطن، در زوایای روان خود، احساس تمایلی می کند. گویی گم گشته ای دارد. ارضای عواطف بیمار چشم خود را به در اطاق دوخته، به این امید که خواهشش بر آورده می شود، به آرزوی دل برسد. این آرزو مربوط به دارو و غذا و تاءمین وسایل علمی نیست. او در فکر ارضای عواطف خویشتن است او تشنه مهر و محبت است، او منتظر است کسی از وی عیادت کند، برای او دسته گل بیاورد، کنار تخت بیمارستان دست او را از روی مودت فشار دهد و با تبسم گرم خود، دل افسرده اش را مسرور نماید. عیادت بیمار وقتی چند نفر دوست صمیمی گردش حلقه می زنند و صمیمانه از او احوالپرسی می کنند آن چنان به وجد می آید که قابل توصیف نیست شادمان می شود، چهره بی رنگش رنگین می گردد، لذت می برد، نیرو می گیرد، حیاتی پیدا می کند. این همه شادی و نشاط به درمان او کمک می نماید. علم جراحی سرد و بی محبت است و عیادت مملو از شادی و مسرو دانش خشک و بی مهر جراح، چاقو و قیچی و داروهای لازم، اساس درمان مریض است، ولی لازم است به موازات آن ها احوالپرسی مودت آمیز و نوازش گرم نیز وجود داشته باشد تا علم و احساس یکجا و همزمان، خواهش های عقل و عاطفه بیمار را ارضا نمایند. در تعالیم عالیه اسلام به علم طب و مراجعه به طبیب که اساس درمان مریض است، و هم چنین به عیادت که مایه ارضای عواطف بیمار است توجه جامع شده و برای هر یک اخباری رسیده است. درباره ارزش طبیب امام صادق (ع) فرموده است: (( لا یستغنی اهل بلد عن ثلثه یفزع الیه فی امر دنیا هم و آخرتهم فان عدموا ذلک کانوا همجا: فقیه عالم ورع و امیر خیر مطاع و طبیب بصیر ثقه. )) (۱۵۱) اهالی هیچ بلدی از سه طبقه، در راه تامین امور دنیا و دین خود بی نیاز نیستند. هر جا که مردم فاقد این سه طبقه باشند زندگی آنان زندگی حشرات و حیوانات است نه زندگی انسان. اول. فقیهی که دارای علم و تقوا باشد؛ دوم. زمامدای که خیر خواه و فرمانروا باشد؛ سوم. طبیبی که در کار خود بصیر و مورد اعتماد مردم باشد. ارزش طبیب در این حدث امام صادق علیه السلام طبیب را یکی از ارکان مدنیت و از پایه های زندگی انسانی معرفی فرموده است درباره مراجعه به طبیب علی علیه السلام فرموده است: (( من کتم الاطباء مرضه خان بدنه. )) (۱۵۲) کسی که ناخوشی خود را از پزشکان پنهان کند، به بدن خو خیانت کرده است درباره طب و درمان مرضی روایات بسیاری است در بحث امروز به همین دو حدیث قناعت می کنیم. در موضوع عیادت مرضی نیز اخبار بسیاری رسیده و اولیای اسلام آن را یکی از سنن مهم اسلام معرفی فرموده اند. (( عن علی بن ابیطالب علیه السلام انه قال: من احسن الحسنات عیادة المریض. )) (۱۵۳) علی علیه السلام می فرمود: عیادت مریض یکی از بهترین حسنات است. پیغمبر اسلام نه تنها عواطف مرضای مسلمین را با عیادت خود ارضاء می فرمود، بلکه مردم غیر مسلمان نیز از مهر و عنایت آن حضرت بهره مند بودند. (( عنه علیه السلام ان النبی

صلی الله علیه و آله عاد یهودیا فی مرضه . )) (ع) (۱۵۴) علی (ع) فرمود که رسول اکرم (ص) از یهودی بیماری عیادت کرد . بدون تردید عیادت کنندگان هر چه بیشتر ابراز محبت و گرمی نمایند در روان بیمار اثر بهتر و مفیدتری می گذارد در روایات اسلامی دست مودت به پیشانی مریض گذاردن ، دست مریض را به مهربانی در دست گرفتن ، برای مریض تحفه بردن ، عیادت کامل شناخته شده و اولیای اسلام آن را به مردم توصیه کرده اند . (( قال علی علیه السلام : من تمام العبادۃ ان یضع العائد احدی یدیه علی یدی المریض او علی جبهته . )) (ع) (۱۵۵) علی (ع) فرمود: عیادت کامل آن است که عیادت کننده یک دست خود را بر دست مریض یا بر پیشانی او بگذارد . عیادت کامل (( قال صلی الله علیه و اله : عمام عیادۃ المریض ان یضع احد کم یده علیه و یساله کیف انت ، کیف اصبحت و کیف امسیت و تمام تحیتکم المصافحه . )) (ع) (۱۵۶) رسول اکرم (ص) می فرمود: عیادت تام آن است که دست خود را بر سر مریض بگذاری ، احوال پرسی نمایی ، شب را چطور گذراندی ؟ امروز حالت چون است ؟ نیکی و بزرگوار آن است که به مریض دست بدهی و مصافحه نمایی . (( قال رسول الله (ص) : من تمام عیادۃ المریض اذا دخلت علیه ان تضع یدک علی راسه و تقول کیف اصبحت او کیف امسیت . )) (ع) (۱۵۷) یک قسم عیادت کامل از بیمار آن است که دست خود را از روی محبت بر سر او بگذاری و احوال پرسی کنی . تحف و هدایا (( عن ابی عبدالله علیه السلام قال : تمام العیادۃ المریض ان تضع یدک علی ذراعه و تعجل القیام من عنده فان عیادۃ النوکی اشد علی المریض من وجعه . )) (ع) (۱۵۸) امام صادق (ع) می فرمود: عیادت کامل از مریض آن است که دست خود را به بازوی مریض بگذاری . پس از چند لحظه از جا حرکت کنی و بروی . عیادت مردم احمق و مزاحم برای بیمار از درد ناخوشی سخت تر است . چند نفر از شیعیان به عیادت مریضی می رفتند . بین راه به امام صادق علیه السلام برخوردند . (( فقال لنا این تریدون ؟ فقلنا نرید فلانا نعوده . )) حضرت سؤال کرد: کجا می روید؟ گفتیم: به عیادت فلانی . فرمود: آیا میوه یا عطر، خلاصه تحفه ای برای مریض دارید؟ عرض کردند: چیزی با خود نداریم . (( فقال اما تعملون ان المریض یستریح الی کل ما ادخل علیه . )) (ع) (۱۵۹) فرمود مگر متوجه نیستید که تحفه باعث آرامش خاطر و راحت روان مریض است . کسی که به احوالپرسی بیماری می رود و در کناری می ایستد و احوالپرسی می کند عیادت کامل نکرده است . عیادت کامل و خشنود کننده موقعی است که خود را به مریض نزدیک کند و با گذاردن دست مودت به سر، به پیشانی ، به بازو، به دست بیمار، یا با بردن تحفه ، محبت خود را نسبت به مریض آشکار کند و خواهش های عاطفی او را ارضا نماید .

## ارزش علم و اخلاق

ارزش سجایای اخلاقی و ملکات پسندیده در تاءمین سعادت بشر کمتر از ارزش علم و دانش نیست . پرورش صحیح احساسات در تاءمین خوشبختی انسان به اندازه پرورش عقل ضروری و لازم است . اشتباه بشر امروز این است که تمام نیروهای خود را متوجه تحقیقات علمی و شناختن اسرار نهان طبیعت نموده ، سجایای اخلاقی و صفات انسانی را که یکی از ارکان اساسی سعادت است عملاً به دست فراموشی سپرده است . احساسات مردم اغلب در راه شهوات پلید و اعمال ضد اخلاقی صرف می شود . به همین جهت جرایم و جنایات با وضع وحشت زایی در سراسر جهان رو به ازدیاد است و جوانان در کشورهای متمدن مثل سیل به منجلاب فساد و تباهی سقوط می کنند . تنزل سطح اخلاق برنامه زندگی انسان باید مطابق سرشت آدمی و ساختمان فطری او باشد . در فطرت بشر دو نیروی مهم وجود دارد: یکی عقل و دیگر عواطف . این دو نیرو که منشاء سعادت آدمی است باید دوش به دوش هم ، تحت مراقبت و پرورش صحیح قرار گیرند و به موازات یکدیگر قدم به قدم پیشروی کنند . دانشمندان نامی جهان دکتر کارل می گوید: ((انسان امروزی پرداخته محیط خود و عادات زندگی و افکاری است که اجتماع به او تحمیل کرده است . این عادات ، لطماتی به جسم و جان ما می زنند . در حال حاضر تطابق ما با محیطی که به کمک وسایل علمی در پیرامون خود ایجاد کرده ایم بدون انحطاط ممکن نیست . در این مورد علم را نباید مقصر شمرد، بلکه باید آدمی را خطا کار دانست . ما ندانسته ایم که چگونه

صواب را از خطا و جایز را از ممنوع بشناسیم و بدین ترتیب به قوانین طبیعی و سرشتی خود پشت پا زده و گناهی بزرگ را که هیچ گاه بدون کفر نمی ماند مرتکب شده ایم . )) (۱۶۰) ((مگر زندگی عصر حاضر سطح فکری و اخلاقی مردم را تنزل نداده است؟ چرا باید هر سال چندین بیلیون دلار برای مبارزه با جنایتکاران صرف شود؟ چرا باید در مقابل چنین خرج گزافی باز دزدان و راهزنان، فاتحانه با بانک‌ها حمله برند و مأمورین انتظامی را بکشند و کودکان را بدزدند و مقتول یا گروکشی کنند؟ چرا شماره افراد ناقص عقل و دیوانه باید این قدر زیاد باشد؟ جای آن دارد که با مشاهده سیر قهقرائی تمدن از خود پرسیم که آیا علل این انحطاط در خود ما و در تشکیلات ما نیست؟)) (۱۶۱) ((علم نباید منحصر به خاطر خود و ظرافت طرق و روشنایی و زیبایی اش پیش برود، بلکه هدفش باید تکامل انسانیت باشد. ما باید به مسائل احساسی نیز مانند قضایای ترمودینامیک اهمیت بدهیم و به تمام مظاهر حقیقت توجه کنیم . )) (۱۶۲) پرورش عواطف مردم یکی از بزرگ ترین فصول تربیتی مذهبی است. صدها آیه و حدیث درباره خلیات پسندیده و ناپسند در اسلام رسیده است. اعمال عاطفه و محبت افراد نسبت به یکدیگر از مسائلی است که مورد کمال توجه پیشوایان عالی قدر اسلام بوده و به مردم اکیدا توصیه کرده اند. (( عن ابی عبدالله السلام قال: یحق علی المسلمین الاجتهاد فی التواصل والتعاون علی التعاطف و المواساة لاهل الحاجه و تعاطف بعضهم علی بعض . )) (۱۶۳) امام صادق علیه السلام فرمود: مسلمین موظفند در راه پیوستگی و کمک نسبت به نیازمندان کوشا و جدی باشند، از عواطف اخلاقی و کمک های مالی مضایقه نکنند. همچنین درباره تمام طبقات مردم لازم است جهات عاطفی و اخلاقی را مراعات نمایند. ارضای تمایلات (( عن عبدالله بن یحیی الکاهلی قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: تواصلوا و تباروا و تراحموا و تعاطفوا . )) (۱۶۴) عبدالله بن یحیی کاهلی می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: به یکدیگر متصل شوید و پیوند محبت را محکم کنید، درباره هم نیکی نمایید و نسبت به هم مهربان و عطاوت باشید. تمایلات گوناگونی در مجموعه جسم و جان بشر نهفته است که هر یک از آن ها در تأمین خوشبختی و سعادت انسان سهمی دارند. لازم است کلیه تمایلات با اندازه گیری صحیح ارضا شوند تا آدمی از هر جهت به کمال لایق خود برسد. نباید انسان را در یک یا چند تمایل مخصوص محصور نماید و سایر خواش های فطری را نادیده گرفت. در آدمی تمایل طبیعی به غذا وجود دارد و باید آن را ارضا کرد، ولی سعادت انسان تنها در ارضای تمایل به غذا نیست. در آدمی تمایل به شهوت جنسی وجود دارد و ارضای آن نیز لازم است، ولی تمام انسان شهوت جنسی نیست، انسان دارای سرمایه گران بهای عقل است و باید آن را از راه تفکر و تعلیم، پرورش داد و تقویت نمود، ولی تمام انسان عقل و علم نیست، احساسات و عواطف نیز از سرمایه های فطری بشر است و ارضای صحیح آن ها از شرایط اساسی سعادت انسان است، ولی تمام انسان، عواطف و احساسات نیست. ((هدف زندگی این است که از هر فرد یک نمونه اصلی آدمی بسازد. برای انجام وظایف انسانیت خود باید تمام امکانات بدنی و فکری و معنوی را پرورش داد. پایان تکامل فرد و نژاد، تعالی و رومنی است. بنابراین وظیفه داریم که تمام فعالیت های بدنی و روانی خود را پرورش دهیم و این وظیفه همگانی است. فقیر و غنی، بیمار و سالم، مرد و زن، کودک و پیر، باید از آن پیروی کنند. هر انسان جنس و سن و وضع اجتماعی اش هر چه باشد احتیاجاتی عاطفی و فکری و بدنی دارد که ارضای آن ها برای ایفای وظیفه اش ضروری است. )) (۱۶۵) گر چه هر یک از سرمایه های فطری و تمایلات طبیعی که در نهاد بشر آفریده شده سهم مستقلی در سعادت و شقاوت انسان دارند، ولی بدون تردید، مقدار آنها در ایجاد خوشبختی یا بدبختی انسان یکسان نیست و نتایج خوب و بد هر یک نسبت به دیگری متفاوت است. عواطف و احساسات از فطریاتی است که شعاع تاءثیرش در زندگی انسان بسیار وسیع و نتایج خوب و بدش فوق العاده مهم است. بزرگ ترین قدرت محرک بشر و نیرومندترین عامل تهییج فرد و اجتماع، عواطف و احساسات است. بیشتر حوادث عظیمی که در جهان بشر در طول قرون متمادی اتفاق افتاده ناشی از احساسات مردم بوده است. جنگ های خونین جهان، کشتارهای بی رحمانه و وحشتناک، جنایت های مدهش و اعمال غیر انسانی بیشتر از احساسات سرچشمه گرفته است. همچنین فداکاری ها و از خود گذشتگی های مردان شریف

جهان، بشر دوستی‌ها و خدمتگزاری‌های پاکان و نیکان، انفاق‌ها و احسان‌ها، یتیم‌نوازی‌ها و مریض‌داری‌ها نیز اغلب ریشه عاطفی دارند. اثر رهبری احساسات اگر احساسات و عواطف مردم یک کشور درست رهبری شود و با طرز صحیحی به کار افتد، آن کشور مانند بهشت رحمت مهد خوشبختی و سعادت است. آن‌جا کشور دوستی و محبت، کانون صفا و صمیمیت، و مملکت عطوفت و راءفت است. برعکس اگر احساسات مردم کشوری درست رهبری نشود و یا به طور شایسته اعمال نگردد و به راه غلط برود، آن کشور، جهنم سوزان و محیط بدبختی و شقاوت است. آن‌جا کشور دشمنی و فساد است، آن‌جا کانون کینه توزی و بدخواهی است، آن‌جا محیط خودپسندی و لجاج است. زندگی در چنین محیطی طاقت فرسا و غیر قابل تحمل است. یکی از مهمترین وظایف دینی و علمی و ملی پدران و مادران، توجه کامل به پرورش احساسات کودکان و مراقبت در تربیت عواطف آنان است. احساس عاطفی در کودکان خیلی زود بیدار می‌شود. در موقعی که دستگاه عقل کودک به کلی خاموش است و کمترین درک استدلالی ندارد، در موقعی که قوای بدن کودک در نهایت ضعف و ناتوانی است، شعور عاطفی در وی بیدار و آماده پذیرش تربیت است. غفلت پدر و مادر در این اوقات حساس می‌تواند آثار نامطلوبی در روان کودک بگذارد و او را بدبار بیاورد. اختلاف عواطف مردم نکته قابل ملاحظه این است که عوامل مختلف ارثی باعث اختلاف ساختمان عقلی و احساسی کودکان است. همان‌طور که مردم در شک و قیافه و ساختمان مو و خطوط ریز سرانگشت با یکدیگر متفاوتند، در افکار و عواطف و حالات روانی و عصبی نیز با هم تفاوت دارند. این اختلافات موروثی یکی از آیات حکیمانه حضرت حق و ناشی از قانون اجتناب ناپذیر وراثت است. ((عن ابی عبدالله علیه السلام قال: الناس معادن کمعادن الذهب والفضة فمن كان له فی الجاهلیة اصل فله فی الاسلام اصل.)) (۱۶۶) امام صادق (ع) می‌فرمود: مردم مانند معادن طلا و نقره با یکدیگر مختلف و متفاوتند. کسانی که در جاهلیت، در روزگار تیره قبل از اسلام، دارای اصالت خانوادگی و ریشه‌های فضیلت بوده‌اند در اسلام نیز دارای اصالت و فضیلت خواهند بود. به عبارت دیگر قانون وراثت صفات پدران دوره جاهلیت را به فرزندان دوره اسلام منتقل می‌کند. فرزندان یک خانواده گاهی قانون وراثت در شرایط مخصوص و اوضاع و احوال مجهول اختلافات شدیدی از نظر عقلی و روانی و عصبی بین فرزندان یک خانواده به وجود می‌آید. به عبارت دیگر یک پدر و یک مادر در طول زندگی زناشویی، چندین فرزند می‌آورند که در هوش و عقل و حالات روانی و عصبی با یکدیگر تفاوت آشکاری دارند. اختلافات موروثی ((بین کودکان یک خانواده که همگی در دامان یک مادر و به یک نحو پرورش یافته‌اند اختلافات فاحشی در شکل و قد و ساختمان بدنی و حالت عصبی و میزان و میزان فعالیت فکری و صفات معنوی وجود دارد. بدیهی است که این اختلافات ارثی است. همچنین اگر سگ‌های کوچکی را که از پستان یک مادر شیر می‌نوشند مورد مطالعه قرار دهیم می‌بینیم که از این عهده هر یک صفات مخصوصی به خود دارند. مثلاً در مقابل صدای شدید طپانچه، برخی‌ها با غلطیدن روی زمین و بعضی با بلند شدن روی پاهای کوچک خود و بعضی با دویدن در جهت صدا، عکس‌العمل نشان می‌دهند، یا عده‌ای از این جانوران هنگام غذا بهترین و پرشیرترین پستان‌ها را انتخاب می‌کنند و دسته دیگر به هر کدام که دست یافتند اکتفا می‌کنند و بر سر جای خود می‌مانند، یا برخی از آن‌ها از کنار مادر دور می‌شوند و در حول و حوش لانه گردش می‌کنند و بعضی همیشه با مادر خود هستند و از او جدا نمی‌شوند، یا اگر به آن‌ها دست بزنند عده‌ای غرش و دفاع می‌کنند و دسته‌ای خاموش و بی‌حرکت می‌مانند. وقتی این جانوران کوچک با هم در شرایط مساوی بزرگ شوند اغلب این صفات را نگاه می‌دارند. سگ‌های آرام و ترسو تمام عمر آرام و ترسو و آن‌ها که چابک و متهور بوده‌اند، با آن‌ها که گاهی این صفات را در بزرگی از دست می‌دهند، ولی عموماً چابک و متهور می‌مانند.)) (۱۶۷) خوی مختلف کودکان عواطف و احساسات از جمله صفاتی است که شدیداً تحت تأثیر عوامل ارثی است. به همین جهت کودکان در صفات عاطفی با یکدیگر تفاوت آشکاری دارند. بعضی از کودکان از اول متهور و شجاعند و بعضی از ابتدا ضعیف‌النفس و ترسو هستند. بعضی از اول استقلال‌طلبند و روح فرمان‌روایی دارند و بعضی از ابتدا طبع طفیلی و فرمان‌برداری. بعضی جنساً موذی و مفسدند

و بعضی سلیم النفس و عطوف . بعضی از کودکان طبعاً سخاوتمند و جوادند و بعضی بخیل و ممسک ، و خلاصه ساختمان طبیعی احساسات و عواطف اطفال جامعه و همچنین در بعضی از مواقع اطفال یک پدر و مادر با یکدیگر متفاوت و به گفته امام صادق (ع) ، اختلاف ساختمانی مردم مانند اختلاف طبیعی معادن طلا و نقره است . ((حس اخلاق نیز مانند فعالیت فکری از نوعی حالت ساختمانی و عملی بدن ناشی می شود . این حالت در عین حال با ساختمان بافت ها و شعور ما و همچنین عوامل فیزیولوژیکی و روانی که در طول رشد و تربیت در ما تأثیر کرده است بستگی دارد . شوپنهاور در اثر معروف خود به نام اصول اخلاق متذکر می شود که آدمیان تمایل فطری به خودپسندی و بدخواهی و یا رافت و نیکوکاری دارند . به گفته کالواردین بین ما، خودپسندانی می توان یافت که بدبختی و یا خوشبختی هموعشان مطلقاً برای ایشان بی تفاوت است و کسانی نیز هستند که از مشاهده رنج و بینوایی دیگران لذت می برند، و حتی آن را با دست خود سبب می شوند . بر عکس افراد رئوفی نیز وجود دارند هک حقیقتاً از آلام و تیره روزی دیگران رنج می برند . این موهبت نوع دوستی سرچشمه خوبی و رافت و دستگیری از دیگران می شود و آن ها که قابلیت درک رنج های دیگران را دارند می کوشند تا از مصائب و بار زندگی هموعان خویش بکاهند . هر یک از ما خوب ، متوسط و یا بد به دنیا می آییم ، ولی حس اخلاق نیز مانند هوش به وسیله تعلیم و نظم و اراده ، بسط و تربیت می پذیرد .)) (۱۶۸)

### احساسات غیر عادی

برای شناختن خوی فطری کودک و تشخیص احساسات خوب و بد او لازم است پدر و مادر از دوران اول زندگی طفل را تحت مراقبت قرار دهند و در حرکات او دقت کنند . اگر کودک دارای احساسات غیر عادی باشد بدون تردید از خلال اعمال و وضع رفتار او آشکار می گردد . پدران و مادران باهوش و متوجه می توانند از حرکات و سکناات کودک ، به ساختمان عاطفی و روانی طفل خود پی ببرند . اگر آن را بد و ناپسند تشخیص دادند با روش های صحیح تربیتی از بروز آن جلوگیری کنند و کودک را به راه صفات پسندیده سوق دهند . ((قبل از آن که طفل حتی بتواند بر روی پایش بایستد و حرکت کند باید وقتی او را صدا می کنند سر خود را برگرداند . هر گاه دیدید از این کار سرباز می زند، استقلال می خواهد، به یقین نشانه منش و خلقی است که باید به فکر علاج آن باشید . نه این استقلال طلبی خوب است و نه آن منش ، باید طفل سرش را برگرداند، ولی اگر حس استقلال طلبی در او هست بعدها آن را نشان خواهد داد . پا بر زمین می کوبد، عصبانی است . اگر طفل چیزی کم نداشته یعنی هم خوب خورده است و هم خوب خوابیده ، به یقین این پا بر زمین کوفتن ها نشانه عصبانیت است و باید آن را از ریشه برانداخت . در این گونه موارد اغلب چند دقیقه تنهایی و بی اعتنایی کامل کافی است . ما می گوئیم این عصبانیت نمونه اقتدار اولیه و شخصیت برجسته ای است . خیر چنین نیست ، باید عصبانیت را از بین برد و اگر شخصیتی وجود داشته باشد، باور کنید که دیر یا زود جلوه خواهد کرد .)) (۱۶۹) محبت حجاب عقل است ناگفته نماند که در راه تشخیص عیوب عاطفی کودکان سد بزرگی در سر راه پدران و مادران است که اغلب مانع واقع بینی و درک حقیقت می شود و آن مهر پدری و مادری است . عموم مردان و زنان خلایق بد کودکان مردم را به خوبی می فهمند، ولی اکثر مردم فرزندان مردم آزاد و بدون مانع است . حقیقت را درک می کنند، ولی در مورد فرزندان خود، پرده محبت پدری و مادری حجاب عقل شده و آنان را از واقع بینی باز می دارد . بهترین پدران و مادران کسانی هستند که حب فرزند را از حساب تربیت جدا کنند . فرزند خود را صمیمانه دوست بدانند، ولی با چشم واقع بین عقل ، صفات ناپسند کودک خویش را ببینند و جدا به اصلاح و تربیت او قیام کنند . کودکانی که صفات موروثی و فطری آن ها خوب و پسندیده است و در سرشت خود احساسات و عواطف مطبوعی دارند، تربیت آنان سهل است و به زودی می توانند خلایق حمیده و صفات عالی آدمی را فرا گیرند و انسانی شایسته و خلیق بار آیند . کودکانی که صفات موروثی و ساختمان عاطفی بد و ناپسندی دارند در پرورش آن ها مراقبت های بیشتر و دقیق تری لازم است . پدران و مادران چنین فرزندان باید از نیروی عظیم تربیت

حداکثر استفاده را بنمایند. از طرفی با وسایل مناسب از رشد و تقویت احساسات بد کودک جلوگیری کنند و عواطف نامطبوع را در باطن او خفه و خاموش نمایند، و از طرف دیگر او را به خلیقات پسندیده معتاد کنند و صفات فاضله را در وی تدریجا پرورش دهند تا در پرتو تکرار و ممارست، سجایای انسانی، طبیعت ثانوی روان کودک گردد و در باطن او ریشه ثابتی پیدا کند و عواطف نامطلوب فطری اش، رفته رفته به خموشی و فراموشی بگراید. بدون تردید پرورش سالم عواطف و هدایت صحیح احساسات از فصول اساسی تربیت و از وظایف مهم پدر و مادر است. کودکی که دیوانه مادرزاد نیست و در مغزش ضایعات اساسی وجود ندارد قابل تربیت است و می‌توان احساسات و عواطف وی را به راه فضیلت رهبری کرد و تا حدودی او را از سجایای اخلاقی و ملکات انسانی برخوردار نمود. نوازش کودک یکی از بهترین وسایل پرورش صحیح عواطف کودکان، نوازش کودک و ابراز مهر و محبت نسبت به او است. همان‌طور که کودک فطرتا به غذا و آب و هوا و خواب احتیاج دارد، به محبت و نوازش نیز محتاج است. محبت مطبوع‌ترین غذای روان کودکان است. کودک از بوسیدن، بوئیدن، در آغوش گرفتن، نوازش کردن، محبت نمودن، خشنود می‌شود، مسرور می‌گردد، و لذت می‌برد. ارزش محبت محبت، ریشه اصلی شجره اخلاق و فضیلت و مایه اساسی سجایای انسانی است. محبت خداوند به مردم و محبت مردم به خدا، حب پیغمبر و امام به امت، و حب امت به پیغمبر و امام، علاقه و محبت مسلمین به یکدیگر، سرمایه اساسی دین است. در آیات قرآن شریف و روایات اسلامی محبت بسیار مهم تلقی شده، تا جایی که حضرت امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی فرموده است: ((هل الدین الا الحب؟)) (۱۷۰) آیا حقیقت دین جز محبت و دوستی چیز دیگری است؟ تمام کوشش‌های پیامبران الهی در تبلیغ دین، تمام فداکاری‌های سربازان با ایمان در میدان‌های جنگ، تمام عبادت‌ها و انفاق‌های مردان الهی، همه از یک منشاء سرچشمه گرفته و آن حب است، حب به خدا، حب به دین خدا. از محبت تلخ‌ها شیرین‌تر شود از محبت مس‌ها زرین‌تر شود از محبت دردها صافی‌تر شود از محبت دردها شافی‌تر شود از محبت خارها گل‌تر می‌شود از محبت سرکه‌ها مل‌تر می‌شود از محبت سجن گلشن‌تر می‌شود بی‌محبت روضه گلخن‌تر می‌شود از محبت نار نوری‌تر می‌شود از محبت دیو حوری‌تر می‌شود از محبت حزن شادی‌تر می‌شود از محبت غول هادی‌تر می‌شود از محبت نیش نوشی‌تر می‌شود از محبت شیر موشی‌تر می‌شود از محبت سقم صحت‌تر می‌شود از محبت قهر رحمت‌تر می‌شود از محبت مرده زنده‌تر می‌شود از محبت شاه بنده‌تر می‌شود از محبت به کودک طفلی که از دوران اول کودکی به قدر کافی از مهر پدر و مادر بهره برده و از چشمه گوارای محبت سیراب شده است، روحی شاد و روانی بانشاط دارد و در باطن خود احساس محرومیت نمی‌کند و گرفتار عقده‌های درونی نیست، در دل وی گل‌های فضایل اخلاق به آسانی شکفته می‌شود و اگر در زندگی با خدمتگزار خواهد شد. در روایات اسلامی محبت به کودک به صورتهای مختلف توصیه شده و اولیای اسلام به پیروان خود در این باره سفارش‌های مؤکد نموده‌اند اینک بعضی از آن روایات را به عرض شما می‌رسانم. رسول اکرم (ص) ضمن خطبه‌ای در بیان وظایف مردم در ماه رمضان فرمود: ((و قروا کبارکم و ارحموا صغارکم. (۱۷۱)) به بزرگسالان خود احترام کنید و نسبت به کودکان خویش ترحم و عطف‌ت نمایند. ((قال رسول الله صلی الله علیه و آله لیس منا منلم یرحم صغیرنا ولم یوقر کبیرنا. (۱۷۲)) پیغمبر اکرم فرمود: کسی که به کودکان مسلمین رحمت و محبت نکند و بزرگسالان را احترام ننماید از ما نیست. ((فی ما اوصی به امیر المومنین عند وفاته: و ارحم من اهلک الصغیر و وقر منهم الکبیر. (۱۷۳)) از وصایای علی (ع) نزدیک وفات این بود که: در خانواده خود به کودکان عطف و مهربان باش و بزرگ‌ترها را احترام کن. ((عن علی علیه السلام: لیتاس صغیرکم بکبیرکم و لیراف کبیرکم بصغیرکم و لا تکنوا کجفأة الجاهلیة. (۱۷۴)) البته باید کودک در رفتار خود پیرو بزرگسال باشد و حتما باید بزرگسال به کودک رؤوف و مهربان باشد مبادا مانند جفا کاران و ستمگران دوران جاهلیت رفتار کنید!)) (عن الصادق علیه السلام قال: ان الله عزوجل لیرحم الرجل لشدة حبه لولده. (۱۷۵)) امام صادق (ع) می‌فرمود: مردی که نسبت به فرزند خود محبت بسیار دارد مشمول رحمت و عنایت مخصوص خداوند بزرگ است. ((قال رسول الله صلی الله علیه و آله: احبوا الصبیان و ارحمهم. (۱۷۶))

(۱۷۶) رسول اکرم (ص) فرمود: کودکان را دوست بدارید و نسبت به آنان رؤوف و مهربان باشید. (( و كان النبي (ص) اذا اصبح مسح على روس ولده. )) (۱۷۷) روش رسول اکرم (ص) در خانواده این بود که همه روزه صبح دست محبت به سر فرزندان خود می کشید. (( عن ابي عبد الله قال قال رسول الله (ص): من قبل ولده كتب الله عزوجل له حسنة و من فرحه فرحه الله يوم القيمة. )) (۱۷۸) شاد کردن کودک آن کس که فرزند خود را ببوسد حسنه ای در نامه عمل او ثبت خواهد شد و آن کس که فرزند خود را شاد کند خداوند او را در قیامت مسرور می نماید. بوسیدن کودک (( و قال عليه السلام: اكثروا من قبله اولادكم فان لكم بكل قبله درجة. )) (۱۷۹) فرزندان خود را بسیار ببوسید، زیرا برای شما در هر بوسیدن درجه ای است. (( قبل رسول الله الحسن و الحسين فقال الاقرع بن حابس ان لى عشرة من الاولاد ما قبلت واحدا منهم فقال ما على ان نزع الله الرحمة منك. )) (۱۸۰) رسول اکرم حسن و حسین علیهما السلام را بوید اقرع بن حابس که ناظر مهر و عطوفت پیغمبر نسبت به فرزندان خود بود عرض کرد: من ده فرزند دارم و هرگز آن ها را نبوسیده ام حضرت در جواب فرمود: ربطی به من ندارد که خداوند ریشه رحمت و شفقت را از قلب تو کنده است. (( قال امیر المومنین (ع): قبله الولد رحمه و قبله المرأة شهوة و قبله الوالدین عبادة و قبله الرجل اخاه دین. )) (۱۸۱) علی علیه السلام می فرمود: بوسیدن کودک رحمت و محبت است بوسیدن زن شهوت است بوسیدن پدر و مادر عبادت است، و بوسیدن برادر مسلمان دین است. (( ان النبي ص كان یصلی یوما فی فئه و الحسین صغیر بالقرب منه فكان النبي اذا سجد جاء الحسین (ع) فركب ظهره ثم حرك رجليه فقال حل حل فاذا اراد رسول الله (ص) ان یرفع راسه اخذه فوضعه ال جانبه فاذا سجد عاد علی ظهره و قال حل حل فلم یزل یفعل ذلك حتی فرغ النبي من طلوته فقال یهودی یا محمد انکم لتفعلون لالصبيان شیئا مانفعله نحن. فقال النبي (ص): اما لو کنتم تؤمنون بالله و رسوله لرحمتم الصبيان قال فانی او من بالله و برسوله فاسلم لما رای کره مع عظم قدره. )) (۱۸۲)

### عطوفت در پرتو ایمان

روزی پیغمبر اکرم با جمعی از مسلمین در نقطه ای نماز می گزارد موقعی که آن حضرت به سجده می رفت حسین (ع)، که کودک خردسالی بود، به پشت پیغمبر سوار می شد و پاهای خود را حرکت می داد و هی می کرد وقتی پیغمبر می خواست سر از سجده بردارد او را می گرفت، پهلوی خود به زمین می گذارد باز در سجده دیگر و تا پایان نماز طفل مکرر به پشت پیغمبر سوار می شد یک نفر یهودی ناظر این جریان بود پس از نماز به حضرت عرض کرد: شما با کودکان خود طوری رفتار می کنید که ما هرگز چنین نمی کنیم پیغمبر اکرم در جواب فرمود: اگر شماها به خدا و رسول خدا ایمان می داشتید به کودکان خود عطوف و مهربان بودید. مهر و محبت پیغمبر عظیم الشان نسبت به کودک مرد یهودی را سخت تحت تاءثیر قرار داد و مرد یهودی را سخت تحت تاءثیر قرار داد و صمیمانه آیین مقدس اسلام را پذیرفت. پیروی از قوانین فطرت از این چند حدیث ارزش مذهبی مهر و محبت در برنامه پرورش کودک به خوبی واضح می شود. مردان و زنان مسلمان موظفند نسبت به همه کودکان عموما، و به فرزندان خود خصوصا، با محبت و مهربان باشند زندگی سالم و طبیعی عبارت از پیروی صحیح از قوانین فطرت و مقررات متقن خلقت است هر کس از قوانین فطری که سنن قطعی خداوند بزرگ است سرپیچی نماید، بدون تردید دچار کیفر و مجازات طبیعی خواهد شد تمایل به غذا فطری بشر است خودداری از خوردن غذا و عدم ارضای این خواهش طبیعی منجر به کیفر ضعف و ناتوانی می شود و ادامه آن مجازات مرگ دارد تمایل به خواب فطری بشر است کیفر خودداری از ارضای این تمایل ناتوانی بدن و مسمومیت است و ادامه آن باعث مرگ می شود. تمایل جنسی، طبیعی انسان سالم است خفه کردن قوه شهوت و عدم ارضای آن عوارض روانی متنوعی دارد و در بعضی از مواقع به مجازات دیوانگی منجر می شود. یکی از تمایلات فطری یکی از تمایلات فطری بشر که از دوران کودکی آشکار می گردد خواهش محبت و مهربانی است ارضای این خواسته اطاعت از قانون



خلقت و فرمانبرداری از آیین فطرت است اگر کودکی به قدر کافی و به اندازه صحیح از مهر و نوازش برخوردار شود، روانی شاد و روحی امیدوار دارد و در طول ایام زندگی یک انسان طبیعی است ولی کودکانی که از محبت خانوادگی و از مهر و نوازش پدر و مادر محروم مانده اند، ضمیری افسرده و روحی ناشاد دارند روان مایوس و ناامید آن‌ها همواره مستعد انحراف و تجاوز است. فقد محبت و آلام روحی ((در کانون خانواده ای که فروغ محبت نتابد، در کاشانه ای که پرتو مهربانی و تفاهم نور افشانی نکند، در همان جا باید منشاء بسیاری از آلام روحی و آسیب های اجتماعی را جست و جو کرد و در همان جا نیز باید به پیشگیری و ترمیم دل های شکسته و وضع نابسامان این افراد محروم و ناکام اجتماع پرداخت. این انسان ها غالباً در بزرگی با خاطره ای تلخ و دردناک از کودکی از پدر و مادر خویش، مردمی حساس، زود رنج، مایوس، ناسازگار، ناراضی، پرتوقع، بدبین، آماده برای قهر و طغیان و خودکشی، ارتکاب بزه، و بیماری های روانی تنی و عصبی می شوند)) (۱۸۳) کودکان یتیمی که پدران و مادران خود را دزد دست داده اند دچار دو مصیبتند: یکی فقر مالی و دیگری فقد محبت در تمام کشورها زندگی مادی کودکان یتیم کم و بیش تأمین می شود، ولی کمتر اتفاق می افتد که یتیمی در خانواده ای زندگی کند که علاوه بر تأمین حوایج مادی از پرتو مهر و محبت نیز به قدر کافی برخوردار باشد، خانم و آقای خانواده به جای پدر و مادر، عواطف او را ارضا نمایند و مانند فرزند خود به وی مهربان باشند. در کشورهای متمدن مؤسسات خیریه زندگی یتامی را به خوبی اداره می کنند، علاوه بر تأمین مسکن و غذا و لباس، وسایل تحصیل آنان را نیز به موقع فراهم می نمایند. خوب زندگی می کنند تنها به علت یتیمی از مهر و محبت پدر و مادر محرومند این محرومیت آثار و نتایج شومی دارد که از ایام جوانی به صورت رفتار و گفتار ناپسند تدریجاً آشکار می گردد. ((یتیمی، اعم از پدر مردگی یا مادر مردگی، عواقب و خیمی، هم برای فرد و هم برای اجتماع در بر دارد روان شناسان و علمای تربیت عموماً در تحقیقات خود در این باره، پیوسته در یتیمی یکی از مهم ترین علل ولگردی، عقب افتادگی در مدرسه و اجتماع و ارتکاب بره و تباہکاری و جنایت را ملاحظه کرده اند. یکی از روان شناسان آلمانی که درباره اثر یتیمی در کار مدرسه کودکان مطالعه کرده است در نتیجه تحقیقات خود ملاحظه می نماید که چهل و چهار درصد از کودکانی که در مدرسه مردود شده اند اطفال محروم از پدر و سی و سه درصد بی مادر بوده اند تعیین هفتاد و هفت درصد از مردودین به طور کلی یتیم بوده اند تحقیق مشابه دیگری در آمریکا درباره علت اشکالات تربیتی یکی از مدارس نیویورک نشان داده است که بیست و پنج درصد از کودکان دشوار از حیث تربیت یتیم بوده اند همچنین یک تحقیق دیگر درباره کودکان و جوانان بزهکار در آلمان نشان داده است که از دو هزار و هفتصد و چهار تبهکار جوان، تنها هزار و صد و هفتاد و یک نفر، یعنی بیش از چهل و سه درصد یتیم بوده اند. پژوهش دیگری مشابه این در آمریکا که درباره زندانیان انجام گرفته نشان داده است که به طور متوسط شصت درصد از زندانیان مورد آزمایش، از خانواده های آسیب دیده بوده اند که در کودکی پدر و مادر مادرشان مرده بوده است دانشمند آلمانی زبان دیگری که درباره علل ولگردی و رفتار جنایی کودکان و نوجوانانی که به سن قانونی نرسیده اند پژوهش کرده است در بررسی های خود بدین نتیجه می رسد که در میان دخترانی که مرتکب دزدی شده اند، بالغ برسی و هشت درصد و کسانی که مرتکب روابط جنسی غیر قانونی و یا مورد تهاجم جنسی به قهر و غلبه که مرتکب روابط جنسی غیر قانونی و یا مورد تهاجم جنسی به قهر و غلبه واقع شده اند، بیش از چهل درصد یتیم بوده اند و سرانجام در ضمن یکی از تحقیقات اجتماعی و روانی آمریکایی ملاحظه می نمایم که هفتاد درصد از دخترانی که در دارالتادیب دخترانه به سر می برده اند یتیم یک طرفه یا یتیم دو طرفه یعنی هم از طرف پدر و هم از طرف مادر بوده اند. یتیمی بیش از آن که یک رنج انفرادی باشد یک مسأله بزرگ اجتماعی است که منشاء بسیاری از نابسامانی ها، ولگردی ها، ناکامی ها، عقب افتادگی ها، قتل نفس ها، خودکشی ها، فحشا، و بیماری های روانی را در آن باید جست و جو کرد.)) (۱۸۴) انسان دوستی یکی از شریف ترین و درخشان ترین عواطف بشری است هر فردی از افراد، از هر ملت و نژاد باید طوری تربیت شود که خیر خواه بشر باشد و در باطن خود از نظر انسانی نسبت به تمام ملل و اقوام احساس محبت کند بشر

دوستی یکی از ارکان اساسی طرح جهان و از پایه های سعادت انسان است . بشر دوستی نشانه انسانیت و علامت تکامل و تعالی روان بشر است . نشانه انسانیت کسی که بشر دوستی را درک نمی کند به محیط سراسر صفای انسانی راه پیدا نکرده است . بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضو را نماند قرار تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی (( عن ابی الحسن علیه السلام قال : ان اهل الارض لمرحومون ماتحابوا وادوا الامانه و عملوا الحق . (۱۸۵) )) پیشوای گرامی اسلام حضرت ابوالحسن علیه السلام می فرمود است : تمام مردم روی کره زمین مشمول رحمت و فیض الهی هستند مادامی که به این سه اصل اساسی عمل کنند: بشر دوست باشند؛ در امانتها خیانت نکنند . عملاً پیرو حق و عدالت باشند . بشر دوستی درس بشر دوستی را باید از کودکی فرا گرفت پدر و مادری که با فرزند خود محبت می کنند و نسبت به وی مهربان هستند می توانند به او بفهمانند که دگران را دوست بدار . طفلی که هرگز از کسی محبت ندیده و لذت مهربانی را نچشیده بدار طفلی که هرگز از کسی محبت ندیده و لذت مهربانی را نچشیده است اساساً معنی محبت را نمی فهمد و این حقیقت روحانی و حیات بخش را درک نمی کند او در زندگی هر چه دیده است سردی و بی مهربی و احیانا خشونت و تندی بوده است او با مردم همان طور گفتار می کند که مردم با او رفتار کرده اند از چنین انسانی نباید توقع بشر دوستی داشت . محبت و مهربانی در خانواده پایه اساسی پرورش صحیح عواطف کودک است در پرتو محبت می توان احساسات طفل را به خوبی رهبری کرد و به راه صحیح و سعادت بخش سوق داد و او را انسان شایسته ای ساخت . بچه ای که از مهر و محبت محروم مانده و راءفت و عطفوت ندیده است احساساتش به راه غلط می رود، دچار تندخویی و خشونت ، بدبینی و بدخواهی ، دشمنی و کینه توزی ، و ده ها صفات ذمیمه دیگر می گردد .

## پرورش ایمان در کودک

### پرورش ایمان در کودک

(( قال الله العظيم فی کتابه : ((... الصابرين و الصادقين و القانتين و المنفقين و المستغفرين الاسحار . )))) (۱۸۶) روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان است و مصادف با روز شهادت پیشوای عالی قدر اسلام ، حضرت عل بن ابی طالب علیه السلام : این فاجعه بزرگ و مصیبت جبران ناپذیر را به عموم شیعیان و علاقه مندان آن حضرت تسلیم می گویم . در سخنرانی دیروز به عرض رساندم که عقل و احساس دو موهبت بزرگ الهی و دو سرمایه فطری بشر است در راه نیل به خوشبخت و سعادت باید از هر یک از این دو نیرو استفاده کرد و هر کدام را در جای خود به کار برد همان طور که علم و عدل ، منطق و استدلال و تفکر و تعقل برای تکامل بشر ضروری است ، همچنین اخلاق و فضیلت ، ایمان و معنویت ، مهر و محبت که مایه تعالی روان است نیز لازم و حتمی است . پدران و مادران در انجام وظایف تربیت کودک مکلفند پرورش ایمان احساس و عقل طفل را تحت مراقبت قرار داده و هر دو را به موازات یکدیگر با روش صحیح و عالمانه پرورش دهند . یکی از وظایف پدر و مادر که موضوع بحث امروز است پرورش عواطف ایمانی و اخلاقی در کودک است به موجب روایات اسلامی پدران و مادران مسلمان موظفند از دوران طفولیت کودک را با ایمان بار بیاورند و فطرت خداپرستی را در روان وی بیدار کنند به وسیله عبادات تمرینی طفل را به اطاعت از او امر الهی وادارند و در پرتو ربط با خداوند، او را انسانی خلیق و شایسته تربیت نمایند . واقعیت های قابل سنجش لازم است قبلاً نکته ای را که توجه به آن در اساس پرورش ایمان و مباحث عواطف مفید است ، به عرض حضار محترم برسانم واقعیت ها، و حقایق در جهان خلقت از نظر دانش بشر بر دو قسمند: قسم اول موجوداتی هستند که دانشمندان جهان در پرتو پیشرفت های علمی توانسته اند با اسباب و وسایل بسیار دقیق و قوی از آن ها اندازه گیری کنند و نتیجه تحقیقات خود را با محاسبه صحیح ، به صورت ارقام بیان نمایند . قسم دیگر

واقعیت‌هایی است که در جهان خلقت هستی واقعی دارند، ولی دانش شر بر آن‌ها سلطه علمی تجربی ندارد، با وسایل و اسباب‌های دقیق به سنجش نمی‌آیند و دانشمندان از اندازه‌گیری علمی نیست در تمام موجودات جهان، به خصوص در ساختمان آدمی بسیار است به نظر دقیق دانشمندان، حقایقی که قابل اندازه‌گیری علمی نیست به مراتب مهم‌تر از واقعیت‌های قابل سنجش است. واقعیت‌های ناسنجیدنی دکتر کارل دانشمند نامی جهان می‌گوید: ((بیان کمیت به زبان ریاضی علوم را به وجود آورد، ولی کیفیت در بوته فراموشی ماند انتزاع خصایص اولیه اشیاء، منطقی، ولی از یاد بردن خصایص ثانوی آن‌ها نا صحیح بود و از آن نتایج و خیمی برای ما حاصل گردید، زیرا در وجود آدمی آنچه به سنجش نمی‌آید از آنچه قابل اندازه‌گیری است مهم‌تر است وجود فکر مانند تعادل فیزیکوشیمیایی سرم خون واقعی است)) (۱۸۷) سال و سرطان برای بشر دو ناخوشی زبان بخش و خطرناکند. مریض را ناتوان می‌کنند، از پا می‌اندازند، بدنش را آب می‌کنند و ریشه حیاتش را می‌سوزانند دانشمندان این هر دو را به خوبی شناخته و در لابراتورهای مجهز و دقیق از تمام خصوصیات این دو ناخوشی اندازه‌گیری کرده اند پیشرفت مرض، شرایط مساعد برای پیشروی، ضایعاتی که به وجود می‌آید و خلاصه اصل مرض و تمام عوارضش به سنجش علم در آمده است. جسد نیز مانند سل و سرطان ناخوشی خطرناکی است و در بعضی از مواقع عوارضش به مراتب از سل و سرطان بیشتر است و روی جسم و جان مریض آثار بسیار بدی می‌گذارد عقل را تیره می‌کند، انسانیت را می‌کشد، فکر جنایت و خیانت را در آدمی پرورش می‌دهد، نشاط و شادی را می‌برد، خواب و آرام را سلب می‌کند، بدن را تدریجاً مسموم و ناتوان نموده و سرانجام تباہ می‌کند، ولی این ناخوشی در لابراتورها قابل اندازه‌گیری نیست، میکروب ندارد، زیر ذره بین‌های بسیار قوی دیده نمی‌شود حسد یک حالت روانی، یک احساس درونی است حسد یک واقعیت غیر قابل انکاری است که ده‌ها عارضه روی جسم و جان مریض می‌گذارد، ولی با وسایل اندازه‌گیری علمی قابل سنجش نیست. ناکامی‌ها، شکست‌های روحی، عقده‌های روانی، وحشت‌ها و نگرانی‌ها مانند ناخوشی مالاریا و تب مالت جسم را ضعیف و بدن را رنجور و چهره را زرد می‌کند ده‌ها عوارض مختلف دارد مالاریا و تب مالت با اسباب‌های علمی قابل سنجش است ولی ناکامی‌ها و عقده‌های روانی را نمی‌توان با وسایل علمی اندازه‌گیری کرد. زیبایی گل یک شاخه گل بسیار زیبا در گوشه باغ خودنمایی می‌کند، بینندگان را شیفته و فریفته می‌نماید، از تماشای آن موجود قشنگ لذت می‌برند، و از آن همه جمال و زیبایی مبهوت می‌شوند گل یک حساب مستقلی درد و زیبایی گل یک حساب دیگر گل دیگر از موضوعات علمی است و جمال گل از مسائل عاطفی است دانشمندان متخصص می‌توانند از گل اندازه‌گیری کنند و تمام مواد معدنی و عناصر طبیعی آن را بسنجند و با ارقام صحیح و قاطعی تعیین نمایند، ولی زیبایی و جمال گل قابل اندازه‌گیری نیست آن واقعیت مبهوت‌کننده، آن حقیقت جذابی که مردم را گرد گل جمع کرده و به تماشا و تحسین واداشته است، خلاصه آن قشنگی و جمال گل به محاسبه دانشمندان و به سنجش اسباب‌های علمی دانشگاه نمی‌آید زیبایی و جمال را عواطف بشر می‌فهمد، احساسات آدمی درک می‌کند نه عقل و علم، نه دانش و دانشگاه مسائل علمی است که قابل اندازه‌گیری و محاسبه است، عواطف و احساسات در محاصره علوم تجربی قرار نگرفته و با اسباب و وسایل علمی قابل اندازه‌گیری نیستند. یک تابلو نفیس و گران قیمت که اثر ذوق و احساسات نقاش خوش قریحه و زبردستی است با یک میلیون تومان معامله می‌شود و هزارها ساعت عمر گران‌بهای مردم با شور و هیجان صرف تماشای آن می‌گردد. آن چه از این تابلو با چشم علم و اندازه‌گیری لابراتوار به حساب می‌آید عبارت از ده گرم رنگ قرمز و یکصد گرم رنگ سبز و پنجاه گرم آبی با ترکیبات مخصوص شیمیایی و مقداری چوب و پارچه، و تمام آنها بیش از چند تومان ارزش ندارد، معامله می‌شود، آن متاع، عقلی و علمی نیست آن متاع شیمیایی و لابراتواری نیست. آن متاع را با اسباب‌های علمی نمی‌توان اندازه‌گیری کرد آن متاع جمال و زیبایی است جای عرضه آن بازار ذوق مردم است و خریدارش عواطف و احساسات آنان عناصر شیمیایی و مواد طبیعی تابلو قابل اندازه‌گیری و محاسبه علمی است، ولی زیبایی و جمال تابلو به سنجش علمی دانشمندان دانشگاه نمی‌آید. حقیقت درخشان، ایمان خلیقات پسندیده و سجایای اخلاقی

مانند بشر دوستی، خیر خواهی، شجاعت، سخاوت، عفت، رافت و محبت و امثال آن‌ها و همچنین سیئات اخلاقی مانند حسد، کبر، کینه، حرص و نظایر آن‌ها از مسائل روانی و مربوط به احساسات و عواطف است. خلیقات پسندیده و ناپسند واقعیت‌هایی هستند که آثار خوب و بد خود را روی جسم و جان بشر می‌گذارند، ولی با وسایل و اسباب‌های علمی قابل اندازه‌گیری نیستند. وجود یک واقعیت غیر از قدرت اندازه‌گیری اوست باید با چشم واقع بین حقایق را دید و به وجود واقعی آن‌ها اعتراف کرد، اگر چه وسایل علمی از سنجش آن‌ها عاجز باشند. ((محققین نمی‌توانند تمام جنبه‌های شخصیت آدمی را مورد کاوش قرار دهند چه تکنیک‌های ما از آن‌ها چه جرم و بعد ندارد چیزی درک نمی‌کند و جز بر روی اشیای که در قلمرو زمان و مکان می‌توان یافت اعمال نمی‌شود و برای سنجش حرص و کینه و دشمنی و مهر و زیبایی و تخیلات دانشمندان و ایمان مذهبی ناتوان است ولی از آن‌جا که آثار فعالیت‌های روانی و معنوی مداوم در طبیعت و افکار و رفتار و سلوک ما منعکس می‌گردد، به آسانی می‌توان نتایج صوری و فیزیولوژیکی این حالات روانی را نیز دریافت اگر ما از عهده تعریف شیئی برنیامدیم دلیل بر عدم آن نیست.)) (۱۸۸)

چندی است دانشمندان بشر با روش‌های تازه‌ای به تحقیقات علمی پرداخته و از رازهای مهمی در طبیعت پرده برداری کرده‌اند. ذرات کوچک راضی و اجرام بزرگ کیهانی تحت مطالعه دقیق قرار گرفت، بسیاری از مسایل که در گذشته ناشناخته و مجهول بود حل شد در تمدن جدید، علم از مرحله تصور و خیال به صورت تجربه و محسوس در آمد و لایراتوارها از موالد طبیعت اندازه‌گیری کرده و با عدد جواب دادند. پیروزی‌های علم دانش جدید انقلاب عظیمی در تمام شؤون زندگی بشر پدید آورد و تمدن نوین را پی‌ریزی کرد بشر با سلاح نیرومند علم بر طبیعت غلبه کرد و مجهولات، یکی پس از دیگری بر وی معلوم شد به زوایای تاریک طبیعت راه یافته و از اسرار نهفته جهان آگاه شد بسایط و مرکبات عالم را شناخت و از آنها اندازه‌گیری کرد و از راه پی‌بدن به علل و معالیل، نقش هر یک را در جهان مرده و زنده تشخیص داد نهانی‌اش را مسخر کرد بر محیط جاذبه زمین غلبه نمود و راکت‌های خود را به خارج پرتاب کرد امروز در مغز خود فکر تسخیر اجرام سماوی می‌پرورد، امیدوار است روزی به کرات آسمانی دست یابد و با قدرت علم بر آنها نیز حکومت کند. همه این پیروزی‌ها از راه علم نصیب بشر شد علم متکی به تجربه، علم محسوس، علم آزمایشگاهی، علمی که پایه‌اش روی محاسبه و اندازه‌گیری است علوم تجربی با پیشرفت‌های عظیم خود افکار مدرم را سخت تحت تأثیر قرار داد جهانیان متوجه این علوم شدند، دانشگاه‌ها بر پایه همین علوم استوار گردید رفته رفته تمام توجه بشر به واقعیت‌های قابل سنجش معطوف و حقایق ناسنجیدنی به دست فراموشی سپرده شد تکامل و ترقی علوم سنجیدنی بعضی از مردم کم‌ظرفیت را گویی کر و کور کرد چنان مست و مغرور شدند که تمام حقایق و واقعیت‌های غیر قابل سنجش را نکار کردند خدا را فراموش نمودند ایمان به خدا و پیامبران الهی و همچنین احترام به مبانی روحانی و تعالی روانی بشر را که بزرگ‌ترین سرمایه سعادت آدمی است به باد تمسخر و تحقیر گرفتند این نادانی در نظر دانشمندان واقع بین جهان بزرگ ترنی مصیبت در تمدن امروز است! پایه‌گذاران تمدن جدید صریحا اعتراف داشتند که اطلاعات علمی بشر در این جهان بزرگ بسیار کم و ناچیز است دانشمندان امروز جهان نیز به نارسایی علم در شناختن میلیون‌ها واقعیت و حقایق نهفته در وجود انسان و همچنین در جهان بزرگ خلقت معترفند! نارسایی دانش ((ادیسون می‌گوید که از یک درصد مجموع دانستنی‌ها، ما فقط یک میلیونیم آن را می‌دانیم و نیوتن گفته است که دانش کل، مانند خلیجی است که من و همکارانم فقط چند دانه ریگ جالب از این پهنای وسیع برداشته ایم! اگر فرض کنیم روزی بشر آن قدر در راه علم و دانش پیشروی کند که تمام واقعیت‌های عقلانی خود و جهان خلقت را بفهمد و از همه آن‌ها اندازه‌گیری کند، تازه باید گفت که یک قسمت از واقعیت‌های انسان و جهان را فهمیده است و از قسمت‌های دیگر بی‌خبر است، زیرا حقایق منحصر به مسائل عقلانی نیست و تمام واقعیت‌ها را نمی‌توان با استدلال عقلی و منطقی علمی درک کرد مطالب عاطفی و حقایق غیر عقلانی نیز از واقعیت‌های انکارناپذیر روان بشر است عقل و سنجش‌های علمی در آن‌ها راه ندارد مردان تحصیل کرده و عالم اگر بخواهند واقع بین باشند و حقیقت را آن طوری که هست ببینند لازم است

خویشتن را از اسارت غرور علمی خلاص کنند، در کمال آزادگی با توجه به ارزش امور عقلانی ناسنجیدنی روانی اعتراف نمایند و در راه تکامل خود و جامعه، از دو قدرت نیرومند عقل و احساسات به موازات یکدیگر استفاده کنند.

### حقایق وصف ناشدنی

((در زندگی دانشمندان و قهرمانان و پاکان یک ذخیره تمام نشدنی از انرژی معنوی وجود دارد این مردان چون کوه هایی در میان دشت سر بالا- کشیده اند و به ما نشان می دهند که تا کجا می توانیم بالا برویم و چه قدر هدفی که طبیعت شعور انسانی به آن متمایل است عالی است. فقط چنین مردانی می توانند برای زندگی درونی ما غذای معنوی مورد نیازش را تهیه کنند. در روان آدمی عواملی وجود دارد که به خوبی عقل و حس اخلاق و سجایا شناخته نشده اند این عوامل که با کلمات وصف شدنی نیستند، عبارتند از اشراق و کشش های غریزی و گاهی درک ماواری حسی حقیقت نیروی فردی و ملی از غنای این جوهره های روانی سرچشمه می گیرد این انرژی معنوی وصف ناپذیر در مللی که می خواهند همه چیز را با فرمول های روشنی توصیف کنند یافت نمی شود، در فرانسه از میان رفته است، زیرا فرانسوی هر آن چه را که غیر عقلانی است رد کرده و حقیقت اشیا را که کلمات از بیانش عاجزند فراموش نموده است. کسانی که می خواهند تا آن جا که برای نسان ممکن است تعالی جویند، بایستی غرور فکری را ترک بگویند و تو هم به قدرت مایشایی فکر روشن و اعتقاد به نیرویی مطلق منطبق را کنار بگذارند و بالاخره در خود حس جمالی و حس مذهبی را تقویت کنند عشق به جمال و عشق به خالق را نمی توان همچون ریاضی یاد گرفت. حس جمال جز به وسیله نفس جمال به دست نمی آید عشق جمال برگزیدگان خود را خیلی بالا می برد، زیرا روان ما را به سوی دلیری و وارستگی و زیبایی مطلق و خداوند می کشاند فقط روی بال های معرفت است که روان آدمی می تواند تعالی خود در پایان برساند.)) (۱۸۹)

واقعیت های فوق عقل اسلام در تعالیم جامعه خود به تمام جهات عقلانی و عاطفی بشر توجه نموده است. اسلام از طرفی مردم را به تعقل و تفکر، به دانش و منطق دعوت می کند، و از طرف دیگر از ترکیه نفس و قوانین حساب شده علمی است، ولی تمام آیین اسلام، مسائل عقلانی و مطالب قابل سنجش علمی نیست. روح اسلام فوق عقل است، فوق علم و محاسبه های علمی است. ایمان به خدا که پایه اساسی دین خداست با پیمودن دو منزل به دست می آید: اول. منزل عقلی یعنی اثبات خدا. دوم. منزل فوق عقل یعنی ایمان به خدا. ایمان به خدا در منزل اول، قرآن شریف از نیروی عقل استفاده می کند و مردم را به مطالعه در نظم حیرت انگیز و حساب شده جهان خلقت وا می دارد تا از این راه به وجود خداوند حکیم و دانا پی ببرند و از نظر محاسبه عقلی و علمی، به هستی او اعتراف نمایند. ولی ایمان واقعی به خداوند تنها توجه به محاسبه علت و معلول عقلی نیست، باید این محاسبه علمی تصعید شود و از منزل عقل به منزل روان و به اعماق جان برود. و از صورت استدلال خشک عقلانی به حالت سراسر شوق و شور در آید، به عشق سوزان الهی تبدیل شود و در تمام ذرات وجود آدمی نفوذ نماید. باید آن منطق مستند و قابل سنجش و توضیح در ضمیر باطن تکامل کند و به ایمان ناسنجیدنی و اطمینان غیر قابل بیان مبدل گردد. آرامش روان نماز یکی از فرایض مهم اسلامی و مشتمل بر دو جنبه عقلانی و فوق عقل است. قسمت عقلانی نماز، مقررات حساب شده و قابل سنجش است. غسل کردن، وضو گرفتن، مسواک دندان ها و مضمضه ها و استنشاق از نظر پاکیزگی و نظافت، مباح بودن آب وضو و لباس نماز گزار و محل نماز از نظر نظم مالی در اجتماع، ترتیب اجزای نماز از نظر انضباطهای عملی، تشکیل جماعت از نظر تحکیم روابط دوستانه اجتماع، قیام و قعود و رکوع و سجود از نظر تلقین های روانی، و مطالبی نظیر این ها هر یک از نظر عقلی قابل محاسبه و اندازه گیری است. ولی روح نماز و حقیقت آن با محاسبه عقلی و علمی قابل اندازه گیری نیست. روح نماز قوت به خداوند و ربط روحانی با پروردگار است. نماز معراج مؤمن و مایه صفای باطن و عامل اطمینان و آرامش روان است. نماز برای نماز گزاران خاضع و خاشع بزرگ ترین پناهنگاه معنوی است. حالت وجدانی و تعالی نماز گزاران نه به زبان عقل قابل بیان است، نه با محاسبه علمی قابل

اندازه گیری است. حقیقت غیر قابل سنجش نماز است که ضمیر باطن را از هر ناپاکی و پلیدی تطهیر می کند و نماز گزار راه از گناه باز می دارد. تعدیل غرایز (( ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر . )) (۱۹۰) نیروی ناسنجیدنی ایمان و قدرت غیر قابل توصیفی که در باطن نماز گزاران با ایمان به وجود می آید به قدری شدید است که می تواند تمام غرایز سرکش را مهار کند و از تندروری تمایلات جلوگیری نماید و آدمی را انسانی پاک و شایسته بسازد. قدرت غیر قابل سنجش ایمان است که مردم معتقد و مؤمن را در خلوت و جلوت از انحراف و ناپاکی مصون می دارد. حالات روحانی مردان پاک دل و هیجان های درونی صاحب دلان در مناجات های نیمه شب در پیشگاه خداوند، ناسنجیدنی و غیر قابل توصیف است، ولی منشاء بزرگ ترین تحول روحی و تعالی روانی است! شجاعت، مالکیت نفس، صفای دل، خیرخواهی، فداکاری، و خلاصه تمام سجایای اخلاقی و انسانی در ظل ایمان و در پرتو نورانیت روان به دست می آید. اثر نیایش (( الصابرين والصادقين والمنفقين والمستغفرين بالاحسار . )) (( نیاز به خدا با نیایش ظاهر می کند. نیایش یک فریاد عجز، یک تقاضای کمک، یک سرود عشق است و فقط شامل کلماتی نیست که معنایش را نمی فهمیم. اثرش تقریباً همیشه مثبت است و چنان چه گویی خداوند به آدمی گوش می دهد و جواب مستقیمی عطا می کند. حوادث غیر منتظره ای اتفاق می افتد، تعادل روحی برقرار می شود، دنیا چهره خشن و ظالم خود را از دست می دهد و مهربان می شود، قدرت عجیبی از عمق وجود ما سر بالا می کشد. نیایش به آدمی نیروی تحمل غم ها و مصائب را می بخشد و هنگامی که کلمات منطقی برای امیدواری نمی توان یافت، انسان را امیدوار می کند و قدرت ایستادگی در برابر حوادث بزرگ به او می دهد. دنیای علم از دنیای نیایش متفاوت است، ولی با آن متباین نیست، همان طور که عقلانی با غیر عقلانی تباینی ندارد. این کیفیات هر قدر هم که غیر قابل درک باشد بایستی به واقعیت شان معترف بود. )) (۱۹۱) در قرآن شریف حقایق نامشهود و غیر قابل سنجش دین به کلمه غیب تعبیر شده و مؤمنین موظفند به آن حقایق فوق عقل ایمان بیاورند. (( الذین یؤمنون بالغیب . )) (۱۹۲) بدون تردید قسمت اعظم مقررات دینی، از عبادات و معاملات و سیاسیات از قبیل حدود و دیات، قابل درک عقلی و محاسبه علمی است و قسمت کمی از حقایق دیانت فوق عقل بشر و غیر قابل سنجش است، ولی ارزش تمام سنجیدنی های دین بر اساس قسمت ناسنجیدنی آن استوار است. اولین و مهم ترین پایه دین، ایمان به خداست. ذات مقدس حق و حالت روانی ایمان به خدا هر دو غیب است، هر دو ناسنجیدنی و فوق عقل است. همچنین اساس نبوت بر پایه وحی استوار است. وحی نیز یک حقیقت غیر قابل سنجش و یک واقعیت فوق عقل و فوق علم است. معاد یکی از ارکان ایمان است، ولی عمق آن ناسنجیدنی است. آن کس که دین را تنها از دریچه عقل نگاه کند و بخواهد تمام عقاید و احکام اسلام را با محاسبه علمی بسنجد قطعاً حقیقت دین را نشناخته و روحانیت آیین الهی را درک نکرده و هدف مقدس اسلام و قرآن کریم را نفهمیده است. همان طور که جمال واقعی و زیبایی یک تابلو گران قیمت به اندازه گیری رنگ های تابلو و محاسبه علمی یک شیمیست دانشمند قابل بیان و سنجش نیست، جمال روحانی دین خدا و نورانیت های ایمان مردان الهی نیز به زبان عقل و محاسبه علمی قابل توضیح و بیان نیست. اینک بحث امروز: فرصت دوران کودکی کودک قبل از آن که عقلش به فعلیت برسد و قادر به درک مطالب علمی گردد، فطرت توحیدی و عواطف اخلاقی در ضمیر او فعلیت دارد و برای پذیرش تربیت آماده است. لازم است پدر و مادر به ارزش این فرصت مهم متوجه باشند و از بیداری فطرت ایمانی و احساسات کودک حداکثر استفاده را بنمایند و از اوان طفولیت، در روان وی ایمان به خدا و سجایای اخلاقی را پرورش دهند و پیش از آن که عقلش به خوبی شکفته شود و در راه تحصیل علم درک حقایق عقلانی قدم بردارد، طفلی پاک نهاد و با ایمان، خوش اخلاق و مورد اعتماد بار آمده باشد. بشر قبل از آن که دیر راه اثبات وجود خداوند از نیروی عقل استفاده کند فطرتاً به خداوند جهان متوجه است. برای ایجاد حس ایمان در کودک، استدلال های عقلی ضرورت ندارد، تنها، نیروی فطری و شناخت طبیعی که در نهاد خود اوست برای پرورش ایمان کافی است. طفل را به اتکای سرشت طبیعی خودش می توان به آسانی خداپرست بار آورد و او را به پروردگار خالق و مهربان مؤمن و معتقد نمود. همچنین برای پرورش راستگویی،

درستکاری، محبت، مهربانی، وظیفه شناسی، انصاف، کمک به دیگران و خلاصه اصول سجایای اخلاقی، استدلال‌های علمی ضرورت ندارد. کودک را می‌توان با آن صفت تربیت کرد و از اول او را به کارهای نیک و پسندیده عادت داد. پرورش صحیح احساسات پایه اساس تعالی روان است. نیل به سعادت و وصول به کمال لایق انسانی بدون پرورش ایمان و سجایای اخلاقی ممکن نیست و اساس آن در دوران کودکی پی ریزی می‌شود. مشعل فروزان ایمان ((والدین و مربیان باید متوجه باشند که در راه تربیت کودک، مذهب بزرگ‌ترین یار و مددکار آن‌هاست. ایمان و اعتقاد مشعلی است که تاریک‌ترین راه‌ها را روشن می‌کند، وجدان‌ها را حساس و بیدار می‌سازد. هر کجا که منحرفی وجود داشته باشد او را به آسانی به سوی راستی رهبری می‌کند. ((۱۹۳)) (آن چه آدمی را به اوج سرنوشتش می‌رساند احساسات است نه عقل. روان به وسیله رنج و شوق بیشتر تعالی می‌پذیرد تا با کمک عقل و در این غیر، جایی که عقل بار گرانی شده است به پشت سر می‌گذارد و به جوهره روان، که عشق است منحصر می‌گردد. بسیاری از افراد امروزی آن قدر به زندگی حیوانی نزدیکند که مطلقاً جویای ارزش‌های مادی هستند. بدان جهت زندگی آنان خیلی کم‌مایه تر از حیوانات است، زیرا فقط ارزش‌های معنوی می‌تواند به ما روشنایی و شادی ببخشد. ((۱۹۴))

### تزکیه نفس

((نخستین اصل پرورش قوای عقلانی نیست، بلکه بنای تار و پودی عقلانی در خویشتن است که تکیه گاه تمام عوامل دیگر روانی باشد. ضرورت حس اخلاق، کمتر از لزوم حس بینایی و شنوایی نیست. باید عادت کنیم تا به همان وقتی که نور را از ظلمت و صدا را از سکوت می‌شناسیم، خوبی را از بدی تمیز دهیم. وانگهی موظف شویم که از بدی پرهیز و خوبی کنیم. رشد غذایی جسم و جان جز به کمک تزکیه نفس ممکن نمی‌شود. این وضع فیزیولوژیکی و روانی هر چند که به نظر معلمین و اجتماع شناسان امروزی، غریب می‌آید، معهذرا رکن ضروری شخصیت را می‌سازد و همچون فرودگاهی است که روان می‌تواند از آن اوج بگیرد. ((۱۹۵)) پرورش ایمان و اخلاق پسندیده در روان کودک، یکی از حقوق فرزندان در آیین اسلام است و در این باره روایات بسیاری رسیده است. حضرت سجاد علیه السلام در ضمن حقوق فرزند فرموده است: ((وانک مسئول عما ولیته به من حسن الادب والدلاله علی ربه.)) (۱۹۶) پدر، در حکومتی که به فرزند دارد مسئول است که طفل را مؤدب و با اخلاق پسندیده پرورش دهد و او را به خداوند بزرگ راهنمایی کند. درس خداپرستی ((قال رسول الله صلی الله علیه و آله: حق الولد علی والده اذا کان ذکرا ان یستقره امه و یستحسن اسمها و یعلمه کتاب الله و یرهه.)) (۱۹۷) رسول اکرم (ص) در حدیثی حقوق پسران و دختران را به پدران خود شرح داده و در ضمن فرموده است: از حقوقی که پسر به پدر خود دارد این است که مادر وی را احترام کند، برای کودک نام خوب انتخاب نماید، به کودک قرآن بیاموزد، و او را به پاکی و پاک دلی پرورش دهد. ((عن النبی (ص) قال ان المعلم اذا قال للصبی بسم الله کتب الله له و للصبی و لوالدیه برائة من النار.)) (۱۹۸) وقتی معلم به کودک نام خدا بیاموزد خداوند معلم و کودک و همچنین پدر و مادر طفل را از عذاب مصون می‌دارد. امام عسکری علیه السلام فرمود: خداوند به پدر و مادر پاداش بزرگی عنایت می‌فرماید. ((فیقولان یا ربنا انی لنا هذه و لم تبلغها اعمالنا؟)) آنان می‌گویند پروردگارا این همه تفضل درباره ما از کجاست؟ اعمال ما شایسته چنین پاداشی نیست. حق شناسی از معلم ((فیقال هذه بتعلیمکما ولدکما القرآن و تبصیرکما ایاه بدین الاسلام.)) (۱۹۹) در جواب گفته می‌شود: این همه عنایت و نعمت پاداش شماست که به فرزند خود کتاب خدا را آموختید و او را در آیین اسلام بصیر و بینا تربیت کردید. عبدالرحمن سلمی به فرزند حضرت حسین (ع) سوره حمد را آموخت. وقتی کودک در حضور پدر سوره را خواند، حضرت حسین (ع) علاوه بر پول نقد و پارچه‌ای که از راه حق شناسی به معلم طفل داد، دهان آموزگار را از در پر کرد. ((فقیل له فی ذلک فقال علیه السلام، و این یقع هذا من عطائه یعنی تعلیمه؟)) (۲۰۰) کسانی که از این همه عطا تعجب کردند و در آن باره از حضرت سؤال نمودند. حسین علیه السلام در جواب فرمود: کجا

پاداش مالی من به اعطای آموزش این معلم برابری می‌کند؟ یعنی خدمت تعلیم سوره حمد از عطای مالی من ارزنده تر است .

مبانی ایمانی و تعالیم اسلامی برای کودکان به اندازه‌ای مورد توجه پیشوای گرامی اسلام بوده که صریحا از پدران و مادرانی که به تربیت دینی کودکان خود بی‌اعتنا هستند براثت و دوری جسته و آنان را وابسته به خود ندانسته است . لزوم پرورش ایمان (( روی عن النبی صلی الله علیه و آله : انه نظر الی بعض الاطفال فقال : ویل آخر الزمان من آبائهم ! فقیل یا رسول الله من آبائهم المشرکین ؟ فقال لا ، من آبائهم المومنین لا یعلمونهم شیئا من الفرائض و اذا تعلموا اولادهم منعوهم و رضوا عنهم بعرض یرسیر من الدنیا فانا منهم بری و هم منی براء . )) (۲۰۱) رسول اکرم (ص) به بعضی از کودکان نظر افکند و فرمود: وای به فرزندان آخر زمان از روش ناپسند پدرانشان . عرض شد: یا رسول الله از پدران مشرک؟ فرمود: نه ، از پدران مسلمان که به فرزندان خود، هیچ یک از فرائض دینی را نمی‌آموزند و به ناچیزی از امور مادی درباره آنان قانع هستند . من از این مردم بڑی و بیزارم و آنان نیز از من بیزار . دانشمندان غرب نیز به لزوم تعالیم ایمانی برای حسن تربیت و تاءمین سعادت کودکان جدا معترفند . ریموند بیچ می‌گوید: ((بدون تردید تعلیمات اخلاقی و مذهبی بیش از سایر مسائل بر عهده خانواده است ، زیرا تربیت بدون اخلاق جز جنایتکار زیرک چیز دیگری به بار نمی‌آورد . از طرف دیگر قلب انسان ، بدون مذهب نمی‌تواند به سوی اخلاق بگراید و اگر کسی بخواهد اصول اخلاقی را بدون مذهب بیاموزد، مانند این است که قصد کند پیکری زنده ، اما بدون تنفس به وجود آورد . نخستین تصویری که کودک از خدا در ذهن خود ترسیم می‌کند از روابطش با پدر و مادر سرچشمه می‌گیرد و همچنین نخستین آگاهی او درباره اطاعت و بخشندگی و راستی ، با طرز عمل خانواده بستگی دارد و همه این مسائل بایستی در نخستین سال های کودکی انجام پذیرد زیرا در این سال هاست که ذهن طفل ، بهتر از مواقع دیگر برای ضبط آن چه درک می‌کند آمادگی دارد . پدر و مادر نه تنها فرصت و موقعیت مناسب برای توجه به پرورش روان و اندیشه کودک دارند، بلکه آن‌ها وظیفه مند هستند که خدا را با همه نیکی و نیرو، با همه اراده و بزرگی ، به فرزندان خود بشناسانند و برای این منظور آنان نمی‌توانند به سوی I.E... بگراید و اگر کسی بخواهد اصول اخلاقی را بدون مذهب بیاموزد، مانند این است که قصد کند پیکری زنده ، اما بدون نفس به وجود آورد . نخستین تصویری که کودک از خدا در ذهن خود ترسیم می‌کند از روابطش با پدر و مادر سرچشمه می‌گیرد و همچنین نخستین آگاهی او درباره اطاعت و بخشندگی و راستی ، با طرز عمل خانواده بستگی دارد و همه این مسائل بایستی در نخستین سال های کودکی انجام پذیرد، زیرا در این سال هاست که ذهن طفل ، بهتر از مواقع دیگر برای ضبط آنچه درک می‌کند آمادگی دارد . پدر و مادر نه تنها فرصت و موقعیت مناسب برای توجه به پرورش روان و اندیشه کودک دارند، بلکه آن‌ها وظیفه مند هستند که خدا را با همه نیکی و نیرو، با همه اراده و بزرگی ، به فرزندان خود بشناسانند و برای این منظور آنان می‌توانند از دو منبع سرشار و غنی ، یکی از مذاهب و دیگری از طبیعت ، استفاده برند . )) (۲۰۲) اثر ایمان در کودک کودکانی که از اول با ایمان به خدا تربیت می‌شوند، اراده ای قوی و روانی نیرومند دارند . از دوران کودکی رشید و با شهامت هستند و نتایج درخشان ایمان از خلال گفتار و رفتارشان به خوبی مشهود است . یوسف صدیق فرزند یعقوب پیغمبر است . این کودک محبوب درس خداپرستی را از پدر بزرگوار خود فرا گرفته و در دامن یعقوب طفل با ایمانی بار آمده است . برادران بزرگ ترش به وی حسد بردند، به ایدای او تصمیم گرفتند . کودک را با خود به بیابان آوردند و پس از رفتارهای خشن و ناراحت کننده ، به فکر قتلش افتادند . بعد از کشتنش صرف نظر نموده ، به چاهش افکندند و سرانجام طفل را به کاروان مصری به نام غلام بچه ای فروختند . )) (قال ابو حمزه : قلت لعلی بن الحسین علیها السلام : ابن کم کان یوسف یوم القوه فی الجب ؟ فقال : ابن تسع سنین . )) (۲۰۳) ابو حمزه از علی بن حسین علیهما السلام سؤال کرد: روزی که یوسف را برادرانش در چاه افکندند چند ساله بود؟ حضرت در جواب فرمود: نه ساله . از کودک نه ساله ای که در چنین وضع سخت و شرایط ناراحت کننده دچار شده ، جز اضطراب و جزع انتظار دیگری نیست . ولی ایمان در این کودک اثر عجیب و حیرت زایی گذارده است . سخن یوسف صدیق (( لما اخرج یوسف من الجب و اشتری قال لهم



قائل: استوصوا بهذا الغریب خیرا. فقال لهم یوسف: من کان مع الله فلیس له غربه. (( (۲۰۴) موقعی که یوسف را از چاه خارج کردند و به غلامی معامله نمودند، یکی از حضار به وضع کودک رقت کرد و از روی رافت و مهربانی گفت: نسبت به این طفل غریب نیکی کنید. یوسف که این جمله را شنید با اطمینان خاطر و آرامش روان گفت: آن کس که با خداست گرفتار غربت و تنهایی نیست. حلیمه سعیدیه دایه رسول اکرم می گوید: وقتی حضرت محمد (ص) سه ساله شد، روزی به من گفت: ((مادر، روزها برادرانم کجا می روند؟)) جواب داد: ((گوسفندان را به صحرا می برند.)) گفت: ((برای چه مرا با خود همراه نمی برند؟)) مادر گفت: ((مایلی بروی؟)) جواب داد: ((بلی)) گفته حضرت محمد (ص) ((فلما اصبح دهنته و کحلته علقته فی عنقه خیطا فیه جزع یمانیه، فزعه ثم قال لی مهلا یا امه فان معی من یحفظنی.)) (۲۰۵) صبح فردا پیغمبر را شست و شو کرد. به موهایش روغن زد، به چشمانش سرمه کشید و یک مهره یمانی که در نخ کشیده بود برای محافظت او به گردنش آویخت. حضرت محمد (ص) مهره را از گردن کند و گفت: مادر، خدای من که همواره با من است نگهدار و حافظ من است. ایمان به خداوند است که طفل سه ساله ای را این چنین آزاد و نیرومند بار می آورد! تسریع در پرورش ایمان روان کودک برای پذیرش تعالیم ایمانی و اخلاقی مانند زمین مستعدی است که هر بذری را در خود می پرورد. پدران و مادران موظفند در پرورش ایمان و اخلاق کودک تسریع کنند و کمترین فرصت را به رایگان از دست ندهند. لازم است خیلی زود در اولین موقع دل کودک را به حب خدا و مهر پیشوایان الهی و رهبران روحانی متوجه کنند. ((عن ابی عبدالله علیه السلام قال: بادروا اولادکم بالحديث قبل ان یسبقکم الیهم المرجئه.)) (۲۰۶) امام صادق علیه السلام می فرمود: احادیث اسلامی را به فرزندان خود هر چه زودتر بیاموزید، قبل از آن که مخالفین بر شما سبقت گیرند و دل های کودکان شما را با سخنان نادرست خویش اشغال نمایند. تزکیه نفس و توجه به جهات معنوی از وظایف یومیه تمام افراد مردم است. برای نیل به کمال لایق انسانی لازم است هر یک از افراد بشر، همه روزه به موازات فعالیت های مادی و جلب لذایذ غریزی، متوجه جهات روحانی خود باشند و در راه تعالی روان خویشان نیز کوشش نمایند. علی علیه السلام می فرمود: ((للمومن ثلاث ساعات: فساعة یناجی فیها ربه، و ساعه یرم معاشه، و ساعه یرم نفسه و بین لذتها فیها یحل و یجمل.)) (۲۰۷) برای مردان با ایمان شبانه روز سه ساعت است: یک ساعت برای مناجات با خدا و تعالی روان، یک ساعت برای تاءمین معاش و اصلاح زندگی، یک ساعت برای ارضای تمایلات روا و جلب لذایذ مباح.

### مایه برتری بشر

تاءمین غذا و جلب لذایذ مشترک بین انسان و بهایم است. چیزی که مایه برتری بشر از حیوانات است روابط روحانی با خداوند و نیل به کمالات عقلی و عاطفی است. ((قال ابو عبدالله علیه السلام: اقصر نفسک عما یضرها من قبل ان تفارقک واسع فی فکاکها کما تسعى فی طلب معیشتک فان نفسک رهینه بعلمک.)) (۲۰۸) قبل از آنکه بمیری جان خود را از آنچه به خیر و سعادتش مضر است بازدار. همان طور که در طلب معاش خود کوشا هستی در آزادی روان خود از ناپاکی ها نیز کوشش کن، زیرا آزادی جانت در گرو اعمالی است که مرتکب می شوی. محاسبه نفس همان طور که حفظ حیات و سلامت جسم نیازمند به فعالیت مداوم اقتصادی و مراقبت های بهداشتی است، حفظ سلامت روان نیز محتاج به فعالیت های پی گیر و مراقبت های مداوم است. کسی که به تعالی روان و پاکی ضمیر علاقه مند است باید تمام گفتار و رفتار خود را تحت مراقبت دقیق قرار دهد، پیرامون گناه و ناپاکی نگردد، زبانش به سخنان ناروا و پلید آلوده نشود. لازم است همه روزه به حساب خود رسیدگی کند و اخویش را در کمال دقت بررسی نماید. ((عن ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه قال: لیس منا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم.)) (۲۰۹) آن کس که همه روزه به حساب خویشان رسیدگی نکند و نیک و بد خود را نشناسد از ما نیست و به مکتب روحانی ما بستگی ندارد. کانون ایمان کانون اثلی ایمان، اعماق جان و زوایای روان مردم است مؤ من کسی است که در ضمیر باطن به خداوند جهان و تعالیم پیامبران او

معتقد باشد، ولی ارتباطی که بین جسم و جان بشر است و هر یک در دیگری اثر می‌گذارد هماهنگی بین جسم و جان برای مردم (( ایمان ضروری و لازم است لذا در روایات اسلامی، ایمان مجموعه اعتقاد روان و اقرار زبان و اعمال بدن معرفی شده همان طور که تدریس یک استاد یا عملیات جراحی یک جراح ریشه‌های علمی را در باطن آنان تقویت می‌کند، اذکار و عبادات بدنی نیز ایمان باطنی مردان ایمان را محکمتر می‌نماید. )) (فی کلام امیر المومنین علیه السلام: ان الایمان لیبدو لمعنة بیضاء فاذا عمل العبد الصالحات نما و زاد حتی یبيض القلب كله. )) (۲۱۰) علی علیه السلام می‌فرمود: اولین ظهور ایمان در قلب آدمی روشنائی کوچک و محدودی است، ولی در پرتو اعمال شایسته و در اثر تکرار کارهای پسندیده رفته رفته آن فروغ کوچک بزرگ می‌شود و سرانجام، شعات نورانی اش آن قدر وسیع می‌گردد که همه قلب را فرا می‌گیرد و تمام ضمیر باطن را روشن و منور می‌کند. بودن تردید ممارست در عبادات بدنی در حالت خضوع و دعا و در پیشگاه خداوند عامل بزرگی برای نورانیت جان و تحکیم مبانی ایمان است یک قسمت مهم از تعالیم اسلام در برنامه تعالی روان عبادات و مناجات با خداوند است بعضی از عبادات و اذکار به صورت نمازهای واجب و مستحب در چهارچوبه مخصوص تشریح شده و بعضی از عبادات به عنوان ذکر خدا و دعا به طور آزاد مقرر گردیده است بعضی از عبادات، به منظور تامین پاره‌ای از مصالح آشکارا صورت می‌گیرد، ولی در قسمت مهمی از عبادات و ادعیه تاکید شده است که در تنهایی و خفا انجام شود. (( عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده قال قال رسول الله (ص): اعظم العبادات اجرا اخفاها. )) امام صادق علیه السلام از رسول اکرم (ص) روایت کرده است که فرمود: بزرگ‌ترین پاداش برای عباداتی است که پنهانی و در خفا انجام می‌شود. مناجات نیمه شب نیمه شب موقعی که مردم در بستر خواب آرامیده‌اند، تاریکی سراسر جهان را فرا گرفته و سکوت همه جا حکمفرماست، خداپرستان و مردان با ایمان به منظور دعا و تضرع در پیشگاه خداوند بزرگ بستر را ترک می‌گویند. (( تتجافی جنوبعم عن المضاجع یدعون ربههم. )) (۲۱۱) (( عشق سوزان خدا پرستی و شعله فروزان ایمان از اعماق جان آنان زبانه می‌کشید، با شور و شوق وصف ناپذیری وضو می‌سازند، باخضوع و خشوع به حضور خداوند می‌روند، حرف می‌زنند، دعا می‌کنند، اشک می‌ریزند، بر خود می‌لرزند، از خود بی‌خود می‌شوند، لغزش‌های خویش را از خاطر می‌گذرانند، عذر می‌خواهند، استغفار می‌کنند، باخدا پیمان درستی و درستکاری می‌بندند، از او استمداد می‌کنند، و از قدرت لایزال او کسب قدرت و نیز می‌نمایند. آثار روانی آن حالت روانی، آن هیجان درونی که در نیمه شب به مرد الهی دست می‌دهد فوق علم است، فوق عقل است، واقعیتی است ناسنجیدنی، حقیقتی است غیر قابل توصیف، ولی اثر خیره‌کننده اش در تمام ذرات وجود آن مرد الهی آشکار است در جسم و جانش طوفانی برپا می‌کند، روی تمام قوایش اثر می‌گذارد، دلش را مطمئن می‌کند، به او شهادت و شجاعت می‌بخشد، غرایزش را مهار می‌کند، از گناهِش باز می‌دارد، دلش را خیر خواه و مهربان می‌نماید به او روح از خود گذشتگی و فداکاری می‌بخشد، و خلاصه او را انسان کاملی می‌سازد و تمام سجایای انسانی را در وی بیدار می‌کند و به فعالیت وا می‌دارد. آن حالت پاک و نورانی، آن معنویت درخشان آسمانی، حقیقت تقوای کامل و هدف مکتب اسلام است. )) (عن ابی بصیر قال: سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عزوجل اتقوا الله حق تقاته، قال: یطاع فال بعضی و یدکر فلاینسی و یشکر فلا یکفر. )) (۲۱۲) خداوند در قرآن شریف فرموده است: به حقیقت تقوا پرهیزگار شوید ابی بصیر معنی این آیه را از امام صادق (ع) سؤال کرد حضرت در جواب فرمود: متقی حقیقی کسی است که پیوسته مطیع او امر الهی باشد، هرگز گناه نکند، همواره در یاد خدا باشد، هرگز حق را فراموش ننماید، تمام نعمت‌های الهی را شکار باشد، هرگز کفران نعمت نکند. الهامات مذهبی ((تاثیر الهامات مذهبی در بشریت عمیق تر از افکار فلسفی بوده و در تمدن‌های گذشته، مذهب پایه و اساس زندگی خانوادگی و اجتماعی را تشکیل می‌داده است خاک اروپا هنوز پوشیده از بقایای معابد و دیرهایی است که به دست گذشتگان بالا رفته، ولی امروز کسی مفهوم آنها را به خوبی نمی‌فهمد مع هذا ادای فرایض مذهبی در زندگی جدید، چون یکی از اعمال ضروری روحی بعضی از افراد، باقی مانده و فی الحال نیز در مردمی که سطح فرهنگشان بلاست از نو متظاهر شده است.

فعالیت مذهبی نیز چون فعالیت اخلاقی جنبه های مختلفی به خود می گیرد و در مقدماتی ترین مرحله خود به صورت الهامی مبهم ، به سوی نیرویی که مافوق مظاهر مادی و فکری دنیای ماست ، به شکل پرستش صامتی در می آید و جمال مطلق را جست و جو می کند . آن زیبایی و جمالی که مطلوب و مقصود عارف است هیچ شکلی به خود نمی گیرد و با هیچ زبانی به وصف نمی آید و در دل اشیاء دنیای مرئی ما پنهان است اقدام به تزکیه نفس دشوار است ، به این جهت کسانی که شوق پیمودن این راه را دارند کمند آن که به چنین کار خطیری دست می زند باید از خود وا رهد و از اسباب جهان بگذرد، سپس در ظلمت شب های تیره ، در حالی که به ناتوانی و لغزش های خود می گیرد لطف خداوندی را بطلبد به این ترتیب به وارستگی می رسد و دعا برای او صورت سیر روحانی به خود می گیرد، ولی نمی تواند آن چه را که می بیند توصیف کند . )) (۲۱۳) عبادات تمرینی برای این که کودکان از اول مؤمن و خداپرست تربیت شوند لازم است بی جسم و جان آن ها نیز از نظر ایمانی ، هماهنگی برقرار باشد، به همین جهت اسلام از طرفی پدران و مادران را مکلف نموده است که فرزندان را به خدا متوجه کنند و به آنان خدا پرستی و تعالیم دینی را بیاموزند و از طرف دیگر دستور داده است اطفال را به نماز و عبادات تمرینی وادارند . (( عن معاویه بن وهب قال : سالت ابا عبدالله علیه السلام فی کم یؤ خدا الصبی بالصلوة ؟ فقال بین سبع سنین و ست سنین )) (۲۱۴) معاویه بن وهب از امام صادق (ع) پرسش کرد در چه سنی کودک به نماز وادار می شود؟ حضرت فرمود بین شش و هفت سالگی . (( عن النبی صلی الله علیه و آله قال : مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا . )) (۲۱۵) رسول اکرم (ص) فرمود به کودکان خود در هفت سالگی امر کنید نماز بگذارند . امام باقر (ع) در حدیث مفصلی وظایف اولیای اطفال را در تربیت های ایمانی کودکان در سنین مختلف بیان فرموده است : در سه سالگی کلمه توحید لا اله الا الله را به طفل بیاموزند . در چهارسالگی محمد رسول الله را به او یاد بدهند در پنج سالگی رویش را به قبله متوجه کنند و به او بگویند که سر به سجده بگذارد . (( فاذا تم له ست سنین علم الرکوع و السجود حتی یتم له سبع سنین فاذا تم له سبع سنین قیل له اغسل وجهک و کفیک ، فاذا غسلهما قیل له صل . )) (۲۱۶) در شش سالگی کامل رکوع و سجده صحیح را به او بیاموزند، در هفت سالگی به طفل می گویند: دست و رویت را بشوی و نماز بگذار . نیایش کودک عبادات تمرینی کودک ، دعا و نیایش کودک در پیشگاه خداوند، اثر درخشانی در روان طفل می گذارد ممکن است کودک الفاظ و عبارات نماز را نفهمد، ولی معنی توجه به خدا، راز و نیاز با خدا، استمداد از خدا، عرض دعا و تمنا در پیشگاه خداوند را در عالم کودک خود درک می کند، امیدوار بار می آید، دلش به خداوند و رحمت نامحدود او مطمئن می شود در باطن خویش ، تکیه گاهی برای خود حس می کند . آن حالت امیدواری و اطمینان و آن توجه به قدرت نامحدود الهی ، بزرگ ترین سرمایه سعادت در تمام دوران زندگی او خواهد بود در مواقع سخت ، در پیشامدهای ناگوار، می تواند از آن نیروی نهانی استفاده کند به آن متکی و مطمئن باشد و در جزر و مد حوادث ، باخاطری آرام شخصیت خود را حفظ کند . (( الذین امنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله تطمئن القلوب . )) (۲۱۷) مؤمنین واقعی با یاد خدا دلی آرام و مطمئن دارند . آگاه باشید که تنها با یاد خداوند دل های مردم قرار و اطمینان پیدا می کند . ((برای تعالی روان دانشمند یا هوشمند بودن ضروری نیست ، کافی است که آن را بخوانند، کافی است هر کس هر روز صبح و عصر چند دقیقه از غوغا بر کنار بماند و به خود پردازد و قاضی وجدان را به حکمیت بخواند و خطاهایش را بشناسد و طرح کارش را بریزد هم در این موقع ، کسانی که طرز نیایش را می دانند باید دعا کنند نیایش همیشه نتیجه ای دارد، حتی اگر این نتیجه آن نباشد که ما می خواسته ایم به این جهت بایستی از آغاز زندگی کودکان را عادت داد که زمان های کوتاهی در سکوت و آرامش بخصوص بای نیایش بگذرانند هر کس که یک بار موفق شد می تواند هر زمان که بخواهد در دنیای آرامی که مافوق تصاویر اشیاء و ترسیم کلمات قرار دارد برسد، آن وقت کم کم تاریکی محو می شود و همچون از چشمه روشنی ، نوری در میان خاموشی به جریان می افتد . )) (۲۱۸)

بهترین نمونه یک انسان کامل، یک بشر ایمان، حضرت مولی الموحدين علی بن ابی طالب (ع) است آن راد مردی که امروز مصادف روز مرگ پرافتخار اوست آن شخصیت بی نظیری که مادر روزگار هرگز قادر نیست مانند وی فرزندی در آغوش خود پیوردد، آن انسانی که گردش نیرومند جهان، پس از قرن های متمادی توانسته است نام مقدّسش را از صفحه روزگار محو کند و شخصیت او را به دست فراموشی بسپارد علی بن ابی طالب از پرو فروغ ترین ستاره های درخشنده در آسمان انسانیت است تاریخ زندگی این رهبر عالی قدر مملو از تقوا و فضیلت، عدالت و شجاعت، فداکاری و سخاوت، ثبات و استقامت، و خلاصه تمام سجایای اخلاقی و انسانی است علی بن ابی طالب علیه السلام در ظل ایمان واقعی تمام مدارج کمال را پیموده و به همه افتخارات انسانی نایل آمده است. مربی علی بن ابی طالب، پیشوای عالی مقام اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود علی علیه السلام از کودکی تحت مراقبت های دقیق رسول اکرم (ص) قرار گرفت و در آغوش پر مهر آن حضرت تربیت شد آن چه در پرورش صحیح جسم و جان یک کودک مستعد لازم بوده رسول مکرم درباره علی (ع) اعمال کرد و او را هر جهت شایسته و لایق بار آورد. هسته مرکزی اسلام علی علیه السلام به سن ده سالگی رسید که حضرت محمد (ص) از طرف خداوند به پیغمبری مبعوث شد اسلام را به آن طفل خردسال، به آن کودک عاقل و دراک عرضه کرد و او را به قبول آن آیین آسمانی دعوت نمود علی (ع) ایمان آورد و از روز اول علی بن ابی طالب و خدیجه همسر ارجمند آن حضرت به پیغمبر اکرم (ص) گرویدند و هسته مرکزی اسلام از آن سه نفر تشکیل شد. در روزگاری که هنوز آوازه اسلام به گوش ها نرسیده بود و مردم از آیین آسمانی حضرت محمد (ص) بی خبر بودند، می دیدند جوانی در پیشگاه خداوند به نماز می ایستد کودکی در طرف راستش و بانویی پشت سر آن دو نفر جوان به رکوع می رود آنان نیز با وی رکوع می کنند و چون به سجده می رود آنان هم به سجده می روند قیس که از اکابر عرب بود از این منظره به عجب آمد، به عباس بن عبدالمطلب که در آنجا حاضر و ناظر بود گفت: (( امر عظیم. فقال العباس امر عظیم. )) حادثه بزرگی است عباس جواد داد: بلی حادثه بزرگی است. (( اتدري من هذا الشاب؟ هذا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ابن اخی، اتدري من هذا الغلام؟ هذا علی بن ابی طالب ابن اخی. اتدري من هذه المرأة؟ هذه خدیجه بنت خویلد ان ابن اخی هذا حدثني ان ربه، رب السوات و الارض، امره بهذا الدين الذي هو عليه، و لا والله ما علی ظهر الارض علی هذا الدين غير هولاء الثلثة. )) (۲۱۹) آیا می دانی این جوان کیست؟ او محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب برادرزاده من است آیا می دانی این کودک کیست؟ او علی بن ابی طالب برادرزاده من است آیا می دانی آن زن کیست؟ او خدیجه دختر خویلد است این برادرزاده من به من خبر داده است که خدای او، پروردگار آسمان و زمین، وی را به این آیین امر فرموده است. به خدا قسم در روی زمین غیر از این سه نفر کسی به این دین ایمان ندارد. محرک علی بن ابی طالب در این همگامی، ایمان به خداست عشق سوزان الهی تمام ذرات وجود علی را احاطه کرده است، حضرت محمد (ص) را فرستاده خدا می داند، برای خدا از او و آیین آسمانی اش دفاع می کند در آن محیط مسموم و خطرناک و از ناحیه آن مردم وحشی و بی انضباط، هر لحظه خطراتی پیغمبر اکرم (ص) را تهدید می کرد و علی (ع) برا حفظ جان پیغمبر تمام نیروی خود را به کار می انداخت به هر نسبتی که عدد مسلمین رو به افزایش می رفت، و زن و مرد به دین اسلام می گرویدند کینه مشرکین بیشتر می شد و در قتل پیغمبر و امحای آثار اسلام مصمم تر می شدند ناچار رسول اکرم (ص) به مدینه مهاجرت کرد علی بن ابی طالب نیز به مدینه رفت در پیشامدها و حوادث قبل از هجرت، در جنگ ها و سرایای بعد از هجرت همه جا با پیغمبر بود، از وی و دین او دفاع می کرد. (( و الله ما زلت اضرب بسيفي صبيًا حتى صرت شيخًا. )) (۲۲۰) به خدا قسم از کودکی شمشیر می زدم تا امروز که پیر شده ام. فداکاری ها و از خود گذشتگی های علی بن ابی طالب همه جا تواءم با شجاعت و شهامت، ثبات و استقامت بود. (( ما ضعف ولا جنت. )) (۲۲۱) نه هیچ وقت اظهار ضعف و ناتوانی کردم و نه هرگز ترسیدم. کسی که از کودکی مؤ من بار آمده و در باطن سرمایه ایمان دارد و خویشتن را متکی

به قدرت نامحدود و لایزال الهی می‌داند، از هیچ چیز نمی‌ترسد و از هیچ کس نمی‌هراسد. شجاعت علی (ع) در ایام زمامداری خود در کوفه، در اوقاتی که کشور طوفانی بود و اعضای حزب جنایتکار و خطرناک خوارج به قتل آن حضرت تصمیم گرفته بودند، علی بن ابی طالب اواخر شب، تنها به نقطه خلوتی می‌رفت تا با خدا راز و نیاز گوید. قنبر خدمتگزار باوفای علی (ع) پشت سر آن حضرت مخفیانه با شمشیر به راه می‌افتاد اتفاقاً شبی علی (ع) او را دید. (( فقال یا قنبر مالک؟ قال جئت لامشی خلفک فان الناس کما تراهم یا امیر المومنین فخفت علیک . )) علت آمدنش را پرسید: قنبر گفت: از وضع آشفته و خطرناک محیط آگاهید من بر جان حضرت خائفم، برای محافظت شما می‌آیم حضرت فرمود: (( ان اهل الارض لا یستطیعون بی شیئا الا باذن الله عزوجل فارجع . فرج . )) (۲۲۲) هیچ کس از اهل زمین قادر نیست به من آسیبی برساند مگر به اذن خداوند. برگرد، به همراه من نیا. قنبر برگشت. ایمان و روان آرام علی بن ابی طالب مرد خدا و متکی به ذات مقدس حق است کسی که به خدا متکی است دلش مطمئن و روانش آرام است، نگرانی و ترس در ضمیرش راه ندارد علی بن ابی طالب هر شب با خدا خلوت می‌کند مدینه یا مکه، کوفه یا بصره، شهر یا بیابان، فرق نمی‌کند او همیشه و همه جا ساعتی را از اواخر شب به مناجات با خدا اختصاص می‌دهد. با تضرع و زاری، با اشک و آه به پیشگاه خدا می‌رود، از اعماق جان سخن می‌گوید و از خدا کسب فیض می‌کند، دل نورانی را روشن تر و ضمیر پاک را با صفا تر می‌نماید. هیجان‌های درونی و انقلاب‌هایی که در مناجات با خدا، به علی (ع) دست می‌داد نه عقل می‌توان بفهمد، نه زبان قادر است توصیف کند بعضی از مواقع اتفاقاً کسانی حالت دعا و تضرع علی (ع) را دیده‌اند و گوشه‌ای از آن حالات وصف ناپذیر را با عبارات نارسایی بیان کرده‌اند یکی می‌گوید: (( اذا نحن بامیرالمومنین فی بقیة اللیل واضعاً یدیه علی الحائط شبیه الواله . )) (۲۲۳) در اواخر شب علی را دیدیم که مانند انسان واله و مبهوتی دست‌های خود را به دیوار گذارده، از خود بی‌خود شده، آیاتی از قرآن شریف می‌خواند و اشک می‌ریزد. مناجات‌های علی (ع) دیگری می‌گوید: آن قدر در پیشگاه الهی جزع کرد و از عذاب خدا سخن گفت تا بی‌حال روی زمین افتاد. (( فاتیته فاذا هو کالخشبة الملقاة فحر کته فلم یتحرک فقلت انا الله و انا الیه راجعون ، مات والله علی بین ابی طالب . )) (۲۲۴) کنارش آمدم مانند چوب خشکی که زمین افتاده بود حرکتش دادم، حرکت نکرد با خود گفتم علی بن ابی طالب از دنیا رفت! ای همایون مرغ شب آهنگ مجذوب خدا از مناجات به شب در کعبه می‌پیچد صدا چشمه زمزم ز اشک چشم تو گیرد صفا جلوه گاه طایر اقبال باشد هر کجا سایه اندازد همای چتر گردون سای تو عروۃ الوثقی تویی و از تو ایمان محک است در حریم کعبه چون پایت به دوش خاتم است در ازای خاک راهت هر چه من گویم کم است گر چه خورشید فلک چشم و چراغ عالم است روشنایی بخش چشم اوست خاک پای تو سرمایه بزرگی که علی بن ابی طالب را از طفولیت به عالی‌ترین مدارج انسانی نایل کرد ایمان به خداوند بود جلب رضای خدا و اطاعت از او امر الهی هدف عالی آن حضرت بود تمام حرکات و سکنت‌های خود را همواره با آن هدف مقدس منطبق می‌کرد کلیه عواطف و احساسات علی (ع) تحت الشعاع عواطف نیرومند ایمان بود. حب مال و مقام، علاقه به برادر و خواهر، مهر به دختر و پسر، عشق به حیات و زندگانی و خلاصه همه چیز و همه کس نزد آن حضرت در حدود رضای خدا مورد توجه و احترام بود. حکومت و اقامه حق زمانی که بر مسند خلافت نشسته و شخص اول کشور بود، هدفش لذت مقام و ریاست یا لذت لباس و غذا و مسکن و مرکب عالی نبود، تنها لذت مطبوع و هدف عالی آن حضرت در زمامداری، جلب رضای خدا از راه احقاق حق و اقامه عدل بود. (( قال عبد الله بن عباس : دخلت علی امیر المومنین علیه السلام بذی قار و هو یحصف نعله فقال لی ما قیمة هذا النعل؟ فقلت لا قیمة لها . فقال علیه السلام : و الله لهی احب الی من امرتکم الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا . )) موقعی که به جنگ بصره می‌رفت در منزلی به نام ذی قار کفش کهنه خود را وصله می‌زد. ابن عباس شرفیاب شد. حضرت به او فرمود: این کفش من چند می‌ارزد؟ ابن عباس گفت: قیمتی ندارد. حضرت قسم یاد کرد به خدا این کفش بی‌قیمت نزد من از حکومت بر شماها محبوب‌تر است، مگر آنکه بتوانم در حکومت خود اقامه حقی کنم یا باطلی را دفع نمایم. آری اقامه عدل اطاعت از امر الهی است و این

فریضه مقدّس، وظیفه هر انسان با ایمانی است. تاءثر از ستم علی بن ابی طالب در مقابل حوادث سنگین مانند کوه پابرجایی مقاومت می کرد. علی علیه السلام در برابر سخت ترین مصائب و آلام زندگی بردبار و صابر بود، ولی تجاوز ستمگران و ناله مظلومان علی را ناراحت و متاثر می کرد موقعی که به آن حضرت خبر رسید سربازان معاویه به شهر مرزی انبار تجاوز کردند دستبردی و حسان بن حسان بکری را کشتند و به زیور آلات بعضی از زنان دستبرد زدند، سخت متاالم شد و در ضمن سخنرانی آتشین خود فرمود: ((فلو ان امرء مسلما مات من بعد هذا اسفا ما كان به ملوما بل كان به عندي جديرا.)) (۲۲۵) پس از این واقعه ظالمانه اگر مسلمانی از غصه و تأسف بمیرد ملامت ندارد، بلکه به نظر من مرگ در مقابل این ستمگری سزاوار است. ضربه شمشیر مسموم، علی علیه السلام را سخت رنجور و ناتوان کرده و در بستر مرگش افکنده است. چشم جذابش کم فروغ و صدای گرم و نافذش ضعیف شده است، ولی روح پاک و ضمیر نورانی اش در کمال درخشندگی است. حرف می زند، به فرزندان خود وصیت می گوید. هر جمله از وصایای آن حضرت برای جامعه بشر درس بزرگ و حیات بخشی است. یکی از جملات وصایای علی علیه السلام اقامه عدل و حمایت از مظلوم بود به فرزندان خود فرمود: وصیت در بستر مرگ ((کونوا للظالم خصما و للمظلوم عوناً.)) (۲۲۶) فرزندان عزیز، همواره دشمن متجاوزین و ستمگران و یار مظلومان و ستمدیدگان باشید. دوست و دشمن به مراتب معنوی و سجایای انسانی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام معترفند. تاریخ زندگی آن حضرت سراسر افتخار و فضیلت است. پیروی و متابعت از آن انسان کامل و شخصیت بی نظیر مایه مباهات کشور و ملت ماست. امید است این سربلندی و افتخار همیشه برای ملت ایران پایدار و ثابت باشد.

## عقده حقارت

## عقده حقارت

((قال الله العظيم في كتابه: ((... ولا تلمزوا انفسكم ولا تنازوا باللقاب)))) (۲۲۷) هدف برنامه های دینی و علمی در تربیت کودک، پرورش صحیح جسم و جان کودک است. همان طور که تن و روان کودک با یکدیگر متحد و به هم آمیخته است. همچنین تربیت جسم و جان کودک نیز با یکدیگر هم بسته و مرتبط است. همان طور که حالات روان روی تن و تن روی روان اثر می گذارد، همچنین نیک و بد پرورش های جسم روی جان و جان روی جسم اثر می گذارد. همان طور که گاهی بدن یک کودک به علت کمبود مواد لازم غذایی یا زیاده روی در غذا دچار انحراف و بیماری می شود، همچنین روان کودک نیز به علت کمبود محبت و احترام یا زیاده روی در محبت و تکریم دچار انحراف شده و منشاء بیماری روانی می گردد. لازم است پدران و مادرانی که عهده دار تربیت فرزندان هستند، در تمام مراحل زندگی کودک ناظر مصالح جسم و جان او باشند و هر دو را به موازات یکدیگر مورد توجه دقیق و پرورش صحیح قرار دهند. احساس حقارت احساس حقارت یکی از حالات تیره و نامطبوع روان است که گاهی از دوران کودکی دامنگیر انسان می شود. اگر این حالت روحی تشدید شود و در ضمیر باطن مزمن گردد و به صورت یک عقده روانی درآید، عوارض بسیاری روی جسم و جان می گذارد و بدبختی هایی به بار می آورد. ((هرگاه کشمکش روحی میان شخص و عقده معینی ادامه یابد، کم کم اعصاب فرسوده شده و بیماری خاصی دامنگیر انسان می گردد. معلوم است که این ضعف اعصاب فقط مولود التهابات و هیجانات روحی است و ابدا زاییده ضعف و کسالت بدنی نخواهد بود. یعنی قبل از اینکه عکس العمل جسم باشد عکس العمل روح است و به همین جهت با تغییر آب و هوا یا استعمال دواهای گوناگون هرگز معالجه نخواهد شد. هر نوع معالجه ای موقتی خواهد بود مگر آنکه طرز تفکر شخص تغییر کند. در این حالت بحرانی، کشمکش روحی انسان به درجه ای می رسد که دیگر اعصاب تاب تحمل آن را ندارد و تمام نیروی مقاومتش به انتها رسیده و

بالتیجه انسان به غش و رعشه عصبی دچار می شود. علائم بدنی چنین حالت بحرانی عبارت است از انقباض عضلات، کمی اشتها، بیخوابی، ضعف مفرط. اگر بخواهیم رابطه علت و معلولی این تظاهرات را پیدا کنیم، ریشه آن یا در وقایع دوران کودکی و یا در حوادثی است که در گذشته نزدیک، بر بیمار روی داده است. البته کشف چنین علتی بسیار مشکل است، زیرا فقط با درون شکافی خود بیمار ممکن است ریشه آن یافته شود. بعضی اوقات ریشه آن نفرت از توهینی است که به شخص شده یا ترس از به خاطر آمدن آن است، یا آنکه ممکن است ریشه آن را در ترس از دست دادن عزت نفس پیدا کرد. ((۲۲۸) شکست شخصیت وقایع نامطلوب و خاطره های تلخی که عزت نفس و شخصیت آدمی را در هم می شکنند و به خودخواهی و غرور ذاتی انسان ضربه می زند، موجب احساس حقارت می شود. گاهی احساس حقارت در اثر هتک و توهین و در شرایط مخصوصی به وجود می آید که پس از گذشت چند ساعت یا چند روز فراموش می شود و از خاطر می رود، ولی در بعضی از مواقع عامل پایدار و ثابتی باعث احساس حقارت می شود و در اعماق جان نفوذ می کند. در این موقع احساس حقارت به عقده حقارت تبدیل می شود و مانند یک ناخوشی مزمن ناراحت کننده صاحبش را همواره رنج می دهد. علل و عوامل بسیاری در ایجاد این حالت روانی مؤثر است. عیوب طبیعی در ساختمان کودکان و نواقص تربیتی در وضع پرورش آنان، می تواند منشاء احساس حقارت و احیانا باعث به وجود آمدن عقده حقارت گردد. عوامل احساس حقارت ((به عقیده آدلر، عقیده خود کم بینی معمولا در سه دسته از افراد دیده می شود. ۱. افراد ناقص الخلقه. یعنی افرادی که به ویژه از کودکی دارای نقیصه بدنی بوده اند و همواره این کمبود موجب شده است خود را در میان همسران خویش زیبون تر و ناتوان تر احساس کنند. مانند کودکی که بر اثر فلج یک دست یا پا پیوسته در جمع کودکان دیگر نتواند به طور برابر بازی یا شرکت کند. ۲. افرادی که از کودکی تحت مراقبت افراطی پدر و مادر خود قرار گرفته اند و اینها باز خود ممکن است به دو دسته کوچک تقسیم شوند: الف. کودکان ناز پرورده. کودکانی که مورد محبت زیادی قرار گرفته و به اصطلاح لوس و نر و عزیز دردانه و یکی یک دانه بار آمده اند. ب. کودکان مقهور. یعنی کودکانی که مورد سختگیری زیاد قرار گرفته، همواره هرگاه مثلا خواسته اند اظهار وجودی کرده باشند از بزرگترها تو دهنی خورده، با خشونت ماء مور به سکوت و گوشه گیری شده اند. ۳. کودکان ناخواسته. کودکانی که در کودکی کمتر مورد توجه قرار گرفته همواره احساس کرده اند که در این دنیا گویا موجودی زیادی، سربار، بی فایده، ناخواسته، و دوست نداشتنی هستند. ((۲۲۹) نقایص عضوی یکی از بزرگ ترین نعمت های الهی سلامت ولادت است. کودکی که از مادر طبیعی و بدون عیب، با روانی سالم و اندامی معتدل متولد می شود، پنجاه درصد سعادتش در حین ولادت تاءمین شده است. چنین انسانی از نظر ساختمان طبیعی و اعتدال خلقت روانی آرام و خاطری مطمئن دارد، ولی کودکی که از مادر، کور، کر، افلیج، و خلاصه معیوب متولد می شود یا در طول سنوات رشد به موانعی بر می خورد و بعضی از اعضایش از نمو طبیعی باز می ماند، یا در اثر حادثه ای یکی از اعضای مهم بدن را از دست می دهد، بدبخت و ناراحت است، در باطن احساس حقارت می کند و سرانجام دچار عقده حقارت می شود و همواره متاءثر و رنجیده خاطر است. به عبارت دیگر همان طور که عیوب و نقایص اعضای بدن در حین ولادت منشاء احساس حقارت و عقده حقارت می شود، همچنین کوری و کری و لالی یک انسان پس از سال ها بینایی و شنوایی و گویایی، نیز سبب احساس پستی و عقده حقارت می گردد. ((قال علی علیه السلام: اللهم اجعل نفسی اول کریمه تترعها من کرائمی و اول ودیعۀ ترجعها من ودائع نعمک عندی.)) (۲۳۰) علی علیه السلام در مقام دعا به پیشگاه خداوند عرض می کند: بارالها از تمام نعمت های بزرگی که به من عطا فرموده ای، جان مرا اولین نعمتی که قرار دهد که از من سلب می کنی، و از تمام امانت هایی که به من سپرده ای، حیات مرا اولین امانی قرار ده که از من پس می گیری. حضرت حسین (ع) در ضمن دعای عرفه عرض می کند: ((و متعنی بجوار حی واجعل سمعی و بصری الوارثین منی.)) خدایا، مرا از تمام اعضا و جوارح بهره مند فرما و چشم و گوش مرا وارث من قرار ده. یعنی تا موقع مرگ مرا از کوری و کری و نقص عضوی محفوظ بدار. ((کودکان هستند که از ضعف یا نقص

بدنی در عذابند. نقص بدنی شامل خیلی چیزها می شود. از یک خال یا لکه کوچکی که در صورت یک دختر زیبایی باشد تا کجی استخوان پا یا ستون فقرات و غیره. تمام اینها و نواقص مشابه آن ها می تواند انسان را از اول تا آخر عمر زیر فشار عقده حقارت شکنجه دهد، و حتی کار او را به دیوانگی و جنون یا انتحار بکشاند. کودکی که ضعیف است یا نقص بدنی دارد مجبور است که پیوسته تمسخر و سرزنش همبازی های سالم خود بوده و به واسطه همان نقص بدنی قادر به دفاع از خود نباشد. تنها عکس العمل او این است که فقط به روی خودش نیاورد، ولی همین خودخوری و سرکوبی غرور و احساسات است که مقدمه بدبختی های بعدی و ناراحتی های فکری او می شود. احساسات جریحه دار وقتی که به وسیله ای التیام نیافت به ضمیر ناآگاه می خزد و تمام انرژی های سرکوفته را دور خود جمع کرده و مایه تباهی اندیشه و اختلال فکر می گردد. تجزیه و تحلیل روانی که از یک استاد دانشگاه به عمل آمد، نشان داد که عقده حقارتی را که وی از آن رنج می برده از دوران تحصیل او در دبستان به وجود آمده است. بدین معنی که وی بلندترین شاگردان بوده و هنگام بازی یا استراحت و تفریح، قبل از همه او به چشم اولیای مدرسه می رسید. از این رو هر وقت اتفاقی در مدرسه می افتاد، برای تنبیه سایرین بلافاصله او را از صف بیرون کشیده و وسیله عبرت قرار می دادند. هر چند در پاره ای از موارد این عمل بجا بوده، ولی این طفل از همان وقت احساس می کرد که در بیشتر مواقع مورد ظلم و ستم قرار گرفته است و این بدبختی هم علتی جز بلندی قد او نداشته است. ((۲۳۱)) تحقیر و تمسخر کودکان یا بزرگسالانی که دچار نقص عضوی و عیب ساختمانی هستند از دو جهت رنج می برند: اول از نقص و محرومیتی که در خود احساس می نمایند. دوم از توهین و تمسخر دیگران. کسی که لال است می بیند دیگران با هم سخن می گویند. از محاوره با یکدیگر لذت می برند، ولی او به سبب عیبی که در زبان دارد از سخن گفتن عاجز است. این احساس عجز روان او را فشار می دهد، خود را کوچک و حقیر می بیند و خاطرش از این محرومیت آزرده و ملول است. رنج دیگر او از این جهت است که افراد او را تحقیر می کنند، به باد مسخره می گیرند و عجز او را به صورت تقلید توهین آمیزی وانمود می نمایند. شاید رنج توهین مردم سنگین تر از نقص و محرومیتی است که در باطن خود احساس می کند. شرمساری و خجلت جاحظ از مردان تحصیل کرده ای بود که در قرن سوم هجری زندگی می کرد. کتاب هایی نوشته و آثاری از او به جا مانده است. بسیار بدگل و قبیح المنظر بوده و چون نسبت به حضرت علی بن ابی طالب (ع) ابراز مخالفت و دشمنی می کرد، خلفای عباسی از وی حمایت می کردند. روزی با شاگردان خود می گفت: در تمام دوران زندگی، هیچ کس مانند یک نفر زن مرا شرمسار و خجلت زده نکرده است. روزی در رهگذر با زنی برخوردیم. از من خواهش کرد همراه او بروم. به دکان مجسمه سازی آمد و مرا به صاحب دکان نشان داد و گفت: ((مثل این شیطان.)) متحیر ماندم. وقتی زن مرا ترک گفت و رفت، از صاحب دکان قضیه را سؤال کردم. جواب داد: ((این زن به من سفارش داده بود مجسمه شیطان برای او بسازم.)) به او گفتم: ((من صورت شیطان را ندیده ام تا شکل او را بسازم. امروز شما را نزد من آورد و گفت، مجسمه شیطان را مانند قیافه شما بسازم.)) ((۲۳۲))

### قاضی کریم المنظر

رشید بن زبیر مصری یکی از قضات عالی مقام و نویسنده لایقی بود و در علوم فقه و منطق و نحو و تاریخ اطلاعات کافی داشت. در قرن ششم هجری زندگی می کرد. قدی کوتاه و رنگی تیره و لب هایی درشت و بینی پهنی داشت. بسیار بدگل و کریم المنظر بود. او در ایام جوانی در قاهره با عبدالعزیز ادریسی و سلیمان دیلمی در یک خانه زندگی می کرد. روزی از خانه خارج شد و خیلی دیر به منزل برگشت. رفقا علت تاخیر را پرسش نمودند. او از جواب ابا داشت. اصرار کردند، سرانجام گفت: ((امروز از فلان محل عبور می کردم. با زنی ماهر و خوش اندام برخوردیم. با چشم علاقه و مهر به من نگاه کرد، از خوشحالی خود را فراموش کردم. با گوشه چشم اشاره کرد. دنبال او به راه افتادم، کوچه هایی را یکی پس از دیگری پیمودیم تا به منزلی رسیدیم.



در را گشود، داخل شد، و به من نیز اشاره کرد. وارد شدم. نقاب از صورت چون ماه خود گرفت. سپس دست‌ها را به هم زد و کسی را نام برد. دخترکی بسیار زیبا از طبقه بالای عمارت به صحن خانه آمد. زن به دختر بچه گفت: ((اگر بار دیگر در بستر خواب اداری کنی تو را به این قاضی می‌دهم بخورد.)) سپس رو به من کرد و گفت: ((لا اعد منی الله احسانه بفضل سیدنا القاضی ادام الله عزه.)) امیدوارم خداوند احسان خود را در بزرگواری قاضی از ما سلب نفرماید، عزت برقرار! من با سرافکنندگی و شرمساری از خانه بیرون آمدم و از شدت خجلت و تاءثر راه خانه را گم کردم و در کوچه‌ها سرگردان می‌گشتم. به این جهت دیر آمدم. (۲۳۳) جبران حقارت ترقی و تکامل علم توانسته است بعضی از عیوب بدنی را اصلاح کند، چشم‌های چپ را طبیعی و بینی‌های بدشکل را زیبا نماید، پاهای کج را مستقیم و شکاف لب‌ها را به هم پیوند دهد. خلاصه، امروز روی بعضی از اعضای بدن اعمالی انجام می‌شود که در اثر آن، عضو شکل طبیعی و زیبا به خود می‌گیرد و صاحبش از احساس حقارت و ناراحتی آسوده می‌شود، ولی بعضی از عیوب و نقایص است که دانش امروز از اصلاح آن‌ها ناتوان است. کسانی که گرفتار نقص غیر قابل درمانی هستند و از این جهت رنج می‌برند و در باطن احساس حقارت می‌کنند لازم است از سایر قوای سالم خود حداکثر استفاده را بنمایند و در یکی از رشته‌های مهم علمی یا فنی که استعداد فرا گرفتن آن را دارند و جامعه به آن نیازمند و محتاج است کمال جدیت و کوشش را مبذول دارند و در آن فن مقام شامخی را احراز نمایند. بدون تردید، کمالی که از راه علم و تحصیل به دست می‌آورند، باعث زیبایی و جمال اجتماعی آنان می‌شود، نقص بدنی آن‌ها را می‌پوشاند و مردم را از توجه به عیوبشان باز می‌دارد. چه بسیار افرادی که از نعمت چشم یا گوش یا زبان محروم بوده یا گرفتار عیوب عضوی بوده‌اند نقایص بدنی را نادیده گرفته، با شور و عشق در راه تحصیل دانش فعالیت کرده‌اند، سرانجام در جامعه شخصیتی به دست آورده و در کمال عزت و سربلندی زندگی کرده‌اند. اینان در پرتو فعالیت‌های مداوم خود توانسته‌اند خویششان را از رنج درونی احساس حقارت نجات دهند یا لاقلاً تا مقدار قابل ملاحظه‌ای از فشار نهایی خود بکاهند. مصیبت بزرگ برای مبتلایان به عیوب و نقایص عضوی، تحقیر و تمسخر مردم است. نیشخندها، اهانت‌ها، ملامت‌ها، اشارات موهن و کلمات زننده، هر یک مانند تیر زهرآلودی است که بر دل آنان می‌نشیند، احساس حقارت را در ضمیرشان تشدید می‌کند و زندگی را بر آن‌ها تلخ و غیر قابل ترحم می‌نماید. تنها راه برای رهایی از سرزنش ناروا و اعمال ناپسند مردم، تربیت صحیح اخلاقی و پرورش سجایای انسانی در اجتماع است. در کشوری که مردم صفات پسندیده دارند، در مملکتی که افراد وظایف اخلاقی را به خوبی فرا گرفته و عمل می‌کنند، به کسانی که کور و لال و افلیجند، به اشخاصی که دردمند و مبتلا هستند، اهانت و تحقیر روا نمی‌دارند و دل رنجیده آن‌ها را آزرده تر نمی‌کنند. مردان با فضیلت اگر قادر نباشند مرهمی به زخم دل دردمندان بگذارند هرگز به آن نمک سوزان شمامت نمی‌پاشند و مصیبت آنان را تشدید نمی‌نمایند. آرزو دارم اگر گل نیستم خاری نباشم باربردار ارز دوشی نیستم باری نباشم گر نگشتم دوست با صاحب‌دلی دشمن نگردم بوستان بهر خلیل ار نیستم نازی نباشم گر که نتوانم ستانم داد مظلومی ز ظالم باز آن خواهم که همکار ستمکاری نباشم نیستم گر نوش دارویی برای دردمندی نیز با بی دست و پایش نیش جراری نباشم گر نریزم آب رحمت از سبویی در گلویی دلخوشم گر خنجری بر قلب افکاری نباشم گر پری بگشوده دارم همچو کبک کوهساری طعنه زن برخوای مرغ گرفتاری نباشم در تعالیم اخلاقی اسلام به طور استهزا و اهانت، ملامت و شمامت، ممنوع شناخته شده و اولیای اسلام جدا مردم را از این اعمال ناپسند برحذر داشته‌اند. درباره افراد مریض و معیوب و ناقص الخلقه و طرز معاشرت با آنان اخبار مخصوص رسیده که اگر عملاً مراعات شود، مبتلایان در برخورد با مردم دچار ناراحتی روان و احساس حقارت نمی‌شوند. نگاه ملامت آور ((قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا تدیموا النظر الی اهل البلاء و المجذومین فانه یحزنهم.)) (۲۳۴) رسول اکرم می‌فرمود: به مردم بلازده و جذامی چشم خود را ندوزید و نگاه طولانی نکنید که باعث ملال و آزرده‌گی آنان می‌شود. ((عن ابی عبدالله علیه السلام: لا تنظروا الی اهل البلاء فان ذلک یحزنهم.)) (۲۳۵) امام صادق علیه السلام می‌فرمود: مردم گرفتار بلا را هدف نگاه خود قرار

ندهید، زیرا نگاه شما آن‌ها را غصه دار و محزون می‌کند. (( عن ابی عبدالله علیه السلام : اسماع الاصم من یر تضجر صدقه هنیئه . (( ۲۳۶)) سپاس گزاری پنهانی هر کس که با مردم دردمند یا ناقص یا گرفتار بلا برخورد می‌کند آهسته و بدون آن که مرد گرفتار بشود، با خود بگوید خدای را شکر که مرا از عیوب و نقایص حفظ کرده است . کسی که یک چشمش کور است ، کسی که بینی اش را مرض جذام خورده است ، در باطن ناراحت است و در خود احساس حقارت می‌کند . اگر کسی با نظر عمیق و طولانی عضو معیوب او را نگاه کند قطعاً ناراحتی اش تشدید می‌شود و بر احساس حقارتش می‌افزاید . همچنین آن کس که بر اثر سنگینی گوش سخن را به سختی می‌شنود، از وضع خود متاثر است و در خویشتن احساس حقارت می‌کند . اگر گوینده ای با قیافه گرفته و نفرت آمیز با او سخن بگوید بیشتر ناراحت می‌شود، ولی موقعی که سخنگویی با قیافه باز و متبسم ، به صدای بلند با او صحبت می‌کند و از سنگینی گوش او ابراز انزجار و ناراحتی نمی‌نماید، قطعاً در روان او اثر مطلوبی می‌گذارد یا لاقلاً تاءثرش تشدید نمی‌شود . امام صادق (ع) این عمل را صدقه گوارا معرفی فرموده است . آزار همنشین (( عن ابی جعفر علیه السلام قال : کفی بالمرء عیا ان یر من الناس ما یر من نفسه او یر من الناس بما لا یستطیع ترکه او یوذی خلیله بما لا یرغبه . )) (۲۳۷) امام باقر علیه السلام می‌فرمود: برای اثبات عیب اخلاقی یک انسان کافی است که بدی مردم را ببیند و همان بدی را در خود نبیند، یا مردم را سرزنش کند به کاری که خود قادر نیست آن کار را ترک گوید، یا همنشین خویشتن را آزار کند به چیزی که اهمیت ندارد و نفعی بر آن مترتب نیست . نگاه عمیق و آزار دهنده به نقایص بدنی مردم نفعی ندارد، ولی انسان ناقص را به شکنجه و عذاب روحی دچار می‌کند و روان او را متاثر می‌نماید . کسی که با همنشین خود چنین رفتار کند، با عمل خویش عیب اخلاقی خود را آشکار کرده است . بر صورت یونس بن عمار لکه سفیدی آشکار شد . این عیب او را آزرده خاطر کرد، ولی از حرف های زهر آلود بعضی از مردم بیشتر رنج می‌برد . به او می‌گفتند اگر مورد عنایت خداوند می‌بودی و دین حق به وجودت نیازی می‌داشت هرگز دچار این مرض نمی‌شدی . یونس بن عمار از ابتلای به مرض و همچنین از تحقیر و اهانت مردم سخت متاثر و رنجیده شد . به محضر مبارک امام صادق علیه السلام آمد . عرض کرد: (( ان هذا الذی ظهر بوجهی یزعم الناس ان الله لم یتل به عبدا له فیہ حاجه . قال فقال لی لقد کان مومن آل فرعون مکنع الا صابع فکان یقول هکذا و یمد یدیه و یقول یا قوم اتبعوا المرسلین . )) (۲۳۸) گفته های شماتت آمیز مردم را درباره خود به علت لکه صورت شرح داد . امام علیه السلام فرمود: انگشت های دست مومن آل فرعون به هم چسبیده و بی حرکت بود . او موقع سخنرانی دست معیوب خود را به سوی شنوندگان دراز می‌کرد و می‌فرمود: ای مردم از فرستادگان خدا پیروی کنید . حضرت صادق (ع) با یک جمله کوتاه ، سخن بی اساس مردم را رد کرد و در ضمن به یونس بن عمار فهماند که تو نیز با لکه صورت خود می‌توانی مانند مؤمن آل فرعون ، خدمتگزار خدا و مروج آیین الهی باشی . گفتار امام از طرفی الم احساس حقارت را تخفیف داد و از طرف دیگر در کانون دل او شعله امید در خدمتگزاری دین خدا برافروخت . عیب جویی نتیجه آن که عیوب و نقایص غیر قابل درمان ، اولین عامل احساس حقارت در کودکان و بزرگسالان است . اگر جامعه ای ک اشخاص مبتلا در آن زندگی می‌کنند فاسد الاخلاق و بی تربیت باشند و مبتلایان را مورد تمسخر و اهانت قرار دهند، قطعاً احساس حقارتشان به عقده حقارت تبدیل می‌شود و به مصائب غیر قابل جبرانی دچار می‌گردند . اسلام در تعالیم عالی اخلاقی خود مردم را از عیب جویی بر حذر داشته و صریحاً در قرآن کریم فرموده است : (( ولا تلمزوا انفسکم . )) از یکدیگر عیب جویی نکنید . به علاوه درباره مردم مریض و ناقص العضو مراعات اصول ادب و اخلاق را جدا تاءکید فرموده است . مسلمان واقعی هرگز با گفتار و رفتار خود کسی را تحقیر و اهانت نمی‌کند و خاطری را آزرده نمی‌نماید . (( عن ابی عبدالله علیه السلام : ان المومن لیسکن الی المومن کما یسکن الظمان الی الماء البارد . )) (۲۳۹) امام صادق (ع) می‌فرمود: مؤمنین برای یکدیگر مایه آرامش روح و اطمینان روان هستند، همان طوری که چشمه آب سرد، انسان تشنه را آرام می‌کند و از نگرانی می‌رهاند . اسم و لقب یکی دیگر از علل احساس حقارت که از دوران کودکی شروع می‌شود می‌تواند مایه عقده حقارت گردد و

ناکامی هایی به بار بیاورد، اسم بد، نام خانوادگی بد، لقب بد است. اسمی که پدر و مادر روی کودک می گذارند تا لحظه مرگ شریک زندگی اوست. اگر بد و زنده باشد پیوسته کودک را رنج می دهد، اطفال و بزرگسالان به وی می خندند و او را مسخره می کنند. همان طور که هر انسانی میل دارد ساختمان صورت و اندامش زیبا و موزون باشد، همچنین میل دارد تمام مظاهری که او را نشان می دهند نیز قشنگ و زیبا باشند. اگر عکاسی از او عکس قشنگی بگیرد صد قطعه چاپ می کند و به تمام دوستان به رسم یادگار می دهد، ولی اگر عکس بدی از او بگیرند نه تنها اجازه چاپ نمی دهد، بلکه کوشش دارد شیشه آن را هم بشکند و این اثر بد را به کلی محو نماید. موقعی که می خواهد کارت ویزیت تهیه کند پول زیاد می دهد که نویسنده خوش خطی اسم او را خیلی قشنگ بنویسد و روی کارت قشنگی در کمال زیبایی چاپ کند. زیبایی یکی از عوامل محبوبیت است، زیبایی رمز کامیابی و موفقیت است. پر طاووس در اوراق مصاحف دیدم گفتم این منزلت از قدر تو می بینم بیش گفت خاموش که هر کس که جمالی دارد هر کجا پای نهد دست نیارندش پیش

### نام زیبا

یکی از مظاهر مهم هر انسانی اسم و نام خانوادگی اوست. همان طور که عکس هر کس وسیله جلوه صاحب عکس در اذهان مردم است، اسم هر شخصی نیز حاکی از صاحب اسم و مجرای ظهور اوست. همان طور که آدمی از زیبایی عکس خود لذت می برد و از بدی عکس رنجیده خاطر و آزرده می شود، از نام قشنگ هم مسرور می شود و از اسم و نام خانوادگی بد رنج می برد. عکس بد را می توان را پاره کرد و به آسانی محمد نمود، ولی تغییر اسم و نام خانوادگی بد بسی دشوار و مشکل است. کسانی که اسم، نام خانوادگی، و لقب زیبا و قشنگی دارند با کمال گشاده رویی و بدون کمترین احساس حقارت آن را می گویند. در بعضی از مواقع شنونده از نام خوب دگران فال خوب می زند و اظهار مسرت می کند. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و در ایام شیرخوارگی مادر گرامی خود را از دست داد و پستان هیچ یک از زنان شیرده را نگرفت. سرانجام حلیمه سعديه آمد. طفل پستان او را مکید و شیر خورد. وجد و سرور در خاندان آن حضرت به اوج اعلاي خود رسید. عبدالمطلب جد گرامی حضرت محمد به او گفت: ((من این انت؟ فقلت امراه من بنی سعد. قال لی ما اسمک؟ فقلت حلیمه. فقال یخ یخ خلقان احستان: سعد و حلم.)) (۲۴۰) از کدام قبیله ای؟ گفت: از بنی سعد. پرسید: اسمت چیست؟ جواب داد: حلیمه. عبدالمطلب از اسم و نام قبیله اش بسیار مسرور شد. گفت: آفرین آفرین، دو خوی پسندیده و دو خصلت شایسته، یکی سعادت و خوشبختی و دیگری حلم و بردباری. اسم زشت و احساس حقارت کسانی که اسم یا نام خانوادگی یا بقب بدی دارند حتی المقدور از ذکر آن کلمه بد خودداری می کنند و اگر موقعی در گفتن ناگزیر می شوند، احساس خجلت و حقارت می نمایند. روزی که آن را تعویض می کنند و اسم یا نام خانوادگی خوبی می گیرند در باطن احساس مسرت می نمایند و به وسیله جراید در کمال سربلندی به اطلاع عموم می رسانند. بین متقدمین و متجددین اجتماع، از ده نشین و شهر نشین، اسم ها و نام های خانوادگی بدی وجود دارد که شرح و توضیح آن در این مجلس پر جمعیت ممکن است باعث ناراحتی بعضی شود، ولی برای نمونه یک مثل از ده نشین ها می زنم. بعضی از خانواده ها در دهات نام فرزند خود را به اسم روز تولدش می گذارند، سه شنبه، دوشنبه. اگر بچه دهاتی تا آخر عمر در دهان ده بماند و شغلش گاوداری یا چوپانی باشد در زحمت نیست، ولی اگر به مدرسه برود، به شهر بیاید، دانشگاه ببیند، فارغ التحصیل شود، عهده دار مقامی گردد، این اسم برای او موجب عقده حقارت می شود و هر وقت او را به نام دوشنبه صدا می زنند بدون تردید رنج می برد. یکی از حقوق دینی فرزندان به اولیای خوب انتخاب نام خوب برای آن هاست. در روایات اسلامی نسبت به این امر مهم تاکید بسیار شده است. ((قال النبی صلی الله علیه و آله: من حقل الولد علی الوالد ان یحسن اسمه و یحسن ادبه.)) (۲۴۱) رسول اکرم (ص) می فرمود: از حقوقی که فرزندان به پدر و مادر دارند این است که نام خوبی برای او تعیین کنند و به نیکی ادبش نمایند. ((

قال رجل یا رسول الله ما حق ابنی هذا؟ قال تحسن اسمه و ادبه و تضعه موضعا حسنا . )) (۲۴۲) مردی به رسول اکرم (ص) عرض کرد: حق فرزند چیست؟ فرمود: او را به اسم خوبی نامگذاری کن. به درستی ادبش نما، و به کار خوب و مناسبی بگمارش. ((

عن النبی صلی الله و علیه و آله قال: من حق الولد علی والدته ثلاثه: یحسن اسمه و یعلمه الکتابه و یزوجه اذا بلغ . )) (۲۴۳) رسول اکرم (ص) می فرمود: از حقوقی که فرزند به پدر خود دارد سه چیز است: اسم نیکو برای او انتخاب کند، نوشتن به وی بیاموزد، وقتی بالغ شد وسایل تزویجش را فراهم نماید. ((

عن ابی الحسن علیه السلام قال: اول ما یرجل الرجل ولده ان یسمیه باسم حسن فلیحسن احدکم اسم ولده . )) (۲۴۴) نام گذاری کودک حضرت ابی الحسن (ع) می فرمود: اول نیکی به پدر به فرزند خود این است که او را به اسم خوبی نامگذاری کند، البته مراقب باشد اسم خوبی روی فرزند خود بگذارید. ((

فی وصیة النبی (ص) لعلی علیه السلام قال: یا علی حق الولد علی والدته ان یحسن اسمه و ادبه . )) (۲۴۵) رسول اکرم (ص) در وصایای خود به حضرت علی (ع) فرمود: انتخاب اسم خوب و ادب و تربیت، حقی است که هر فرزندی به پدر خود دارد. ((

قال النبی صلی الله علیه و آله: ان اول ما ینحل احدکم ولده الاسم الحسن . )) (۲۴۶) اولین عطا و بخشش هر یک از شما به فرزند خود، اسم خوبی است که برای او انتخاب می کنید. ناراحتی هایی که به علت عقده و حقارت پدید می آید هرگز بر طرف نخواهد شد مگر آن عقده درونی گشوده شود و ضمیر باطن از فشار نهانی خلاص گردد. کسی که از اسم یا نام خانوادگی زشت خود احساس حقارت می کند، تنها درمانش تغییر آن کلمه رشت است. موقعی که به این کار موفق می شود رنج باطنش خود به خود زایل می گردد. رسول اکرم (ص) اسم بد افراد و همچنین اسم بد بلادی را که مردم از انتساب به آن ناراحت بودند به اسامی خوبی تغییر می داد و از این راه شخص صاحب اسم یا سکنه آن شهرستان را از فشار عقده حقارت خلاص می کرد. تغییر نام های زشت ((

عن جعفر بن محمد عن ابيه علیهما السلام: ان رسول الله كان یغیر الاسماء القبیحة فی الرجال و البلدان . )) (۲۴۷) امام صادق علیه السلام فرمود که رسول اکرم اسما قبیح مردم و بلاد را تغییر می داد. ((

عن ابن عمر ان ابنه لعمر کانت یقال لها عاصیه فسمها رسول الله صلی الله علیه و آله جمیله . )) (۲۴۸) عمر دختری داشت که نامش عاصیه بود، یعنی گناهکار و رسول اکرم (ص) آن اسم را تغییر داد و او را جمیله، یعنی زیبا نام گذاری کرد. ((

عن ابی رافع ان زینب بنت ام سلمه کان اسمها بره فقیل تزکی نفسها فسمها رسول الله صلی الله علیه و آله زینب . )) (۲۴۹) زینب دختر ام سلمش است بره بود یعنی نیکوکار. از این کلمه استشمام خود ستایی و خود پسندی می شد و کسانی درباره آن زن می گفتند با این اسم می خواهد ادعای پاییکی نماید. برای این که مورد تحقیر و بی احترامی مردم واقع نشود رسول اکرم (ص) اسم او را به زینب تغییر داد. در خانواده های عرب قبل از اسلام بسیار معمول بود که فرزندان خود را به اسامی درندگان و گزندگان نام گذاری می کردند و این روش نامطبوع بعد از اسلام نیز در بعضی از خانواده ها کم و بیش مشاهده می شد. ((

عن احمد بن هیشم عن الرضا علیه السلام قال قلت له لم یسمی العرب اولادهم بکلب و فهد و نمر و اشباه ذلک؟ قال کانت العرب اصحاب حرب و کانت تهول علی العدو باسماء اولادهم . )) احمد بن هیشم از علی بن موسی الرضا علیهما السلام سوال کرد: چرا اعراب، فرزندان خود را به نام های سگ، یوز، پلنگ و نظایر آن ها نام گذاری می کردند؟ حضرت در جواب فرمود: عرب ها مردان جنگ و نبرد بودند، این اسم ها را روی فرزندان خود می گذارند تا وقت صدا زدن در دل دشمن ایجاد هول و هراس نمایند. تحقیر و ملامت با این که این قبیل اسامی ناپسند بین مردم بسیار عادی و معمول بود، ولی در مواقع تحقیر و توهین، مانند حربه برنده ای به کار می رفت و هر کی دیگری را به وسیله نام زشتش تویخ و ملامت می نمود. نام یکی از روسای عشایر عرب جاریه بود. به طوری که لغت اقرب الموارد می گوید، یکی از معانی جاریه الحیه من جنس الافعی، جاریه یک نوع ماری است از جنس افعی. جاریه مردی قوی و صریح اللهجه و با شخصیت بود. او و کسانی از حکومت ظالمانه معاویه ناراضی بودند و در دل نسبت به وی کینه و دشمنی داشتند. معاویه که بدبینی جاریه و کسانی را احساس کرده بود، تصمیم گرفت روزی در محضر مردم به وی توهین کند و نامش را وسیله تمسخر و تحقیر او قرار دهد. فرصتی پیش آمد و جاریه با معاویه روبه رو شد.

معاویه گفت: (( ما کان اھونک علی قومک ان سموک جاریه . معاویه و جاریه چه مقدار تو نزد قوم و قبله ات پست و ناچیزی که اسم تو را مار گذارده اند؟ جاریه فورا و بدون تامل گفت: (( ما کان اھونک علی قومک اذ سموک معاویه و ہی الاثنی من الکلاب . )) چه مقدار تو نزد قوم و قبیله ات پست و ناچیزی که اسم تو را معاویه گذارده اند، یعنی سگ ماده . معاویه از این جواب سخت ناراحت شد و گفت: ((بی مادر، ساکت باش!)) جاریه جواب داد: ((من مادرم دارم که مرا زاییده است . به خدا قسم دل هایی که بغض تو را در خود می پرورد در سینه های ماست و شمشیرهایی که با آن ها با تو نبرد خواهیم کرد در دست ها ماست . تو قادر نیستی به ستم ما را هلاک کنی و نمی توانی به روز بر ما حکومت نمایی . تو در زمامداری به ما عهد و پیمانی سپرده ای ، ما نیز طبق آن پیمان عهد اطاعت و شنوایی داده ایم . اگر تو به پیمانت وفا کنی ما هم به اطاعت وفاد داریم ، و اگر تخلف نمایی بدان که پشت سر ما گروه مردان نیرومند و نیزه های برنده است . )) (( فقال معاویه : لا اکثر الله فی الناس مثلک یا جاریه . )) (۲۵۰) معاویه که از صراحت گفتار و روح آزاد جاریه سخت شکست خورده بود گفت : خداوند مانند تو را در جامعه زیاد نکند!

### زشتی اسم و قیافه

مردی به نام شریک بن اعور، سید و بزرگ قوم خود بود و در زمان معاویه زندگی می کرد . شکل بدی داشت . اسمش شریک بود و کلمه شریک اسم خوبی برای انسان نیست . پدرش را اعور می گفتند و اعور کسی است که یک چشمش معیوب باشد . در یکی از روزهایی که معاویه در اوج قدرت بود شریک بن اعور به مجلس او آمد . معاویه از اسم نامطبوع وی و پدرش و همچنین از شکل بدش استفاده کرده و او را به باد تحقیر و اهانت گرفت . (( فقل له معاویه : والله انک لشریک و لیس لله من شریک . و انک انب الاعور و الصحیح خیر من الاعور، و انک لدمیم و الوسیم خیر من الدمیم فبم سودک قومک ؟ )) معاویه گفت : نام تو شریک است و برای خدا شریکی نیست . تو پسر اعوری و سالم از اعور بهتر است . صورت بدگلی داری و خوشگل بهتر از بد گل است . شریک در جواب گفت : ((به خدا قسم تو معاویه هستی و معاویه سگی است که عو عو می کند . تو عو عو کردی نامت را معاویه گذاردند . تو فرزند حربی و سلم و صلح از حرب بهتر است . تو فرزند صخری و زمین هموار از سنگلاخ بهتر است . )) (( فکیف صرت امیرالمومنین ؟ )) با این همه چگونه به مقام زمامداری مسلمین نایل آمدی ؟ سخنان شریک بن اعور معاویه را شکست داد . (( فقل له معاویه : اقسمت علیک الا ما خرجت عنی . )) (۲۵۱) شریک را قسم داد که از مجلس خارج شو! نظیر این دو قضیه در گذشته و حال بسیار بوده و هست . همان طور که اندام ناموزون ، اعضای ناقص و شکل نامطبوع ، منشا احساس حقارت است و اغلب منجر به عقده حقارت می گردد، همچنین اسم بد، نام خانوادگی بد و لقب بد نیز باعث احساس حقارت است . اگر فرضاً نود و نه درصد افراد یک اجتماع مردم وزین و خلیق و بی آزاری باشند و به این قبیل اشخاص تحقیر و توهین نمایند، کافی است یک درصد باقیمانده که تربیت صحیح ندارند آنان را مورد استهزا و اهانت خود قرار دهند . در مواردی که کودکان بر اساس قوانین قطعی خلقت با عیوب و نقایص غیر قابل علاجی از مادر متولد می شوند، مصیبت حقارت ، قطعی و اجتناب ناپذیر است . کودکان مجبورند تا پایان عمر رنج های درونی خود را تحمل کنند و با آن مصائب بسازند . پدران و مادران نیز در چنین مواردی جز بردباری و صبر چاره ای ندارند، زیرا بر طرف کردن عیوب و نقایص طبیعی در اختیار آنان نیست ، ولی انتخاب اسم خوب در اختیار پدران و مادران و از حقوق مسلم فرزندان است . آنان می توانند در نام گذاری کودکان وظیفه خود را به خوبی انجام دهند و برای اطفال اسمی انتخاب کنند که در طول ایام زندگی باعث احساس حقارت و سرافکنندگی آن ها نشود . شرمساری کودک کودکانی که به واسطه اسم نامناسب یا نام خانوادگی بد مورد استهزا و تمسخر سایر اطفال واقع می شوند، روحیه خود را می بازند، همواره افسرده خاطر و ملولند، از بازی های دسته جمعی کودکان هراس دارند و از معاشرت با آن ها خائفند، در محیط مدرسه حتی المقدور خود را پنهان می کنند، در صف شاگردان طوری می ایستند که مورد توجه مدیر یا ناظم مدرسه واقع نشوند، مبادا در

حضور اطفال اسم آن‌ها را به صدای بلند بگویند مصیبت آن‌ها تازه شود. ((عقدہ حقارت شامل تمام مشخصاتی می‌شود که مظهر عدم اعتماد به نفس، حس شکسته نفسی، عدم شایستگی و فقدان اراده هستند. کودکی که دچار احساس حقارت است وقتی که بزرگ شود یک رفتار انزوای طلبانه‌ای پیش خواهد گرفت، یا اقلان نسبت به هموعانش حس دوری و غربتی ایجاد خواهد کرد، زیرا وقایع و تجارب دوران کودکی به او فهمانده است که نزدیکی و جوشش یا دیگران بوده است که تمسخر و انتقاد را متوجه او ساخته است. کسی که از نزدیکان و هموعانش کناره جویی می‌کند معنی‌اش این است که از یک حس حقارتی که مولود تجارب کودکی است در عذاب است. از این رو، بنا به موازین روان‌شناسی، هر واقعه و خاطره‌ای که عزت نفس و غرور ذاتی شخص را ضعیف و معدوم می‌کند عاملی است برای توسعه و تقویت عقدہ حقارت و وسیله‌ای است که وی را در ردیف اعضای پریشان حال و ضعیف النفس جامعه در می‌آورد.)) (۲۵۲) از نام‌های پسندیده و مطبوع در سراسر شرق، اسامی و القاب رسول اکرم (ص) و ائمه علیهم السلام است. اذهان میلیون‌ها مردم مسلمان به خوبی و پاکی اسم‌های محمد، احمد، محمود، مصطفی، علی، مرتضی، حسن، مجتبی، حسین، کاظم، رضا، و نظایر آن‌ها متوجه است و کسی که نامش یکی از آن اسما باشد، در خود احساس حقارت و ناراحتی نمی‌کند و از این که خود را به آن نام معرفی نماید ابا و مضایقه ندارد. اولیای اسلام به پیروان خود توصیه کرده‌اند که فرزندان خود به به اسامی پیشوایان بزرگ الهی نام‌گذاری کنند. ((عن ابی عبدالله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه و آله قال: من ولد له اربعه اولاد لم یسم احدهم باسمی فقد جفانی.)) (۲۵۳) رسول اکرم (ص) می‌فرمود: کسی که چهار فرزند بیاورد و هیچ یک را به اسم من نام‌گذاری نکند به من جفا کرده است. بزرگان دین و دانش‌زنده نگاهداشتن نام مردان بزرگ جهان مورد توجه مخصوص تمام دنیای شرق و غرب است و برای این منظور از تمام وسایل استفاده می‌کنند. بسیاری از اکتشافات و اختراعات علمی و فنی را به اسم مکتشف و مخترعش نام‌گذاری کرده‌اند و تا بدین وسیله اسم آنان در زبان مردم جهان محفوظ بماند. اساتید و دانشجویان، مهندسی و کارگران فنی، روزی هزاران بار نام‌های آنان را در تمام دانشگاه‌ها و لابراتوارها و موسسات فنی جهان به زبان می‌آورند. در بعضی از کشورها، شهرهای بزرگ را به اسم مردان نامی خود نام‌گذاری نموده‌اند و در بعضی از شهرها، میدان‌ها و خیابان‌ها را به اسم اشخاص بزرگ مملکت نامیده‌اند. در کشور ایران نام چندین خیابان و میدان به اسم حافظ و سعدی، خیام و فردوسی، بوعلی و ابوریحان، و دیگر مردان بزرگ نامیده شده و بدین وسیله اسامی آنان زنده مانده است. اسامی مردان الهی یکی از وسایل زنده نگاهداشتن نام نبی اکرم و ائمه علیهم السلام این است که مسلمین، اسامی اولیای اسلام را روی فرزندان خود بگذارند. پدران و مادرانی که به این وظیفه توجه دارند و کودکان خویش را به اسمای مردان الهی نام‌گذاری می‌کنند، از طرفی، حق فرزندان را در انتخاب اسم خوب ادا کرده و آنان را از ابتلای به احساس حقارت مصون داشته‌اند، و از طرف دیگر با این عمل، مراتب علاقه خود را به راهبران دینی خویش آشکار نموده‌اند و بدون تردید در پیشگاه الهی ماء‌جورند. ((قیل لابی عبدالله علیه السلام: انن نسیمی باسمائکم و اسماء ابائکم فینعنا ذلک؟ فقال ای و الله.)) (۲۵۴) حضور امام صادق علیه السلام فرض شد که ما فرزندان خود را به اسمای شما و پدرانان نام‌گذاری می‌کنیم، آیا این عمل برای ما پیشگاه الهی اجر و فایده‌ای دارد؟ حضرت فرمود: لی به خدا قسم این عمل نفع معنوی دارد. ارزش کینه خوب در گذشته و نام خانوادگی خوب در عصر دارند ولی نام خانوادگی نامطبوعی انتخاب کرده‌اند و از این جهت همواره آزرده خاطرند. بعضی از اشخاص با شتابزدگی و بی‌اعتنایی نام خانوادگی بدی گرفته و در نتیجه سالیان دراز فرزندان آن‌ها از سوء انتخاب دچار ناراحتی هستند و از ادای آن کلمه احساس حقارت و پستی می‌کنند! بعضی از روایات اسلامی اسم و کینه طفل را در ردیف مهم قرار داده و خوبی هر دو را یک جا توصیه کرده‌اند. ((فقه الرضا - سمه باحسن الاسماء و کنه باحسن الکنی.)) (۲۵۵) فرزند خود را بهترین اسم و کینه نامگذاری کن. پیشوایان اسلام از شنیدن کینه‌های بدی که اشخاص برای خود انتخاب کرده بودند ملول می‌شدند و در مواقعی تذکرات لازم را به منظور حفظ حیثیت و آبروی آنان می‌دادند. ((عن زرارة قال سمعت ابا جعفر علیه السلام

یقول: ان رجلا كان يغشى على بن الحسين عليه السلام و كان يكنى ابا مرة . فكان اذا استادن عليه يقول ابو مرة بالباب . فقال به على بن الحسين عليه السلام : بالله اذا جئت الی بابنا فلا تقولن ابا مرة . )) (۲۵۶) زراره از امام باقر علیه السلام نقل کرده است فرمود: مردی به ملاقات حضرت سجاد علیه السلام می آمد و کنیه اش ابو مره بود . موقع استجازه می گفت : به حضرت سجاد عرض کنید ابو مره بر در خانه است و در خواست شرفیابی دارد . روزی حضرت سجاد علیه السلام به او فرمود: تو را به خدا بر در خانه من که می آیی خود را ابو مره معرفی نکن . (ابو مره کنیه شیطان است . کسی که این کنیه را برای خود انتخاب می کند خویشتن را شیطان صفت و آلوده نیت معرفی می نماید و با این سوء انتخاب ، خود را معرض تحقیر و اهانت دگران قرار می دهد . ) اثر روانی اسم و لقب نیز مانند اسم یا نام خانوادگی معرف صاحب لقب است و دارای اثر روانی است . لقب اگر بر و نامطبوع باشد منشاء احساس حقارت می شود و مانند اسم یا نام خانوادگی بد ، صاحبش را همواره رنج می دهد و باعث عذاب روحی وی می گردد . مردم کشور ما در گذشته به لقب توجه بسیاری داشتند و القاب معرف شخصیت و ارزش اجتماعی افراد بود . مردان بزرگ عملی ، و سیاسی ، رجال عالی مقام لشکری و کشوری ، هر کی به موجب فرمانی مخصوص لقبی داشتند . گرچه وضع اجتماعی امروز ما در موضوع القاب با گذشته تفاوت بسیاری کرده و لقب ارزش سابق خود را از دست داده است ، ولی کم و بیش القابی در اجتماع ما وجود دارد که بعضی موجب افتخار و سربلندی صاحب لقب است و بعضی مایه رنج روحی و احساس حقارت است . پاره ای از القاب جنبه عمومی دارد و تابع نوع شغل یا درجه یا مقام است و هر کس که واجد شرایط مربوطه باشد به آن لقب خوانده می شود . بعضی از القاب را اشخاص برای خود یا فرزندان خویش مانند اسم انتخاب می کنند و رفته رفته در جامعه به آن لقب معرفی و مشهور می شوند . گاهی وقایع و قضایای خوب یا بدی در طول زندگی اشخاص اتفاق می افتد و در اجتماع اثر مطلوب یا نامطلوبی می گذارد و مردم آن اثر را در کیک کلمه یا کی جمله خلاصه می کنند و آن را لقب صاحب اثر قرار می دهند .

### لغزش در سخن

عبیدالله بن زبیر از طرف برادرش عبدالله زبیر فرماندار مدینه بود و حوزه مأموریت خویش را در کمال قدرت اداره می کرد . روزی بر منبر با حضور جمعیت زیادی دچار لغزش سخن شد . او در ضمن اندرز و موعظه از شتر صالح نام برد و ستم قوم صالح را به آن حیوان بیان نمود . (( فقال لهم قد ترون ما صنع الله بقوم فی ناقه قيمتها خمسة دراهم . )) سپس گفت : دیدید خداوند با آن امت که به شتر پنج درهمی ظلم نمودند چه معامله کرد و چگونه آنان را گرفتار عذاب خود نمود . (( فسمى مقوم الناقه . )) (۲۵۷) اصل موعظه صحیح ، ولی قیمت کردن شتر لغزش بزرگی بود . مردم به او لقب مقوم الناقه دادند، یعنی فرماندار شتر قیمت کن . این لقب زباززد همه شد و به شخصیت وی ضربه عظیمی زد . عبدالله زبیر ناگزیر او را از کار بر کنار نمود و مصعب بن زبیر را به جای وی گمارد . در اثر یک پیش آمد، یک لغزش در سخن ، فرماندار نیرومند مدینه عبیدالله زبیر ساقط شد . مردم به وی لقب شتر قیمت کن دادند و او را به باد مسخره و استهزا گرفتند و در باطنش طوفانی از حقارت و پستی ایجاد کردند . فرمانداری که مورد تحقیر و توهین مردم واقع شود و در ضمیر خود احساس حقارت نماید هرگز نمی تواند با قدرت بر آنان حکومت کند . در جوامع بشری مردم بسیاری هستند که خود را با سوء انتخاب برای خویشتن لقب بدی برگزیده اند، یا رفتار زشت آنان در طول زندگی باعث شده است که جامعه آن هارا به کلمه بدی ملقب نماید و در نتیجه ایام عمر را با ناراحتی های روانی و احساس حقارت بگذرانند . (۲۵۸) در اجتماع کنونی ما، بین طبقات مختلف از این گونه القاب بسیار است . اکنون که با شما صحبت می کنم موارد متعددی را به خاطر دارم . به طوری که با گفتن یک کلمه اذهان مردم به شخص معینی متوجه می شود، ولی مقررات اخلاقی اسلام اجازه نمی دهد یکی از آن موارد را بر سیل مثال زنده به عرض شما برسانم . اسامی موهن در اسلام خواندن مردم به اسم لقبی که موجب اهانت و تحقیر آنان است ناروا شناخته شده و تعالیم اسلام مردم را از این عمل ناپسند، که باعث بغض و کینه اجتماعی است ، بر

حذر داشته است. خداوند در قرآن شریف فرموده است: (( و لا تنازوا باللقاب . )) شما مردم با ایمان مواظب باشید که به اسم های و لقب های زشت یکدیگر را بخوانید. در محضر حضرت علی بن موسی الرضا (ع) اسم شاعری به میان آمد. یکی از حضار او را به کنیه اش نام برد. (( فقال له هات اسمه ودع عنك هذا ان الله عزوجل يقول: ولا تترزوا باللقاب و لعل الرجل يكره هذا. )) (۲۵۹) حضرت فرمود: اسم شاعر را بگو و از ذکر کنیه اش خودداری کن. خداوند فرموده است مردم را به لقب بد نام نبرید، شاید مرد شاعر از این کنیه ناراضی باشد. (( و فی الحدیث: حق المومن علی اchiedه ان یسمیه باحب اسمائه. )) (۲۶۰) در حدیث است که حق مومن بر برادرش این است که او را به بهترین اسمش بنامد. اجتناب از تحقیر مردم عموم مسلمین موظفند از ذکر اسامی و القابی که باعث تحقیر و هتک حرم صاحبانش می شود خودداری نمایند و آنان را به آن اسم ها لقب ها نخوانند و موجب ملامت خاطر و شرمندگی آنان نشوند. ولی همه مردم عملاً-مراعات این دستور را نمی کنند. بعضی بر اثر بداخلاقی و بی اعتنائی به وظایف خویش و بعضی به علت نفهمی و نارسایی فکر مردم با به اسما و القاب بد و نام می برند و موجبات تحقیر و توهین آنان را با عمل زشت و نادرست خود فراهم می آورند. در اوایل قرن سوم هجری شخصی به نام ابوحفص در عراق زندگی می کرد که در اثر پاره ای از اعمال، مردم به او لقب لوطی دادند و در غیاب وی با این لقب او را تحقیر می نمودند. این شهرت او را سخت ناراحت داشت و به شخصیت وی ضربه غیر قابل جبرانی وارد کرد. زمانی یکی از همسایگان او مریض شد. ابوحفص به عیادت او رفت. بیمار در کمال ضعف و ناتوانی در بستر افتاده بود. ابوحفص از وی احوالپرسی کرد و به او گفت: ((مرا می شناسی؟)) بیمار با صدایی بسیار ضعیف جواب داد: ((چرا نشناسم، تو ابوحفص لوطی هستی. )) ابوحفص از این لقب سخت بر آشفت و گفت: ((از حد شناسایی گذشتی. امیدوارم از این بستر هرگز برنخیزی. )) این سخن را گفت و از کنار بیمار برخاست و رفت. (۲۶۱) سوء شهرت و محرومیت چه بسیار مردان عالم و تحصیل کرده ای که لایق مشاغل بزرگ مملکتی و شایسته مقامات عالی اجتماعی بودند و در اثر لقب بد و سوء شهرت، تمام ارزش خویش را در افکار عمومی از دست دادند و مردم آنان را با چشم پستی و حقارت نگریند! سرانجام نه تنها از مراتب لیاقت خود بهره نبردند، بلکه نتوانستند مانند یک فرد عادی زندگی خود ادامه دهند. اینان پیوسته دچار رنج روانی بوده و تمام عمر را با محرومیت تواءم با احساس حقارت و پستی گذارنده اند! اسحق بن ابراهیم معروف بن ابن الندیم از مردان تحصیل کرده و از افراد کم نظیر زمان خود بود. او در چند رشته از علوم مانند کلام، فقه، نحو، تاریخ، لغت، شعر، زحمت بسیار کشیده بود و به همه آن ها تسلط کامل داشت. در مجالس بحث علمی پهلوان توانایی بود و همواره بر فضیلتی عصر خود پیروز می شد. او در فنون مختلف قریب چهل مجلد کتاب نوشته و آثار مهمی از وی باقی مانده است. ابن ندیم آهنگ گرم و جذابی داشت و به آواز خواندن نیز بسیار علاقه مند بود. مکرر در مجالس بزم و خلفا و رجال کشور شرکت می کرد و با آواز طرب انگیز خویش مجلس را گرم و حضار را مجذوب می نمود. در اثر تکرار این عمل رفته رفته معلوماتش تحت الشعاع آوازش قرار گرفت و در جامعه به این صفت معروف شد و مردم به او لقب مغنی و مطرب دادند. این شهرت به او ضربه غیر قابل جبرانی زد و دیگر نتوانست به عنوان یک مرد علم و دانش در جامعه قد علم کند و مراتب شایستگی و لیاقت خود را آشکار نماید. با آن کمه خلفای و رجال وقت به او احترام بسیار می کردند، ولی از ترس افکار عمومی نمی توانستند به وی شغل شایسته ای بدهند و او را به یکی از کارهای مهم مملکتی بگمارند. مامون خلیفه عباسی می گفت: ((اگر شهرت غنا و آوازه خوانی ابن الندیم مانع نبود من او را به مقام رفیع قضاوت منصوب می کردم، زیرا از نظر فضل و دانش از تمام قضاوت امروز کشور شایستگی و لیاقت بیشتری دارد. )) (۲۶۲) نتیجه آن که اسم بد، نام خانوادگی بد، لقب و شهرت شد، باعث احساس حقارت و منشا عقده حقارت است و می تواند تمام ایام زندگی را بر آدمی ناگوار و تلخ نماید. احساس حقارتی که ناشی از اسم بد است و از دوران کودکی شروع می شود. یکی از حقوق دینی فرزندان به اولیای خود انتخاب اسم و لقب خوب است. پدران و مادران مسلمان لازم است به این وظیفه متوجه باشند، حقوق فرزندان را به خوبی ادا کنند و برای کودکان خویش اسامی و القاب شایسته



ای انتخاب نمایند و بی جهت باعث احساس حقارت و سر شکستگی آنان در تمام ایام زندگی نشوند .

## زیاده روی در محبت

### توضیحات

(( قال الله العظيم في كتابه : ((... لا- تحسبن الذين يفرحون بما اتوا و يحبون ان يحمدوا بما لم يفعلوا فلا- تحسبنهم بمفارة من العذاب و لهم عذاب اليم )))) (۲۶۳) یکی از علل پیدایش عقده حقارت ، زیاده روی در اعمال محبت نسبت به کودک است . اطفالی که بیش از اندازه مورد مهر و نوازش واقع می شوند و در نتیجه لوس و از خود راضی بار می آیند، در طول ایام حیات ، به خصوص در مواقع بر خورد با مشکلات زندگی به سختی دچار احساس حقارت و پستی می شوند، به اعمال ناشایستی دست می زنند و در بعضی از مواقع ناراحتی های روانی و فشارهای روحی کار آن ها را به دیوانگی یا خودکشی می کشاند .

### محبت به اندازه

به طوری که قبلا به عرض شما رساندم محبت در پرورش اهمیت و ارزش اندازه گیری صحیح در کم و کیف محبت و طرز اعمال آن ، کمتر از اصل محبت نیست . همان طور که خودداری از غذا، زیاده روی در غذا، مسموم بودن غذا، هر یک عوارضی روی بدن می گذارند، همچنین خودداری از محبت ، زیاده روی محبت ، محبت نابه جا و منحرف کننده ، هر یک آثار شومی در روان کودک دارند و بدبختی هایی به بار می آورند . هدف تربیت صحیح آن است که کودک برای زندگی توام با سعادت و خوشبختی ساخته شود . زندگی ، سراسر مبارزه و مشکلات است . در راه زندگی پستی ها و بلندها، محرومیت ها و ناکامی ها، شکستها و مصیبت ها، بسیار است . مربی لایق کسی است که جسم و جان کودک را به خوبی پرورش دهد و او را برای مبارزه و مقاومت در صحنه پر فشار زندگی مجهز نماید . همان طور که بدن کودک بر اثر مراقبت های بهداشتی اندازه گیری در غذا و خواب ، حرکت و ورزش ، نیرومند می شود و در مقابل سرما و گرما، گرسنگی و تشنگی و بیماری به خوبی مقاومت می کند، روان طفل نیز در پرتو بهداشت روحی و تعالیم اخلاقی و اندازه گیری در اعمال مهر و محبت ، تندی و خشونت ، نیرومند بار می آید و در برابر مصائب و محرومیت ها، ناکامی و شکست های روحی در کمال قدرت مقاومت می کند . کودکان از خود راضی بر عکس اطفالی که بیش از اندازه مهر و محبت می بینند، پدر و مادر بی قید و شرط تسلیم آن ها می شوند، و به تمام خواسته های خوب و بد آنان جامه عمل می پوشند و در نتیجه دیکتاتور و از خود راضی بار می آیند، روحی ضعیف و روانی زود رنج دارند . از دوران کودکی تا پایان عمر در مقابل کوچک ترین ناملایم و خفیف ترین ناکامی آزرده خاطر و ناراحت می شوند و در نبردهای زندگی خیلی زود شکست می خورند . گروه ناز پرورده ها در تمام دروان حیات ناکام و متاثرند و در مشکلات عادی زندگی با زبونی و ذلت و عقب نشینی می کنند و در لحظات سخت دست به خودکشی می زنند . خطای تربیتی گرچه هر روش ناپسندی که پدران و مادران در راه تربیت فرزندان خود اعمال می کنند نتیجه شومی دارد و منشاء یک قسم بدبختی و تیره روزی است ، ولی زیاده روی در محبت و لوس بار آوردن کودک از بزرگ ترین خطاهای تربیتی است . بدبختی هایی که از این راه دامنگیر فرزندان می شود بسیار مهم و خطرناک است . کلیه دانشمندان روان این موضوع را در مباحث تربیت کودک با اهمیت تلقی کرده و هر یک در آن باره مبسوطا سخن گفته اند . برای نمونه عین عبارت چند تن از دانشمندان غرب را برای شما می خوانم . ژیلبرت روبن می گوید: ((لوس بار آوردن کودک منتج به عصانیت های شدید و استبداد رای او می گردد و اغلب باعث سلطه طلبی وی می شود و بالتیجه طفل ، قدرت را در دست می گیرد و با سرعت شدیدی می رود و با آنکه اعصابی بسیار حساس دارد، به وسیله حيله و خشونت فائق

می شود. لوس کردن اطفال آن‌ها را موجوداتی بدبخت و ضعیف و بی اراده و اتکالی بار می آورد. آن‌ها بیکیکه در قدیم با لحنی تمسخرآمیز به مادر بی قید می گفتند: ((طفل شما لوس نیست، بلکه خراب شده است.)) نه فقط اغراق نمی گفتند بلکه پیشگوئی صحیحی می کردند. بعضی اوقات از ملاحظه پاره ای بی مبالاتی هخایی تربیتی لرزه بر اندام می افتد، زیرا به راستی کشتارهای بی گناهدانی را می بینیم که ممکن بود نجات یابند.)) (۲۶۴) عزیزان بی جهت مک براید می گوید: ((عزیز در دردانگی هم نشانه دیگری از عقده حقارت است. ریشه آن را در طرز تربیت غلط دوران کودکی باید جست و جو کرد. کودکی که خود را چشم و چراغ والدین خود می دانسته است وقتی هم که بزرگ می شود و بصورت زن یا مرد کامل در می آید، در تمام جهات زندگی دلش می خواهد عزیز بی جهت و شمع محفل همگان باشد. وقتی چنین آدمی می بیند که مورد توجه قرار نگرفته است وضع روحی اش آشفته شده و آرامش فکرش مختل می گردد، یا دست به انتحار می زند یا دیگران را بد نام می کند. عقده حقارتی که بدین صورت در مردم ظهور می کند از مصائب بزرگ اجتماع است.)) (۲۶۵) ریموند بیچ می گوید: ((باید درباره برخی از خطاکاری هایی که از اولیه ترین سنین کودک روی می دهد تذکراتی دهیم. رایج ترین این اشتباهات همان روشی است که منجر به لوس شدن کودک می گردد. محبت بی جا از همان روزهای نخست اطفال را لوس می کند. پدر و مادر طبعاً جویای بهروزی و نیکبختی فرزند خود هستند و از همین نظر توجه فراوانی به او دارند، تملقش را می گویند، هر زحمت و رنج حتی رنج های خیلی کوچک را از وی دور می سازند و به تدریج که طفل بزرگ می شود کوشا هستند و سایل همه تفریحات مناسب سنش را برای او آماده سازند. البته این احساسات به ظاهر در خور تمجید هستند، اما در باطن به وضع وحشت آوری خطرناک می باشند.)) (۲۶۶) ((انسان ناز پرورده در کشاکش زندگی تاب مقاومت و قدرت مبارزه ندارد، وی از کوچک ترین امری که خلاف میل او اتفاق افتد چنان دچار زحمت می شود که حتی گاهی به خودکشی پناه می برد. الفرد آدلر روان شناس نامی و پدر روان شناسی مکتب فردی زنی را شاهد می آورد که باعث به علت آنکه همسایه وی رادیو را بلند می گرفته، به تذکرات مکرر او وقعی نمی نهاده و جواب رد به او می داده، خودکشی می کند. تحقیقات آدلر نشان می دهد که این زن از کودکی ناز پرورده و عزیز دردانه بار آمده بوده است. وی هر چه می خواسته در منزل بی چون و چرا فراهم می شده، از این رو در دنیایی که به او جواب منفی بدهند دیگر تاب زندگی نداشته است.)) (۲۶۷) افراط در محبت آیین مقدس اسلام در برنامه تربیت کودک اولیای اطفال را از زیاده وری در اعمال محبت بر حذر داشته است. آنان که در مهر و نوازش فرزندان افراط می کنند و با روش ناپسند خویش آنان را به بیماری خود پسندی و از خود رضایی مبتلا می نمایند مورد بدبینی پیشوایان اسلام هستند. ((عن ابی جعفر علیه السلام قال: شر الالباء من دعاه البر الی الافراط و شر الالباء من دعاه التقصیر الی العقوق.)) (۲۶۸) امام باقر علیه السلام می فرمود: بدترین پدران کسانی هستند که در نیکی و محبت نسبت به فرزندان از حد تجاوز کنند و به زیاده روی و افراط بگرایند، و بدترین فرزندان کسسانی هستند که در اثر تقصیر و کوتاهی در انجام وظایف، پدر را از خود ناراضی نمایند. بدبختیایی که به علت زیاده روی در محبت دامنگیر فرزندان می شود بسیار مهم و خطرناک است، به همین جهت امام علیه السلام آن پدرانی را که با این روش ناپسند فرزندان خود را تربیت می کنند، بدترین پدران معرفی نموده است. مریبان شایسته طفل فطرتا میل دارد آزاد باشد، هر چه می خواهد بکند، به هر چیز دست بزند و هیچ کس سد راه خواهش های او نشود، ولی این کار به صلاح کودک نیست، زیرا او نیک و بد را نمی شناسد و خیر و شر خود را نمی فهمد. مربی خوب کسی است که عاقلانه خواهش های طفل را تعدیل نماید، هر جا خواسته کودک به مصلحت اوست با مهربانی و عطوفت عمل کند. آنجا که خواهش کودک به صلاح وی نیست در کمال اقتدار با یک نگاه تند یا بی اعتنایی او را از خواسته ناروایش منع نماید. بعضی از پدران و مادران نادان کمترین توجهی به خیر کودک و مصلحت تربیتی او ندارند. اینان عاشق دلباخته و دوست نادان طفل خود هستند. هدفشان تنها راضی کردن طفل و بر آوردن خواهش های اوست. بی حساب به بچه میدان می دهند و عملاً خود را مطیع و فرمانبردار و او را مطاع و فرمانروا می سازند. هر

روز که بر عمر کودک می گذرد خود خواه تر می شود و ریشه های خانمان بر انداز استبداد و خود سری در فکرش محکمتر می گردد. عواطف نابجا این قبیل پدران و مادران بی خرد، بصورت دوستی و مودت تیشه به ریشه سعادت فرزندان خود می زنند و با عواطف نابجا و محبت های ناپسند خویش، آنان را به راه بدبختی و سیه روزی سوق می دهند! کودکانی که با این روش مذموم تربیت می شوند، لوس و از خود راضی بار می آیند و این خلق ناپسند از بیماری های خطرناک روانی است، عوارض بسیاری روی جسم و جان می گذارد و نتایج شومش از خلال گفتار و رفتار بیمار به خوبی مشهود است. (( عن علی علیه السلام: شر الامور الرضا عن النفس. )) (۲۶۹) علی علیه السلام می فرمود: خود پسندی و از خود رضایی بدترین حالت روانی است. اطفال مستبد طفلی که سالیان دراز در محیط خانواده مستبدانه حکومت کرده و پدر و مادر مطیع بی قید و شرط او بوده اند، طبعاً لوس و از خود راضی است. او متوقع است تمام مردان مانند پدر و همه زنان مانند مادر از وی اطاعت کنند و او را بی چون و چرا به کار بندند. بدیهی است کس که از جامعه چنین توقع بی جایی دارد مورد نفرت و انزجار مردم است و او را با چشم سخط و غضب نگاه می کنند و این خود یکی از آثار شوم خود پسندی است. (( عن ابی الحسن الثالث علیه السلام قال: من رضی عن نفسه کثر الساخون علیه. )) (۲۷۰) حضرت امام هادی علیه السلام می فرمود: آن کس که خود پسند و از خود راضی است غضب کنندگان به وی زیاد خواهند بود. (( عن علی علیه السلام: ایاک ان ترضی عن نفسك فیکثر الساخون علیه. )) (۲۷۱) علی علیه السلام می فرمود: از صفت مذموم خود پسندی پرهیز کن که دچار غضب کنندگان بسیار خواهی شد. (( قال علی علیه السلام: من رضی عن نفسه کثر الساخون علیه. )) (۲۷۲) علی علیه السلام می فرمود: کسی که از خود راضی است خشم کنندگان به وی زیاد خواهند بود.

## خودشناسی

آن کس که عقلش نیرومند و سالم است حد خود را می شناسد و از اندازه واقعی خویش تجاوز نمی کند. خود پسندی مردان از خود راضی دلیل نارسایی عقل آن هاست. آنان اگر عقل آزاد و نیرومندی می داشتند هرگز به این بیماری دچار نمی شدند و خود را بیش از آنچه هستند به حساب نمی آورند. (( قال علی علیه السلام: رضاء العبد عن نفسه برهان سخاقه عقله. )) (۲۷۳) علی علیه السلام می فرمود: خود پسندی و از خود رضایی هر کس دلیل نقص و کوتاهی عقل اوست. یعنی کسی که عقل کامل دارد هرگز به ناخوشی خود پسندی دچار نمی شود. خود پسندی کودکانی که در اثر محبت زیادی لوس باز آمده و گرفتار خوی پلید خود پسندی هستند نمی توانند خویشتر را قوانین اجتناب ناپذیر زندگی مطبق کنند و بر مشکلات فائق آیند. اینان تا پایان عمر به این بیماری دچارند و از عوارض آن رنج می برند. (( البته کودک نیاز فراوانی به محبت دارد، اما نه از آن محبت های افراطی و مبالغه آمیزی که اشتها و تمایلات وی را تحریک کند. قوانین تغییر ناپذیری یافت می شوند که همواره در هر عصری در اداره زندگی ها و اجتماعات تاثیر دارند. یکی از آن قوانین این است که هر فردی در سایه شکیبایی و حوصله و پایداری در مقابل وظیفه با دست خویش سر نوشتش را به وجود آورد. کودک لوس و فاسد ناتوان تر از آن است که بتواند در زندگی به چنین تلاشی برخیزد. او پیوسته در یک جهان خیالی و نامتعادل به سر می برد و تا دم مرگ می پندارد که یک لبخند یا یک اخم، رحم و شفقت همه کس را تحریک خواهد کرد. به گفته دکتر آدلر در کتاب تربیت کودکان، اطفالی که چنین پرورش یافته اند می خواهند که همه، طبیعتاً آنها را دوست بدارند. اگر گفتیم که این بچه ها تا دم مرگ با این طرز تفکر باقی می مانند سخنی به گزاف نرانده ایم. راستی کیست که از این بچه های پیر که هنوز لوس و نتر هستند ندیده باشد؟... این ها مردانی هستند که گاه در سایه استعداد های قابل توجه تا پای پیروزی و موفقیت هم پیش می آیند، اما ناگهان در چنین موقعی با کردار و رفتار بچگانه خود همه چیز را از دست می دهند. آیا قبول ندارید که انسان بارها با زنانی روبه رو می شود که هنوز در شصت سالگی تصور می کنند با قهر و اخم

می‌توانند هر چه می‌خواهند به دست آورند. ((۲۷۴) والدین ستمکار شاید بسیاری از پدران و مادران، خطر زیاده روی در مهر و محبت را نسبت به کودک درست درک نمی‌کنند و نمی‌دانند چگونه با اعمال به ظاهر مطبوع و دلنشین خود که مایه راضی کردن کودک است، مرتکب ظلم بزرگی شده‌اند. از طرفی فرزند را لوس و از خود راضی بار آورده و برای تمام دروان زندگی، او را بدبخت و سیه روز کرده‌اند، و از طرف دیگر به فرموده امام باقر علیه السلام خویشتن را در ردیف بدترین پدران آورده‌اند. برای آن که این فصل مهم تربیتی تا اندازه بر شنوندگان گرامی واضح شود و اولیای اطفال به وظایف شرعی و علمی خود آگاه گردند، بحث امروز را به توضیح این موضوع و نتایج شوم لوس بار آمدن اختصاص می‌دهم. امید است آقایان محترم عرایضم را با دقت توجه فرمایند و عملاً به کار بندند و فرزندان را از سوء تربیت مصون دارند. اولین مطلبی که لازم است در بحث امروز روشن شود پاسخ این پرسش است که پدر و مادر از چه زمان باید در اعمال محبت نسبت به کودک اندازه گیری کنند تا بچه لوس و از خود راضی بار نیاید. همه می‌دانند که تغذیه کودک و تقویت بنیه جسمانی او از روز اول ولادت شروع می‌شود. طفل، یک انسان زنده است و هر موجود زنده‌ای برای حفظ حیات مادی خود غذا لازم دارد، ولی بسیاری از پدران و مادران نمی‌دانند پرورش عادات خوب و بد که منشا پیدایش صفات پسندیده و ناپسند است و همچنین زیاده روی در محبت که باعث لوس بار آمدن کودک است از چه زمان شروع می‌شود. فراگرفتن عادات کسانی تصور می‌کنند نوزاد یک پاره گوشت زنده‌ای است که تنها به غذا و خواب احتیاج دارد، حداقل باید یک سال بر وی بگذرد تا تدریجاً دستگاه درک روانی او بیدار شود، از آن موقع است که پدر و مادر می‌توانند پرورش عادات پسندیده را در کودک شروع کنند و به عبارت دیگر، اینان گمان دارند تغذیه جسم کودک از روز اول ولادت شروع می‌شود، ولی شروع تغذیه جان لااقل یک سال بعد از ولادت است. چنین تصویری خطای محض و اشتباهی آشکار است. کودک در هفته‌های اول زندگی با سرمایه غرایز و استعدادهای انعکاسی خود عاداتی را فرا می‌گیرد که اگر آن عادات ناپسند باشد مانع فراگرفتن عادات خوب می‌شود. ((طفل نوزاد دارای انعکاسات و غرایز است، اما فاقد عادات می‌باشد و هر گونه عاداتی هم که در رحم پیدا کرده باشد در اوضاع و احوال پس از ولادت او بی‌فایده است، حتی بعضی اوقات تنفس را هم باید به نوزاد یاد داد. تنها غریزه‌ای که در آن جا وجود دارد و خوب رشد کرده است غریزه مکیدن پستان و شیر خوردن است. در اوقاتی که به مکیدن مشغول می‌شود با محیط تازه خود مائه‌نوس می‌گردد، لیکن بقیه اوقات بیداری او در یک حال گیجی مبهم می‌گذرد. فقط هنگام خواب، که قسمت بیشتر بیست و چهار ساعت را فرا می‌گیرد، از این حال رها می‌گردد. پس از دو هفته، تمام این اوضاع و احوال تغییر می‌کند. طفل از تجاربی که به طور منظم در ظرف دو هفته مکرر واقع شده است توقعاتی پیدا می‌کند و در این وقت محافظ می‌شود. شاید محافظ بودن او از هر زمان بعدی دیگری کامل تر و زیادتر باشد، از هر تغییری در آن چه که به آن انس گرفته است نفرت دارد. عادات نخستین سرعتی که طفل شیرخوار در کسب عادات به کار می‌برد شگفت آور است. کسب هر گونه عادت بد، سدی در برابر کسب عادات خوب در اوایل کودکی خواهد بود. به همین جهت است که تکوین عادات در اوایل کودکی این قدر مهم به شمار می‌رود. چه، اگر عادت‌های اولی نیک باشد در آینده از تشویق‌های بی‌پایان نجات خواهیم یافت. به علاوه عاداتی که در آغاز عمر کسب شود در دوره‌های بعدی زندگی کاملاً بسان غرایز خواهند بود و به همان اندازه موثر و مسلط می‌باشند و عادات منافی آن که بعدها کسب شود ممکن نیست به آن درجه از تاثیر و تسلط برسند. بنا به این دلیل، موضوع عادات نخستین باید مورد توجه کامل واقع شود. کودکان شیرخوار خیلی بیش از آن چه که اشخاص بالغ و بزرگ تصور می‌کنند محیل و مکار هستند. این کودکان وقتی که ببینند گریه کردن نتایج خیلی مطلوب تری به بار می‌آورد البته همان روش را به کار می‌بندند، و بعداً همین که ببینند عادت شکوه و زاری به جای این که آنان را مشمول نوازش کند منفور می‌سازد، تعجب و تکدر را پیشه می‌کنند و دنیا به چشم آنان سرد و خشک و بی‌روم می‌آید. موقع صحیح و مناسب که لازم می‌آید به ترتیب اخلاقی شروع می‌شود درست همان لحظه تولد است، زیرا در این وقت است که می‌توان بدون انتظار

یاس به کار شروع کرد. اما اگر تربیت پس از این زمان شروع گردد آن وقت مجبور می شویم که با عادات مخالف مبارزه کنیم. در نتیجه هر کس که در این موقع به امر تربیت مشغول می شود مورد نفرت و عدم رضایت قرار خواهد گرفت. ((۲۷۵)) پی ریزی صفات عادات پسندیده یا ناپسند در هفته های اول زندگی در دوران کودکی پی ریزی می شود. صفاتی که طفل از کودکی به آن ها عادت می کند در اعماق جان او نفوذ می نماید و تغییر آن ها بسیار مشکل است. همان طور که پدران و مادران دانا از روز اول ولادت غذای جسم نوزاد را مراقبت می نمایند و با اندازه گیری صحیح و فواصل معین طبق برنامه علمی به کودک غذا می دهند، لازم است از همان موقع به تغذیه جان او نیز متوجه باشند و کودک را با برنامه صحیح تربیتی به عادات پسندیده پرورش دهند. با آن چه عرض رسید، مطلب اول بحث امروز و پاسخ به پرسش واضح گردید. معلوم شد که اندازه گیری در اعمال مهر و محبت و جلوگیری از لوس بار آمدن کودک از هفته های اول زندگی نوزاد باید شروع شود. کودکی که یک سال از عمرش گذشته چندین منزل از منازل تربیتی را پشت سر گذارده است. اگر محبت های نابجا پدر و مادر در سال اول زندگی او را لوس و از خود راضی بار آورده باشد اصلاح کودک بسی دشوار و مشکل است. ((بر روی هم از همان ماه های نخست زندگی پایه های اخلاقی کودک پی ریزی می شود و در پایان یک سالگی، پدر و مادر بر حسب روش تربیتی خود یا انسانی به وجود آورده اند که قابلیت استعداد هر نوع نظم و انضباط را دارد و یا آن که به هیچ وجه دارای این حس نیست. البته زمانی می رسد که دیگر از ما کاری ساخته نیست تا برخو و خصلت آن ها چیره شویم، زیرا ما وظیفه خویش را درباره تربیت اولیه کودک از یاد برده ایم، همان تربیتی که ما کمتر از هر کار دیگری به آن می اندیشیم.)) (۲۷۶) تعدیل محبت دومین مطلبی که لازم است در بحث امروز واضح شود چگونگی اندازه گیری و تعدیل در اعمال مهر و محبت است. بدون تردید فرزندان بشر علاوه بر تمایل به غذا و هوا و سایر نیازمندی های طبیعی، به مهر و محبت هم تمایل فطری دارند. لازم است این خواهش طبیعی نیز به نوبه خود با وضع صحیح در مزاج کودک ارضا گردد و طفل بر طبق سنت خلقت و فطرت تربیت شود. وظیفه دقیق و سنگین پدر و مادر در حسن تربیت کود این است که بدانند مهر و محبت را در چه مواردی باید به کار برند و در مواقع لازم چه مقدار باید آن را اعمال نمایند، زیرا از خود رضایی و لوس بار آمدن کودک معلول یکی از این دو امر است. یا بی جا محبت کردن، یا در جای صحیح بیش از اندازه مهر ورزیدن. برای نشان دادن خطاهای تربیتی می توان از محبت های نابه جای بعضی از پدران و مادران نادان ده ها مثال آورد، ولی برای نمونه سه مورد را بیان می کنم. امید است شنوندگان با هوش فطری خود به سایر موارد متوجه شوند. پرستاری از کودک بیمار ۱. از مواردی که پدران و مادران نادان به فرزندان محبت بیش از اندازه و گاهی محبت بی مورد می کنند و در نتیجه طفل و لوس و از خود راضی بار می آید و وقتی است که کودک مریض و بستری می شود. پدر و مادر عاقل در این موقع مانند دو پرستار جدی خود را برای درمان او مجهز می نمایند، طیب می آورند، دستور او را در برنامه های غذا و دوا به کار می بندند، حرارت بدن طفل را در ساعات مختلف شبانه روز ثبت می کنند. پدر و مادر در برابر چشم های کنجکاو کودک مانند دو پرستار وظیفه شناسند. به کودک می فهماند که وضع ما و شما عادی است، فقط پیشامدی شده که شما مریض هستید و علت کسالت و از دویدن، بازی کردن، غذای عادی خوردن، محروم شده اید. ما دستور طیب را درباره شما به کار می بندیم. شما هم باید در خوردن دوا و زدن سوزن از دستور پزشک اطاعت کنید. البته پس از چند روز حال شما خوب خواهد شد. اگر فرضاً پدر و مادر در باطن از بیماری فرزند ناراحت هستند، در مقابل کودک خود را عادی نشان می دهند و کاری نمی کنند که طفل پریشانی و اضطراب آنان را احساس نماید.

### نگرانی های نابجا

بعضی از پدران و مادران در این موقع وضع غیر عادی به خود می گیرند. در مقابل کودک اظهار نگرانی و اضطراب شدید می

کنند. کنار بستر طفل می‌نشینند، با قیافه غصه دار او را نگاه می‌کنند، اشک می‌ریزند، گاهی دست محبت به سرش می‌کشند، با کلمات تملق آمیز با او حرف می‌زنند، گاهی صورت تب دار او را با دیده گریان می‌بوسند، هر چه می‌توانند نوازش می‌کنند، مرض او را یک حادثه مهم وانمود می‌نمایند، عملاً به وی می‌فهماند که همه در کسالت او خود را باخته‌اند، راحت و آرام را از دست داده‌اند، پدر کسب و را ترک کرده و مادر زندگی را فراموش نموده است و تمام اوضاع خانواده به علت بیماری او مختل شده است. این کارهای خام و جاهلانه کوچک‌ترین اثری در علاج بیمار ندارد، ولی اخلاق طفل را فاسد می‌کند. او را لوس و از خود راضی می‌نماید. کودک معتقد می‌شود که ارزش بزرگی دارد. با خود می‌گوید: ((این منم که این قدر مهم و مورد احترامم، این منم که بیماری ام وضع خانواده را به هم زده و همه را متوجه من نموده است.)) بیماری طفل درمان می‌شود، ولی این عقیده غلط در اعماق فکر او باقی می‌ماند. همواره از پدر و مادر و از سایر مردم توقع چنین احترامی دارد، منتظر است اگر موقعی به سر درد مبتلا شود نه تنها اوضاع منزل به هم بریزد، بلکه سایر مردم نیز در بیماری او ناراحت شوند. تمارض کودک گاهی به دروغ خود را به ناخوشی می‌زند برای این که از نوازش پدر و مادر لذتی ببرد و به محبوبیت خود مطمئن گردد. وقتی چنین طفلی با این عقیده غلط بزرگ می‌شود و می‌بیند کسی به وی اعتنا نمی‌کند و در بیماری او هیچ کس اظهار ناراحتی نمی‌نماید، واضح است چه اندازه خود را کوچک می‌بیند و در ضمیر باطن احساس حقارت می‌نماید. دلیل کارنگی می‌گوید: ((ماری روبر تس را این هارت، رمان نویس معروف، قصه یک خانم سالم و جوانی را برای من نقل کرد که خود را رنجور ساخت تا توجه خانواده با به سوی خود جلب کرده، اهمیت خود را اثبات نماید. کم کم فهمیده بود با پیش رفتن سن احتمال شوهر کردن برای او کمتر شده است. پس در برابر چشمانش منظره تاریکی گسترده بود و هیچ امید و دلخوشی به زندگی نداشت. بانوی رمان نویس می‌گفت: این خانم بستری شد و مدت ده سال مادر پیرش از او پرستاری می‌کرد و روزی چند بار ظروف غذای او را از پله‌ها بالا می‌برد. عاقبت مادرش به جان آمد و به درود حیات گفت. رنجور چند هفته به ناله و زاری مشغول بود. چون کسی به دادش نمی‌رسید بر خاست و لباس پوشید و زندگی سابق را دنبال کرد.)) (۲۷۷) محبت‌های بی‌مورد از خود رضایی و لوس‌بار آمدن یکی از عوامل مهم بدبختی و احساس حقارت در تمام دروان زندگی است. محبت‌های بی‌مورد اولیای اطفال، که این خود ستم بزرگی به فرزندان است، منشا پیدایش این خوی ناپسندیده است. به همه شما شنوندگان گرامی خاطرناشن می‌کنم که از اعمال محبت‌های نابجا درباره فرزندان خویش جدا خودداری کنید و باعث تیره روزی اطفال خود نشوید. گفتار امام علی قدر، حضرت باقر (ع) را همواره به خاطر داشته باشید: ((شر الالباء من دعاهن الی الافراط.)) بدترین پدران کسانی هستند که در نیکی و محبت نسبت به فرزندان از حد تجاوز کنند و به زیاده روی و افراط بگرایند. ۲. کودک تازه به راه افتاد است. در حضور پدر و مادر در اطاق باری می‌کند. توپ کوچکی در دست دارد. به طرفی می‌اندازد، دنبالش می‌رود، بر می‌دارد، دوباره می‌اندازد، و این کار را تکرار می‌کند. یک بار توپ پای دیوار می‌رود. طفل نزدیک می‌آید. خم می‌شود که آن را بردارد، پیشانی اش به دیوار می‌خورد. این پیش آمد برای کودک حائنه تازه‌ای است. طفل نمی‌داند در مقابل این حادثه چه عکس‌العملی از خود نشان دهد، گریه کند، بخندد، هیچ نگوید، خلاصه متحیر است. به پدر و مادر نگاه می‌کند تا وضع آن‌ها را در این پیشامد ببیند و عکس‌العمل مناسبی نشان بدهد. بچه در این حال از خو نظری ندارد، تنها عمل پدر و مادر را منعکس می‌کند. بخندند، می‌خندند. اظهار ناراحتی کنند، گریه می‌کند. هیچ نگویند، هیچ نمی‌کند و به بازی خود ادامه می‌دهد. لحظات حساس این لحظه و لحظاتی نظیر این از نظر تربیتی برای طفل بسیار حساس است. عمل نادرست پدر و مادر در این قبیل مواقع اثر بدی در روان کودک می‌گذارد. پدران و مادران عاقل در چنین مواردی اصلاً کودک را نگاه نمی‌کنند، به انتظار طفل اعتنا ندارند، و این پیشامد را به چیزی نمی‌گیرند. با بی‌اعتنایی خود عملاً به کودک می‌فهماند که پیشانی به دیوار خوردن، زمین افتادن، و حوادثی نظیر این‌ها در زندگی اطفال عادی است. بعضی از پدران و مادران عاقل روی واقعه هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهند، ولی از

آن فرصت استفاده می‌کنند، با قیافه جدی و به زبان آموزش به طفل می‌گویند: نزدیک دیوار یا ستون قدری عقب بایست تا وقتی خم می‌شوی پیشانی‌ات به دیوار نخورد. توقع نوازش پدران و مادران غیر متوجه، در این قبیل موانع به طفل محبت‌های نابجا می‌کنند، کودک را در آغوش می‌گیرند، می‌بوسند، پیشانی یا دیگر عضو حادثه دیده را با دست نوازش می‌کنند، از پیشامدی که برای طفل شده است اظهار ناراحتی و تاثر می‌نمایند، به او تملق می‌گویند، گاهی برای راضی کردن کودک، زمین یا دیوار را کتک می‌زنند. طفل در مقابل آن همه محبت و نوازش عکس‌العمل نشان می‌دهد، آه و زاری می‌کند، اشک می‌ریزد، خود را در مقابل آن پیشامد طلبکار و مستحق نوازش می‌پندارد. محبت‌های بی‌مورد پدر و مادر در موارد دیگری مشابه این پیشامد تکرار می‌شود. رفته رفته خوی ناپسند از خود رضایی در نهاد کودک ریشه می‌کند. طفل لوس بار می‌آید و در هر پیشامد کوچکی توقع ناز کشیدن و نوازش کردن دارد. کودک با این توقع غلط بزرگ می‌شود، دوران طفولیت را پشت سر می‌گذارد، در جامعه صدمات بزرگی می‌بیند. و بر خلاف انتظارش هیچ کس به وی محبت نمی‌کند، ناراحت می‌شود، در خود احساس پستی می‌کند، دچار عقده حقارت می‌گردد و زندگی را به تلخی و رنج‌های درونی می‌گذارند. محبت‌های بی‌جای پدر و مادر او را به این تیره روزی و بدبختی دچار نموده است. ((شر الالباء من دعاه البر الی الافراط.)) بدترین پدران کسانی هستند که در نیکی و محبت نسبت به فرزندان از حد تجاوز کنند و به زیاده روی و افراط بگرایند. خواهش‌های مضر ۳. تضاد آشکاری بین خواهش‌های نفسانی هر انسان از طرفی، و مصلحت‌های فردی اجتماعی از طرف دیگر وجود دارد. آدمی از نظر تمایلات فردی و هوای نفس خویش مایل است از هر قید و بندی آزاد باشد و هیچ مانعی سد راه خواسته‌های او نشود. هر چه می‌خواهد بگوید، هر چه میل دارد بخورد، به هر نحوی متمایل است شهوات خویش را ارضا نماید. ولی مصلحت خود او و مصلحت اجتماعی که باید در آن زندگی کند، ایجاب می‌نماید که هر انسان از خواهش‌های مضر و غیر مشروع خویش صرف نظر کند و از ارضای آن چشم‌پوشد و این امر برای تمام ملل و اقوام جهان اولین و اساسی‌ترین شرط زندگی اجتماعی است. جامعه بشر در پرتو بزرگی می‌تواند به این مقصد مقدس نایل گردد و زندگی سعادت‌بخشی به وجود آورد: اول آن که تمام مردم نیکی‌ها و بدی‌های زندگی را بشناسند؛ دیگر آن که هر انسانی بر نفس خویش آن چنان حاکم و مسلط شود که بتواند به آسانی خود را از بدی‌ها و ناروایی‌ها برکنار نگاه دارد و این مطلب هدف اساسی رهبران آسمانی و همچنین منظور عالی مریبان ارجمند بشر است. به هر نسبتی که در اجتماع تربیت صحیح پیشرفت کند و ادب بر مردم حاکم باشد ناروایی و گناه کمتر است. بر عکس هر قدر مردم به تربیت بی‌اعتنا باشند حجم بدی‌ها بیشتر خواهد بود. ((عن علی علیه السلام: من کلف بالادب قلت مساویه.)) (۲۷۸) علی علیه السلام می‌فرمود: آن کس که ادب بر وی تحمیل شود، و تربیت نفس سرکش او را مهار نماید گناهان او کم می‌شود. ((من قل ادبه کثرت مساویه.)) (۲۷۹) پذیرش تربیت بر عکس، آن کس که ادب و تربیت را کمتر بپذیرد گناهانش بسیار خواهد بود. گرچه بشر در تمام دوران زندگی تربیت‌پذیر است، ولی در ایام طفولیت آمادگی بیشتری دارد. جسم و جان کودک برای پذیرش هر تربیت خوب و بد مهیاست و آن چه را که در کودکی می‌آموزد، در اعماق جاننش نفوذ می‌کند و تا پایان عمر می‌تواند به آسانی آن را به کار بندد. ((کودک را می‌توان خیلی آسان تر از باهوش‌ترین سگ‌های گله تربیت کرد و چنان بار آورد که بدون احساس خستگی بدود، به چالاکی یک گربه به زمین بیفتد، از درخت بالا-برود، شنا کند، تناسب خود را در نشست و برخاست حفظ نماید، به آن چه در اطرافش می‌گذرد دقیق شود، و به سرعت از خواب برخیزد، به چند زبان سخن بگوید، مطیع باشد، راه حمله و دفاع را بداند، دست‌هایش را برای کارهای مفید به کار برد و غیره... عادات اخلاقی نیز به طریقی نظیر این ایجاد می‌شود. سگ‌ها به خودی‌خود دزدی نکردن را یاد می‌گیرند، ولی شرافتمندی و صداقت و شجاعت باید در کودک چون رفلکس‌ها ایجاد شود، یعنی بدون دلیل و بدون بحث و تفسیر آن‌ها را به کار بندد.)) (۲۸۰) اولین مدرسه تربیت و ادب کودک، دامن پدر و آغوش مادر است. پدران و مادران موظفند در دوران طفولیت قدم به قدم به تناسب فهم و استعداد کودک خوبی‌ها را به وی بیاموزند و

در انجام آن‌ها تشویق کنند، بدی‌ها را به او بفهمانند و از ارتکاب آن‌ها بر حذرش دارند و نیل به چنین هدفی با محبت‌های نابجا و بی‌حساب هرگز میسر نیست. طفلی که خود را از هر جهت آزاد بداند، هر نیک و بدی را مرتکب شود و در مقابل تمام کارها از پدر و مادر تنها مهر و محبت ببیند، لوس و از خود راضی بار می‌آید. او نه تنها از بدی اجتناب نمی‌کند، بلکه متوقع است در کارهای بدش مورد تشویق و قدر دانی مردم واقع شود، زیرا پدر و مادر با او چنین رفتار کرده‌اند. امید و ترس طفل در محیط خانواده باید همواره بین امیدواری و ترس باشد. به محبت‌های پدر و مادر امیدوار بوده و از تندی و تعرض آنان بترسد. طفل بای این مطلب را باور کند که در کارهای بد آزاد نیست و از وی مواخذه می‌شود. در محیط خانواده، محبت، خشونت، اغماض، توییح، تشویق، تغافل، بی‌اعتنایی، هر یک در جای خود لازم است. پدران و مادران باید تمام این صفات را در موارد مناسب به منظور تربیت صحیح فرزند اعمال نمایند. در چنین شرایطی طفل در خود احساس مسوولیت می‌کند و هرگز لوس و از خود راضی بار نمی‌آید. احساس مسوولیت ((هر چه برای تندرستی و حفظ سلامت کودک ضرورت دارد باید عمل شود. وقتی طفل از ورزش بد متالم می‌شود، باید او را در کنار برد، همچنین باید او را خشک و گرم نگاه داشت. اما اگر بی‌جهت و بدون علت محسوس گریه می‌کند، باید او را به حال خود گذاشت که هر قدر می‌خواهد فریاد کند، و اگر غیر از این رفتار شود به زودی به صورت حاکم مستبدی در می‌آید. در مواقعی هم که مقتضی است بدو توجه شود نباید افراط کرد، بلکه باید دایره عمل به اندازه احتیاج و ضرورت باشد و در اظهار عواطف زیاده روی نشود. هرگز نباید طفل را در هیچ یک از مراحل زندگی به صورت یک اسباب بازی در آورد، بکله باید از همان آغاز امر او را با نظر بسیار جدی و با نظری که این طفل فردا بالغ خواهد شد بنگریم. البته ممکن نیست طفل دارای عادت‌های اشخاص بالغ باشد، لکن ما باید از هر چیزی که سد راه اکتساب این عادات می‌شود دوری بجویم. گذشته‌ای این ما نباید حس مهم شمردن وجود خود را که تجارب بعدی آن را آزرده می‌سازد و به هر حال مطابق با واقع هم نیست در طفل برقرار کنیم. اگر مراقبت به عمل نیاید طفل این را احساس می‌کند و حکمتیش درباره اهمیت وجود خویش به همان درجه‌ای است که پدر و مادرش احساس می‌کنند. در زندگی آینده محیط اجتماعی آن قدرها مشتاقانه به او نظر نخواهد کرد و عاداتی که او را این طور خود بین ساخته است که خویش را مرکز مردم دیگر جهان بدانند وی را یاس و ناامیدی هدایت می‌کند .)) (۲۸۱)

### اغماض بی‌موقع

محبت‌های نابجا و اغماض‌های بی‌موقع پدران و مادران نادان بعضی از اطفال را به قدری بی‌حیا و بدکار، لوس و از خود راضی بار آورده است که نقل حرکات آنان باعث کمال تاجر و شرمندگی است. اطفال چند ساله‌ای را می‌بینیم که به علت از خود رضایی و سوء تربیت، فحش می‌دهند، نوکر و کلفت منزل را کتک می‌زنند، لباس‌های آن‌ها را پاره می‌کنند، به طرف آنان چوب و سنگ پرت می‌نمایند که گاهی منجر به شکستن سر و آسیب‌های بدنی می‌شود. پدران و مادران بی‌خرد از کارهای ناپسند فرزندان خود لذت می‌برند و به جای توییح و ماخذه، به روی آنان می‌خندند و با خنده‌های احمقانه خود اطفال را به زشتکاری تشویق می‌کنند و آن‌ها را به سیه‌روزی بدبختی سوق می‌دهند. امام باقر علیه السلام درباره این مرییان نادان فرموده است: ((شر الالباء من دعاه البر الی الافراط.)) بدترین پدران کسانی هستند که در نیکی و محبت نسبت به فرزندان از حد تجاوز کنند و به زیاده روی و افراط بگرایند. توقعات احمقانه کودکانی که در اثر محبت بیش از اندازه لوس و از خود راضی بار آمده‌اند، از پدران و مادران و همچنین از تمام مردم توقعات بیجایی دارند. منتظرند که در محیط خانواده و اجتماع، رفتار و گفتارشان مانند دوران کودکی همواره مورد تشویق و احترام باشد و مردم از نیکی‌های نکرده و یا از کرده‌های ناپسند آن‌ها قدردانی و تمجید کنند. جامعه به این خواهش‌های نابجا اعتنا نمی‌کند و چنین توقعات احمقانه را هرگز قابل عمل نمی‌داند. ((قال علی



علیه السلام: طلب الثناء لغیر اسحقاق خرق . )) (۲۸۲) علی علیه السلام فرموده است: تمنای تمجید نابجا از مردم داشتن ابله‌ی و حماقت است. بیماری حقارت شکستی که از بی‌اعتنایی و سوء نظر مردم دامنگیر خود پسندان می‌شود بسیار سنگین و طاقت فرسا است، آنان را به احساس پستی و بیماری حقارت دچار می‌کند و در باطن از تحقیر مردم به سختی رنج می‌برند. سرانجام با بیماری روانی و دیوانگی گرفتار می‌شوند یا به گناه و کارهای ناشایسته‌ای دست می‌زنند. قرآن شریف به این افراد پر توقع و از خود راضی صریحا وعده عذاب داده است. (( لا تحسبن الذین یفرحون بما اتوا و یحبون ان یحمدوا یمال لم یفعلوا فلا تحسبنهم بمفارة من العذاب و لهم عذاب الیم . )) آنان که به زشت کاری‌های خود مسرور و شادمانند و دوست دارند مردم آن‌ها را به کارهای نیکی که انجام نداده‌اند تمجید و ستایش کنند گمان مبر که آنها را از عذاب الهی رهایی است، برای آنان عذاب دردناک مقرر است. (( عن علی علیه السلام: رضاء العبد عن نفسه مقرون بسخط ربه . )) (۲۸۳) علی علیه السلام می‌فرمود: خوی ناپسند از خود رضایی، آدمی به غضب خداوند بزرگ نزدیک می‌کند. اجتناب از خود پسندی اولیای گرامی اسلام از هر عملی که کمترین اثر خود پسندی از آن استشمام می‌شد جدا اجتناب می‌کردند و از کسانی که به چنین رفتاری دست می‌زدند اظهار تنفر می‌فرمودند. برای نمونه دو حدیث از روش حضرت سجاد علیه السلام به عرض شما می‌رسانم: (( عن ابی عبدالله علیه السلام قال: لما حضر محمد بن اسامه الموت دخلت علیه بنوه اسم فقال لهم قد عرفتم قرابتی و منزلتی منکم و علی دین فاحب ان تضمنوه عنی . فقال علی بن الحسین (ع): اما و الله ثلث دینک علی ثم سکت و سکتوا . فقال علی بن الحسین (ع): علی دینک کله . ثم قال علی بن الحسین . اما انه لم یمنعنی ان اضمنه اولا الا کراهیه ان یقولوا سبقنا . )) (۲۸۴) محمد بن اسامه در مرض موت بود. حضرت سجاد علیه السلام و جمعی‌ای بنی هاشم گرد بسترش جمع شدند. بیمار متوجه حضار مجلس شد و گفت: شما پیوستگی و موقع مرا با خودتان می‌دانید. اینک که مرگم نزدیک شده مبلغی مقروضم. میل دارم خاطر مرا آسوده کنید و قرضم را تعهد نمایید. حضرت سجاد علیه السلام بلافاصله فرمود: یک سوم دینت به عهده من، و ساکت شد. حضار نیز همه سکوت کردند و کسی داوطلب تعهد بقیه قرض نشد. پس از چند لحظه سکوت، دوباره حضرت سجاد فرمود: تمام دینت به عهده من. سپس گفت: مانعی نداست که من از اول تمام بدهی تو را عهده می‌گرفتم، ولی میل نداشتم که حضار بگویند علی نب الحسین پیشدستی کرد و در انجام این عمل خیر محلی برای شرکت ما باقی نگذاشت. (( عن ابی جعفر علیه السلام قال: نظر الی الی رجل و معه ابنه یمشی و الابن متکیء علی ذراع الایب . قال فما کلمه الی مقتله حتی فارق الدنیا . )) (۲۸۵) فرزند بی‌ادب امام باقر علیه السلام فرمود: پدر در رهگذر، پدر و پسری را دید با هم راه می‌رفتند، ولی پسر بی‌ادب، پسر لوس و از خود راضی در حال حرکت به بازوی پدر تکیه کرده بود. امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم زین العابدین از این عمل ناپسند پسر آن چنان خشمگین شد که تا پایان زندگی با آن پسر حرف نزد. کودکان لوس بار آمده روشن ناپسند کودکان لوس بار آمده در مواقع مختلف به صورت‌های گوناگونی آشکار می‌گردد. این قبیل اطفال در ایام کودکی پدران و مادرا خود را با اعمال نادرست خویش به زحمت می‌اندازند و آنان را با مشکلاتی مواجه می‌کنند. (( هنگامی که در خانواده طفل لوس بار آمده، کودک دومی پا به عرصه وجود نهد، بزرگ‌ترین ضربه روحی بر این کودک، که اولین طفل خانواده بوده، وارد می‌آید، زیرا طرز تربیت او غلط بوده است. تا دیروز او را طوری بار آورده بودند که خود را فعال مایشاء خانه و گل سر سبد والدینش می‌دانست. او امرش مجری بود و هر نازشی که می‌آمد، پدر و مادرش آن را با کمال رضایت می‌کشیدند، ولی با تولد طفل دوم رقیب خطرناکی در مقابل خود می‌بیند که نه تنها در همه چیز رقیب اوست، بلکه می‌خواهد او را از اریکه فرمانروایی هم سرنگون کند و آخر الامر این کار را می‌کند. طفل اولین نمی‌داند و نمی‌تواند در قبال چنین موضعی هیچ گونه عکس العمل نشان بدهد، ناچار احساسات مخافت آمیز خود را فرو می‌خورد و بعضی اوقات برای جلب توجه والدین رختخواب خود را شب‌ها مرطوب می‌کند، بی‌جهت جیغ می‌کشد، یا موقع حرف زدن با لکنت زبان صحبت می‌کند. )) (۲۸۶) (( در بعضی از خانواده‌ها اولاد ارشد به شکل یک کودک لوس در می‌آید. همه حرکات،

لبخندها، و کلمات وی در نظر پدر و مادر جوانش مانند یک واقعه غیر مترقبه و شیرین و دلکش جلوه می‌کند و او به صورت ایده آل بزرگ و مهم خانواده در می‌آید. کودک که به خوبی متوجه این جریان است کم‌کم گمان می‌برد که این همه توجه و دقت فقط باید خاص و ویژه او باشد. اگر کودک دیگری در این خانواده به دنیا بیاید یک ماجرای بزرگ آغاز می‌شود. این فرزند ارشد نه تنها باید راضی شود که مهر پدر و مادر را با رقیب نو آمده‌ای قسمت کند، بلکه باید تحمل کند که به خاطر آن یکی درباره او اهمال و غفلت هم روا دارند و البته از این جریان رنج می‌برد. اگر احیانا بیماری به سراغ این کودکان دل شکسته بیاید آن وقت سعی می‌کنند ترحم، توجه، و محبت پدر و مادر را به سوی خود بکشانند و حتی برای این منظور با عقل کودکان خود نقش‌ها بازی می‌کنند، و بدین ترتیب کودکی که تاکنون عاقل و طبیعی بوده، به محض تولد فرزند دوم خیره و غیر قابل تحمل می‌شود و هزاران کار به ظاهر ابلهانه و غیر منتظره از او سر می‌زند، تا آن جا که پدر و مادر را به بهت و حیرت می‌اندازد. ((۲۸۷)) انحطاط اخلاقی بدبختی‌های زندگی و محرومیت‌های اجتماعی اطفال از خود راضی و لوس بار آمده وقتی به اوج خود می‌رسد که ایام کودکی را پشت سر بگذرانند و عملاً وارد اجتماع شوند. اینان با کارهای نادرست و اعمال نامطبوع خویش خوی ناپسند خود را آشکار می‌کنند و در خلال معاشرت‌های اجتماعی، مراتب انحطاط اخلاقی و عدم لیاقت خود را ظاهر می‌سازند.

### شکست‌های درونی

شخص لوس بار آمده به دو مصیبت بزرگ گرفتار است: از طرفی متوقع است زن و مرد اجتماع مانند پدر و مادر نادانش او را نوازش کنند و بی حساب احترام نمایند و او را بی‌چون و چرا به کار بندند. وقتی مشاهده می‌کند که مردم نه تنها احترامش نمی‌کنند، بلکه در مقابل این توقع بیجا مسخره‌اش می‌نمایند سخت ناراحت می‌شود در خود احساس حقارت و پستی می‌نماید. و از طرف دیگر شکست‌های درونی و ناکامی‌های روانی که منشا عقده حقارت شده است او را تندخو و عصبی، بی‌حوصله و بد اخلاق، زبون و فرومایه می‌کند. به مردم بدبین می‌شود، با کلمات زشت و رفتار ناپسند خویش آنان را خشمگین و ناراضی می‌نماید و پیوسته به این دو مصیبت گرفتار است! ((زندگی قرن بیستم بیش از هر چیز با شجاعت و پایداری ملازمه دارد و بدون این خصوصیات نمی‌توان با مشکلات آن روبه‌رو گردید. اتفاقاً کودکی که بد تربیت شده باشد همین دو صفت بزرگ را فاقد است، بدین معنی که در زندگی کودکی وی را آزاد گذارده‌اند، هر چه خواسته است برایش فراهم ساخته‌اند و به طور کلی در عالم کودکی خود و در محیط زندگی خانوادگی، دیکتاتور به تمام معنی بوده است. بالنتیجه در نظر چنین طفلی مشکل، مانع، سختی، فلاکت و بی‌کسی، معنی و مفهومی ندارد. طفلی که بد تربیت شده موقعی که بزرگ شد اگر وارث ثروت کلانی باشد، خواهی نخواهی مجبور به معاشرت و تماس با مردم است و چون اطرافیان خویش را مثل اطرافیان دوره کودکی، بی‌بند و بار، مهربان و سهل‌انگار نمی‌بیند، ناچار همه را پست و فاسد و غیر قابل معاشرت دانسته و زندگی را بر خود تلخ می‌کند. و اگر وارث ثروتی از پدر و مادر نبود و مجبور شد برای ادامه زندگی دنبال کسب و کاری برود، آن وقت است که در اثر فقدان حس شجاعت و اعتماد به نفس فاجعه زندگی او شروع می‌شود و میان ناامیدی و بدبختی محصور می‌گردد. به زودی در می‌یابد که وی برای زندگی در دنیای تنازع بقا تربیت نشده است و نمی‌تواند با تنهایی روی پای خود بایستد. ناچار در صف کسانی در می‌آید که نه تنها سربار جامعه‌اند، بلکه پارازیت مردمند، مثل جیب‌برها، فالگیرها، قماربازها، میخوارگان، و غیره.)) (۲۸۸) ناپسند از خودرضایی منشا عیوب و زشتی‌های بسیاری است. کسانی که به این بیماری اخلاقی گرفتارند بیشتر گفتار و رفتارشان آلوده است، از حلال دوستی و دشمنی، تصدیق و تکذیب، موافقت و مخالفت آن‌ها خود خواهی و انحراف عقلی آن‌ها به خوبی مشهود است. اینان با کارهای نادرست و سخنان نابجای خود خویشتن را رسوا می‌کنند و خودپسندی خویش را آشکار می‌نمایند. ((قال علی علیه السلام: بالرضاء عن النفس تظهر السوءات و العیوب.)) (۲۸۹) علی علیه السلام می‌فرمود: صفت ناپسند از خود رضایی

وسيله آشکار شدن زشتی های و عیوب آدمی است . و همچنین فرموده است : (( من رضى عن نفسه ظهرت عليه المعایب . )) (۲۹۰) آن کس که گرفتار بیماری از خود رضایی است ، زشتی ها در وی آشکار می گردد . کودکان زود رنج ضعف نفس یکی از آثار شوم از خود رضای است . کودکانی که لوس بار آمده اند، اطفالی که پدر و مادر مطیع بی قید و شرط آن ها بوده اند و از اول بدون زحمت به تمام تمایلات خویش نایل شده اند، روانی ضعیف و زود رنج دارند، خود را می بازند و در کمال بدبختی و زبونی عقب نشینی می کنند . تن به ذلت دادن ، تملق گفتن ، منزوی شدن ، خودکشی کردن ، و کارهایی نظایر این ها، طرف مختلف عقب نشینی از میدان جنگ زندگی است . ((محرک خودکشی ؟ و چه عواملی آدمی را به خودکشی وا می دارد؟ اگر از دیوانگان و اشخاص مختل المشاعر یا معتاد به الکل بگذریم ، اشخاص عادی بر اثر یاس و حرمان ، یا برای راحت شدن از رنج ها یا فرار از تنگ محکومتی دست به این کار می زنند . در خودکشی هیچ عمل شجاعت آمیز و قهرمانانه دیده نمی شود و آن را می توان عملی ناشی از بی همتی دانست ، زیرا به وسیله این کار شخص نشان می دهد که نمی تواند با مصائب روبه رو شود و با محبت ها فریب های زندگی مواجه گردد، و نمی خواهد سنگینی بار مسوولیت را روی شانه های خود احساس کند . خودکشی مانند جنایت از تظاهرات حس خود پرستی است . )) (۲۹۱) درس بردباری کودک را باید از اول نیرومند و با اراده تربیت کرد . باید قولاً و عملاً بردباری و مقاومت ، ثبات قدم و استقامت در مشکلات زندگی را به او درس داد . مرد باید که در کشاکش دهر سنگ زیرین آسیا باشد لوس بار آمدن و از خود راضی بودن با نیرومندی اراده و قدرت مقاومت در نبرد زندگی ناسازگار است . غریزه حب اولاد که خود یکی ای حجاب های تیره عقل است ، به ضمیمه نادانی و بی اطلاعی از وظایف ، بعضی از پدران و مادران را در راه تربیت کودکان از صراط مستقیم منحرف می کند، به برنامه های دینی و علمی توجه نمی کنند، و فرزندان را با محبت های بیجا و زیاده از حد که سم مهلک سعادت کودک است پرورش می دهند و بزرگ ترین دشمنی را در لباس دوستی و محبت درباره آن ها اعمال می کنند و تا پایان عمر آنان را به دست تیره روزی و بدبختی می سپارند . چنین تربیتی نه مرضی دین است و نه مرضی علم . پدران و مادران که با محبت های بیش از حد به فرزندان خود ستم می کنند و باعث از خودرضایی آنان می شوند، در پیشگاه خداوند بزرگ مسوولند، و بدون تردید با این روش ناپسند، کودکان بی گناه خود را تسلیم انواع بدبختی و مصائب نموده اند . فرزند خرد را به مشقت بزرگ کن کز زحمت است هر که به راحت رسیده است ورنه ز چشم بیفتند چه طفل اشک آن بی هنر پسر که ترا نوردیده است پیوسته در نیاز و نقم پاید آن پسر کورا پدر به ناز و نعم پروردیده است آسان کشد به ساحل مقصود رخت بخت آن ناخدا که سختی دریا کشیده است . حدیث امام باقر علیه السلام را همواره به خاطر داشته باشید و به وظیفه خود را اندازه گیری محبت توجه کنید: (( شر الالباء من دعاه البر الی الافراط . )) بدترین پدران کسانی هستند که در نیکی و محبت نسبت به فرزندان ، از حد تجاوز کنند و به زیاده روی و افراط بگرایند .

## پرورش اعتماد به نفس

### اشاره

(( قال الله العظيم فی کتابه : ))(والدین امنوا و اتبعتم ذریتهم بایمان الحقناهم ذریتهم و ما التناهم هم من عملهم من شیء کل امری ء بما کسب رهین )(( (۲۹۲)

### طفیلی بار آمدن

محبت های بی حساب و نابخای پدران و مادران نادان نتایج شوم و ناراحت کننده ای برای فرزندان در بر دارد و در تمام دروان

زندگی مایه تیره روزی و بدبختی آنان می شود. یکی از آثار نامطلوب زیاده روی در محبت، از خود رضایی و لوس بار آمدن کودک است که روز گذشته به قدر کافی درباره آن توضیح داده شد. یکی دیگر از نتایج شوم زیاده روی در محبت که موضوع بحث امروز است طفیلی بار آمدن کودک و در هم شکستن اعتماد به نفس و حس استقلال اوست. خطر این خوی ناپسند برای اطفال اگر بیشتر از لوس بار آمدن نباشد قطعا کمتر نیست. حس مسوولیت حس مسوولیت شخصی و اعتماد به نفس، یکی از بزرگ ترین ارکان سعادت فرد و اجتماع است. پیروزی های درخشانی که مردان بزرگ جهان به دست آورده اند و پیشرفت هایی که در شوون مختلف علمی و اجتماعی و اقتصادی، نصیب آنان شده است همه و همه، مرهون درک مسوولیت فردی و به اتکای فعالیت های پی گیر و مداوم آنان بوده است. موفقیت های علمی برای کسانی است که به پشتکار داری و کوشش خود، به مطالعه و ممارست خود امیدوارند. محصلی که به درستی نخوانده و به قدر کافی زحمت نکشیده و به امید کمک دگران و ارفاق این و آن در جلسه امتحان شرکت می کند، هرگز به مدارج عالی علمی نایل نخواهد شد. پیشرفت اقتصادی برای کسانی که در زندگی تنها به فعالیت خود تکیه کرده و به احدی چشم امید ندوخته اند. آن کس که اعتماد به نفس ندارد و در زندگی طفیلی مردم است و از دسترنج دگران به گدایی ارتزاق می کند، هرگز از پیروزی های اقتصادی نصیبی نخواهد داشت. ((اعتماد به نفس اساس هر رستگاری و هر پیشرفتی است. اگر اکثر افراد ملتی به آن فضیلت آرایش یافتنند، آن ملت بزرگ و توانا می شود و سر ارتقا و توانایی او فقط داشتن همان خصلت است، زیرا در این صورت عزم انسان قوی و در صورت اتکای به دیگری ضعیف می شود. مساعدت هایی که از خارج به شخص می رسد غالبا پشتکار داری و مجاهدت او را ضعیف می کند، زیرا در این حالت، انسان موجبی برای سعی و کوشش نمی یابد، مخصوصا در صورتی که مساعدت های خارجی از حد لزوم تجاوز کند، در این وقت به کلی اعصاب سست و روح عزم و قوه سعی در انسان می میرد. بهترین شرایع و قوانین، انسان را در زندگانی خود مختار دانسته و به او آزادی می دهد که به خویشتن تکیه کرده و زندگانی خود را اراده نماید.)) (۲۹۳) اعتماد به نفس مقصود از اعتماد به نفس که چندی است زبانزد مردم شده و مکرر در کتاب هاکی روانی و تربیتی به چشم می خورد این است که هر فردی در تاءمین سعادت مادی و معنوی خود متکی باشد، از همسایه، از رفیق، و خلاصه از مردم منطق باشد و هرگز آنان را تکیه گاه امید و سعادت خود قرار ندهد. مقصود از اعتماد به نفس این است که هر انسانی شخصا خود را مسوول کارهای خویش بشناسد و در انجام وظایف خود قیام کند و بداند پشتکار داری و جدیت او، امیدواری و صحت عمل او، مایه پیشرفت و موفقیت اوست، و بر عکس، تنبلی و مسامحه کاری او، ناامیدی و نادرستی او، منشاء بدبختی و سقوط اوست. این مطلب یک اصل تازه ای نیست که بعضی تصور کنند دنیای غرب آن را فهمیده و به مردم جهان عرضه کرده است. آیین مقدس اسلام در چهارده قرن قبل این حقیقت درخشان را که راز سعادت و کامیابی فرد و اجتماع است و پیشرفت های خیره کننده ای که در آن روزگار تاریک نصیب مسلمین گردید، مرهون این سرمایه بزرگ یعنی اعتماد به نفس و حس مسوولیت شخصی بود. مسوولیت فردی اساس تعلیم و تربیت اسلامی بر مسوولیت فردی، تکالیف شخصی، انجام وظیفه، و اعتماد به نفس استوار است. هر فرد مسلمانی در شوون دینی و دنیوی خود تکالیف مخصوصی دارد، و در راه تاءمین سعادت باید به شخص خود به نیت خود و به عمل خود تکیه کند و آن وظایف را قدم به قدم انجام دهد. در اسلام سعادت هر انسانی به عقاید و اعمال خود او بستگی دارد، و بدبختی های هر کس ناشی از نیت بد و رفتار ناپسند خود اوست. پاداش ها و کیفرهای دنیوی و اخروی مردم تابع نیک و بدهای فردی آنان و بر اساس اعمال شخصی هر انسان استوار است. این مطلب از بدیهی ترین مسائل مذهبی است و درباره آن آیات و اخبار بسیاری رسیده است. برای نمونه بعضی از آن ها را به عرض شما می رسانم: (( لا یکلف الله نفسا الا وسعها ما کسبت و علیها ما اکتسبت. )) (۲۹۴) خداوند هیچ کس را به وظیفه مکلف نمی کند مگر به قدر توانایی اش. اعمال نیک هر انسانی به نفع خود اوست و کارهای ناپسندش نیز به ضرر خود او خواهد بود. (( کل نفس بما کسبت رهینه. )) (۲۹۵) هر انسانی در گروه اعمال خویشتن است. (( و ان لیس للانسان الا ما سعی و

ان سعیه سوف یری . )) (۲۹۶) برای آدمی جز حاصل کوشش او پاداشی نیست و نتیجه سعی و کوشش هر کس به زودی مشاهده می شود . از این سه آیه مسوولیت شخصی و ارزش اعمال هر کس برای خود او به خوبی واضح است . خداوند در این آیات نیک و بد عمل هر کس را عاید خود او دانسته و سعادت و بدبختی هر فردی را در گرو کارهای او شناخته ، و پاداش هر انسانی را در حاصل کوشش و سعی او منحصر نموده و این معنی جامع و کامل اعتماد به نفس و حس مسوولیت شخصی است . ارزش همت (( عن علی علیه السلام : قدر الرجل علی قدر همته . )) (۲۹۷) علی علیه السلام می فرمود: ارزش هر انسانی به مقدار همت اوست . یعنی قیمت شخصیت افراد بشر را باید در مقدار اعتماد به نفس و درجه علو همت آنان جست و جو کرد . این فضیلت روانی در هر انسانی بیشتر باشد ارزش انسانی او قطعا بیشتر خواهد بود . به خود متکی همچو خورشید باش که خورشید از خویش تابنده است در مکتب اسلام پایگاه اساسی سعادت و خوشبختی و همچنین تکیه گاه شقاوت و بدبختی هر انسانی ، خود اوست . اوست که می تواند در پرتو سعی و کوشش به انجام وظایف خویش قیام نماید و خود را خوشبخت کند . اوست که قادر است با سوء نیت به اعمال ناپسند آلوده شود و خویشتن را تسلیم بدبختی و عذاب الهی نماید . اعتماد به خلق اسلام در راه ایجاد اعتماد به نفس تنها به بیان مسوولیت فردی و احیای شخصیت مسلمین قناعت نکرده است ، بلکه اعتماد به خلق را که نقطه مقابل اعتماد به نفس مذموم شناخته و پیروان را از آن بر حذر داشته است . (( عن علی بن الحسین علیه السلام قال : رایت الخیر کله قد اجتمع فی قطع الطمع عما فی ایدی الناس . )) (۲۹۸) حضرت سجاد علیه السلام می فرمود: به نظر من جمیع سعادت و نیکی ها در این است که آدمی از آنچه در دست مردم است قطع طمع و امید نماید . منشا محرومیت به خود تکیه کردن ، روی پای خود ایستادن ، اعتماد به نفس داشتن ، با تمام نیروی شخصی در راه سعادت مادی و معنوی خویش کوشش نمودن ، مایه استقلال شخصیت و موجب عزت نزد خدا و خلق است . و بر عکس ، به مردم تکیه کردن طفیلی بودن ، چشم طمع به دگران دوختن ، به این و آن امید داشتن ، منشا محرومیت مادی و معنوی و باعث ذلت نزد خدا و خلق است . (( عن ابی عبدالله علیه السلام : الناس مما فی ایدی الناس عز للمومن . )) (۲۹۹) امام صادق علیه السلام می فرمود: عزت و شرف مومن در این است که از دگران مایوس باشد و از آنچه در دست مردم است قطع امید نماید . نیروی مقاومت افرادی زبون و بی همت در کشاکش زندگی و نبردهای حیاتی قدرت مقاومت ندارند، خیلی زود شکست می خوردند و در کمال ذلت عقب نشینی می کنند . مردان با همت ، افرادی که به خویشتن متکی هستند، اعتماد به نفس دارند، در سختی های زندگی ، در مبارزات حیاتی ، نیرومندانه مقاومت می کنند، با مصائب و آلام می سازند سرانجام پیروز می شوند . (( عن علی علیه السبام الحلم و الاناة توامان ینتجهما علو الهمة . )) (۳۰۰) علی علیه السلام می فرمود: بردباری و تانی مانند دو کودک یک شکمند و زاییده همت عالی هستند . یعنی در اثر همت بلند دو خوی پسندیده در آدمی آشکار می شود: یکی بردباری و آن دیگر، خودداری از شتابزدگی . اطمینان خاطر (( عن ابی عبدالله علیه السلام قال : ینبغی للمومن ان یکون فیه ثمانی خصال و فورا عند الهزاهز صبورا عند البلاء . )) (۳۰۱) امام صادق علیه السلام می فرمود: هشت خصلت پسندیده شایسته مردان با ایمان است : اول آرامش نفس و اطمینان خاطر در فتنه ها و حوادث . دوم بردباری و صبر در مصائب و بلاهای سنگین . (( قال رسول الله علیه و آله : المومن الذی یخالط الناس و یصبر علی اذاهم اعظم اجرا من المومن الذی لا یخالطهم و لا یصبر علی اذاهم . )) (۳۰۲) رسول اکرم (ص) می فرمود: مومنی که با مردم می آمیزد و آزار آنان را تحمل می کند، در پیشگاه الهی اجرش بزرگتر است از آن مومنی که با مردم آمیزش ندارد و بر اذیت آن ها صبر نمی کند .

### قبول مسوولیت

مردم ضعیف النفس و بی اعتماد به خویشتن ، افرادی که دچار زبونی و احساس حقارت هستند، با انزوا و کناره گیری از قبول مسوولیت شانه خالی می کنند عمری را به محرومیت می گذارند . ولی افراد با شخصیت و نیرومند، مردان متکی به نفس و مبارز، با

قبول مسوولیت و بردباری در مصائب زندگی، از طرفی به کامیابی و موفقیت های دنیوی نایل می شوند و از طرف دیگر به فرموده رسول اکرم (ص)، در پیشگاه خداوند بزرگ اجر بیشتری خواهند داشت. اساس استقلال و اعتماد به نفس از دوران طفولیت در روان کودک پی ریزی می شود و همچنین زبونی و عدم اعتماد و به نفس نیز از تربیت غلط دوران کودکی سرچشمه می گیرد. پدران و مادرانی که به سعادت واقعی فرزندان خویش علاقه دارند لازم است به تمام دقایق اعمال خود در راه پرورش کودک متوجه باشند و از هر عملی که آنان را بی شخصیت و طفیلی بار می آورد جدا اجتناب نمایند. فرزند شایسته در لسان قرآن شریف و احادیث اسلامی، فرزند خوب به ولد صالح تعبیر شده است. پدران و مادران مسلمان مکلفند فرزند صالح تربیت کنند. صالح به معنی شایسته است و این کلمه جامع یک لفظ است، ولی تمام صفات پسندیده جسم و جان را در بردارد. پدران و مادرانی که علما و عملا شایسته هستند و می توانند فرزندان صالح تربیت کنند، زیرا مجموعه رفتار و گفتار آنان است که سر مشق صالح می شود صفات و عادات او را می سازد. اگر خوب و شایسته علی القاعده فرزند صالح بار می آید، و اگر بد و ناپسند باشد کودک بد و ناشایست تربیت می شود. مصونیت اطفال (( عن ابی جعفر علیه السلام قال: یحفظ الاطفال بصلاح آبائهم. )) (۳۰۳) امام باقر علیه السلام می فرمود: مصونیت اطفال از خطرات و انحراف ها در پرتو صلاحیت و شایستگی پدران آن هاست. (( اسحق بن عمار قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: ان الله لیفلح بصلاح الرجل المومن ولده و ولد ولده. )) (۳۰۴) اسحق بن عمار از امام صادق شنیده است که فرموده: با فلاح و رستگاری مردان با ایمان، خداوند، فرزندان و فرزند زادگان آن ها را خوشبخت و رستگار می کند. کودکان مستقل یکی از صفات فرزندان صالح حس مسوولیت و اعتماد به نفس است. پدران و مادرانی که خود دارای شخصیت و استقلال اراده هستند و می توانند این خوی پسندیده را با برنامه صحیح در کودکان خویش پرورش دهند و آنان را مستقل و با اعتماد به نفس بار آورند. امید است همه شما پدران مسلمان واجد این سجیه اخلاقی باشید و به پیروی از تعالیم عالیه اسلام به تربیت صحیح فرزندان خود موفق شوید. ناتوانی کودک طفل در خانه رحم یک موجود طفیلی و قائم به وجود مادر است، از خود استقلال و اراده ای ندارد، حیاتش به حیات مادر بسته است، از غذائی که مادر می خورد تغذیه می کند و در قوت و ضعف تابع مادر است. پس از ولادت گرچه از مادر جدا شده و استقلالی به دست آورده است، ولی باز هم به عات ناتوانی تا مدتی طفیلی است. خیر و شر خود را نمی داند، نه می تواند از خویشتن دفع ضرری کند و نه قادر است جلب منفعتی نماید. در غذا خوردن، نظافت، حفظ از دشمن، و خلاصه در کلیه شرایط زندگی همواره به کمک مادر نیازمند است، ولی در باطن کودک استعداد تکامل و نیل به استقلال نهفته است. قدم به قدم پیشروی می کند و تدریجا به استقلال و قدرت نایل می شود. در وجود طفل تضاد اجتناب ناپذیری موجود است. از طرفی به علت ضعف و حقارتی که در خود احساس می کند به خویشتن اطمینان ندارد، خود را مستقل نمی بیند، به صاحب قدرتی احتیاج دارد که به او تکیه کند و در حمایت وی باشد و ناچار در مقابل اوامر او تسلیم شود، و از طرف دیگر فطرتا عاشق قدرت و تفوق است، میل دارد مستقل شود، روی پای خود بایستد، به خویشتن تکیه کند و از ذلت و حقارت خلاص شود و این تمایل، تنها در پرتو نیرومندی و قدرت به دست می آید. تکامل تدریجی رشد و تکامل طبیعی تدریجا به طفل قدرت می دهد، او را نیرومند می کند. عشق به استقلال، طفل را به بهره برداری از قدرت های به دست آمده و می دارد. رفته رفته خواهش فطری استقلال و تفوق جامه عمل می پوشد و کودک از ذلت طفیلی بودن و حقارت خلاص می شود. به هر نسبتی که به نیروی طفل افزوده می شود، یک قدم در راه استقلال پیش می رود و یک حلقه از زنجیر اتکای به غیر را می کشند.

### لذت نیرومندی

برای کودک هیچ لذتی بالاتر از لذت احساس نیرومندی و نیل به استقلال نیست. هر روزی که قدرتی به دست می آورد و شخصا

عملی را انجام می دهد بی اندازه خوشحال است . موقعی که انگشتان ناتوانش به حرکت می آید و می تواند چیزی را بگیرد فوق العاده مسرور می شود . وقتی که با دست های کوچک خود جغجغه را صدا می آورد و چنین فتح درخشانی نصیبش می شود و از خوشحالی در پوست نمی گنجد . موقعی که برای اولین بار از جا حرکت می کند و روی پای خود می ایستد، بی اختیار به شدت می خندد و مراتب مسرت او از چشم ها و قیافه بشاشش به خوبی خوانده می شود . برتداند راسل می گوید: ((همین که طفل بتواند چشم خود را میزان کند، از تماشای اشیاء متحرک ، چیزهایی که در موقع باد تموج پیدا می کند، لذت می یابد . همچنین در همین مرحله است که طفل از صدای تق تق خوشحال می شود . ابتدا حرکت انگشتان صرفاً انعکاسی است . بعد بچه کشف می کند که می تواند هر وقت بخواهد آن ها را حرکت دهد . این به همان اندازه که یک امپراتور مستعمره جو از فتح یک کشور بیگانه خوشحال می شود بچه را خوشحال می سازد . انگشتان ، دیگر حالت بیگانگی را کنار می گذارند و جزء وجود می شوند . این حال در پسر من اول دفعه به طور قاطع در پنج سالگی ظاهر شد و آن وقتی که پس از چند دفعه کوشش ، توانست زنگ را که تا اندازه ای سنگین بود از روی میز بردارد و آن را طوری قرار دهد که به صدا در آید، در این وقت به هر کس که در اطرافش بود با تبسمی ناشی از فخر و مباهات نظر می انداخت .)) (۳۰۵) دندان در آوردن و قدرت جویدن غذا، حرف زدن ، به راه افتادن ، نیروی دویدن و بازی کردن ، هر کدام استقلال و پیروزی تازه ای است که تدریجاً نصیب کودک می شود و هر یک مستقلاً لذت بخش و مایه مسرت است . پدران و مادرانی که علاقه دارند فرزند را مستقل و متکی به نفس تربیت کنند لازم است از این قانون که به امر الهی در کودک نهفته است استفاده نمایند و برنامه تربیتی خود را بر اساس تمایل فطری کودک استوار کنند و به موازات رشد استقلال های طبیعی ، او را به استقلال تربیتی پرورش دهند و در کمال دقت از هر گونه بی نظمی جلوگیری کنند . احیاء فطریات کودک لازم است پدر و مادر به تناسب تکامل کودک ، به طفل آزادی بدهند و او را به اختیار خودش بگذارند که در ضمن بازی کردن ، دویدن ، حس ابتکار و عشق استقلال فطری را در خود احیا کند و با اعتماد به نفس بار آید، ولی کمال مراقبت را معمول دارند که آزادی از حد لازم تجاوز نکند و طفل از قدرت های خود سوء استفاده ننماید . پدران و مادران دانا در این موقع حساس ، کودک را به اندازه ای که شایسته است آزاد می گذارند تا استعدادهای خود را به فعلیت بیاورد و قدرت ابتکار در روانش شکفته شود، و در نتیجه انسانی مستقل و متکی به نفس بار می آید . ولی پدران و مادران نادان با تندرویی یا کندرویی های نابجای خود موجب فرزندانی می شوند، گاهی با آزادی بیش از اندازه و زمانی کمتر از اندازه لازم ، به استقلال و اعتماد به نفس کودک ضربه می زنند و طفل را به راه زبونی و تیره روزی سوق می دهند . آزادی بی حساب بعضی از پدران و مادران به علت شانه خالی کردن از زیر بار مسوولیت تربیت یا به علت محبت های احمقانه ، چندی به کودک آزادی بی حساب می دهند و او را در تمام رفتار و گفتارش به حال خود می گذارند . طولی نمی کشد کودک بزرگ می شود و از وظایف زندگی کمترین اطلاعی ندارد . در آن موقع پدر و مادر وظایف وی را یاد آوری می کنند و پی در پی او را به تکالیفش متوجه می نمایند، ولی نتیجه صحیح نمی گیرند، زیرا فرصت تربیت از دست رفته است . فرصت از دست رفته ((اطفالی هستند که برای آن ها هر موضوعی را باید چند بار تکرار کرد بلند شو، بین ، خودت را نکش ، ناخن ها و گوش های خود را تمیز کن ، بینی ات را پاک کن ، راست راه برو، کتابهایت را پاره نکن ، کتابچه هایت را لک نکن ، با مستخدم با ادب باش ، زیاد حرف زن ، و غیره . چنین اطفالی ، و حتی اولیای آن ها را خسته می کنند . ما نمی دانیم کدام یک را سرزنش نماییم . البته والدین را باید مورد ملامت قرار داد، چون تربیت طفلشان را به موقع شروع نکرده و برای افعال او ارزش قائل نشده اند . بدین ترتیب اطفالی که می توانستند از عهده زندگی بر آیند و خوشبخت و مفید باشند، سربار دیگران شده اند و متأسفانه غالباً نیز قابل اصلاح نیستند و محتاج به کمک دیگرانند .)) (۳۰۶) این قبیل کودکان اعتماد به نفس ندارند و در خود احساس استقلال نمی کنند . بر اثر سوء تربیت پدران و مادران همواره در زندگی سربار دیگران هستند . اینان دچار عقده حقارت می شوند و در تا پایان عمر از این بیماری رنج می برند . والدین مزاحم بعضی از پدران و مادران

کودک را به قدر کافی آزاد نمی‌گذارند و به او فرصت ابتکار و فعالیت‌های شخصی نمی‌دهند. همواره مزاحم فرزند خود هستند و بی‌جهت در تمام کارهای کودکانه او مداخله می‌کنند و با این روش ناپسند حس استقلال و اعتماد به نفس را در وی می‌کشند و مانع تعالی و تکامل روانی او می‌شوند. آنان این دشمنی را در لباس دوستی و محبت نسبت به فرزند خود مرتکب می‌شوند و او را ندانسته بدبخت و تیره روز می‌کنند. ژیلبرت روبن می‌گوید: ((البته طفل زینت زندگی ماست، ولی نباید او را چون میوه یا گلی بر درخت در نظر گرفت. زیرا با آنکه شیره نباتی و غذایش را از ما می‌گیرد، ولی جزء شجره وجود ما نیست، بلکه گیاهی مستقل است. باید ریشه‌ها و شاخه‌های کوچکی را که ما را به او متصل ساخته قطع کنیم و تا از رشد و نموش جلوگیری نشود و به نوبه خود نگذاریم که شیره نباتی به او نرسد. مادر جوان، با غرور هر چه تمام‌تر می‌گوید: ((او از خون و گوشت من است.)) ولی متأسفانه طولی نمی‌کشد که آهی سوزناک از دل بر می‌آورد، زیرا این ارتباط قطع شده است. اغلب این جمله را می‌شنویم: ((من او را خیلی دوست دارم، چون در دنیا به جز او کسی را ندارم))، ولی طفل را باید بدانیم که طفل ما زندگی اش کاملاً مستقل است. حتی گفتن همین ((طفل ما)) زائد است، زیرا وقتی در تربیتش موفق خواهیم شد که بدانیم مال ما نیست، بلکه متعلق به شخص خود اوست و زندگی مستقلی دارد که او را به خود می‌خواند. خلاصه باید او را برای خودش بار آورد نه برای خودمان. بیایید ما که جز حلقه رابطی در سلسله حیات نیستیم مالک طفل خود نباشیم.)) (۳۰۷)

### کمک عاقلانه

کمک عاقلانه پدر و مادر به نو آموزدی که درس آموزگار را در مدرسه درست نفهمیده آن است که در منزل دوباره به کودک درس بگویند و کوشش کنند تا مطلب را به خوبی بفهمد. جایی که پدر و مادر به قصد کمک مساعدت به طفل مسائل ریاضی او را حل کنند و به دستش بدهند و یا تکلیف نوشتن انشا را خود عهده‌دار شوند و برای او بنویسند، هرگز چنین کودکی عالم نمی‌شوند و این مساعدت نسبت به کودک ستم غیر قابل جبرانی است. کمک‌های نابجای پدر و مادر در دوران کودکی نیز به ضرر طفل و مانع رشد شخصیت اوست، محبت‌های بی‌موقع و کمک‌های ناروا شعله استقلال و اعتماد به نفس را در روان کودک خاموش می‌کند و او را یک انسان طفیلی و نالایق بار می‌آورد. فرصت تجربه ((هیچ وقت فرصت‌های مناسب را که در طی آن‌ها کودک می‌تواند آزمایش‌هایی بیندوزد و بشخصه تجربه‌هایی به دست بیاورد از او نگیرید. به این معنی که برای انجام هر کاری به او یاری ندهید. این یاری‌های فزون از حد وی را عادت می‌دهد که به کمک و خدمت دگران خو بگیرد و کم‌کم نیازمند شود و توانای شخصی را از دست بدهد و بر اثر ناتوانی و زبونی هرگز نتواند به تنهایی هرگز گلیم خود را از آب بکشد.)) (۳۰۸) برای پرورش حس مسوولیت شخصی و ایجاد استقلال و اعتماد به نفس، بهترین زمان ایام طفولیت است. لازم است پدران و مادران فرزندان خود را یک انسان واقعی و مستقل بدانند و با آنان مانند یک انسان حقیقی رفتار نمایند. لازم است روش تربیت خود را بر این اساس صحیح استوار کنند و از اول آن‌ها را مستقل و مسوول بار آورند. تشویق و توبیخ پدران و مادران موظفند در سال‌های اول زندگی به تناسب رشد و درک کودک، فرزندان را نصیحت کنند و به آنان بفهمانند که خودشان مسوول کارهایی پسندیده و ناپسند خویشتن هستند. در کارهای خوب فرزندان را به قدری که سزاوار است تشویق کنند و در بدی‌ها به اندازه صحیح آنان را توبیخ نمایند. از محبت‌های در نابجا و همچنین از خشونت‌های بی‌مورد جدا اجتناب نمایند. این روش تربیتی را در کمال صراحت آن قدر تکرار کنند تا کودک به خوبی استقلال خود را باور کند و به مسوولیت شخصی خویش واقف گردد. کودکی که با این طرز تربیت شود، وقتی به سن ده سالگی برسد یک انسان متکی به نفس است و شخصیت خود را به خوبی درک می‌کند. ((مربی، طفل را برای زندگی حاضر می‌کند، پس باید طفل را بر تصورات خود ترجیح دهد. مربی به فرمان عقل و قلبش گوش خواهد داد با مربی رفتاری انسانی خواهد داشت، زیرا نباید هیچ‌گاه جنبه انسانیت را از دست داد. بدون



هیچگونه خود خواهی و خود پسندی رفتاری انسانی داشت. باید در عین حال، هم انسانی بود و هم بی طرف. نصایح بی طرفانه والدین و مربیان عادل هستند که می توانند به طفل نصایح بی طرفانه بدهند و آن ها را انسانی کامل بار آورند نه اشخاص تکالی. به اطفال عشقی خواهند داشت که کورکورانه نیست و برای آن ها سرچشمه واقعی زندگی خواهد گشت. چنین محبتی هیچ گاه وظایف و قواعد کارش را فراموش نمی کند و همیشه اعتدال را حفظ می نماید، چون عدالت و انصاف برای طفل حکم پناهگاهی دارد. اگر پدری عادل باشد جدی بودن و سخت بودن او در زندگی تاثیر سوئی نخواهد داشت، راه زندگی طفل ممکن است سنگلاخ و پر خار باشد، ولی چون اساس تربیتش محکم است آسیبی نخواهد دید. (( (۳۰۹) اولیای اسلام ضمن برنامه های تربیت کودک درباره پرورش مسوولیت شخصی و احیای استقلال، تمام تعالیم لازم را به پیروان خود داده اند. ادب آموزی در کودکی (( عن الصادق علیه السلام قال قال لقمن: یا بنی ان تادبت صغیرا انتفعت به کبیرا. و من عنی بالادب اهتم به. و من اهتم به تکلف علمه. و من تکلف علمه اشد له طلبه. و من اشد له طلبه ادرک به منفعة. )) (۳۱۰) امام صادق (ع) فرموده است که لقمان به پسر خود گفت: ای فرزند، اگر در کودکی ادب آموختی در بزرگی از آن بهره مند خواهی شد. کسی که قصد ادب آموزی دارد بر آن همت می گمارد، و آن کس که در آموختن ادب همت کند به زحمت فرا گرفتن علوم تربیتی تن می دهد و با شدتی هر چه تمام تر از پی علم اخلاق می رود، و آن که جدا در راه طلب قدم بر دارد سرانجام به مقصد می رسد و منافع آن عایدش خواهد شد. (( یا بنی الزم نفسک التوذة فی امورک. و صبر علی مونات الاخوان نفسک. فان اردت من تجمع عز الدنیا فاقطع طمعک مما فی ایدی الناس فانما بلغ الانبیاء و الصدیقون ما بلغوا بقطع طمعهم. )) (۳۱۱) انجام وظایف فرزند عزیز همواره نفس خود را به ادای وظایف شخصی و انجام کارهای خویش الزام کن و جان خود را در مقابل شدایدی که از ناحیه مردم می رسد به صبر و بردباری و ادار نما. اگر مایلی در دنیا به بزرگترین عزت و بزرگواری نایل شوی از مردم قطع طمع کن و به آنان امیدوار مباش. پیامبران و مردان الهی با قطع امید از مردم به مدراج عالی خود نایل شدند. (( یا بنی انما انت عبد مستاجر قد امرت بعمل و عدت علیه اجرا. فاوف عملک و استوف اجرک. )) (۳۱۲) فرزند من، تو مانند یک کارگر اجیر هستی. به کارهایی ماموریت داری و در مقابل انجام کارها به تو وعده پاداش داده شده است. اینک کارت را انجام ده و اجرت را بگیر. ارزش تربیت در دوران کودکی، کوشش در راه فرا گرفتن تربیت، اندرز پدر به فرزند، ایجاد حس مسوولیت شخصی، احیای استقلال و شخصیت در کودک، پرورش اعتماد به نفس و انقطاع از خلق، جدیت در انجام وظایف، پاداش وظیفه شناسی و وظیفه شناسان و خلاصه تمام دقایق تربیتی در احیای استقلال و اعتماد به نفس، در این چند جمله حضرت امام صادق علیه السلام صریحا آمده است. بروز استعدادها استقلال شخصی و اعتماد به نفس منشا بروز استعدادهای درونی است. این خوی پسندیده صاحبش را بین مردم عزیز و محبوب می کند و آدمی جمال و زیبایی اجتماعی می بخشد. بر عکس سربار دگران شدن و طفیلی بودن باعث خفه کردن قابلیت های باطنی است و آدمی را بین مردم منفور و ننگین می نماید. پدران و مادران وظیفه شناس مکلفند فرزند را آن چنان مستقل و با اراده بار آورند که بتواند با عزت نفس و آبرومندی و زندگی خویش ادامه دهد و این طرز تربیت یکی از حقوق اسلامی کودکان است. (( قال علی بن الحسین علیه السلام: فا عمل فی امره عمل المترین بحسن اثره علیه فی عاجل الدنیا. )) (۳۱۳) عزت زندگی فعالیت فردی حضرت علی بن الحسین (ع) در ضمن توضیح حقوق فرزند، به پدر دستور می دهد: با فرزندت آن چنان رفتار کن که اثر نیکوی تربیت تو مایه زیبایی و جمال اجتماعی او شود. او را چنان بار بیاور که بتواند در شوون مختلف دنیای خود با عزت و آبرومندی زندگی کند و مایه زیبایی و جمال تو باشد. در اسلام، تامین سعادت روحانی و نیل به کمالات معنوی مانند خوشبختی های دنیوی بر اساس مسوولیت فردی استوار است. همان طور که سعادت مادی هر انسانی وابسته به درجه فعالیت شخصی و تابع سعی و کوشش خود اوست، سعادت معنوی و نیل به درجات روحانی هر شخص نیز بستگی مستقیم به مراتب ایمان باطنی و فعالیت های فردی خود او دارد. خداوند در قرآن کریم فرموده است: (( و کلهم آتیه یوم القیمه فردا. )) (۳۱۴) یعنی حساب قیامت و

ثواب و عقاب مردم بر اساس مسوولیت فردی و نیک بدهای شخصی استوار است. همان طور که در دنیا یک برادر بر اثر اعتماد به نفس و فعالیت های عملی و علمی به مدارج عالی می رسد با عزت و خوشبختی زندگی می کند و برادر دیگر بر اثر زبونی و تن پروری به ذلت و بدبختی می افتد و در آتش فقر و نفرت مردم معذب می شود، در آخرت نیز ممکن است برادری در پرتو ایمان به خدا و انجام وظایف، با علی علین نایل شود و برادر دیگر به علت بی ایمانی و گناه اسفل السافلین سقوط نماید. پدری که در اثر استقلال شخصی و اعتماد به نفس وظایف خود را در شوون مادی به خوبی انجام داده و در دنیا عزیز و خوشبخت زندگی کرده است، اگر فرزند خو را مثل خویش تربیت کند و او را مستقل و متکی به نفس بار آورد با جدیت به وظایف خود قیام نماید، او نیز مانند پدر در دنیا خوشبخت خواهد بود. سعادت معنوی پدر و پسر از نظر مسوولیت شخصی و انجام وظایف روحانی درست مانند وظیفه شناسی های دنیوی و خوشبختی های زندگی است. پدران و مادران با ایمان اگر فرزندان خود را خداپرست و صحیح العمل تربیت کنند و فرزندان با توجه به مسوولیت شخصی خود در پیشگاه الهی به انجام وظایف خویش قیام نمایند بدون تردید مانند پدران و مادران با ایمان خود مشمول رحمت و فیض نامحدود خداوند بزرگ خواهند بود. (( و الذین امنوا و اتبعهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء کل امریء بما کسب رهین. )) خداوند در قرآن شریف فرموده است: آن ها که خود ایمان آورده اند و فرزندان آن ها نیز در ایمان از پدران خود پیروی نموده اند، ما آن فرزندان را به پدران ملحق می کنیم و بدون کم و کاست اجر عمل آنان را خواهیم داد. هر انسانی در گرو عمل خویشتن است. پایه اساس سعادت نتیجه آن که طبق موازین دینی و علمی حس مسوولیت شخصی و اعتماد به نفس و سعی کوشش در انجام وظایف، پایه اساسی تمام خوشبختی های مادی و معنوی است. هر انسانی پاداش سعی خود را می گیرد و هر فردی در گرو کارهای خویشتن است. پدران و مادران که خود به این نکته متوجهند و فرزندان را از طفولیت با سرمایه اعتماد به نفس و حس مسوولیت شخصی پرورش می دهند، بهترین خدمت تربیتی را درباره آن ها انجام داده و آنان را به شاهراه سعادت رهبری کرده اند. شمع بر پای خویش چون بستاد روشنی بخش گشت و بزم آرای سرفراز است اگر چه بگذارد هر که چون شمع بود پا بر جای تیره بختی است تکیه بر دگران نپذیرفت مرد روشن رای افتخار به نیاکان در ایام جاهلیت در روزگار قبل از اسلام، مردم بی خرد به آبا و اجداد خویشتن افتخار می نمودند و به جای آن که به علم و دانش، به سعی و کوشش خویش تکیه کنند، به پدران مرده و اجداد در گذشته خود تکیه می کردند و آن ها را پایه های اساسی افتخارات خود قرار می دادند. پیشوای گرامی اسلام در تعالیم عالی خود با این روش غلط که عامل بزرگ بدبختی جامعه بود به شدت مبارزه کرد و با کوشش های پی گیر خود مردم را از مسیر نادرست اتکای به غیر برگرداند و به راه سعادت بخش اعتماد به نفس سوق داد. اسلام صریحا به همه مردم خاطر نشان نمود که افتخار هر انسانی وابسته به اراه شخصی و همت علی خود اوست. (( قال علی علیه السلام: الشرف بالهمم العالیة لا بالرمم البالیة. )) (۳۱۵) علی علیه السلام می فرمود: شرف و فضیلت آدمی به همت های بلند و اراده های نیرومند است نه به استخوان های پوسیده و اجساد متلاشی شده در گذشتگان.

## اتکای به آرزو

به موقع است در این جا خاطر محترم عموم شنوندگان، بخصوص جوانان را به نکته لازمی متوجه کنم، و آن این که مراد از اتکای به نفس این است که هر انسانی در راه وصول به سعادت خویش، به علم خود، به اخلاق پسندیده خود، به سعی و کوشش پی گیر خود تکیه کند، نه آن که متکی به آرزوهایی خام و آمال بی اساس خود باشد. به عبارت روشن تر، آرزوهایی هر انسانی ناشی از حالات نفسانی خود اوست، ولی مقصود از اتکای به نفس، اتکای به آرزوهای بی پایه نفسانی نیست. آنان که به جای علم و اخلاق، به جای سعی و کوشش، فقط در ضمیر خود آمال می پرورند و در صفحه دل، آرزوهای دراز نقاشی می کنند، مردم فرومایه بی شخصیتی هستند و هرگز به سعادت و کمال نایل نمی شوند. (( عن علی علیه السلام: ایاک و الاتکال علی المنی فانها

بضائع النوکی . )) (۳۱۶) علی عیله السلام در ضمن نصایح خود به حضرت مجتبی فرموده است: فرزند عزیز پرهیز از این که بر آرزوهایی نفسانی خویشتن اعتماد نمایی، زیرا تکیه به آرزوها متاع مردم احمق و کم خرد است. (( و عنه علیه السلام: العاقل یعتمد علی عمله و الجاهل یعتمد علی امله . )) (۳۱۷) انکای به سعی و عمل و نیز از آن حضرت است که فرمود: اشخاص عاقل به سعی و کوشش خود تکیه می کنند، ولی مردان نادان به آمال و آرزوهای خویشتن متکی هستند. در طول قرن های متمادی خانواده هایی که تعالیم اسلام را در برنامه تربیت کودک به خوبی اجرا نمودند و فرزندان خود را طبق دستور رسول اکرم (ص) پرورش دادند و به نتایج درخشانی نایل شدند و فرزندان لایق و شایسته بار آوردند. به طور نمونه چند جمله تاریخی را درباره دو کودک مستقل و متکی به نفس به عرض شما می رسانم: دختر بچه با شخصیت ۱. عبدالملک مروان بر عباد بن اسلم بکری خشمگین شد. به حجاج بن یوسف ولی عراق دستور داد او را به قتل برساند و سر بریده اش را به شام نزد وی بفرستد. حجاج قسی القلب و خونخوار برای اجرای امر عبدالملک، عباد بن اسلم را احضار کرد و مطلب را به او گفت. عباد سخت ناراحت شد. حجاج را قسم داد که از قتل من بگذرد، زیرا اداره زندگی بیست و چهار نفر زن و کودک به عهده من است و با قتل من زندگی آن ها به کلی متلاشی می شود. حجاج از شنیدن این سخنان بر وی رقت کرد. دستور داد عائله او را به دارالاماره آوردند. موقعی که بیست و چهار زن و بچه به دارالاماره قدم گذارند و از تصمیم حجاج آگاه شدند و وضع رقت بار سرپرست خود را برابر وی مشاهده کردن، به کلی خود را باختند، ولی بر خلاف انتظار، میان شیوق و فریاد آن ها دختر بچه ماهرویی از جا برخاست تا سخن بگوید. حجاج پرسید تو با عباد بن اسلم چه نسبتی داری. جواب داد دختر او هستم، و سپس در کمال اطمینان و صراحت گفت: امیر سخنان مرا گوش کن و این اشعار را خواند: احجاج امان تمن بترکه علینا و اما ان تقتلنا معا احجاج لا تفجع به ان قتله ثمانا و عشرا اثنتین و رابعا احجاج لا تترک علیه بناته و خالاته یند بنه الدهر اجمعا ای حجاج یا بر ما منت بگذار و از کشتن او بگذر یا همه ما را با او قتل برسان. ای حجاج راضی نشو با کشتن او بیست و چهار نفر زن و بچه را به مصیبت طاقت فرسای دچار کنی. ای حجاج کاری نکن که عائله ای یک عمر در مصیبت او داغدار و اشکبار باشند. (۳۱۸) سخنان محکم و نافذ دختر بچه با شخصیت، حجاج سنگدل را به گریه آورد. از کشتن عباد بن اسلم گذشت و با عبدالملک درباره او مکاتبه کرد و سرانجام عفو خلیفه را جلب نمود. کودک سخنران ۲. موقعی که خلافت به عمر بن عبدالعزیز منتقل شد، در هیات های از اطراف کشور برای عرض تبریک و تهنیت به دربار وی آمدند که از آن جمله هیاتی بود از حجاز. کودک خردسالی در آن هیات بود که در مجلس خلیفه به پاخاست تا سخن بگوید. خلیفه گفت آن کس که سنش بیشتر است حرف بزند کودک گفت ای خلیفه مسلمین، اگر میزان خلافت شایستگی بیشتر باید در مجلس شما کسانی هستند برای خلافت شایسته ترند. عمر بن العزیز از سخن طفل به عجب آمد، او را تایید کرد و اجازه داد حرف بزند. کودک گفت از بلد دروی به اینجا آمده ایم. آمدن ما نه برای طمع است نه به علت ترس. طمع نداریم برای آن که از عدل تو بر خورداریم و در منازل خویش با اطمینان و امنیت زندگی می کنیم. ترس نداریم زیرا خویشتن را از ستم تو در امان می دانیم. آمدن ما در این جا فقط به منظور شکرگزاری و قدردانی است. عمر بن عبدالعزیز به کودک گفت مرا موعظه کن. کودک گفت ای خلیفه مسلمین، بعضی از مردم از حلم خداوند و همچنین از تمجید مردم دچار غرور شدند. مواظب باش این دو عامل در شما ایجاد غرور نمایند و در زمامداری گرفتار لغزش نشوی. عمر بن عبدالعزیز از گفتار کودک بسیار مسرور شد و از سن او سوال کرد. گفتند: دوازده ساله است. (۳۱۹) احساس استقلال تربیت های صحیح خانوادگی است که می تواند کودک را مستقل و متکی به نفس بار آورد و او را برای تعالی و تکامل مادی و معنوی بسازد. اطفالی که در اثر سوء تربیت، طفیلی و متکی به غیر بار آمده اند، کودکانی که در خود احساس استقلال و اعتماد به نفس نمی کنند، در تمام دروان زندگی اسیر حقارت و زبونی هستند، به خویشتن اعتماد و اطمینان ندارند و تا پایان عمر مانند کودکان ناتوان همواره چشم امید خود را به حمایت و کمک این و آن دوخته اند. اینان به بیماری عقده حقارت دچارند و پیوسته از آن ناخوشی روانی رنج می برند.

((بدبختی بزرگ این است که میان تمام جانداران فقط نوزاد انسان است که دوران کودکی او بیش از همه طول می کشد. نوزاد جانداران دیگر فقط در عرض چند هفته یا چند ماه به دروان بلوغ و کمال، یعنی دروانی که دیگر احتیاج به دیگران ندارند می رسند. مثلا نوزاد سگ یا گربه همین که چند ماهی از تولدشان گذشت، به دوره بلوغ رسیده و دیگر برای غذا و مسکن و دفاع از خود احتیاجی به پدر و مادر و دیگران ندارند و می توانند روی پای خودشان بایستند. در صورتی که این دوره برای اولاد آدم چندین سال طول می کشد و بعضی ها ممکن است تا روز مرگ طفیلی دیگران باشند. بسیاری از متفکرین معتقدند که نیم بیشتر بیماری های عصر حاضر به واسطه این است که هنوز بشر به حد رشد نرسیده، نابالغ مانده، و قدرت استقلال عمل را به دست نیاورده است. یعنی احساس احتیاج به سرپرست و قیم می کند. دلیل وجود دیکتاتورها در پاره ای ممالک جهان هم معلول همین علت است. نتیجه یک رشد ناقص یا معوق این است که صاحب آن، زندگی و مسائل آن را با طرز تفکر کودکانه ای بنگرد و هر گونه مسوولیت اجتماعی را انکار نماید. این طرز تفکر کودکانه را به خوبی می توان از لابه لای سطور جراید و اخبار آن خواند. پرستش ستارگان و هنرپیشگان سینما، علاقه جنون آسا به قهرمانان ورزشی، طلاق هایی مکرر، و نظایر آن ها بیش از هر چند نشانه یک بی ثباتی اخلاقی است.)) (۳۲۰) تکامل فردی و اجتماعی بحث امروز به این نتیجه رسید که یکی از شرایط اساسی تعالی و تکامل فردی و اجتماعی، حس مسوولیت شخصی و اعتماد به نفس است. هر انسانی موظف است به عمل و اخلاق خود، به سعی و کوشش خود تکیه کند و در راه تامین سعادت خویشان علما و عملا جدیت نماید و از طفیلی بودن و اتکای به خلق بر حذر باشد. پدران و مادران مکلفند این سبجه اخلاقی را از کودکی در اطفال خود پرورش دهند. به شرحی که عرض شد، این مطلب از طرفی به موجب آیات و اخبار یکی از مهم ترین مسائل اساسی اسلام است، و از طرف دیگر به نظر روان شناسان امروز و دانشمندان تعلیم و تربیت یکی از فصول مهم علمی است. پیشوایان گرامی اسلام در چهارده قرن قبل به مسلمین آموخته اند که هر انسانی مسوول کارهای خود و در گروه اعمال خویشان است. نیک و بد هر کس عاید خود او می شود و پاداش هر فردی نتیجه سعی و کوشش آن فرد است. اتکای به حق دانشمندان امروز نیز از نظر علمی عقیده دارند که پیشرفت ها و موفقیت های افراد و اقوام بشری مرهون اعتماد به نفس و فعالیت های شخصی است. به هر نسبتی که استقلال روانی و سعی و کوشش مردم بیشتر باشد، پیشروی و موفقیتشان بیشتر خواهد بود. در مکتب روحانی اسلام نکته درخشان و جالب توجهی در این بحث وجود دارد که سایر مکاتب فلسفی و روانی از آن بی بهره اند و آن موضوع اتکای به حق است. قرآن شریف و اخبار اسلامی به عمومی مسلمین درس اتکای به خدا و استمداد از قدرت لایزال الهی را داده اند. شجاعت و قدرت نفس پیامبران خدا و همچنین پیروزمندی حیرت انگیزی که نصیب مردان الهی شده است مدیون نیروی ارزنده ایمان و اتکای به خداوند است. به موقع می دانم در تکمیل گفتار امروز و در پایان بحث اعتماد به نفس عرایضی را درباره اعتماد به حق و تاثیر آن در سعادت مادی و معنوی بشر به سمع شما برسانم، امید است در ضمن توجه به این اصل بزرگ توحید، برتری و امتیاز مکتب تربیتی اسلام بر سایر مکاتب جهان برای شنوندگان گرامی واضح شود. اتکای به خلق، اتکای به نفس، اتکای به حق، در زمینه موفقیت و کامیابی بشر سه مرحله مستقل است که در طول یکدیگر قرار گرفته اند و هر یک از آن ها نتایج و آثار روانی و عملی مخصوص به خود دارند. اجتناب از زبونی اتکای به خلق عبارت از انی است که آدمی در راه نیل به سعادت از انجام وظایف خویش به امید این و آن شانه خالی کند و به دیگران متکی باشد. این حالت روانی از نظر دینی و علمی یکی از صفات مذموم و ناپسندیده انسان است. افراد متکی به خلق زبون و غیر مستقلند. افراد متکی به خلق خود اعتماد ندارند و همواره طفیلی مردمند. افراد متکی به خلق در خود احساس حقارت و پستی می کنند و اغلب تا پایان عمر به این بیماری روانی دچارند. ضرورت زندگی ایجاب می کند که هر انسانی با مردم بیامیزد و با آنان معاشرت نماید، ولی معاشرت با مردم غیر از اتکای به مردم است. انسان عاقل در برخوردهای اجتماعی مودب و مهربان است و به شخصیت مردم احترام می کند، و با آنان به گرمی و خوشرویی ملاقات می نماید و حقوق و حدود و خود و دگران را به خوبی

مراعات می‌کند، ولی هرگز تن به ذلت نمی‌دهد، خویشتن را خوار و زبون نمی‌نماید، کاری را که خود باید انجام دهد از این و آن توقع نمی‌کند، به اتکای دیگران از انجام وظایف خویشتن خودداری نمی‌نماید. (( کان امیرالمومنین صلوات الله علیه یقول: لیجتمع فی قلبک الافتقار الی الناس و الاستغناء عنهم. فیکون افتقارک الیهم فی لین کلامک و حسن بشرک. و یکون استغناوک عنهم فی نزاهة عرضک و بقاء عزک. )) (۳۲۱) گشاده رویی علی علیه السلام همواره این درس را به پیروان خود می‌داد که لازم است هر انسانی در باطن خود نسبت به مردم دارای دو احساس باشد: یکی احتیاج به آن‌ها و دیگری بی‌نیازی از آن‌ها. احساس احتیاج را سخنان نرم و روی گشاده خود آشکار کند، و بی‌نیازی خویش را به وسیله اجتناب از زبونی و حفظ و شرافت شخصی خود ظاهر سازد.

### احساس اطمینان

اتکای به نفس عبارت از این است که هر انسانی به خود تکیه کند، به عقل و علم خود، به خوی و خلق خود، به عزم و تصمیم خود و به کار و کوشش خود اعتماد نماید و در زندگی روی پای خود بایستد. هر انسانی بداند که در کارهای خوب و بد خویش، مسوولیت شخصی دارد و خوشبختی و بدبختی هر فردی ناشی از نوع افکار و اعمال خود اوست. این مطلب به شرحی که عرض شد در لسان قرآن شریف و روایات اسلامی از بدیهی‌ترین مسائل دینی تلقی شده است. دانشمندان امروز هم اعتماد به نفس را اساس تمام موفقیت‌های فردی و اجتماعی دانسته و به نظر آن‌ها خوشبختی هر انسانی بر پایه اعتماد به نفس و استقلال خود او استوار است. افراد متکی به نفس با شخصیت و مستقلند. افراد متکی به نفس در خود احساس اطمینان می‌کنند. افراد متکی به نفس مرد سعی و عملند و در انجام وظایف خویش کوشا و جدی هستند. افراد متکی به نفس این و آن طمعی ندارند و هرگز زیر بار ذلت و زبونی نمی‌روند. در این دو مرحله بین تعالیم عالیه اسلام و روش‌های علمی امروز جهان توافق و هماهنگی است. یعنی آن‌چه را که اسلام چهارده قرن قبل در برنامه‌های تربیتی خود به مسلمین آموخته و در قرآن شریف و اخبار اسلامی تصریح شده است، امروز نیز دانشمندان تربیت و روان، همان برنامه‌ها را در کتاب‌های علمی خود آورده و به مردم جهان توصیه نموده‌اند. اولیای اتکای به خلق را مذموم شناخته و خیر و سعادت مردم را در قطع طمع از این و آن دانسته‌اند. دانشمندان امروز هم اتکای به خلق و طفیلی بودن را ناپسندیده و مذموم خوانده‌اند. اولیای اسلام احساس مسوولیت شخصی، حس استقلال و اعتماد به نفس را در مردم احیا نموده‌اند. هر فردی را مسوول اعمال خویش دانسته و هر انسانی را در گرو کارهای خودش شناخته‌اند. دانشمندان امروز هم اعتماد به نفس را یکی از پایه‌های اساس سعادت فرد و اجتماع معرفی نموده‌اند. اعتماد به حق اتکای به حق عبارت از این است که هر انسان با ایمان، علاوه بر استفاده از تمام نیروهای روانی و جسمی و طبیعی به قدرت نامحدود خداوند جهان متکی و امیدوار باشد و از ذات مقدس او همواره استمداد کند. به عبارت روشن‌تر مردان با ایمان در راه نیل به سعادت مادی و معنوی خود از تمام قدرت‌های عقل، علم، هوش، اخلاق، قوای بدنی، فعالیت‌های جسمانی، نیروهای طبیعی، و خلاصه از کلیه عوامل بهره‌برداری می‌کنند و در مقام انجام وظیفه، همه وسایلی را که آفریده خداوند است عملاً به کار می‌بندند، ولی هرگز امید خود را در این قدرت‌های محصور نمی‌کنند و روان خویش را محدود آن‌ها زندانی نمی‌نمایند. اینان معتقدند که در پس پرده تمام علل و عوامل عادی و فوق‌تمام قدرت‌های جسمی و روانی، قدرت نامحدود خداوند بزرگ وجود دارد که بر همه نیروهای جهان هستی فرمانروا و حاکم است. عقیده دارند که تمام علل به فرمان او علیت دارند و او علت‌العلل است. عقیده دارند تمام اسباب و سایل عالم وجود به امر او سبب دارند و او مسبب‌الاسباب است. صاحبان چنین عقیده و ایمانی هیچ وقت در مشکلات زندگی خود را نمی‌بازد. یاس و ناامیدی که منشا تمام شکست‌ها و بدبختی‌هاست هرگز در روان آن‌ها راه ندارد. اینان با اتکای به قدرت لایزال الهی همواره روحی مطمئن، عزمی آهنین و تصمیمی استوار دارند. نیروی محدود بشر هدف عالی روان‌شناسان و

مکاتب تربیتی جهان امروز این است که مردم را افرادی مستقل و متکی و به نفس پرورش دهند و از طفیلی بار آمدن آنان جلوگیری نمایند. بدون تردید چنین تربیتی بسیار ارزنده و مورد احترام است و در طول ایام زندگی نتایج درخشانش تدریجا آشکار می شود، ولی نباید فراموش کرد که نیروی جسمی و روانی هر انسانی محدود است و ناچار درجه امیدواری و شعاع فعالیت او نیز محدود خواهد بود. آن کس که از ایمان به خدا بی بهره است و تنها مطابق اصول علمی تربیت شده و متکی به نفس بار آمده است، تا موقعی که در بن بست زندگی گرفتار نشده مرد کار و فعالیت است، مرد کوشش و جدیت است و نور امید در دلش می درخشد. ولی موقعی که با مشکلات غیر قابل حلی مواجه گردد و تمام درهای علل و عوامل طبیعی را به روی خویش بسته ببیند، در خود احساس یاس و ناامیدی می کند، ناچار از فعالیت باز می ماند. در چنین شرایطی اتکای به نفس نمی تواند روان وی را از اضطراب و نگرانی حفظ کند و او را امیدوار نماید. آن کس که به خداوند جهان ایمان دارد و با داشتن سرمایه گران بهای استقلال روانی و اعتماد به نفس متکی به خداوند بزرگ است، هرگز دچار یاس و ناامیدی نمی شود. او در حال عادی همواره به یاد خداست و از تمام وسایل و عواملی که پروردگار جهان آفریده است حداکثر استفاده را می نماید و کوچک ترین فرصت سعادت را به رایگان از دست نمی دهد. روزی که در بن بست زندگی گرفتار می شود و تمام درهای وسایل عادی به روی خویش بسته می بیند باز هم امیدوار است، زیرا او هرگز روان خود را در محصوره علل طبیعی زندانی نکرده بود و هیچ وقت نیروی لایزال الهی را، که فوق تمام قدرت هاست، از خاطر نبرده بود. چنین انسانی در سخت ترین لحظات و شرایط از عنایت خداوند، استمداد می کند و در روان او نور امید هرگز خاموش نمی شود. بزرگترین عامل اطمینان نفس و قوت اراده اتکای به خداوند است. ((الابد کرالله تظمئن القلوب.)) (۳۲۲) امتیاز مکتب اسلام و این مخصوص برنامه های تربیتی پیغمبران خداست. روش های علمی و عملی روان شناسی فقط قادر است مردم را متکی به نفس تربیت کند، ولی برنامه های تربیتی اسلام علاوه بر پرورش اعتماد به نفس، افراد را با ایمان و متکی به خداوند بار می آورد و این خود یکی از بزرگترین امتیازات مکتب تربیت روحانی اسلام بر تمام مکاتب تربیتی جهان است. بدون تردید، پیغمبران خدا مردان قوی الاراده و متکی به نفس بوده اند، ولی سرچشمه قدرت حیرت انگیز روان آنها اتکای به خدا بود. موسی بن عمران تنها با نیروی اعتماد به نفس هرگز نمی توانست در مقابل قدرت عظیم فرعون قد علم کند و یک تنه حکومت ظالمانه او را برباد دهد. اتکای به قدرت نامحدود الهی وی را چنین توانا و نیرومند کرد. پیغمبر گرامی اسلام دارای محکم ترین شخصیت روحی و استقلال روانی بود، ولی قدرتی که در آن محیط ناامن و جنایت بار به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیرو بخشید و در سخت ترین شرایط با امیدواری و بردباری در مقابل مشکلات مقاومت نمود و سرانجام پیروز شد، اتکای به خدا بود. خداوند در قرآن شریف برنامه عمل رسول اکرم (ص) را، که رمز کامیابی و پیشرفت آن حضرت بود، با عبارتی کوتاه بیان فرموده است: ((وشاورهم فی الامر فاذا عزم فتوکل علی الله.)) (۳۲۳) در امور اجتماعی با مسلمین مشورت نما. موقعی که خط مشی معین شد و در اجرای آن تصمیم قاطع گرفتی به خداوند اتکا کن. مشورت و وظیفه پیغمبر در مقابل مردم. پیشوای گرامی اسلام به امر الهی موظف است در امور اجتماعی و تنظیم نقشه های اجتماعی با مردم شور کند و از تبادل فکر، خط پیشرویهای مسلمین را تعیین نماید. در اسلام طفیلی بودن، سربار مردم شدن، و خلاصه اتکای به خلق مذموم است، ولی به شخصیت مردم احترام کردن، با طبقات مختلف مؤدب برخورد نمودن، با افراد عاقل و فهیمه شور کردن پسندیده و ممدوح است. عزم و تصمیم وظیفه پیغمبر نسبت به خودش. پیشوای اسلام باید دارای عزم تصمیم باشد. در راه انجام وظایف شخصا اقدام کند. روی پای خود بایستد. از مشکلات نهراسد. با اراده آهنین خود در مقابل تمام موانع مقاومت کند و خلاصه دارای استقلال اراده و عزم ثابت و متکی به نفس باشد. وظیفه پیغمبر در پیشگاه خداوند. پیغمبر اسلام به امر الهی مؤظف است پس از مشاوره با مردم و بعد از تصمیم قاطع خود به حضرت حق توکل نماید، از قدرت لایزال الهی استمداد کند و اراده نیرومند خود را با اتکای به خدا تقویت نماید. تبادل فکر و مشاوره با مردم برای تنظیم برنامه کار و همچنین اتکای به نفس، عزم و تصمیم

و سعی و کوشش برای اجرای برنامه کار، دو عامل بزرگ پیروزی و موفقیت بشر است. قسمت اول و دوم این آیه شریفه ناظر به این دو امر است. دانش امروز هم از نظر علمی و روانی به این دو اصل توجه کامل دارد، ولی نیروی شکست ناپذیر و شعله خاموش نشدنی، که منشاء بزرگترین قدرت روانی و اطمینان نفس است، موضوع سوم آیه، یعنی اتکای به حق است. اتکای به حق منزل بالاتر از اتکای به نفس است و هزاران بار تأثیر روانی اش از قدرت اتکای به نفس بیشتر است. در مکاتب روان شناسی جهان، عالی ترین تربیت برای مردم پرورش اتکای به نفس است و پس از آن منزلی نیست، ولی مکتب روحانی اسلام با احیای استقلال روانی و اتکای به نفس، مردم را متکی به قدرت زوال ناپذیر خداوند توانا تر می سازد و این خود یکی از بزرگترین امتیازات تربیت قرآن شریف است.

### حیای پسندیده و ناپسند

### حیای پسندیده و ناپسند

(( قال الله العظيم في كتابه: ((يجاهدون في سبيل الله و لا يخافون لومة لائم)) ((۳۲۴))

### کم رویی

یکی از صفات مذموم که ممکن است از کودکی دامنگیر انسان شود و تا پایان عمر مانند یک بیماری مزمن همواره صاحبش را رنج دهد، کم رویی و خجالت کشیدن های بی مورد و نابجاست. این حالت روانی مانند بسیاری از صفات ناپسندیده، از احساس پستی و عقده حقارت سرچشمه می گیرد.

### احساس شرمساری

چه بسیار کودکانی که در مدرسه با کمال جدیت و پشتکار داری تحصیل کرده و برنامه های درسی را به خوبی فرا گرفته اند، ولی در موقع امتحان، به خصوص در قسمت های شفاهی، به علت ضعف نفس و حجب و حیای بی مورد، دچار انفعال و شرمساری می شوند، چنان خود را می بازند که گویی آن چه را که خوانده اند فراموش نموده اند و تمام درس ها از خاطرشان محو شده است، از دادن جواب عاجز می مانند و نمره بد می آورند و در نتیجه از پیشرفت های عادی در سال های تحصیلی محروم می شوند. چه بسیار اطفالی که بر اثر کم رویی و خجالت کشیدن جرات معاشرت با مردم ندارند، به خود مطمئن نیستند، در خویشتن احساس حقارت می کنند، از شرکت در مجالس و بر خورد با اشخاص خائفند و در بعضی از مواقع حتی از رفتن بر منزل بستگان و سخن گفتن با آنان نیز احساس شرمساری و انفعال می کنند. گاهی بیماری کم رویی و ضعف نفس آن چنان در اعماق جان بعضی از افراد ریشه می کند و شخصیت آنان را درهم می شکند که در بزرگسالی و تا پایان عمر گرفتار آیند و پیوسته از محرومیت های ناشی از آن رنج می برند. عوامل متعددی می تواند منشا پیدایش خوی کم رویی و خجالت کشیدن در کودکان شود و آنان را با این خلق ناپسند بار آورد. قدر جامع تمام آن علل، گفتار و رفتار توهین آمیز این و آن نسبت به کودک است. آسیب روان طفلی که از اول زندگی مورد تمسخر و تحقیر دگران واقع شده و روانش از ضربات اهانت آسیب دیده است، خود را ناچیز و کوچک می بیند و در خود احساس پستی و حقارت می کند. چنین کودکی گرفتار حالت انفعال و شرمندگی است و قهرا از آمیزش با مردم ترسان است. ((ترس و گریز از اجتماع و مظاهر دیگران نظیر خجالت و انزواطلبی و غیره بیشتر زاییده این است که شخص در ایام کودکی یا بلوغ، مورد نفرت و بیزاری اطرافیان بوده است علت دیگری برای آن نمی توان یافت. بدین معنی که شخص وقتی یا

اوقاتی از طرف دیگران مورد تحقیر قرار گرفته و اثر آن همچنان در مخیله او باقی مانده است، لا جرم در حضور دیگران و در میان اجتماع نسبت به خود احساس بی ارزشی و حقارت می نماید.)) (۳۲۵) خجالت کشیدن که در لغت عرب حیا و در زبان فارسی آزر و شرم گفته می شود، عبارت است از احساس انفعال و انکسار روانی به علت ترس از ملامت و سرزنش دیگران. این حالت روانی، یعنی حیا و آزر، در مواقع صحیح و بجا، یکی از صفات پسندیده آدمی است و در موارد نادرست و بیجا، یکی از خلیات مذموم و پسندیده است. شرم عاقلانه و احمقانه ((قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الحياء حياء ان، حياء عقل و حياء حمق. فحياء العقل هو العلم و حياء الحمق هو الجهل.)) (۳۲۶) رسول اکرم (ص) می فرمود: حیا بر دو قسم است. یکی حیای عقلانی و آن دیگر حیای احمقانه. حیای عقلانی ناشی از علم و دانش است و حیای احمقانه عبارت از جهل و نادانی است. ((الصادق عن آباءه علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الحياء علی و جهین، فمنه الضعف و منه قوه و احلام و ایمان.)) (۳۲۷) امام صادق علیه السلام از رسول اکرم (ص) نقل کرده است که فرمود: حیا بر دو قسم است. یک قسمش ضعف نفس و زبونی است و قسم دیگرش قوت نفس و عقل و ایمان است. ضعف نفس در برنامه تربیت کودک، پدران و مادران عاقل موظفند اطفال خود را طوری پرورش دهند که از طرفی دارای شرم و حیای عاقلانه باشند، یعنی پر رو و بی حیا تربیت نشوند. و از طرف دیگر مراقبت کنند فرزندان آن ها دچار بیماری ضعف نفس و حیای احمقانه نگردند و در نتیجه کم رو و خجالتی بار نیایند. برای آن که شنوندگان گرامی در برنامه تربیت کودک به این وظیفه مهم توجه فرمایند، و فرزندان خود را منزله از زبونی و کم رویی و متخلق به حیا و قوت نفس تربیت کنند، لازم می دانم درباره اصل حیا و فواید اجتماعی آن و همچنین در اطراف حیای ممدوح و حیای مذموم توضیحی به عرض برسانم. بعضی از صفات نفسانی مانند حب فرزند یا ترس و نظایر آن ها، مشترک بین حیوانات و انسان است. ولی شرم و حیا یکی از حالات روانی است که تنها بشر اختصاص دارد و هیچ یک از انواع حیوانات در خود احساس شرمسای و حیا نمی کند. امام صادق (ع) در توحید مفضل چنین فرموده است: ((انظر الان یا مفضل الی ماخص له الانسان دون جمیع الحيوان من هذا الخلق الجلیل قدره، العضم غناوه، اعنی الحياء.)) (۳۲۸) مفضل، اینک دقت کن در سعی که خداوند آن را به آدمیان اختصاص داده و حیوانات از آن بی بهره اند. آن خوی پر ارج و بزرگ، آن خلق ارزنده و عظیم و شرم و حیاست. در این عبارت امام صادق (ع) تصریح فرموده است که احساس آزر و حیا مخصوص بشر است و در حیوانات نیست. دانشمندان امروز هم، حیا را از صفات مخصوص بشر می دانند. ((مارک تواین عقیده دارد انسان تنها حیوانی است که خجالت می کشد یا حس می کند که احتیاج به آن دارد. دکتر فلاسن استاد دانشگاه روچستر در تایید این نظریه می گوید: خجالت کشیدن علامت سلامتی است و در میان کلیه افراد بشر، حتی آن هایی که برهنه زندگی می کنند، نیز رایج است. دکتر فلاسن معتقد است آنچه که موجب می شود خون به صورت شخص بیاید نتیجه احساسی است که بر اثر پنهان داشتن حقیقت به وجود می آید.)) (۳۲۹) اثر اجتماعی حیا فایده اجتماعی خوی پسندیده شرم و حیا جلوگیری از گناهان و باز داشتن مردم از آلوده به معاصی و اعمال خلاف اخلاق است. هر انسانی به طور طبیعی مایل است در راه اعمال تمایلات نفسانی خود از هر جهت آزاد باشد و به تمام خواسته های خویش جامه عمل بپوشد، ولی این آزادی بی قید و شرط موافق صلاح و سعادت او نیست. به همین جهت در تعالیم آسمانی پیغمبران خدا و همچنین در قوانین کشورهای جهان، چیزهایی که مخالف مصالح فردی و اجتماعی است ممنوع شناخته شده و مردم مکلفند از آن ها اجتناب نمایند. برای سرکوب کردن تمایلات غیر مشروع بشر و احیای مصلحت های مادی و معنوی، برای اینکه قوانین سعادت بخش به خوبی اجرا شود و مردم عملاً از آن ها پیروی نمایند، لازم است قدرتی از قانون حمایت کند و مردم را به رغم خواهش های نادرست خود به اطاعت از قانون وادار نماید. خلاصه، قانون ضامن اجرا لازم دارد و بدون ضمانت اجرایی هوای نفس و تمایلات درونی بر مردم غلبه می کند و آنان را به هوی پرستی قانون و شکنی وادار می نماید. ضامن اجرای قوانین ضامن اجرای قوانین، به اعتبار اختلاق سطح علمی و تربیتی ملل عالم و به علت تفاوت رشد و تکامل معنوی آنان نسبت به یکدیگر، قهراً مختلف



و متفاوت خواهد بود. برای ملل و اقوام وحشی یا نیمه وحشی که از تکامل روحانی و تعالی روانی به قدر کافی بهره مند نیستند و تربیت صحیح نپذیرفته اند، بهترین و نیرومندترین ضامن اجرای قوانین، زندان، شلاق، اعدام، و خلاصه مقررات خشن کیفری است. در چنین اجتماعی حکومت از زور و فشار استفاده می کند، به وسیله شکنجه و مجازات و از راه تهدید و ارعاب مردم را به اطاعت از قوانین موضوعه وادار می نماید. در ملل راقی و متمدن، در اجتماعی که مردم کم و بیش به کمالات روانی تعالی روحانی نایل شده اند، ضامن اجرای قوانین، تنها مقررات کیفری و شکنجه و مجازات نیست. در آنجا عوامل تربیتی و ذخایر روانی به اجرای قوانین کمک قابل ملاحظه ای می کند معنویات مردم در حسن اجرای مقررات عمومی مملکت تاثیر عمیق و درخشانی دارد. پرورش صحیح از دوران کودکی، بالا-بودن سطح علم و دانش، استفاده از نیروی عقل و تفکر، احیای وجدان اخلاقی و هب کار بستن آن، از جمله عواملی هستند که به اجرای قوانین کمک شایانی می کنند و هر یک از آن ها در حسن اجرای مقررات سهم مستقلی دارند. وظیف شناسی کسانی که از کودکی با مراقبت های صحیح پدران و مادران به خوبی تربیت شده اند و از طفولیت به وظیف شناسی و درستکاری عادت کرده اند، بدون خود سازی و تکلف همواره به راه راست می روند و طبعاً مجری حق و عدالت هستند. اینان پیرامون گناه نمی گردند و در مغز خود فکر قانون شکنی و تجاوز نمی پرورند. تربیت صحیح دوران کودکی یکی از عوامل موثر حسن اجرای قانون است و می تواند آدمی را پاک دل و درست کار بار آورد. کسانی که به فرا گرفتن علم و دانش موفق شده اند و مدارج کمال را پیموده اند، نیک و بد را بهتر می فهمند و ضررهای فردی و اجتماعی گناه را بیش از دیگران درک می کنند. بعضی از قانون شکنی ها و گناهان است که مردم محروم از علم و دانش مرتکب می شوند و افراد عالم و تحصیل کرده و پیرامون آن ها نمی گردند. علم و دانش به نوبه خود می تواند ضامن اجرای قانون باشد. علم و دانش قادر است در موارد بسیاری مردم را از قانون شکنی مصون نگاه دارد و از گناه تجاوز آنان جلوگیری نماید. با آن که تمام کشورهای زنده و مرفعی امروز جهان دارای مقررات کیفری هستند و برای حسن اجرای قوانین از مجازات گوناگون در مورد متخلفین استفاده می کنند، ولی تکیه گاه مهم اجرای قوانین در آن کشورها نیروها فرهنگی و اخلاقی و تعالیم روانی و تربیتی مردم است. به عبارت دیگر در ملت عالم و مرفعی، تاثیر حس وظیفه شناسی و تربیت در اجرای قوانین مملکت، بیشتر از تاثیر مقررات کیفری و مجازات است. در آیین مقدس اسلام به منظور حفظ جان و مال شرف مردم یک سلسله قوانین کیفری وضع شده است. محاکم قضایی موظفند در حدود مقررات به جرایم افراد متخلف رسیدگی کنند و بر طبق قوانین موضوعه آنان را مجازات نمایند. مقررات کیفری بدون تردید مقررات کیفری اسلام عامل موثری برای حسن اجرای قوانین و جلوگیری از تجاوز مردم متجاوز و قانون شکن است، ولی ضامن اجرای قوانین اسلام تنها مقررات کیفری نیست. تمام طرق و وسایلی که در کشورهای متمدن امروز به منظور حسن اجرای قوانین مورد استفاده است، قانونگذار اسلام در چهارده قرن قبل، از همه آن ها در راه اجرای قوانین استفاده کرده است. در نظر دانشمندان امروز، تربیت صحیح کودک، پرورش حس وظیفه شناسی، احیای وجدان اخلاقی و استفاده از نیروی علم و عقل، عوامل موثری هستند که هر یک از آن ها به اجرای قوانین و احیای حق و فضیلت کمک می کند. اطاعت از قانون پیشوای گرامی اسلام نیز به تمام این وسایل معنوی توجه کامل داشته و به شرحی که در روزهای گذاشته به عرض رساندم، هدف تعالیم عالیه اسلام تکامل روحانی و تعالی روانی و خلاصه نیل به مقام شامخ انسانیت است. کشتن بی گناه جرم بزرگ و عمل غیر قانونی است. مجازات اعدام قاتل ضامن اجرای این قانون است، ولی آن کس که از اول به پاکی و فضیلت تربیت شود، آن کس که با سجایای اخلاقی و انسانی بار آید، آن کس که از کودکی درس وظیفه شناسی بیاموزد، هرگز فکر جنایت در مغز نمی پرورد و به حیات کسی تجاوز نمی کند. چنین شخصی بدون اینکه از قانون کیفر قاتل بترسد، حیات مردم را محترم می داند و به جان کسی تجاوز نمی کند. اطاعت از قانون و اجتناب از گناه در تمام موارد به همین منوال است. گاهی ترس از قوانین کیفری مردم را از گناه باز می دارد، گاهی تعالی روانی و حس وظیفه شناسی اشخاص را به احترام قانون وادار می کند. اطاعت از قوانین عادلانه و احترام به

حق و فضیلت، اگر ناشی از ترس مجازات باشد، برای انسان مایه افتخار و مباحثات نیست، زیرا بعضی از حیوانات هم به علت ترس شلاق از مربی خود اطاعت و فرمانبرداری می‌کنند. اطاعتی که ناشی از ضمیر پاک و حس وظیفه‌شناسی باشد، اطاعتی که از اعماق وجود آدمی به علت تعالی معنوی سرچشمه بگیرد، مورد تکریم و احترام و نشانه انسانیت است. تربیت چنین افراد شایسته، که انسان‌های واقعی هستند، هدف تعالیم عالییه اسلام است.

## ایمان و اجرای قوانین

گرچه در اسلام برای ضمانت اجرای قوانین مقررات کیفری وضع شده و متخلفین مجازات می‌شوند، ولی تکیه گاه بزرگ قانونگذار اسلام در راه اجرای قوانین، مبادی معنوی و تعالیم روحانی است. به عبارت دیگر نقش قوانین کیفری اسلام در اجرای مقررات عمومی بسیار ناچیز است. بر عکس نیروهای عظیم ایمانی و روحانی که در باطن مردان با ایمان مستقر است، ضامن بزرگ و مؤثر اجرای قوانین و مقررات اجتماعی است. استفاده نیروی ایمان کلیه اسناد و مدارک اسلامی که درباره قوانین کیفری رسیده است، جمعا از چند صد آیه و حدیث تجاوز نمی‌کند، ولی درباره ایمان به خدا و قیامت، درباره خلقیات پسندیده و ناپسند، درباره وظیفه‌شناسی و تربیت، درباره تقوا و تعالی روان و خلاصه درباره پرورش معنویات، هزارها آیه و حدیث آمده است و این خود دلالت دارد بر اینکه توجه اساسی پیشوای گرامی اسلام، در راه اجرای قوانین و ادای وظایف، استفاده از نیروی ایمانی و معنوی است. قوانین کیفری برای رام کردن افراد معدودی است که از سرمایه گران بهای ایمان و اخلاق به قدر کافی بهره‌مند نیستند. یکی از بزرگ‌ترین امتیازات مکتب تربیت اسلام بر تمام مکاتب تربیتی و روانی جهان متمدن این است که اساس مکتب اسلام بر پایه محکم و نیرومند ایمان به خداوند استوار است و مکاتب روانی بشر از این سرمایه عظیم بی‌بهره‌اند. دانشمندان امروز جهان در برنامه‌های علمی خود از نیروی تربیت و اخلاق، وجدان و فرهنگ و نظایر آن‌ها استفاده می‌کنند و افراد را با حس وظیفه‌شناسی بار می‌آورند. اسلام نیز در روش‌های تربیتی خود از تمام این طرق استفاده نموده است، تا این تفاوت که اسلام در راه تامین سعادت بشر و احیای حس و وظیفه‌شناسی دارای یک برنامه اختصاصی است و آن موضوع ایمان به خداوند است. تاثیر ایمان در ضمانت اجرای قوانین و انجام وظایف از هر قدرتی قویتر و از هر عاملی نیرومندتر است. کلیه وسایلی که ضامن اجرای قوانین است، در شرایط نامساعد و برخورد و با موانع، بی‌اثر یا لااقل کم‌اثر می‌شود. تنها قدرتی که در همه جا و در تمام شرایط مردم را از تجاوز و کجروی باز می‌دارد ایمان به خداوند است. خداپرستان واقعی در پرتو ایمان همواره وظیفه‌شناس و درست‌کارند. اینان در خلوت و جلوت، در فقر و غنی، در سلامت و مرض، در محیط امن و ناامن، در جنگ یا صلح، و خلاصه در کلیه حالات هرگز از صراط مستقیم منحرف نمی‌شوند و از راه حق و عدل قدمی فراتر نمی‌گذارند. موحد چه زر ریزی اندر برش و یا تیغ‌هندی نهی بر سرش امید و هراسش نباشد زکس براین است مبنای توحید و بس اطفال با ایمان روان‌شناسان دانشمند در کتاب‌های علمی خود به ارزش ایمان و تاثیر عمیق آن در برنامه‌های تربیتی اعتراف دارند. کودکانی که در دامن پدران و مادران با ایمان تربیت شده‌اند و از طفولیت درس خداپرستی فرا گرفته‌اند، نسبت به کودکان بی‌ایمان دارای مزایا و امتیازاتی هستند. اینان در طول ایام زندگی، روانی قوی‌تر، استقامتی بیشتر و امیدی زیاده‌تر دارند و در تمام حالات خداوند را حاضر و ناظر می‌دانند. به همین جهت از وظایف خویش‌شان خالی نمی‌کنند و به گناه و تجاوز آلوده نمی‌شوند. ترس از ملامت اینک بحث امروز: شرم و حیا یکی از عوامل مهم روانی است که به نوبه خود می‌تواند ضامن اجرای قوانین باشد و مردم را از ارتکاب پاره‌ای از گناهان باز دارد. در هر اجتماعی کم و بیش مردمان لابلایی و هوسبازی وجود دارند که اسیر طبع سرکش و هوای نفس خود هستند. وظیفه‌شناسی و احترام به قانون و اخلاق در نظر آن‌ها بی‌ارزش است از ارتکاب بسیاری از گناهان پاک ندارند. تنها مانعی که در سر راه خود می‌بینند حیای از مردم است. از مردم شرم دارند، از انزجار مردم می‌ترسند و پیرامون آن اعمال نمی‌گردند، زیرا

می دانند اگر به آن کارها دست بزنند مورد هجوم ملامت و تنفر مردم واقع می شوند و زندگی برای آن ها طاقت فرسا و غیر قابل تحمل خواهد شد. امام صادق علیه السلام درباره حیا و اثر روانی آن به مفضل فرموده است: ((فلولا یقر ضیف و لم یوف بالعداء و لم تقض الحوائج و لم یتحر الجمیل و لم یتنكب القبیح فی شیء من الاشیاء حتی ان كثيرا من الامور المفترضة ایضا انما یفعل للحیاء فان من الناس من لولا الحیاء لم یرع حق والدیة و لم یصل ذارحم و لم لا یود امانه و لم یعف عن فاحشه .)) (۳۳۰) اگر تاءثیر شرم و حیا نمی بود احترام مهمان و وفای به عهد مراعات نمی شد اگر حیا نمی بود در قضای حوایج و جلب نیکی ها و اجتناب از بدی ها به طور شایسته اقدام نمی شد. حیا نه تنها در اجرای وظایف اخلاقی موثر است، بلکه بسیاری از فرایض قانونی نیز در پرتو حیا جامه عمل می پوشد، زیرا بعضی از مردمندها که اگر حیا نمی بود و از ملامت مردم نمی ترسیدند مراعات حق پدر و مادر و همچنین حق ارحام خود را نمی کردند. اگر حیا نمی بود امانتهای مردم را رد نمی نمودند و از هیچ عمل منافی با عفت چشم پوشی نمی کردند. حیا و شرم از افکار عمومی، یعنی ترس از ملامت و سرزنش مردم، یکی از بزرگ ترین عوامل حسن اجرای قوانین در برابر جهان متمدن امروز است. چه بسیارند زمامداران مقتدر، ثروتمندان لابلالی، دختران و پسران شهوت پرست و افراد عادی جوامع بشری که در دل تمایلات غیر مشروع می پرورند، مایلند به خواهش های نفسانی خود جامع عمل ببوشند و شهوات خویش را بدون قید و شرط اعمال نمایند، ولی از مردم می ترسند. از سیل تنفر مردم وحشت دارند، ناچار از خواسته های غیر مشروع خویش چشم می پوشند، به هوای نفس خود پشت پا می زنند، عملا از قانون اطاعت می کنند، تا خود را از سیل ملامت و سرزنش مردم مصون نگاه دارند. شکنجه تنفر مردم بدون تردید در بعضی از موارد شکنجه تنفر افکار عمومی و مجازات ملامت های مردم از کیفر زندان و شلاق به مراتب سخت تر است. قهرا در چنین مواقعی تاثیر حیا در ضمانت اجرایی قوانین از مقررات کیفری و مجازات های قانونی زیادتر خواهد بود. مردی که به علت جرم دزدی محکوم به زندان شده است از باز داشت خود رنج می برد، ولی اگر بین مردم مفتضح شود و جامعه او را خائن و دزد بدانند بیشتر ناراحت می شود. زنی که بر اثر عمل منافی با عفت مجرم شناخته شده حاضر است شش ماه در زندان بماند، ولی راضی نیست شش روز مردم او را فاحشه و بی عفت بخوانند. البته به هر نسبتی که رشد تربیتی و تعالی روانی ملتی عالی قدر باشد، حساسیت آن ملت از تنفر و انزجار افکار عمومی بیشتر خواهد بود. این قسم حیا که ضامن اجرای قوانین است و مرد را از تجاوز و تعدی باز می دارد، از صفات پسندیده و سجایای اخلاقی است. این قسم حیا در اسلام ممدوح شناخته شده و درباره آن روایات بسیاری رسیده است که بعضی از آن ها را به عرض شما می رسانم: ((قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اذا لم تستح فافعل ما شئت .)) (۳۳۱) رسول اکرم (ص) می فرمود: وقتیکه شرم و حیا را از دست دادی هر چه می خواهی بکن. یعنی افراد بی حیا از گناه و قانون شکنی باک ندارند. ((عن علی علیه السلام: من قل حیاه قل ورعه .)) (۳۳۲) علی علیه السلام می فرمود: آن کس که شرم و حیایش کم باشد اجتنابش از گناه کم خواهد بود. ((و عنه علیه السلام: الحیاء یصد عن فعل القبیح .)) (۳۳۳) و نیز فرموده است: شرم و حیا آدمی را از کارهای ناپسندیده باز می دارد. ((عن ابی عبدالله علیه السلام: لا ایمان لمن لا حیاء له .)) (۳۳۴) امام صادق علیه السلام می فرمود: ایمان ندارد آن کس که شرم و حیا ندارد. ((قال ابو محمد العسگری علیه السلام: من لم یق و جوده الناس لم یق الله .)) (۳۳۵) امام عسکری علیه السلام فرموده است: آن کس که از روی مردم خجالت نمی کشد از خداوند نیز شرم نخواهد داشت. ((عن امیرالمومنین علیه السلام قال: من کساه الحیاء ثوبه لم یر الناس عیبه .)) (۳۳۶) علی علیه السلام فرموده است: آن کس که روپوش جامه اش حیا باشد و عیب او از چشم مردم پنهان است. هدف این چند روایت بیان ارزش حیای از مردم در حسن اجرای قوانین و جلوگیری از گناه است، ولی در گوشه و کنار اجتماع افراد وظیفه شناس و بزرگواری یافت می شوند که نه تنها از مردم حیا می کنند و پیرامون گناه نمی گردند، بلکه در مواقع خلوت هم مرتکب گناه نمی شوند، زیرا این مردان شریف از نفس خویش نیز حیا می کنند، از شرف انسانی و فضیلت معنوی خود شرم دارند. این طبقه از مردم با حیاتیترین و وظیفه شناس ترین افراد اجتماعند. ((قال علی علیه السلام: احسن الحیاء

استحیاء و ک من نفسک . )) (۳۳۷) علی علیه السلام فرموده است: بهترین شرم و حیا آن است که تو خود از نفس خویش حیا کنی و قدمی به ناروا برداری. تظاهر به گناه یکی از عوامل که پرده حیا و شرم اجتماعی را می‌برد و مردم را در گناه جری و جسور می‌نماید، تظاهر گناهکاران در قانون شکنی و گناه است. به همین جهت اسلام از طرفی گناهکاری را منع نموده از طرف دیگر مردم را از گناه آشکار، که باعث بی‌حیایی است، بر حذر داشته است. (( عن الصادق علیه السلام عن ابیه، قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان المعصیة اذا عمل بها العبد سر الم تضر الا عاملها، و اذا عمل بها علانیة و لم یعیر علیه اضرت بالعامه . )) (۳۳۸) امام صادق علیه السلام از رسول اکرم (ص) حدیث کرده است که فرمود: گناه پنهانی تنها به گناهکار ضرر می‌زند، ولی گناه علنی، موقعی که مورد تنفر و سرزنش جامعه قرار نگیرد، ضرر عمومی دارد. گمراهی اجتماع ناگفته نماند که حیا از مردم و ترس از ملامت عمومی در مورد هر یک از گناهان زمانی است که جامعه آن را پلید بداند و از آن منزجر باشد، ولی اجتماعی که دچار گمراهی شود و بعضی از گناهان در نظر مردم قبح خود را از دست بدهد و آن را یک امر عادی تلقی کنند، در آنجا نه تنها گناهکاران از مردم حیا نمی‌کنند، بلکه ممکن است در بعضی از مواقع به کارهای ناروا و گناهان خود افتخار نمایند! اگر اجتماعی عفت و خودداری از معاشرت‌های غیر قانونی را کهنه پرستی و خرافت بخواند و آمیزش غیر مشروع را نمونه تجدد خواهی و روشنفکری بشناسد، اگر در اجتماعی امانت و صداقت نشانه ابلهی و عدم لیاقت تلقی باشد و بر عکس رشوه خواری و دروغ‌گویی سند شایستگی و لیاقت شود، اگر در اجتماعی شرابخواری و قماربازی قبحی نداشته باشد، در آنجا شرم و حیا نسبت به آن پلیدی‌ها معنی و مفهومی نخواهد داشت و کسانی که مرتکب آن گناهان می‌شوند هرگز ترسی از ملامت و سرزنش مردم ندارند!

### سقوط و انحطاط

هر گناهی در اجتماع مانند یک بیماری خطرناک است و برای مردم آن جامعه مصیبت و بدبختی است، ولی مصیبت بزرگ‌تر آن است که جامعه آن گناه را قبیح نشناسد و گناهکار را مستحق تنفر و مجازات نداند. بدیهی است در چنین وضعی آن جامعه بی‌پروا و با سرعت به سوی سقوط و انحطاط پیش می‌رود و طولی نمی‌کشد که به عوارض شوم آن گناه دچار خواهد شد! رسول اکرم (ص) این مصیبت را برای مسلمین بزرگ‌ترین خطر اجتماعی شناخته است. (( قال النبی صلی الله و علیه و آله: کیف بکم اذا فسد ناوکم و فسق شبابکم و لم تامرؤا بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر؟! فقیل له: و یكون ذلک یا رسول الله؟! قال: نعم و شر من ذلک: کیف بکم اذا امرتم بالمنکر و نهیتم عن المعروف؟! قیل یا رسول الله و یكون ذلک؟! قال نعم و شر من ذلک: کیف بکم اذا رایتم المعروف منکرا و المنکر معروفا. )) (۳۳۹) به مردم فرمود: چه خواهید کرد موقعی که زنان شما دچار فساد اخلاق شوند و جوانان شما به گناه آلوده گردند و از فریضه امر به معروف و نهی از منکر خودداری کنند؟! عرض شد: یا رسول آیا چنین وضعی برای مسلمین پیش می‌آید؟! فرمود: بلی و بدتر از آن. فرمود: چه خواهید کرد موقعی که مردم را به گناه امر کنید و از نیکی‌ها نهی نمائید؟! عرض کردند: یا رسول الله آیا چنین وضعی پیش آمد می‌کند؟! فرمود: بلی بدتر و از آن. سپس فرمود چه خواهید کرد وقتی در نظر شما نیکی‌ها گناه و منکر شناخته شود و منکرات و گناهان را نیکی و پسندیده بدانید؟! رسول اکرم (ص) در این حدیث انحراف اجتماعی را در سه مرحله بیان فرموده است: اول آن که مردم گناهکار شوند. دوم آن که یکدیگر را به گناهکاری امر کنند و از نیکی باز دارند. امر به گناهکاری مرحله سوم که خطرناک‌ترین تمام مراحل است، آن است که درباره نیکی و بدی تغییر عقیده و دهند، گناه و نادرستی را خوب بدانند و نیکی‌ها را منکر و نادرست بشناسند! بدبختانه بسیاری از بلاد اسلامی به این مصیبت بزرگ دچار شده‌اند و بعضی از گناهان در نظر اغلب مسلمین قبح خود را از دست داده و یک عمل عادی تلقی می‌شود! این روش ناپسند پرده حیا اسلامی و ترس از ملامت مردم را در نظر گناهکاران دریده است. بدون خوف و هراس گناه می‌کنند و همواره به مصائب و بدبختی‌های گوناگون ناشی از آن گناهان گرفتارند! در جهان غرب نیز بعضی از گناهان، بخصوص امور

مربوط به مسائل جنسی، قبح خود را از دست داده است و بر اثر آن دختران و پسران، بدون حیا و ترس از ملامت مردم، به اعمال ناروایی دست می‌زنند. در نتیجه پاکی نسل و اساس عفت اخلاقی در آن کشورها با خطراتی رو به رو شده است. این مطلب از خلال آمارهای جنایی آن کشورها، و در ضمن پاره‌ای از قضایا به خوبی مشهود است. برای نمونه جمله کوتاهی را در اینجا نقل میکنم: ((یونایتد پرس. چند روز پیش دکتر رونالد گیسون در کنفرانس جامعه پزشکان انگلیس، هنگام ایراد گزارش درباره مسائل جنسی اعلام کرد که در یک مدرسه دخترانه انگلیس، دختران میان ۱۴ تا ۱۵ سال‌های علاماتی به سینه می‌زنند که نشان می‌دهد بکارت خود را از دست داده‌اند! این گزارش موجب وحشت و خشم مقامات روحانی و والدین انگلیسی شده است. دکتر گیسون در کنفرانس کانتر بوری اظهار داشت که برنامه‌های تلویزیونی ذوق سلیم را در میان جوان کشته و هیجان‌ناز نادرستی را در میان آن‌ها پدید آورده است و تعلیمات جنسی، که صرفاً بر اساس زیست‌شناسی است، نتایج وحشتناکی به بار آورده است! دکتر گیسون در کنفرانس جامعه پزشکان انگلیس اظهار داشته بود که فقدان انضباط اخلاقی سراسر کشور را فرا می‌گیرد و دو طب روحی جدید را مورد ملامت قرار داد. چند روز بعد دکتر امبروس لینک که از مقامات صلاحیت‌دار درباره بیماری‌های آمیزشی است، اعلام کرد که از سال ۱۹۵۷ به بعد یک بیماری آمیزشی در میان جوانان کم‌سال افزایش قابل ملاحظه‌ای یافته است. در میان پسران ۱۵ تا ۱۹ ساله مقدار افزایش ۳/۶۷ و در میان دخترانی که همین سنین را دارند ۴/۶۵ درصد شده است.)) (۳۴۰) نتیجه آن که حیا و شرمی که مردم را از گناه باز می‌دارد و به نوبه خود می‌تواند ضامن اجرای قسمتی از قوانین باشد، از سجایای اخلاقی و صفات پسندیده آدمی است. به فرموده رسول اکرم (ص) این قسم حیا ناشی از عقل و ایمان و نشانه قوت نفس و نیرومندی ضمیر انسان است. پرورش شرم و حیا پدران و مادران مکلفند فرزندان خود را از دوران کودکی با سنجیه شرم و حیا تربیت کنند، قبح گناه و تنفر مردم را از گناهکار به آنان بفهمانند و به وسیله این خوی پسندیده آن‌ها را از گناهکاری و قانون شکنی بر حذر دارند. حیای مذموم یعنی خجالت کشیدن‌های نابجا و کم‌رویی یکی از صفات ناپسندیده و خلقیات ذمیمه است. منشاء این قسم حیا ضعف نفس و عقده حقارت است و رسول اکرم (ص) آن را حیای احمقانه و جاهلانه خوانده است. عقده حقارت گاهی ناشی از سوء تربیت است و گاهی مستند به عیوب طبیعی یا نقایص اجتماعی است خلاصه علل و عوامل متعددی می‌تواند باعث ایجاد عقده حقارت گردد و آدمی را دچار بیماری خجالت و کم‌رویی و گرفتار حیای احمقانه نماید. ((تمام حقارت‌های حقیقی یا مجازی که کودک در تماس با محیط خویش احساس می‌کند ممکن است در او این کمپلکس را به وجود آورد دکتر آلاندی در کتاب کودکی ناشناخته می‌نویسد: تنگدستی و بی‌چیزی، لباس بدتر از دگران پوشیدن، نقص خلقی داشتن، بیمار بودن، یا در خانواده کسر و عیبی احساس کردن، مسائلی هستند که در ایجاد کمپلکس نقش بزرگی بازی می‌کنند بنابراین لازم است به همه این عوامل دقت مخصوص داشت تا شخصیت منحرف در کودکان پی‌گیر نشود، زیرا بعدها عوض کردن این روحیه نیازمند مبارزهای دردناک و تلاش‌های مصرانه‌ای خواهد بود.)) (۳۴۱) یک قسمت مهم بیماری‌های روانی و احساس حقارت نادرست از سوء تربیت در دوران کودکی است. گاهی رفتار و گفتار نادرست پدران و مادران آنچنان در روان اطفال اثر بد می‌گذارد و آنان را دچار زبونی و حقارت می‌کند که تا پایان عمر از عوارض آن رنج می‌برند! پرورش صحیح وسیله پیش‌گیری این بیماری خطرناک است. پدران و مادران مکلفند با تربیت و مراقبت‌های لازم، از ماه‌های اول زندگی فرزندان را طوری بار آورند که اساساً دچار عقده حقارت نشوند و ضمیرشان به این ناخوشی آلوده نگردد. ((اگر چه در ابتدا حرکات طفل فقط انعکاسی است (خنده، گریه، خوردن، گرفتن، راه رفتن، صحبت کردن)، باید همین انعکاس‌ها را منظم کرد. طرز مراقبت و غذا دادن والدین به اطفال معلوم می‌کند که ایشان مریب هستند یا نه. آیا باید حرکات انعکاسی را تربیت کرد؟ البته، و از همان روزهای نخست باید این تربیت آغاز گردد. گریه و فریاد و عصبانیت بستگی کامل به مراقبت‌های اولیه دارد که اگر اشتباه و نادرست باشد خلق و خوی و رفتار و سلوک طفل ناپسند می‌شود.)) (۳۴۲) ستایش و تحسین یکی از تمایلات فطری انسان که از دوران کودکی آشکار

می شود و تا پایان عمر باقی می ماند میل به ستایش و تحسین دیگران است . هر کودک و بزرگسالی متوقع است در مقابل موفقیتی که نصیبش می شود مورد تحسین و تمجید دوستان و اطرافیان خود واقع شود و از این کار بسیار مسرور و خشنود می گردد .

### احیای استعدادها

در سایه تشویق و تحسین استعدادهای درونی افراد به فعلیت می رسد و کمالات نهانی مردم آشکار می گردد . گویی تحسین و تمجید به افراد نیروی تازه ای می بخشد و راه تعالی و تکامل را به روی آنان باز می کند! ((یکی از بزرگ ترین روان شناسان عصر حاضر یعنی دکتر ماگدوگال می گوید تقریباً تمام اطفال بدون استثناء بیش از تنبیه و خشونت ، به تشویق و برانگیختن حس اعتماد به نفس احتیاج دارند . چه بسیاری از اطفال بر اثر فقدان مشوق و محرک از استعداد خلاقه خود بی خبر مانده و فقط یک تذکر کوچک قادر به ظاهر کردن آن گشته است ! قسمت عمده ای از آشفتگی های فکری و عصبی اطفال مولود رفتار خشونت باری است که برای سرزنش آن ها اعمال گردیده است و این بیماری عصبی اغلب تا آخر عمر هم دست از سر انسان بر نخواهد داشت . ))(۳۴۳) (احتیاج به توجه و قبول خاطر دیگران ، از ضروریات زندگی اجتماعی ماست به خاطر بیاورید اول بار که موفقیتی به دست آوردید و مورد تحسین پدر و مادر واقع شدید چه کیف و لذتی بردید، یا وقتی در مدرسه از آموزگاران آفرین شنیدید چه اطمینانی به خود پیدا کردید و چه وجد و نشاطی داشتید! پسند و تحسین دیگران اجری است که زحمت را آسان می کند و خستگی را از یاد می برد . کوچک و بزرگ ، به هر سن و در هر وضع و مقامی که باشیم ، اگر کاری که می کنیم مورد تصویب و تحسین قرار بگیرد به نصیب و پاداش خود رسیده ایم ، خاطرمان خرسند و دست و دلمان در کار خود گرم تر و روان تر خواهد شد . تشویق و تحسین از هر که و از هر کجا برسد مطلوب است ، بخصوص که از دوستان و اطرافیان و از محیط خود ما باشد . البته بعضی بیشتر به توجه تشویق دیگران محتاجند و بعضی کمتر، ولی محال است کسی بالمره از توجه و تحسین دیگران بی نیاز باشد . ))(۳۴۴) اولیای بزرگ اسلام به کارهای پسندیده مردم در امور دینی و دنیوی توجه کامل داشتند و به وسیله تشویق و تحسین آنان را به نیکی و پاکی شادمان و دلگرم می نمودند . برای نمونه دو مورد را به عرض شما می رسانم : عطای پیغمبر رسول اکرم (ص) مرد عربی را دید که در نماز خود دعا می خواند و مضامین بسیار عالی و پر معنایی را به پیشگاه الهی عرض می کند . سخنان عمیق و پر مغز آن مرد که حاکی از مراتب معرفت و کامل ایمانش بود در پیغمبر اکرم (ص) تاثیر کرد . شخصی را بر او گمارد و دستور داد وقتی عرب از نماز فارغ شد او را به حضورش بیاورد . عرب را به محضر آن حضرت آورد . رسول اکرم (ص) قطعه طلائی را که به آن حضرت هدیه داده بودند و به او عطا فرمود، سپس پرسید: ((از کدام قبیله ای ؟)) عرض کرد: از ((بنی عامربن صعصعه .)) فرمود: آیا می دانی این طلا را برای چه بشما بخشیدم ؟)) عرض کرد: ((به اعتبار رحمت که بین من و شماست .)) حضرت فرمود: ((ان للرحم حقا ولكن وهبت لك الذهب لحسن ثنائك على الله عزوجل .)) (۳۴۵) البته برای رحمت حق است ، ولی این طلا را از آن جهت به تو بخشیدم که در پیشگاه الهی خدای را به نیکی و شایستگی ثنا گفתי . تشویق و تحسین پیغمبر اکرم از طرفی مرد عرب را بیش از پیش دلگرم کرد و از طرف دیگر آنان را که ناظر این جریان بودند امیدوار نمود . علی علیه السلام درباره ولایت و کارمندان عالی رتبه دولت در ضمن تعالیم خود به مالک اشتر چنین فرموده است : (( و اوصل فی حسن الثناء علیهم و تعدید ما ابلی ذووا البلاء منهم فان کثرة الذکر لحسن افعالهم تهز الشجاع و تحرض الناکل ان شاء الله تعالی . )) (۳۴۶)

### تشویق کارمندان دولت

با تحسین و حق شناسی خویشتن را با مامورین درستکار خود مرتبط کن . خدمات صادقانه آنان را به زبان بیاور و صریحاً قدر دانی نما، زیرا تحسین و حق شناسی ، مردان شجاع را در راه نیکو کاری تهییج می کند و مسامحه کاران را به خواست خداوند به جنبش

و حرکت و امی دارد. همان طور که چاپلوسی و تحسین نابجا از نظر اخلاقی مذموم است و می تواند مفسد بسیاری به بار آورد، همچنین خودداری از تحسین و تمجید بجا نیز از صفات ناپسندیده است و از نظر فردی و اجتماعی نتایج شومی در بر دارد. (( قال علی علیه السلام: الثناء باكثر من الاسحقاق ملق، و التقصیر عن الاستحقاق عی او حسد. )) (۳۴۷) علی علیه السلام فرموده است: ثنا گفتن و تمجید دگران، بیشتر از حد شایستگی و لیاقت، تملق و چاپلوسی است و کمتر از آنچه سزاوارند، یا ناشی از عجز تمجید کننده است یا منشا روانی آن بیماری حسد است. تحسین به موقع گاهی تحسین بموقع مسیر زندگی یک انسان را به کلی عوض می کند و او را به شاهراه سعادت و خوشبختی رهبری می نماید، شخصیتش احیا می شود، نور امید اعماق جاننش را روشن می کند، به خویشتن مطمئن می گردد، بدون تردید و دو دلی راه تکامل خود را پیش می گیرد و سرانجام به پیروزی درخشانی نایل می شود. بر عکس گاهی خودداری از یک تمجید و تحسین شخصیت انسان را می کشد، او را دچار حقارت و زبونی می کند، اعتماد به نفس را از دست می دهد، گرفتار یاس و ناامیدی می گردد و با خود می گوید آنقدر نالایقم که حتی دوستانم مرا شایسته تحسین ندانستند. بدبختی او از همان نقطه شروع می شود، خود را می بازد، مایوس می گردد، بیماری حقارت در جاننش ریشه می کند، و سرانجام به عوارض شومی مبتلا می گردد. یکی از عواض این شکست روانی، کم رویی و خجالت کشیدن از مردم است. گاهی چنین انسانی آنقدر دچار پستی و حقارت می شود که جرات نمی کند با مردم معاشرت نماید. گویی خود را کوچک تر از آن می داند که دگران با او سخن بگویند و او را یک انسان واقعی به حساب بیاورند و به شخصیتش احترام کنند. ((وقتی شخص خود را چنان که انتظار دارد طرف توجه دیگران نمی بیند، یکباره از مردم می گریزد و از ترس اینکه مبادا در میان جمع مورد تحقیر واقع شود کناره گیری را بر هرگونه خلطه و آمیزش ترجیح می دهد، یا آن که در میان جمع ناراحت و پریشان و ترسیده به کنجی می نشیند و یک کلمه حرف نمی زند. )) (۳۴۸) تمجید و تحسین بموقع از شرایط اساسی تربیت کودک است. یکی از طرق پیشگیری بیماری خجالت کشیدن و کم رویی در کودکان تحسین آنان است. اطفالی که در دامن پدران و مادران خشن و خودخواه تربیت شده اند و هرگز لذت تحسین و تمجید را در محیط خانواده نچشیده اند، روحی شکست خورده و نامطمئن دارند و همواره در خویشتن احساس پستی و حقارت می کنند. توییح و تشویق همان طور که پدران و مادران موظفند فرزندان خویش را در کارهای بد توییح کنند و از این راه آنان را به درست کاری و ادب عادت دهند، لازم است در کارهای خوب و در فعالیت های مفید نیز کودکان را تحسین نمایند و بدین وسیله شخصیت آن ها را احیا کنند و موجبات امیدواری و دلگرمی آنان را فراهم آورند. ولی باید توجه داشت که توییح و تشویق دو داروی مفید و موثر تربیتی است و لازم است از آن ها در مواقع مناسب با اندازه گیری صحیح استفاده شود. توییح و تحسین بی موقع و نابجا یا بیش اندازه مناسب، نه تنها در تربیت کودک مفید و ثمر بخش نیست، بلکه ممکن است منشا مفسدگی شود و عوارض نامطلوبی به بار آورد. (( عن علی علیه السلام: اکبر الحق الاغراق فی المدح و الذم. )) (۳۴۹) علی علیه السلام فرموده است: بزرگترین مراتب حماقت و زیاده روی در تحسین و توییح است. سلاح تربیت ((در ظرف دو یا سه ماه اول تولد، بچه لبخند را یاد می گیرد و احساس او نسبت به اشخاص با احساس او نسبت به اشیا فرق پیدا می کند. در این سن پیدایش علاقه بین طفل و مادر امکان می یابد و بچه از دیدن مادر به اظهار شغف و شادی قادر می شود و عملاً این شغف و شادی را ظاهر می سازد و جوابهایی که می دهد دیگر صورت حیوانی صرف را ندارد و خیلی زود میل به ستایش و تحسین در او رشد و نمو می کند. از این لحظه به بعد مربی سلاح تازه ای به دست می آورد و آن ستایش و سرزنش است. این اسلحه در خلال دوره طفولیت دارای قدرت خارق العاده ای است، اما باید آن را با احتیاط کامل به کار برد. در سال اول نباید سرزنش را با کار برد، پس از آن هم لازم است در به کار بردن آن نهایت دروغ داشت. اما تحسین و ستایش ضررش کمتر است، لکن نباید آن را چنان به سهل و آسانی خرج کرد که ارزشش از میان برود. همچنین شایسته نیست آن را برای تحریک فوق العاده طفل به کار برد. هیچ پدر خونسردی نیست که در موقعی که می بیند بچه اش برای نخستین بار به راه می افتد یا برای اول دفعه به

زبان می آید و کلمه صحیح و معنی داری تلفظ می کند بتواند از تشویق و تحسین خودداری کنند . به طور کلی وقتی یک بچه پس از پافشاری و کوشش ثابت بر یک امر دشواری فائق می گردد، آفرین و تحسین همان پاداش مخصوص به شمار خواهد رفت . به علاوه بهتر این است که بگذاریم طفل احساس کند که شما با تمایل او برای چیز یاد گرفتن موافقت دارید . )) (۳۵۰) راه پیشرفت کودک به طور طبیعی در راه نیل به کمال خود فعالیت می کند و نیروهای کودکانه خویش را به کار می اندازد . تشویق و تحسین پدر و مادر و اطرافیان کودک راه پیشرفت را به روی او بازتر می کند، شعله های عشق و امید را در روانش فروزان تر می نماید و در نتیجه استعدادهای درونی اش یکی پس از دیگری شکفته می شود . بر عکس بی اعتنایی پدر و مادر یا خشونت های نابجای آن ها نشاط فطری طفل را تضعیف می کند و او را در راه کوشش و فعالیت دلسرد می نماید . تکرار این روش ناپسندیده روان طفل را بیمار می کند و سرانجام بدبختی های عظیم و غیر قابل جبرانی به بار می آورد . برای اینکه شنوندگان محترم بهتر متوجه شوند مثلی به عرض می رسانم : خاطره تلخ کودک خردسال چند ماه به دبستان رفته و چند درسی از کتاب اول خوانده است . اینک برای اولین بار مشقی نوشته و نتایج زحمت خود را روی صفحه کاغذ منعکس نموده است . این مشق شاهکار زندگی تحصیلی این طفل است . این مشق محصول مجاهدات چند ماهه کودک است . این مشق آینه شخصیت اوست . چشم خود را به در خانه دوخته و دقیقه شماری می کند تا پدر به منزل بیاید و این اثر درخشان را به او نشان دهد . طفل به امید تحسین پدر از خوشحالی در پوست نمی گنجد . این ساعت از بهترین اوقات زندگی اوست . پدر وارد منزل می شود، کودک مشق خود را به دست می دهد و با چشم پر فروغ و کنجکاو خود به پدر نگاه می کند . پدر عاقل ، پدر موقع شناس ، با کمال توجه نوشته کودک را می خواند، لبخند می زند، بچه را در آغوش می گیرد، دست مهربانی به سرش می کشد، چند بار به او آفرین می گوید، و با این عمل بهترین پاداش را به کودک خود می دهد . رفتار پدر، روح تازه ای به کودک می بخشد، بر شور و نشاطش می افزاید، و با امید بیشتری به فعالیت تحصیلی خود ادامه می دهد . ولی پدر نادان ، پدر موقع ناشناس ، با کودک به تلخی بر خورد می کند . نوشته او را نمی خواند، اگر بخواند تمجید و تحسین نمی کند، به طفل آفرین نمی گوید . بدتر آن که بعضی از پدران شکست های خارج منزل را با تندی و خشونت به زن و فرزند جبران می نمایند، روحش را می کشند، چراغ امیدش را خاموش می نمایند . طفل با خاطری آزرده و روانی شکست خورده از پدر جدا می شود . آن شب را با تلخی و ناکامی به بستر خواب می رود . شاید پدر کمترین توجهی به رفتار زشت خود نداشته باشد، ولی کودک این خاطره تلخ را فراموش نمی کند . بسیاری از بدبختی ها و تیره روزی های مردم از یک نقطه و در یک لحظه شروع می شود . ممکن است این لحظه شوم برای آن طفل لحظه سقوط و بدبختی شود . کودکانی که تمایل تحسین آنان ارضا نشود و به طور شایسته مورد تشویق و تمجید اولیای خود قرار نگیرند، اطفالی که از کودکی شخصیتشان منهدم شود و با تحقیر و بی اعتنایی پدر و مادر روبه رو باشند، دچار احساس پستی و عقده حقارت می شوند و در طول ایام زندگی عوارض گوناگونی دامنگیرشان می گردد . یکی از آن عوارض ، کم رویی و خجالت کشیدن از مردم است . ((اشخاصی را که می بینید خجول و کم رو یا بی حیا و پرخاشجو، یا ساکت و خاموش ، یا پر گو و فضول ، یا سرد و بی تصمیم ، یا بی تامل و سبکسرند، همه مردمانی هستند که به خود اطمینان و اعتماد ندارند، یعنی تصور می کنند که جامعه آنان را چنان که باید نمی پذیرد و محلی را که در خور لیاقتشان است به آن ها نمی دهد . )) (۳۵۱) شاد کردن کودک لازم است پدران و مادران در ضمن انجام وظایف تربیتی به این امر مهم نیز توجه کنند، کودکان خود را به طور شایسته مورد تحسین قرار دهند و با تمجیدهای بجا خاطر آنان را مسرور نمایند و بدین وسیله فرزندان خویش را از بیماری کم رویی و ضعف نفس مصون نگاه دارند . (( قال رسول الله صلی الله علیه و آله : اذا نظر الوالد الی ولده فسره کان للوالد عتق نسمة . )) (۳۵۲) رسول اکرم (ص) می فرمود: پدری که با نگاه مودت آمیز خود فرزند خویش را مسرور می کند، خداوند به او اجر یک بنده آزاد کردن عنایت می فرماید . تحسین بموقع یکی از بهترین وسایل مسرور کردن کودک است . این امر در نظر اسلام ، صرف نظر از فواید تربیتی ، باعث نیل به اجر اخروی و پاداش الهی است



اولیای گرامی اسلام عملاً به این اصل بزرگ تربیتی توجه کامل داشتند و اطفال خود را در مقابل کارهای پسندیده و سخنان خوب مورد تحسین و محبت های مخصوص خود قرار می دادند. دو کودک خردسال روزی علی (ع) در منزل نشسته و دو طفل خردسال آن حضرت عباس بن علی و زینب علیهما السلام در طرف راست و چپ آن حضرت نشسته بودند. (( قال علی علیه السلام للعباس : قال واحد . فقال واحد . فقال قل اثنان . قال استحیی ان اقول باللسان الذی قلت واحد اثنان . فقبل علی علیه السلام عینه . )) علی علیه السلام به عباس فرمود: بگو یک . گفت یک . فرمود: بگو دو . عرض کرد: حیا می کنم با زبانی یک گفته ام دو بگویم . علی (ع) به منظور تشویق و تحسین کودک ، چشم های فرزند خود را بوسید . و این خود اشاره به یک لطیفه توحیدی است . یعنی موحدین و یکتا پرستان هرگز به شرک و دو پرستی نمی گرایند . )) (( ثم التفت الی زینب و کانت علی یساره . فقالت : یا ابتنا اتحبنا؟ قال نعم یا بنی ، اولادنا اکبادنا . فقالت یا ابتاه ، حبان لا یجتمعان فی قبل المومن ، حب الله و حب الاولاد، و ان کان لابد فالشفقة لنا والحب لله خالصا . فاز داد علی علیه السلام بهما حبا . (۳۵۳) سپس علی (ع) به حضرت زینب ، که در طرف چپ نشسته بود، توجه فرمود . در این موقع زینب عرض کرد: پدر جان آیا ما را دوست داری؟ فرمود: بلی ، فرزندان ما پاره های جگر ما هستند . عرض کرد: دو محبت در دل مردان با ایمان نمی گنجد، حب خدا و حب اولاد، ناچار باید گفت نسبت به ما شفقت و مهربانی است و محبت خالص مخصوص ذات لایزال الهی است . این جمله توحیدی از زبان حضرت زینب دختر خردسال آن حضرت نیز شایان تحسین و تمجید بود . (( فازداد علی علیه السلام بهما حبا . )) در آن موقع علی (ع) نسبت به این دو کودک ابراز مهر و محبت بیشتری فرمود و در واقع تشدید محبت و عطوفت خود را پاداش آن دو طفل قرار داد و بدین وسیله آنان را تحسین و تمجید فرمود . محیط خانه علی علیه السلام مالا مال از توحید و یکتا پرستی است ، مملو از مهر خداوند و عشق الهی است . اطفال آن خانواده نیز به همان روش تربیت شده اند و دل های کودکان آن ها، مانند پدر بزرگوار خود، لبریز از عشق خدای یگانه و حب حضرت احدیت است .

## دو عامل انفعال

منشا بیماری کم رویی و خجالت تنها سوء تربیت نیست . پاره ای از عیوب طبیعی و نقایص اجتماعی نیز از علل و عوامل این بیماری است . اسلام در راه درمان این حالت روانی از تمام طرق و وسایل استفاده نموده و به مسلمین دستورهای لازم را داده است . در پایان بحث امروز به طور اختصار به دو علت اشاره می کنم : یکی فقر و تهیدستی ، و دیگری بدنامی خانوادگی . فقر در زندگی بشر یکی از بزرگ ترین مصائب است . فقیر از طرفی دچار محرومیت است و از طرف دیگر مردم او را با چشم حقارت و پستی نگاه می کنند: عوارض فقر (( قال علی علیه السلام لابنه محمد ابن الحنفیه : یا بنی انی اخاف علیک الفقر فاستعد بالله منه فان الفقر منقصة للدين ، مدشهة للعقل ، داعیه للمقت . )) (۳۵۴) علی (ع) به فرزندش محمد حنیفه می فرمود: فرزند، بر تو از فقر و تنگدستی می ترسم . از آن به خداوند پناه ببر، زیرا فقر باعث نقصان دین و پریشانی فکر و مایه دشمنی و عداوت است . لغزش ایمان بود زاییده فقر و نیاز ورنه هیچ آلوده دامن دزد مادر زاد نیست (( قال لقمان لابنه : اعلم ای بنی انی قد ذقت الصبر و انواع المر فلم ار امر من الفقر . فان افتقرت یوما فاجعل فقرک بینک و بین الله و لا تحدث الناس بفقرک فتهون علیهم . )) (۳۵۵) لقمان به فرزندش می فرمود: پسر، من صبر و انواع تلخی ها را چشیده ام ، چیزی را تلخ تر از فقر نیافتم . اگر روزی گرفتار تهی دستی شدی به احدی اظهار نکن که در نظر مردم حقیر و خوار خواهی شد . تهیدستان به علت فقر و نیازمندی همواره در خود احساس ضعف و حقارت می کنند، به همین جهت کم رو هستند و در بر خورد با مردم خجالت می کشند . حمایت از فقرا اسلام برای حمایت از فقرایی که به حق استحقاق کمک دارند و به منظور مبارزه با بیماری روانی آنان مقرراتی وضع نموده است . از طرفی دولت اسلام از راه درآمدهای عمومی بیت المال حداقل احتیاجات زندگی آن ها را آبرومندانه تامین می کند و از طرف دیگر شخصیت آنان را در

برنامه های قانونی خود مورد کمال احترام تکریم قرار می دهد. در اسلام هیچ فقیری به علت تهیدستی از عز اجتماعی و احترام قانونی محروم نیست، هیچ مسلمانی حق ندارد به او به دیده تحقیر و اهانت نظر کند. در نظر مومنین حقیقی، فقر ایمانی و اخلاقی مایه پستی و بدبختی انسان است نه فقر مالی. مومنین حقیقی سرمایه های معنوی و روحانی را مایه سربلندی و افتخار می دانند نه سرمایه های مادی. مومنین حقیقی ممکن است بر اثر فقر دچار محرومیت های باشند، ولی هرگز خود را حقیر و خوار حس نمی کنند و دچار زبونی نمی شوند. ایمان به خدا آنقدر به آنان شخصیت روحی و عظمت روانی داده است که تهی دستی نمی تواند آنان را شکست دهد و به فرومایگی گرفتارشان نماید. این قبیل افراد با حقیقت در گذشته و حال بسیار بوده و هستند. سفارش های اخلاقی برای اینکه اطفال خردسال فقرا دچار عقده حقارت نشوند و در نتیجه کم رو و زبون بار نیابند، اسلام در تعالیم قانونی و اخلاقی خود پیش بینی های موثری در این باره نموده است. صرف نظر از مساعدت های مالی که به موجب قانون نسبت به آن ها مقرر داشته و زندگی آنان را از هر نظر تامین نموده است، سفارش های اخلاقی دامنه داری درباره یتامی و عموم کودکان بی بضاعت به مردم داده است. برای نمونه یک حدیث اخلاقی را در این مورد به عرض می رسانم: رسول اکرم (ص) در ضمن بیان وظایف و حقوق همسایگان فرموده است: ((و اذا اشتریت فاکهه فاهد هاله و ان لم تفعل فادخلها سترا و لا یخرج بها ولدک یغیظ بها ولده. (۳۵۶) موقعی که برای خود و خانواده ات میوه خریداری می کنی مقداری از آن را به همسایه اهدا کن. اگر نمی توانی هدیه بدهی میوه را سَری و محرمانه به منزل ببر. مراقب باش فرزندت میوه را به خارج منزل نبرد تا کودک همسایه از دیدن آن ناراحت و آزرده خاطر گردد. بدنامی خانواده بدنامی خانوادگی نیز یکی از عوامل عقده حقارت و باعث شرمساری و خجلت بین مردم است. کسانی که به این مصیبت گرفتارند در ضمیر خود احساس ناراحتی می کنند و از سرزنش مردم می ترسند. اسلام در تعالیم اخلاقی و اجتماعی خود اساسا مسلمین را از ملامت یکدیگر منع نموده است. در اسلام گناهکار را باید طبق قانون مجازات کرد و نمی توان او را در گناه ملامت نمود. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اذا زنت خادم احدکم فلیجلدها الحد و لا یعیرها. رسول اکرم (ص) می فرمود: اگر زنی از خدمتگزاران شما از حریم عفت خارج شد و به زنا آلوده گردیده او را سرزنش ننمایید، تنها وظیفه شما اجرای مجازات قانونی است. جایی که زناکار را که خود مرتکب گناه شده نتوان ملامت کرد چگونه می توان مسلمانی را به جرم آلودگی پدر یا مادرش سرزنش نمود. اسلام با منع مردم از سرزنش یکدیگر کسانی را که مسلمان بودند ولی خانواده بدنامی داشتند از فشار حقارت خلاص نمود. اینان بدون احساس شرمساری و خجلت با مردم آمیزش می کردند. اگر در موردی مسلمین ندانسته لب به ملامت آنها میگوشتند پیشوای گرامی اسلام آنان را صریحا منع می فرمود. در صدر اسلام ابوجهل همواره مزاحم رسول اکرم (ص) و مانع پیشرفت اسلام بود. او به علت سوءنیت و جاه طلبی، مرتکب جنایات عظیمی شد و در بین مسلمین به ناپاکی و خیانت معروف گردید. فرزندش عکرمه بن ابی جهل چندی پس از مرگ پدر شرفیاب محضر رسول اکرم شد و قبول اسلام کرد. پیغمبر گرامی اسلام او را پذیرفت، در آغوش گرفت، و به وی آفرین گفت. عکرمه از نظر خانوادگی بدنام ترین مردم آن روز بود. ((وکان المسلمون یقولون: هذا ابن عدوالله ابی جهل فشکی ذلک الی النبی صلی الله علیه و آله، فمنعهم من ذلک، ثم استعمله علی صدقات هوازن)) (۳۵۷) نهی از ملامت مردم درباره او می گفتند: این فرزند دشمن خداوند است. عکرمه از ملامت و سرزنش مردم به رسول اکرم (ص) شکایت کرد. آن حضرت مسلمین را از این روش ناروا صریحا منع فرمود و سپس به عنوان وصول زکات در اداره دارایی اسلام به وی شغلی محول کرد. از عرایض امروز این نتیجه به دست آمد که در اسلام حیای عاقلانه که ضامن اجرای قوانین و مانع ارتکاب گناه است از صفات پسندیده شناخته شده، ولی حیای احمقانه و کم رویی که ناشی از ضعف نفس و زبونی است مذموم و ناپسند است. برای اینکه مسلمین دچار عقده حقارت نشوند و در نتیجه کم رو و خجالتی بار نیابند، رسول اکرم (ص) دستورهای لازم را به مردم داده و به وسیله تعالیم قانونی و اخلاقی خود تا حدود ممکن از علل آن جلوگیری کرده است. حیای نابجا اینک در پایان سخن چند مورد از حیای نابجا را که اسلام صریحا منع کرده است به

عرض می‌رسانم. خداوند در قرآن شریف فرموده است: (( والله لا يستحيى من الحق . )) (۳۵۸) خداوند از بیان حق حیا نمی‌کند. مردان با ایمان نیز به پیروی از خداوند بزرگ بدون احساس شرم و حیا حق را می‌گویند و در راه اعلای آن ثابت قدمند. مردان با ایمان در راه حق و حقیقت از ملامت و سرزنش مردم نادان باک ندارند. (( يجاهدون فى سبيل الله ولا يخافون لومة لائم . )) (۳۵۹) مؤمنین واقعی در راه خدا مجاهده میکنند و از سرزنش ملامت کنندگان نمی‌ترسند. مردان با ایمان در هر سن و شرایطی که باشند از فراگرفتن علم و دانش حیا نمی‌کنند. (( ولا يستحين احد اذا لم يعلم الشىء ان يتعلمه . )) (۳۶۰) علی علیه السلام می‌فرمود: البته هیچ کس حیا نکند از اینکه اگر چیزی را نمی‌داند یاد بگیرد. مردان با ایمان چیزی را که نمی‌دانند با کمال صراحت می‌گویند نمی‌دانیم، و از اینکه به نادانی خود اعتراف نمایند حیا نمی‌کنند. (( ولا يستحين احد منكم اذا سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم . )) (۳۶۱) علی (ع) می‌فرمود: هیچ کس حیا نکند وقتی از او پرسند چیزی را که نمی‌داند. صریحا بگوید نمی‌دانم. اولیای اسلام در موارد بسیاری مردم را از حیای احمقانه و خجالت کشیدنهای بی‌مورد بر حذر داشته‌اند. چه بسیارند کسانی که به علت بی‌ایمانی، نادانی، و ضعف نفس، دچار عقده حقارت هستند و در مواقع نابجا دچار شرم و حیای جاهلانه می‌شوند، ولی مردان با ایمان به پیروی از تعالیم عالیه اسلام از این نادانی‌ها برکنارند.

## تعدیل تمایل جنسی

### توضیحات

(( قال الله العظيم فى كتابه : ((والذين هم لفروجهم حافظون )))) (۳۶۲)

### پرورش عفت

یکی از خلقیات پسندیده عالیه انسانی عفت است. ملکه عفت آدمی را در اعمال تمایلات جنسی تعدیل می‌کند و انسان را از پلیدهای شهوت مصون نگاه می‌دارد. پدران و مادران موظفند فرزندان خویش را با این سجه انسانی تربیت کنند و از دروان کودکی این خلق را در ضمیر آنان پرورش دهند. غریزه شهوت جنسی یکی از نیرومندترین غرایز انسان است. ناکامی‌ها و شکست‌هایی که از این راه نصیب بشر می‌گردد، تمایلات سرکوفته و خواهش‌های واپس زده شده این غریزه که در ضمیر باطن پنهان می‌شود می‌تواند در روان آدمی عقده‌های عظیمی به وجود آورد و منشا فسادها و بدبختی‌ها، خیانت‌ها و جنایت‌ها، قتل‌ها و غارت‌ها شده و گاهی باعث بیماری روحی یا دیوانگی گردد. موضوع ارضای غریزه جنسی و کیفیت اعمال تمایلات مربوط به آن، یکی از مسائل مهم علمی و دینی است. دانشمندان بشر در طول قرن‌های متمادی درباره آن نظریه‌های مختلفی اظهار کرده و بعضی در عقاید خود به راه افراط یا تفریط گراییده‌اند. ملل و اقوام جهان در گذشته و حال درباره اعمال غریزه شهوت جنسی و ارضای آن، روش‌ها و عادات گوناگونی داشته و دارند. در جهان متمدن امروز موضوع تمایل جنسی رنگ تازه‌تری به خود گرفته ارزش علمی بیشتری پیدا کرده است. فضیلت بشر آن را از مسائل علوم حیاتی و اجتماعی و روانی و روان پزشکی و تعلیم و تربیت شناخته و مورد توجه و بررسی دقیق قرار داده‌اند. آیین مقدس اسلام درباره این غریزه نیرومند و کیفیت اعمال آن تعالیم وسیع و دامنه‌داری به پیروان خود آموخته و آنان را به راه سالم و اندازه‌گیری صحیح رهبری فرموده است. بحث جامع و کامل درباره این موضوع وقت بسیار و سخنرانی‌های متعددی لازم است. چون این فصل از نظر دینی و علمی در تربیت کودک مورد کمال توجه است، سخنرانی امروز را به آن اختصاص می‌دهم و به طور مختصر و فشرده مطالبی را به عرض می‌رسانم. تعدیل غرایز کلیه دانشمندان جهان و تمام ملل و اقوام عالم به این اصل عقیده دارند که در زندگانی اجتماعی بشر لازم است تمام غرایز

تعدیل شود و خواهش‌های نفسانی انسان به طور محدود و با اندازه‌گیری صحیح اعمال گردد. آزادی مطلق در مواقع بسیاری بین خواهش‌های نفسانی و مصلحت‌های اجتماعی تضاد غیر قابل اجتنابی وجود دارد. برای بقای تمدن و حفظ نظم اجتماع، راهی جز چشم پوشی از خواهش‌های ناروا نیست. بشر مجبور است برای ارضای تمایلات نفسانی خود در زندگی اجتماعی از آزادی مطلق و بدون قید و شرط صرف نظر نماید و به خواسته‌های خویشتن در حدود مصالح اجتماعی جامع عمل بپوشاند. ((بسیاری از افراد بدان جهت که تمدن جلو تحریک‌های غریزی ایشان را می‌گیرد با آن در حال معارضه هستند. در خصوص اصل این جلوگیری باید متوجه بود که اعتراض افراد به هیچ وجه وارد نیست، زیرا می‌توان گفت که از نظر فنی برای نیل تمدن، به مقاصد خود، جلوگیری از غرایز کمال لزوم را دارد. جست و جوی امنیت و آرامشی که معلول تمدن است، بدون انصراف از آزادی طبیعی، یک نوع توقع خود پسندانه به شمار می‌رود و بشر برای امکان زندگی در جامعه، باید از آن آزادی طبیعی که از لحاظ نظری قبل از تشکیل تمدن وجود داشته است صرف نظر نماید. در حقیقت این اشتیاق به آزادی از آن رو است که هر کس می‌خواهد به یک طریق نهانی امیال خود را بدون توجه به خواسته‌های دیگران و با استفاده از کار اجتماعی ارضا کند. اشتیاق به بازگشت به وضع طبیعی برای دسترسی به ارضای آزادانه غرایز یک اشتباه است، ولی انتظار زندگی در جامعه متمدن و داشتن آزادی کامل یک دورویی خود پسندانه است و به سلب آزادی دیگران منجر خواهد شد.)) (۳۶۳) در تمدن اسلام نیز مردم در ارضای غرایز و اعمال خواهش‌های نفسانی خود مانند تمدن‌های مادی محدودند، با این تفاوت که هدف دنیای مادی تنها تامین آسایش زندگی است و در آن جا سلب آزادی از اعمال غرایز در حدود مصالح مادی و نظم و انضباط اجتماع است، ولی تمدن اسلام دو هدف دارد: یکی نظم زندگی مادی، و دیگری نیل به کمالات روحانی و صفات عالیه انسانی. ترکیه نفس وصول به مقام شامخ انسانیت تنها با نظم زندگی مادی میسر نیست. کسی که می‌خواهد به این هدف بزرگ نایل شود باید به ترکیه و تطهیر نفس خود پردازد، پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها را از دل بزاید و در پرتو ایمان خداوند و فراگرفتن سجایای اخلاقی خویشتن را انسان واقعی بسازد. همان طور که برقراری نظم اجتماعی و حفظ حقوق دیگران مستلزم محدود کردن غرایز است، هم چنین نیل به کمالات انسانی و وصول به سجایای اخلاقی نیز با محدود کردن هوای نفس و اجتناب از خواهش‌های ناروا میسر خواهد بود. تعالیم دینی و تمدن تضادی که در بعضی از موارد بین تعالیم دینی و تمدن جدید مشاهده می‌شود از این تفاوت هدف سرچشمه می‌گیرد. در تعالیم مذهبی هر عملی که مخالف مصلحت اجتماع یا منافی با سعادت فرد باشد ممنوع شناخته شده است. به عبارت دیگر هیچ انسانی حق ندارد عملی را مرتکب شود که مضر به صلاح اجتماع یا مخالف سعادت فردی خود او باشد، ولی در دنیای متمدن هر فردی خویشتن را در کارهای که منافی با نظم اجتماع و باعث تجاوز به حقوق دیگران نباشد آزاد می‌داند، اگر چه آن کار مضر به سعادت خود او باشد. مشروب می‌خورد، قمار می‌زند، زنا می‌دهد، زنا می‌کند، خودکشی می‌نماید و هیچ مقامی از او مواخذه نمی‌کند. این آزادی بی‌مورد، بدبختی‌هایی در جهان غرب به وجود آورده است. دکتر کارل می‌گوید: ((همه کس در پی زندگی بر وفق تفنن خویشتن است. این میل در انسان فطری است، ولی در ملل دموکراتیک این تمایل بی‌تناسب شدت یافته و به حد زیان بخش رسیده است. فلسفه قرون روشنایی بودند که در اروپا و آمریکا نهال چنین آزادی بی‌بند و باری را کشتند و به نام منطق، سنن و اصول آن را به مسخره گرفتند و هر نوع الزامی را نامعقول و نکوهیده تلقی کردند و از این جا مرحله آخرین نبرد بر علیه اصولی که نیاکان ما در زندگی از آن پیروی می‌کردند و مقرراتی که بشریت در طول هزاران سال به تجربه آموخته و به مدد اخلاق مذهبی پایبند آن بود آغاز گردید.)) (۳۶۴) آزادی‌های مضر ((آن آزادی که مورد استفاده اکثریت مردم است نه اقتصادی و نه فکری و نه اخلاقی است. کسانی که آه در بساط ندارند فقط از این آزادی برخوردارند که از کلبه‌ای به کلبه دیگر و از یک پیاله فروشی به پیاله فروشی دیگر بروند و مطالب سراپا دروغ مجلات را بخوانند و به تبلیغات ضد و نقیض رادیوها گوش کنند.)) (۳۶۵) موضوع ارضای غریزه جنسی یکی از مواردی است که در جهان غرب، به مردم بیش از اندازه مصلحت آزادی داده شده است. بسیاری از

دختران و پسران آن کشورها در اثر آزادی بی حساب دچار تندروی شده و در راه اعمال غریزه جنسی به منجلاب پلیدی و فساد اخلاق سقوط کرده اند، و این امر مفسد بسیاری را برای ملت و مملکت به بار آورده است. ((یونایتد پرس، طبق آماری که از محتویات کیف های دختران مدارس متوسطه بریتانیا گرفته شده در ۸۰ درصد آن ها قرص های ضد آبستنی پیدا شده است. و درهه ضمن نامه ای که در این باره به روزنامه تایمز لندن نوشته، خاطر نشان کرده است که آمار به دست آمده کاملاً موثق است. وی نوشته است که بعضی از دختران از آموزگاران خود پرسیده اند که چه نوع قرص ضد آبستنی بهتر است. و درهه در پایان نوشته است که این فاجعه هولناک نتیجه آزادی بیش از اندازه ای است که به دختران جوان انگلیسی داده شده است.!!)) (۳۶۶)

((آسوشیتد پرس. دکتر مولنز می گوید از هر پنج دختر انگلیس که برای ازدواج به کلیسا می روند یک نفر حامله است. دکتر مولنز که در ناحیه جنوبی لندن مشغول طبابت است در مقاله ای می نویسد: هر سال در لندن پنجاه هزار سقط جنین جنایی انجام می گیرد و از هر بیست کودکی که متولد می شود، یکی از آنها نامشروع است. با وجود این که سال به سال شرایط زندگی بهتر می شود، هر سال بر تعداد چنین اطفالی افزوده می گردد. دکتر مولنز عقیده دارد که اطفالی غیر قانونی بیشتر در خانواده های مرفه به دنیا می آیند و دخترانی که در خانواده های ثروتمند پرورش یافته اند بیشتر به طور غیر قانونی صاحب اولاد می گردند.)) (۳۶۷)

ضرر آزادی بی حساب مردم در اعمال شهوت جنسی منجر به ویران شدن اساس خانواده و آلوده شدن نسل و انحرافات جنسی و خودکشی های ناشی از شکست های عشقی و اختلال مبانی اخلاقی نیست، بلکه این امر منافعی با شرف انسانی و تمایلات عالی بشری است. انسان بزرگ تر از این است که بنده شهوت و مطیع تمایلات جنسی خود باشد. بدون تردید غریزه تمایل جنسی مانند سایر غرایز باید ارضا شود و هر انسانی به حکم قانون اجتناب ناپذیر خلقت موظف است این خواهش های طبیعی را اعمال نماید، ولی نکته قابل توجه این است که شهوت مسخر انسان باشد نه انسان مسخر شهوت. آزادگان آن کس که مطیع بی قید و شرط خواهش های نفسانی خویشتن است آزاد نیست، بلکه او بنده و برده شهوت است. آزاد کسی است که با نیروی امیان و عقل، با قدرت اخلاق و فضیلت، خود را از قید اطاعت و بندگی مال و مقام و شهوت و غضب برهاند. ((قال علی علیه السلام: من ترک الشهوات کان حراً.)) (۳۶۸) علی (ع) می فرمود: آزاد کسی است که بتواند شهوت ناروا را ترک گوید. ((و عنه علیه السلام: عبد الشهوة اذل من عبد الرق.)) (۳۶۹) و در جای دیگر فرموده است: آن کس که بنده شهوت است، از برده زد خرید خوارتر است. ((و عنه علیه السلام: اعدا و عدو للمرء غضبه و شهوته. فمن ملکهما عظمت درجته و بلغ غایته.)) (۳۷۰) و نیز فرموده است: دشمن ترین دشمنان آدمی غضب و شهوت اوست. آن کس که بتواند این دو غریزه سرکش را مهار کند و آن ها را به فرمان خود در آورد، مقام عظیمی دارد و می تواند به اوج انسانیت برسد. در آدمی به قسم تمایل وجود دارد: تمایلات حیوانی یک قسم تمایلاتی است که مشترک بین حیوان و انسانی است. مانند حب ذات و حب اولاد، شهوت و غضب، خوردن و خفتن و نظایر آن ها. قسم دیگر تمایلاتی است که مخصوص انسان است مانند ادای امانت و وفای به عهد، فداکاری و عفت، حیا و عزت نفس، و امثال آن ها. تمایلات انسانی تمایلات مشترک بین انسان و حیوان، گرچه از نظر زندگی و ادامه حیات ضروری است و هر یک در جای خود ارزنده و مهم است، ولی آن تمایلات هرگز ملاک شرف و میزان فضیلت آدمی نخواهند شد. آن تمایلات نمی توانند تکیه گاه اساسی افتخارات انسان باشند. تمایلاتی که مایه مباهات بشر است تمایلاتی است که به وسیله آن ها حریم مقدس انسان از بهایم جدا می شود و در پرتو آن ها آدمی به اوج اعلای انسانیت می رسد، تمایلات اختصاصی انسان است. هر قدر این تمایلات معنوی که ریشه سجایای اخلاقی است در ملتی قوی تر و زنده تر باشد، ارزش آن ملت در حیات اجتماعی انسانی بیشتر و به سعادت حقیقی نزدیک تر خواهد بود. بعضی از تمایلات عالی انسانی در نهاد بشر ریشه فطری دارد و در سرشت آدمی نهفته است. مربی موظف است آن ها را با پرورش صحیح احیا نماید و از قوه به فعلیت بیاورد، مانند وفای به عهد و ادای امانت. ولی بعضی از آن تمایلات در روان آدمی ریشه فطری ندارد. مربی لایق باید از تمام وسایل علمی و عملی تربیت استفاده کند و آن ها را در ضمیر

تربیت شدگان خویش ایجاد نماید، مانند عفت و حیا. مکارم اخلاق تمایلات عالیه انسانی همان مکارم اخلاقی است که پیغمبر گرامی اسلام برای تتمیم و تکمیل آن مبعوث شده و یک قسمت مهم برنامه های تبلیغی آن حضرت بود و صدها آیه و حدیث درباره آن ها رسیده است. اثر سعادت بخش تمایلات عالیه انسانی، حفظ شرف و رفعت آدمی و نظارت بر تمایلات حیوانی است. آن جا که تمایلات حیوانی بخواهند با تندروری از مرز مصلحت تجاوز نمایند و شرف انسانی را لکه دار کنند، تمایلات عالیه انسانی آن ها را تعدیل می کند و از این عمل ناروا باز می دارد. (( لفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یتطیعو ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یستلون الناس الحافا. (۳۷۱) تمایل حیوانی یک انسان گرسنه به دست آوردن غذا و ارضای خواهش گرسنگی است. تمایل حیوانی در راه تحصیل خواسته خود از هیچ عمل ناروا مضایقه ندارد، ولی مردان شریف با فضیلت که دارای تمایلات عالیه انسانی هستند برای ارضای غریزه گرسنگی به اعمال ناروا و منافی با شرف انسانیت دست نمی زنند، تن به ذلت سوال نمی دهند. عزت نفس، تمایل، حیوانی آنان را مهار کرده و از تندروری آن جلوگیری می نماید. خداوند در این آیه فقرای شریف النفس مسلمین را که دارای تمایل عالی انسانی هستند به مردم معرفی می نماید و می گوید اینان با سجیه اخلاقی و عزت نفس و عفت بر خواهش حیوانی خود مسلط شده اند، هرگز دست تمنا و التماس به روی مردم دراز نمی کنند. این فقرای خود ساخته و با شخصیت چنان سربلند و عزیز النفس در جامعه زندگی می کنند که مردم بی اطلاع آنان را غنی و ثروتمند می پندارند!

### عفت جنسی

عفت جنسی که یکی از تمایلات عالیه انسانی است که مربی لایق، با تربیت صحیح، آن را در روان آدمی پرورش می دهد. اثر این سجیه اخلاقی، نظارت بر غریزه تمایل جنسی است. در مواردی که در شهوت قصد سرکشی و طغیان دارد و آدمی را به تندروری و تجاوز امر می نماید، بلکه عفت مانند سد محکمی در برابرش ایستاده و از تجاوز و گناهکاری آن جلوگیری می نماید و در نتیجه آدمی را از پلیدی اخلاقی و سقوط حتمی محافظت می کند. کسانی که از خوی پسندیده عفت بی بهره اند و از این سجیه انسانی محرومند همواره در معرض سقوط اخلاقی و خطرات ناشیه از آن هستند. اگر پیش آمدهای زندگی آنان را به پرتگاه شهوت جنسی و اعمال منافی با عفت سوق دهد، بعید است بتوانند خود را حفظ کنند و از عوارض شوم و بدبختی های آن مصون بمانند. اساس خوی پسندیده عفت مانند سایر تمایلات عالیه انسانی، از ایام کودکی در روان طفل پی ریزی می شود. لازم است پدران و مادران از دوران طفولیت فرزندان خویش استفاده کنند و این سجیه انسانی را قبل از ایام بلوغ در ضمیر آنان به وجود آورند. رفتار و گفتار عفت آمیز پدران و مادران عفیف و هم چنین شرایط مساعدی را که به منظور ایجاد ملکه عفت در محیط خانواده برای کودکان خویش ایجاد می کنند، بهترین راه پرورش عفت در روان فرزند است. اسلام در برنامه تربیت کودک به این اصل مهم اخلاقی توجه کامل دارد. برای این که فرزندان مسلمین با خوی پسندیده عفت بار آیند، به پدران و مادران تعالیم لازم را داده است. امروز به خواست خداوند قسمتی از آن ها را به عرض شما می رسانم، ولی لازم است قبلا اذهان شنوندگان گرامی را به پاره ای از مقالات علمی دانشمندان درباره اصل تمایل جنسی متوجه نمایم. بدون تردید یکی از نیرومندترین غرایز بشری، غریزه تمایل جنسی است. در اصطلاح علمی امروز مقصود از غریزه جنسی تنها تمایل آمیزش زن و مرد با یکدیگر نیست، بلکه مراد از تمایل جنسی یک معنای وسیع تری است که میل به آمیزش یکی از مظاهر آن است. کانون عشق به نظر دانشمندان جهان غریزه جنسی به منزله یک کانون عشق و حرارتی است که از ابتدا در نهاد آدمی آفریده شده است. در ایام کودکی و سال های قبل از بلوغ کم و بیش از مجاری مختلفی ظاهر می شود و حرارت های خفیفی را از خود نشان می دهد. در ایام بلوغ با شدتی هر چه بیشتر زبانه می کشد و با تمام حرارت و هیجان خود نمایی می کند. در اثر آن مزاج جوان طوفانی می شود و منشا تحولات عظیمی

در جسم و جان وی می‌گردد. عموم دانشمندان پذیرفته‌اند که بعضی از اعمال کودک ناشی از گزینه جنسی است، ولی فروید در این مورد مانند پاره‌ای از موارد دیگر دچار تدرویی و مبالغه شده و از واقع بینی باز مانده است. فروید در نظریه‌های خود بیش از حد واقعی به گزینه جنسی تکیه کرده، تا جایی که مهر مادری را ناشی از شهوت جنسی دانسته است که فعلا در مقام بحث آن نیستیم. فروید عقیده دارد که در آدمی فقط دو گزینه اصلی وجود دارد: یکی حب ذات و دیگری گزینه جنسی. وی قسمت اعظم لذایذ بشر را از دوران اول کودکی تا پایان عمر ناشی از گزینه جنسی می‌داند. به نظر فروید و پیروان او لذت بردن طفل از مکیدن پستان مادر، یا مکیدن انگشت خود ریشه جنسی دارد! ((جنسیت کودکان با جنسیت بزرگسالان دارای یک ریشه و منبع مشترک است، یعنی نیروی محرک واحدی هر دو را تحریک می‌کند. با این اشتراک منبع کافی است که ما برای بعضی از حرکات و اعمال کودکان یک ماهیت جنسی قائل شویم و آن را یکی از مراحل جنسیت به شمار آوریم. فروید در میان مکانیسم‌ها مراحل گوناگونی را مشخص می‌سازد، بدین معنی که جنسیت ابتدا روی دهان ظاهر می‌شود و عمل مکیدن انجام می‌گیرد، سپس به دندان می‌رسد و عمل گاز گرفتن را موجب می‌گردد.)) (۳۷۲) بعضی از دانشمندان به سخنان فروید انتقاداتی دارند و قسمتی از نظریه‌های او را غیر واقعی دانسته و بر رد آن استدلال کرده‌اند، ولی اعتراف دارند که پاره‌ای از اعمال کودکان پرتوی از گزینه تمایل جنسی است. نظریات اغراق آمیز موريس دیس استاد دانشگاه استراسبورگ می‌گوید: ((هر گاه بخواهیم همه نظریات فروید را درباره امور جنسی بپذیریم کاری از اغراق آمیز کرده ایم. تصفیه‌ای در این نظریات لازم است که در سال‌های اخیر به تدریج در جریان است، اما به شرط آن که مسائل جنسی را با مسائل تولید مثل اشتباه نکنیم. این نکته قابل انکار نیست که کودک، به خصوص در دوران دوم کودکی یعنی ما بین ۳ تا ۶ سالگی، دارای یک نوع مادی جنسی می‌باشد. این موضوع به هیچ وجه خاص انسان نیست و همه می‌دانند که مثلاً- میمون نیز سال‌ها قبل از دوران بلوغ دارای یک نوع رفتارهای جنسی پیش‌رس می‌باشد.)) (۳۷۳) رشد و پرورش استعداد کودک که از مادر متولد می‌شود دارای استعداد سخن گفتن و فکر کردن است. برای پرورش صحیح این دو استعداد، دو برنامه کامل لازم است: یکی برنامه طبیعی و دیگری برنامه تربیتی. در برنامه طبیعی، باید تمام عوامل رشد کودک سالم باشند تا در پرتو فعالیت آن‌ها زبان و مغز تکامل طبیعی نمایند و استعدادهای نهفته سخن گفتن و فکر کردن تدریجاً به فعلیت برسند. اگر بر اثر بیماری یا علت دیگری زبان و مغز از رشد خود باز بمانند، طفل لال و غیر قادر به تفکر بار می‌آید. در برنامه تربیتی برای پرورش صحیح سخن گفتن و فکر کردن لازم است مربی لایق زبان و مغز کودک را تحت مراقبت کامل قرار داد و به راه صحیح هدایت نماید، زبان را از فحش و سخنان ناروا و مغز را از انحراف فکری و عقاید خرافی مصون نگاه دارد. استعداد گزینه تمایل جنسی نیز از ابتدا در کودک وجود دارد. عوامل طبیعی لازم است تا آن گزینه را بر طبق سن آفرینش پرورش دهند و تدریجاً آن را از قوه به فعلیت بیاورند. هم‌چنین عوامل تربیتی لازم است تا آن گزینه را به درستی هدایت کنند و از ناپاکی و انحرافات جنسی مصون نگاه دارند. پدران و مادرانی که خود دارای عفت نیستند و در برابر کودکان خویش سخنان خلاف عفت می‌گویند و اعمال منافی با عفت مرتکب می‌شوند، باعث بدبختی و انحراف فرزندان خود هستند و آنان را از کودکی به راه بی‌عفتی سوق می‌دهند. برنامه‌های طبیعت و تربیت مهم‌ترین اصلی که در پرورش صحیح کودک باید مراعات شود هماهنگی برنامه‌های تربیت با قوانین طبیعت است. پدران و مادران موظفند در راه پرورش کودک، پا به پای قوانین فطرت بروند و طفل را بر آن اساس تربیت نمایند. مثلاً غذای مناسب با طبع کودک قبل از رویدن دندان‌ها و پس از رویدن، متفاوت است. لازم است مربی در طرز تغذیه و مواد غذایی کودک از قانون خلقت پیروی کند و برنامه غذایی طفل را موازین طبیعی و تکامل تدریجی وی منطبق نماید. عشق و علاقه به بازی از خواهش‌های فطری طفل است، مربی باید روش تربیتی خود را با این خواسته طبیعی هماهنگ نماید و بازی‌های سالم و بی‌خطری را در برنامه تربیت کودک قرار دهد. گزینه جنسی یکی از مهم‌ترین فطریات کودک است. این گزینه در پرتو یک سلسله قوانین و مقررات دقیق طبیعی، راه رشد و تکامل خود را می‌پیماید و تا

رسیدن به ایام بلوغ منازلی را طبق برنامه فطرت قدم به قدم طی می کند. هماهنگی برنامه ها برای این که کودکان دچار انحراف جنسی نشوند، برای این که با تمایل عالی عفت بار آیند، لازم است پدران و مادران با برنامه تربیتی صحیحی که هماهنگ برنامه فطرت باشد، کودکان را از نظر غریزه جنسی تحت مراقبت قرار دهند و آنان را به راه صحیح و سعادت بخش رهبری نمایند. ((امروز مورد قبول است که بین ۶ تا ۱۲ سالگی پیشرفت اطفال از لحاظ جنسی متوقف می ماند و به قول دانشمندان پسیکانالیز، یک دوران اختفاست. در این دوران بین پسران و دختران و یا اطفال همجنس محبت هایی پیدا می شود که دارای هیچ گونه بستگی شهبوانی نمی باشد. اما نیروی محرک جنسی به خصوص در دوران بلوغ بیش از هر زمانی بیدار می شود. تا زمان قبل از تکلیف، این آتش در عین حال که روشن است در زیر خاکستر پنهان است، اما از این زمان به بعد زمانه می کشد، تمام مظاهر خود را نمایان می سازد، ثابت می شود، شکفتگی پیدا می نماید.)) (۳۷۴) در این چند سطر سه نکته قابل ملاحظه است: اول آن که دوران بین ۶ تا ۱۲ سالگی از نظر غریزه جنسی دوران مخصوصی است؛ آتش زیر خاکستر دوم آن که در این دوره غریزه شهوت مانند آتشی است که در زیر خاکستر پنهان است و در ایام بلوغ آن خاکستر کنار می رود و آتش زبانه می کشد؛ سوم آن که برنامه طبیعت و قانون خلقت این است که تمایل جنسی در سنین بین ۶ تا ۱۲ سالگی باید در حال اختفا باشد. این سه مطلب مورد قبول مکتب فریود و هم چنین سایر دانشمندان است. اختفای تمایل جنسی با توجه به اصل هماهنگی روش های تربیت و طبیعت، بهترین برنامه تربیتی در راه پرورش صحیح غریزه جنسی بین سنین ۶ تا ۱۲ برنامه ای است که با اختفای غریزه جنسی هماهنگ باشد و محبت کودکان با یکدیگر شائبه تمایل جنسی نداشته باشد. و به عبارت روشن تر، برنامه طبیعت در چند سال قبل از بلوغ اختفای تمایل جنسی است. لازم است برنامه تربیت نیز با قانون طبیعت هماهنگ باشند و شرایط پرورش کودک به اختفای غریزه جنسی کمک می کند. اسلام در برنامه تربیت کودک سنین بین ۶ تا ۱۰ سالگی اطفال را مورد توجه مخصوص قرار داده و به منظور پرورش صحیح تمایل جنسی و ایجاد ملکه عفت، تعالیم لازم را به پیروان خود آموخته است. قانون تکوین و تشریح اسلام در برنامه های تربیتی خود، هماهنگی قوانین تکوین و تشریح را مراعات نموده و با روش های عملی موجبات اختفای تمایل جنسی کودکان را فراهم آورده است. اسلام کودکان از شش سال به بالا را از هر گونه عمل مهیجی که باعث تحریک تمایل جنسی شود دور نگاهداشته و پدران و مادران را به ایجاد محیط مساعد برای پنهان نگاهداشتن تمایل جنسی آنان مکلف نموده است. در این باره اخبار و روایات بسیاری رسیده است که اینک قسمتی از آن ها را به عرض شما می رسانم: ((قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الصبی و الصبی، و الصبی و الصبی، و الصبیة و الصبیة یفرق بینهم فی المضاجع لعشر سنین.)) (۳۷۵) رسول اکرم (ص) می فرمود: بستر خواب پسر بچه با پسر بچه و دختر بچه با دختر بچه در سن ده سالگی باید از هم جدا شود.

### بستر خواب کودک

((عن الباقر علیه السلام قال: یفرق بین الغمان والنساء فی المضاجع اذا بلغوا عشر سنین.)) (۳۷۶) امام باقر (ع) می فرمود: بایستی بستر خواب پسر بچه ده ساله را از زن ها جدا کنید. ((عن ابن عمر قال قال النبی صلی الله و علیه و آله: فرقوا بین اولادکم فی المضاجع اذا بلغوا سبع سنین.)) (۳۷۷) رسول اکرم می فرمود: موقعی که فرزندان شما هفت ساله شدند بستر خوابشان را از یکدیگر جدا کنید. ((روی انه یفرق بین الصبیان فی المضاجع لست سنین.)) (۳۷۸) در حدیث دیگری آمده است که بستر خواب کودکان در شش سالگی از هم جدا می شود. ((عن موسی بن جعفر قال قال علی علیه السلام: مروا صبیانکم بالصلوة اذا کانوا ابناء سبع سنین و فرقوا بینهم فی المضاجع اذا کانوا ابناء عشر سنین.)) (۳۷۹) حضرت موسی بن جعفر از علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: در هفت سالگی فرزندان خود را به نماز وادارید و در ده سالگی بستر خواب آن ها را از یکدیگر جدا کنید. هماهنگی قانون طبیعت این است که از سن شش سالگی تا زمان بلوغ تمایل جنسی در حال اختفا و خاموشی باشد. اسلام برنامه تربیت



را با قانون طبیعت هماهنگ کرده و دستور داده است که بستر کودک از شش سال به بالا- مستقل باشد تا از راه تماس بدنی موجبات تهییج غریزه جنسی فراهم نشود. (( قال رسول الله صلى الله عليه و آله : اذا بلغت الجارية ست سنين فلا يقبلها الغلام و لا تقبله المرأة اذا جاوز سبع سنين . )) (۳۸۰) رسول اکرم می فرمود: دختر بچه شش ساله را پسر بچه نبوسد. و هم چنین زن ها از بوسیدن پسر بچه ای که سنش از هفت سال تجاوز کرده است خودداری کنند. (( عن ابی الحسن علیه السلام قال : اذا اتت علی الجارية ست سنين لم یجز ان یقبلها رجل لیست هی بمحرم له و لا یضمها الیه . )) (۳۸۱) حضرت ابی الحسن (ع) فرموده است : وقتی دختر بچه شش ساله شد مرد نامحرم حق ندارد او را بوسد، و هم چنین نمی تواند او را در آغوش بگیرد. (( عن ابی عبدالله علیه السلام قال : اذا بلغت الجارية ست سنين فلا ینبغی لک ان تقبلها . )) (۳۸۲) امام صادق (ع) به راوی حدیث فرموده است : وقتی دختر بچه به سن شش سالگی رسید برای تو شایسته نیست او را بوسی. (( و عنه علیه السلام ساله احمد ابن النعمان فقال عندی جویریة لیس بینی و بینها و رحم و لها ست سنين . قال فلا تضعها فی حجرک و لا تقبلها . )) (۳۸۳) دختران ممیز احمد بن نعمان از امام (ع) سوال می کنند که دختر بچه شش ساله ای نزد من است و با من محرم نیست. امام در جواب فرمود او را نبوس و در دامن خود قرار نده. (( قال علی علیه السلام : مباشرة المرأة ابتها اذا بلغت ست سنين شعبه من الزنا . )) (۳۸۴) علی علیه السلام فرمود: دستمالی کردن مادر به آلت دختر بچه شش ساله خود یک قسم زنا محسوب است. بوسیدن، در آغوش گرفتن، روی زانو نشاندن، به عضو مخصوص طفل دست زدن، عواملی برای تهییج تمایل جنسی هستند. برای این که غریزه جنسی کودکان از شش سال به بالا در حال خود و اختفا بماند، اسلام در برنامه های تربیتی خود اولیای اطفال را از این اعمال بر حذر داشته است. (( یا ایها الذین آمنوا لیستادنکم الذین ملکتم ایمانکم والذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلث مرات من قبل صلوة الفجر و حین تضعون ثبابکم من الظهیرة و من بعد صلوة العشاء ثلث عورات لکم . )) (۳۸۵) مناظر مهیج خداوند در این آیه دستور می دهد که غلامان و کودکان نابالغ شما در شبانه روز سه موقع باید با اجازه قبلی به حجره شما وارد شوند. قبل از نماز صبح، و نیمه روز که جامه های خود را برای استراحت از بیرون آورده اید، و پس از نماز عشا که برای خواب مهیا شده اید. و این سه وقت برای شما به منزله عورت و سر است. غلامان و اطفال نابالغ در این مواقع که اغلب نیمه عریان و گاهی عریانید نباید سر زده وارد اطاق خواب شما شوند. (( رسول الله صلى الله عليه و آله : والذی نفسی بیده لو ان رجلا غشی امراته و فی البت صبی مستیظ پراهما و یسمع کلامهما و نفسهما ما افلح ابدا ان کان غلاما کان زانیا او جارية کان زانیة . )) (۳۸۶) رسول اکرم می فرمود: به خدا قسم اگر مردی با همسر خود بیامیزد و در اطاق کودک بیداری آن دو را در حال آمیزش ببیند، سخنان آن ها و هم چنین صدای تنفسشان را بشنود، آن طفل هرگز رستگار نخواهد شد، اگر دختر باشد یا پسر سرانجام به زنا کاری آلوده می شود. (( عن ابی عبدالله علیه السلام قال : لا یجامع الرجل امراته و لا- جاریته و فی البیت صبی فان ذلک مما یورث الزنا . )) (۳۸۷) امام صادق (ع) می فرمود: موقعی که در اطاق کودکی حضور دارد مردان با زنان یا کنیزان خود نیامیزند، زیرا این عمل طفل را به راه بی عفتی و زنا کاری سوق می دهد. (( قال ابو جعفر علیه السلام : ایاک و الجماع حیث یراک صبی بان یحسن ان یصف حالک . )) (۳۸۸) امام باقر (ع) می فرمود: پرهیز از مواقع در جایی که کودک ممیزی تو را می بیند و رفتارت را آن چنان درک می کند که قادر است به خوبی برای دگران توصیف و تشریح نماید. اسلام به منظور پیروی از قانون فطرت و پنهان نگاه داشتن تمایل جنسی کودک، در برنامه تربیتی خود دستور داده است پدران و مادران، فرزندان خویش را از دیدن مناظر شهوت انگیز و شنیدن کلمات مهیج که عامل موثری برای بیدار کردن غریزه جنسی است دور نگاه دارند. از مجموع این احادیث معنی هماهنگی برنامه های تربیتی اسلام با قانون حکیمانه آفرینش در موضوع مورد بحث به خوبی واضح شد، زیرا تجارب علمی بر دانشمندان ثابت کرده است که آیین فطرت و برنامه خلقت چنین مقرر داشته که غریزه تمایل جنسی کودک در سنین قبل از بلوغ باید در پرده اختفا و خمود باشد و مانند آتشی در زیر خاکستر پنهان بماند. پیروی از فطرت برنامه صحیح تربیت کودک آن برنامه ای است که به راه فطرت برود و از آیین طبیعت پیروی کند و

عملا وسایل پنهان ماندن غریزه جنسی کودک نابالغ را در محیط زندگی اش فراهم آورد. در تمام روایاتی که به عرض رسید، این هدف طبیعی مورد کمال توجه قرار گرفته است. اولیای اسلام دستور داده اند که پدران و مادران کمال مراقبت را در وضع زندگی فرزندان خود اعمال کنند و در خانواده، شرایط پنهان ماندن غریزه جنسی اطفال را مهیا نمایند و آنان را از کلیه عواملی که باعث تحریک و تهییج نیروی شهوت جنسی است برکنار نگاه دارند. پدران و مادرانی که خود دارای ملکه عفت هستند و از رفتار و گفتار منافی با عفت در حضور و غیاب فرزندان همواره اجتناب دارند. پدران و مادرانی که به پیروی از برنامه های طبیعت و شریعت در پنهان نگاه داشتن تمایل جنسی فرزندان خویش کوشش می کنند، می توانند فرزندان عقیف و شریف، سالم و طبیعی بار آورند و از کودکی در ضمیر آنان خوی پسندیده عفت را ایجاد نمایند. کیفر مختلف تمام قوانین تکوینی و مقررات طبیعی جهان خلقت بر اساس حکمت و مصلحت استوار است. تخلف و سرپیچی از هر یک از آن قوانین، نتایج سوئی در بر دارد و باعث کیفر متخلف می شود. اختفای تمایل جنسی کودکان در چند سال قبل از بلوغ، یکی از هزاران مقررات حکیمانه الهی در نظام آفرینش است. قوای کودک در ایام اختفای غریزه جنسی از فرصت استفاده می کنند، تمام انساج و اعضای بدن را به خوبی پرورش می دهند، طفل به رشد شایسته و کمال لایق خود می رسد و اندامش برای پذیرش بلوغ مهیا می گردد. موقعی که غریزه جنسی از پرده خفا بیرون می آید، زمانی که آتش پنهانی شهوت از زیر خاکستر خارج می شود و زبانه می کشد، بدن کودک از هر جهت خود را ساخته و برای قبول این تحول، با تمام شرایط آماده شده است. طفل بدون کمترین خطر و با سالم ترین وضع طبیعی دوران کودکی را پشت سر می گذارد و به منزل بلوغ که مرحله دوم زندگی است وارد می شود. اگر قانون اختفای تمایل جنسی درست و به طور کامل اجرا نشود، اگر عوامل فعاله بلوغ زودتر از موعد مقرر در بدن کودک به کار افتد و غریزه جنسی قبل از موقع طبیعی خود آشکار گردد، عوارض نامطلوبی به بار می آورد و آثار بدی روی جسم و جان وی می گذارد. بلوغ زودرس بیماری بلوغ زودرس و عوارض ناشی از آن اولین اثر سوء این حالت است. برای آن که این موضوع تا اندازه ای واضح شود و شنوندگان در این باره اطلاعات بیشتری به دست آورند، مطالب مختصری را از کتاب های دانشمندان درباره رشد کودک و آماده شدن انساج بدن برای بلوغ به عرض می رسانم. یک کودک نوزاد مجموعه ای از اعضا و جوارح مختلف است. اعضای مختلف بدن عبارت از مجموعه گروه های مختلفی از ذرات کوچک زنده است. هر گروهی دارای صفات مخصوصی هستند که در شرایط معینی به هم پیوسته و متشکل شده و عضوی را به وجود آورده اند. بنابراین یک نوزاد یا هر موجود زنده ای در جهان عبارت از مجموعه گروه های مختلف و متشکل ذرات زنده است. دانش امروز نام آن ذرات کوچک زنده را سلول گذارده است و رشد بدن عبارت از زیاد شدن آن سلول ها است. رشد بدن ((در هر لحظه از حیات در بدن سلول های تازه ساخته می شوند و سلول های پیر و فرسوده از بین می روند و چون این دو کار همزمان با یکدیگر انجام می شوند، اگر سلول تازه بیش از مقدار سلولی که از بین می رود ساخته شود، سلول های بدن رفته رفته زیاد می گردند و بدن رشد می کند از ابتدای زندگی تا شروع دهه سوم بدن به سبب ازدیاد سلول ها رشد می نماید، اما از سن بیست سالگی ساختن سلول تازه تقریبا به اندازه از بین رفتن سلول های پیر است و به همین دلیل رشد متوقف می شود. با شروع دوران پیری، تعداد سلول هایی که ساخته می شوند بسیار کم می شود، در حالی که از بین رفتن سلول های فرسوده تفاوتی نمی کند. از این جهت تعداد سلول ها در اشخاص پیر رفته رفته کم می شود، یعنی بدن راهی در خلاف جهت رشد می پیماید. برای ساخته شدن سلول تازه بدن احتیاج به مواد اولیه و نیرو دارد. مواد اولیه عبارتند از مواد قندی و چربی و سفیده ای که به صورت غذا وارد بدن می شوند و بعد از تغییرات زیادی به شکل ذرات کوچک، جذب می شوند و در دسترس سلول ها قرار می گیرند.)) (۳۸۹) یکی از دقیق ترین آیات الهی در ساختمان بدن آدمی، سازمان حیرت انگیز سلول سازی است. از زمانی که غذا وارد معده می شود و دستگاه هضم و جذب به کار می افتند تا موقعی که آن غذا به موجود زنده ای به نام سلول تبدیل می شود، منازل عجیبی را می پیماید و فعل و انفعال های عظیمی صورت می گیرد! (وقتی همه وسایل فراهم

شد، هر سلولی مقدار کافی از مواد لازم در دوران خود می‌سازد و هنگامی که این مواد، کافی برای حیات دو سلول شدند، سول تقسیم می‌شود و بدین طریق یک سلول تازه به وجود می‌آید. تنها قسمت بدن که از این قانون مستثناست، بافت عصبی یعنی مغز و اعصاب است. چون نوزاد تمام سلول‌های این بافت را با خود به دنیا می‌آورد و در تمام دوران زندگی حتی یک سلول مغزی یا عصبی نمی‌سازد، به همین دلیل از بین رفتن این سلول‌ها بر اثر بیماری، یا ضربه، غیر قابل جبران است، اما با وجود همه این‌ها، مغز و پی نوزاد بدون زیاد شدن سلول‌ها رشد می‌کند و این کار در سه سال اول زندگی آن قدر سریع انجام می‌گیرد که تقریباً نود و پنج درصد از رشد مغز بشر تا سه سالگی تمام شده است. (!)(۳۹۰)

### رشد در سنین مختلف

رشد طبیعی قسمت‌های مختلف بدن کودک در سال‌های اول ولادت و سنین قبل از بلوغ و بعد از بلوغ متفاوت است. هم چنین تعداد ضربان قلب و سرعت تنفس کودکان در سنین مختلف زندگی با یکدیگر فرق دارند. ((طفل ابتدا خیلی زود رشد می‌کند. ما بین تولد و پنج سالگی به طور متوسط قدش دو برابر می‌شود. از آن پس به شهادت منحنیات آمارها جهتش نقصان می‌یابد و در حدود ده سالگی به حداقل خود می‌رسد. از آن پس، رشد از سر گرفته می‌شود. معمولاً پسران در دوازده سالگی و دختران یک سال زودتر از آن‌ها شروع می‌نمایند. در دوران بلوغ معمولاً قد شخص بیست تا بیست و پنج سانتیمتر اضافه می‌شود و این سرعت نسبت به تمام رشد و نمو انسان زیاد نیست، اما چون این تغییر به سرعت و حتی ناگهانی انجام می‌پذیرد نیز موجب تعجب فراوان می‌شود.)) (۳۹۱) ((اعضای درونی بدن نیز به همین ترتیب رشد و نمو می‌نمایند و غالب آن‌ها در دوران بلوغ به حداکثر وزن می‌رسند. حداکثر نمو نصیب قلب می‌شود که حجم آن ما بین ۱۲ تا ۱۶ سالگی دو برابر می‌شود و این ازدیاد حجم، با پیشرفت کشش وریدها همراه و ملازم می‌باشد. بسیاری دیگر از آهنگ‌های مهم زندگانی تغییر می‌یابند، ولی تغییرات آن‌ها کندتر انجام می‌شود، مثلاً تعداد ضربان قلب که در ابتدای طفولت ۱۳۵ در هر دقیقه بوده و تا ابتدای بلوغ به ۹۰ در دقیقه تقلیل یافته بود در نزد پسران تا ۷۵ در دقیقه و در دختران تا ۸۰ در دقیقه کاهش می‌یابد. به همین ترتیب جوانان کندتر از کودکان تنفس می‌نمایند، اما گنجایش تنفسی که به وسیله دستگاه تنفس سنج اندازه گرفته می‌شود و یکی از علائم مهم نیروی زندگی است، ما بین ۱۴ تا ۱۶ سالگی به میزان مهمی افزایش می‌یابد.)) (۳۹۲) غدد داخلی و هورمون‌ها یکی از فصول مهم علم زیست‌شناسی در نظر دانشمندان امروز جهان موضوع غدد داخلی و هورمون‌هایی است که در خون ترشح می‌کنند. عمل هورمون‌ها از نظر علمی فوق‌العاده مهم و پیچیده است. هورمون‌ها در اساس رشد بدن کودک و هم چنین در موضوع بلوغ، نقش فوق‌العاده‌ای موثری دارند. ((مطالعات جدید زیست‌شناسی ثابت نموده‌اند که غدد ترشحات داخلی در نتیجه هورمون‌هایی که ترشح می‌کنند، در عمل رشد و نمو اعضای بدن فوق‌العاده موثرند. تاثیر آن‌ها به قدری است که پاند از روی علم غددشناسی اشخاص را در دوران بلوغ طبقه بندی کرده است. مهم‌ترین این غدد عبارتند از هیپوفیز و تیروئید و غدد تناسلی و غدد فوق‌کلیوی. بعضی از هورمون‌ها در رشد جسم موثرند و برخی دیگر در رشد دستگاه تناسلی. اگر بتوانیم درباره مواد شیمیایی متشکل در بدن که به مقادیر کم تولید می‌شود نام موج را اطلاق کنیم، باید بگوییم که این هورمون‌ها مانند دو موج مختلف عمل می‌نمایند که با یکدیگر برخورد می‌کنند. از جمله مساله ازدیاد طول بدن در نتیجه تاثیر غدد تیروئید و هیپوفیز است. آن‌گاه عمل رشد بدن کم‌کم می‌شود و دوران تکلیف و بلوغ، در نتیجه عمل هورمون جدیدی که هیپوفیز ترشح می‌کند و هورمون‌های تناسلی از قبیل تستوسترون که بیضه‌ها ترشح می‌نمایند و فولیکولین که تخمدان‌ها ترشح می‌کنند، شروع می‌گردد.)) (۳۹۳) هورمون‌های بلوغ هورمون‌های بلوغ باعث تحول عظیمی در اندام کودک می‌شود و بدن طفل به طور جهش و در کمال سرعت رشد می‌کند و در مدت کمی از صورت کودکی خارج می‌شود و تمام ممیزات یک انسان بزرگ را به خود می‌گیرد. نکته قابل ملاحظه این است

که بدن کودک باید به قدر کافی قبلا رشد کرده باشد تا در اثر ترشح هورمون های بلوغ، بی نظمی و اختلالی به وجود نیاید. ((عمل هورمون ها هر قدر هم که مهم باشد به تنهایی نمی تواند تمام جهات جهش بدنی را توضیح و تبیین نماید. وقتی که هورمون ها از بین بروند یا بیش از اندازه ترشح شوند، در عمل رشد اختلالاتی حاصل می شود. بنابراین وجود آن ها ضروری است، اما عمل محرک آن ها احتیاج به سرزمین مساعدی دارد. یعنی نسوج و اعضا باید به حد کافی رسیده شده باشند تا شکستگی اعضای بدن نتواند به طور اتصالی ادامه یابد. به عبارت دیگر برای رشد و توسعه عادی بدن، باید مابین عمل هورمون ها و محیط اعضا و نسج ها که از عمل محرک هورمون ها استفاده می نمایند یک نوع توافقی برقرار گردد.)) (۳۹۴) بلوغ زودرس عبارت از این است که بدن کودک قبل از آن که منازل رشد طبیعی خود را بپیماید و برای پذیرش بلوغ آماده شود، غدد جنسی هورمون های خود را ترشح کنند و کودک نارس قبلا از موعد مقرر بالغ گردد. ((در بلوغ زودرس، سن بلوغ که معمولا بین ۱۲ تا ۱۷ سالگی است جلو می افتد. یعنی غدد جنسی قبل از ده سالگی شروع به فعالیت می کنند و بدین طریق کشش طولی سنین بلوغ جلو می افتد. این بیماری برای مدت کوتاهی از نظر رشد از همسالانشان جلوتر هستند، اما از آن جا که صفحه غضروفی بلافاصله بعد از جهش زمان بلوغ از بین می رود، مدت رشد این بیماران کوتاه است و بعد از چند سال از همسالانشان عقب می مانند.)) (۳۹۵) اختلاف محیط طبیعی فرزندان بشر مانند تمام موجودات زنده عالم، تحت تاثیر محیط طبیعی خود هستند. با توجه به اختلاف آب و هوا، حرارت و برودت، و سایر عوامل طبیعی که در مناطق مختلف کره زمین وجود دارد، رشد و نمو کودکان قهرا مختلف و متفاوت خواهد بود. به همین جهت زمان بروز اولین علائم بلوغ جنسی و قابلیت تولید مثل در دختران و پسران به اعتبار اختلاف مناطق فرق می کند. ((سنی که در آن اولین قاعدگی ظهور می نماید با شرایط مختلف تغییر می کند. عادت ماهیانه در ممالک گرم زودتر شروع می شود تا در ممالک سردسیر. در لاپونی در ۱۸ سالگی و در حبشه در ۹ تا ۱۰ سالگی. مطالعات جدید معلوم داشته اند که هر قدر آب و هوا تحریک کننده باشد این کار زودتر به انجام می رسد، یعنی نه دائما گرم باشد و نه همیشه سرد.)) (۳۹۶) در سنی که دختر حبشی توانسته است یکی دو فرزند بیاورد، دختر لاپونی در همان سن، هنوز عادت ماهیانه ندیده است. این تفاوت چند ساله که بین آن هاست یک اختلاف طبیعی و مستند به شرایط محیطی است که در آن زندگی می کنند، نه بلوغ حبشی ها زودرس است و نه بلوغ لاپونی ها دیررس. مراد از بلوغ زودرس آن است که دختر یا پسری پیش از زمان طبیعی خود بالغ شود و هورمون های جنسی او قبل از موعد مقرر ترشح کنند و این خود یک نوع بیماری است. اختلالات هورمونی ((چون بلوغ زودرس نتیجه اختلال شدید در ترشح هورمون هاست، می توان با معالجه اساسی به اکثر این بیماران کمک موثر نمود. خاصه این که کوتاه قدی تنها عارضه بلوغ زودرس نیست و اختلالاتی که به بلوغ زودرس منجر می شوند اغلب خطرناک هستند.)) (۳۹۷) ممکن است در بعضی از مواقع تمایل جنسی زودتر از موعد مقرر خود آشکار شود و منشا آن بیماری نباشد، بلکه تحریک های نابجا و تهییج های بی موقع در روح کودک اثر نافذی بگذارد و باعث پیش افتادن زمان بلوغ گردد. موریس دبس می گوید: ((علل روحی از قبیل مطالعات یا تماشای مناظر شهوانی پیدایش اولین علامت قاعدگی را تسریع می نماید.)) (۳۹۸) عوامل بسیاری می توانند در جوان نابالغ ایجاد هیجان های روحی کنند و باعث تسریع ظهور تمایل جنسی وی گردند. داستان های شهوت انگیز خواندن، مناظر مهیج شهوت مشاهده کردن، در آغوش دیگری رفتن و بوسیدن، در بستر خواب تماس بدن پیدا کردن و اعمالی نظایر این ها مهیج روحند و می توانند باعث پیش افتادن زمان بلوغ شوند. انحراف جنسی پدران و مادران که می خواهند رشد فرزندان شان طبق برنامه فطرت باشد، کسانی که مایلند اطفالشان دوران کودکی را به سلامت طی کنند و به طور طبیعی بالغ شوند، لازم است تعالیم اسلام را در پنهان نگاه داشتن تمایل جنسی آنان به کار بندند و فرزندان خویش را قبل از بلوغ، از تهییج های نابجا بر کنار نگاه دارند. یکی از صفات ناپسندیده آدمی که بر خلاف موازین فطرت و منافی با تمایلات عالی اخلاق و عفت است، موضوع انحراف جنسی است. راه صحیح ارضای خواهش شهوت در قانون طبیعت و شریعت آن است که زنان به مردان و مردان به زنان قانع باشند و هر

یک گزینه جنسی خود را به وسیله دیگری ارضا نماید. بعضی از افراد در راه اشباع خواهش شهوت خویش از صراط مستقیم فطرت منحرف می شوند و از طرق غیر طبیعی تمایل جنسی خود را ارضا می نمایند. قرآن شریف آنان را مردمی متجاوز شناخته است. (( والدین هم لفروجهم حافظون. الا علی ازواجهم اوامملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین. فمن ابتغی وراء ذلك فاولئك هم العادون. )) (۳۹۹) مردان با ایمان کسانی هستند که در اعمال شهوت جنسی خویشان دارند و تنها با زن قانونی یا کنیز خود، که جای هیچ ملامتی نیست می آمیزند. آن کس که خواهش جنسی خود را از راه دیگری طلب نماید متجاوز و متعدی است.

### مناظر خلاف عفت

یکی از عواملی که ممکن است تمایل جنسی را از صراط مستقیم فطرت بگرداند و باعث انحراف جنسی شود، خاطره های ناپسندیده دوران قبل از بلوغ و مشاهده مناظر خلاف عفت است. گزینه جنسی جوان نابالغ به طور طبیعی در حال خمود و اختفاست. اگر وضع تربیت خانوادگی او هماهنگ با اصل اختفا باشد، اگر کودک مناظر شهوت انگیز نبیند و دچار هیجان های روحی نشود، به طور طبیعی و غافل از تمایل جنسی رشد می کند. موقعی که بالغ می شود و خواهش جنسی در وی آشکار می گردد، به راه طبیعی خود می رود، یعنی دختر متوجه پسر و پسر متوجه دختر می گردد، و مجالی برای انحراف جنسی باقی نمی ماند. ((وقتی در مرحله بلوغ گزینه التذاذ که به خواب رفته بود بیدار می شود و به طرف دنیای خارج متوجه می گردد، مترصد است به چیزی تثبیت شود تا قدرت درونی اش را به مصرف برساند. در این لحظه معین و مهم اراده حیات شناس طبیعی، راهی به داوطلب حیران خود نشان می دهد که همان راه توالد و تناسل است. علائم راهنمایی طبیعت این است که در مرد و زن بالغ تغییرات محسوسی در اعضای تناسلی شان به وجود می آید. طبیعت با این علائم و مشخصات می خواهد به طرفین بفهماند که راه طبیعی که باید سیر کنند همانا راه تولید است. حال اگر شخص این دستور را درک کرد و اطاعت نمود؛ یعنی اگر مرد به زن نزدیک شد و زن به سوی مرد آمد تا به حکم طبیعت به عمل طبیعی و مولد مبادرت کنند، آن وقت است که می توان گفت نمو شهوی در راه مستقیم و منظم سیر نموده و قدرت غریزی در طریق طبیعی و عادی به مصرف رسیده است. میلیون ها اشخاص این خط منظم و طبیعی را که فریود هماهنگی دوسره نامیده است طی نموده اند.)) (۴۰۰) رغبت ها و نفرت ها رغبت های که در روان کودک ایجاد می شود، سخنان خوب و بدی که می شنود، مناظر زشت و زیبایی که می بیند، همه در باطن وی اثر می گذارند و در بزرگسالی از خلال اعمال و اقوالش آشکار می گردد. خانواده هایی که عملاً مراعات عفت جنسی را نمی کنند و در مقابل فرزندان نابالغ خود به اعمال خلاف اخلاق دست می زنند، پدران و مادرانی که از مقررات فطرت در پنهان نگاه داشتن تمایل جنسی کودک پیروی نمی نمایند و با رفتار ناپسند خود گزینه خفته فرزندان خود را بیدار می کنند و آنان را به تفتیش و تفحص درباره اعمال جنسی وا می دارند، خلاصه کسانی که دانسته یا ندانسته با وسایل مختلف موجبات تهییج روحی اطفال خود را در امور جنسی فراهم می کنند و در آنان خاطرات مطبوع و منفوری به وجود می آورند، ممکن است در بزرگسالی باعث انحراف گزینه جنسی آن ها شود در راه ارضای خواهش جنسی از صراط مستقیم منحرف شده و به کجروی بگرایند. به نظر دانشمندان روان منشا انحراف جنسی یک قسم احساس حقارتی است که در باطن منحرف وجود دارد، اگر چه در ظاهر به آن حقارت اعتراف ننماید. ((انحراف و بالتیجه عدم موفقیت در ازدواج طبیعی مولود یک نوع حس حقارت است. هر چند در ظاهر این قبیل افراد صاحب افکار و روحیه عالی و ثبات عقیده باشند، ولی باطنا از حس حقارت در عذابند. اگر غیر از این می بود آن ها هم مثل دیگران احتیاجات طبیعی خود را بر آورده می کردند و با شجاعت و بی باکی برای بقای نسل و بقای نوع می کوشیدند.)) (۴۰۱) تمایلات سرکوفته یکی دیگر از عوارض سوء تهییج گزینه جنسی کودک در دوران قبل از بلوغ عقده هایی است که در بزرگسالی، به علت واپس زدگی تمایلات ایام کودکی به وجود می آید. کودک قبل از آن که بالغ شود در رفتار و گفتار خود آزاد است، قانون و اجتماع از او مواخذه نمی

کنند. اگر پدر و مادرش عفیف و محیط تربیتش پاک و بی آلايش باشد طفل به شایستگی تربیت می شود و دوران قبل از بلوغ را به پاکی و سلامت جسم و جان می گذارند و بدون کوچک ترین خاطره سوء انحراف آمیز بالغ می شود. ولی اگر محیط تربیتش پلید و آلوده و پدر و مادرش فاسد و بی عفت باشند کودک در معرض خطرات گوناگونی است. از طرفی با مشاهده اعمال ناپسند و حرکات منافی با عفت پدر و مادر به ناپاکی و انحراف اخلاقی تربیت می شود. کودکی که از اول منحرف و بی عفت بار آمد اصلاح اخلاق او در بزرگسالی بسی دشوار و مشکل است و چنین کودکی همواره در معرض پلیدی ها و فساد اخلاق است. نهان آن که از اول به بد گرفت قرار از او توقع نیکی به روزگار مدار از طرف دیگر اعمال تحریک کننده پدر و مادر و هم چنین شرایط فاسد محیط زندگانی کودک، باعث تهییج تمایل جنسی آن کودک نابالغ می گردد و غریزه پنهانی او را به غلط آشکار می کند. ممکن است کودک در همان مواقع دچار سقوط اخلاقی شود و به اعمالی که منافی با عفت و شرف انسانی است آلوده گردد. چنین کودکی وقتی به سر حد بلوغ و مسوولیت اجتماعی می رسد گرفتار چند مشکل روحی و عقده روانی است و از تضاد ناراحت کننده ای که در ضمیر خود احساس می نماید همواره رنج می برد. محدودیت های اجتماعی اول آن که او بر طبق تربیت غلط ایام کودکی خود مایل است در راه کامروایی و ارضای تمایل جنسی خویش از هر جهت آزاد باشد و هر خاطره مطبوعی را که از دوران قبل از بلوغ در روانش ریشه کرده است اعمال نماید. ولی مقررات عقلاانه و مصححت آمیز اجتماع او را محدود نموده و این مجبور می کند که تمایلات ناروای دوران کودکی را واپس زند و خواهش های انحراف آمیز ایام قبل بلوغ را سرکوب نماید و این شکست عشقی باعث ناکامی روحی و پیدایش یک عقده جنسی در روان وی می گردد. ((فشار اجتماعی موجب واپس زدگی اشکال مختلف میل جنسی طفولیت است. از نقطه نظر تربیت، اجتماع، عمل جلوگیری از غریزه جنسی را هنگام تظاهر آن به صورت احتیاج تناسلی و تحدید و مطیع ساختن آن را تحت یک اراده فردی تابع شرایط اجتماعی، به صورت یک اصل اساسی تلقی می کند. هم چنین اجتماع علاقه مند است که توسعه کامل احتیاج جنسی تا هنگامی که طفل به درجه ای از بلوغ اجتماعی نرسیده است به تاخیر افتد، زیرا همین این که توسعه صورت گرفت، تربیت کوچک ترین اثری در طفل ندارد.)) (۴۰۲) عقده حقارت دوم آن که چنین انسانی از اعمال پلید و منافی با عفتی که احوال در دوران قبل از بلوغ مرتکب شده شرمسار و همواره گرفتار عقده حقارت است. او از یاد آوری آنچه بر او گذشته است احساس پلیدی و پستی می نماید. برای آن که از رنج های درونی راحت شود کوشش می کند تا آن خاطرات پلید و زنده را از ذهن آشکار خود براند و در ضمیر باطن خویش دفن کند و برای همیشه به دست فراموشی بسپارد. ((واپس زده فشار مداومی در جهت ضمیر آشکار وارد می سازد و ضمیر آشکار نیز با یک فشار متقابل و مساوی باید تعادل خود را حفظ کند. بنابراین حفظ واپس زدگی محتاج صرف یک انرژی دائمی است. حالات واپس زده کدام است؟ آن که مراجعتش به ضمیر آشکار موجب زحمت و رنج می شود. خاطره اعمالی که بیش از حد دردناک یا موحش یا شرم آور است. فراموش کردن دوران طفولیت از این جهت است که فرد پس از تهذیب اخلاق، در نتیجه تربیت سعی دارد مراحل از زندگی را که بدون مانع تسلیم امیال خویش می شد از خاطر ببرد.)) (۴۰۳) خلاصه بحث آن که تمایل جنسی کودکان در سنین قبل از بلوغ به طور طبیعی در حال اختفا و خمود است. لازم است پدران و مادران برنامه در تربیت از قانون فطرت پیروی کنند و شرایط پرورش طفل را با پنهان ماندن غریزه جنسی هماهنگ نمایند. کودکانی که در محیط بی عفتی و شرایط تهییج شهوت تربیت می شوند، پس از بلوغ به عوارض مختلف روحی و انحراف اخلاقی و عقده های روانی دچار خواهند شد.

(( قال الله العظيم في كتابه : ((و قال الذين كفروا لاتسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه لعلكم تغلبون )))) (۴۰۴) تربیت صحیح کودک ، اولین و اساسی ترین پایه سعادت فردی و اجتماعی است و این مسوولیت خطیر درجه اول به عهده پدران و مادران است . تربیت صحیح در پرتو دو اصل علمی و عملی انجام پذیر است : اول آن که مربی از نظر علمی به وظایف دقیق تربیتی عالم و آگاه باشد . دوم آن که با کمال علاقه مندی و جدیت معلومات خود را در تربیت کودک اعمال کند و به تمام وظایف خویشتن عمل نماید . پدران و مادران که عالم به روش های تربیتی نیستند و از نیک و بدی آن بی خبرند، یا آن که می دانند ولی به طور صحیح و شایسته درباره فرزندان خود عملاً به کار نمی بندند، قادر نیستند اطفال خویشتن را به خوبی تربیت کنند و آنان را افراد صالحی بار بیاورند . مطالبی را که ضمن سخنرانی ها درباره سوء تربیت کودک به عرض رساندم ، مربوط به یکی از این دو جهت است . محبت های بی مورد، خشونت های بی موقع ، ناز کشیدن های غلط، بی مهری های نابجا، تشویق نکردن ، بی جا کردن و خلاصه تمام عیوب تربیتی که بحث شد یا معلول نادانی مربی است ، یا اثر این است که مربی دانا نخواستنه یا نتوانسته است به وظایف خود عمل نماید . در هر حال نتیجه اش سوء تربیت کودک است .

### تربیت بد

((تربیت بد یعنی طفل را بدون خط مشی معین و تقسیم وقت به حال خود گذاشتن . در این حال است که کودک ، بدون رنج و زحمت به هر چه بخواهد می رسد، به خصوص اگر یقین داشته باشد که به جزای اعمال خود نخواهد رسید . هم چنین طفل اگر بدون جهت از او تشویق شود، یا بی خود لوس بار آید، یا در خانواده ای بی سرپرست یا لااقل بدون سرپرست جدی بزرگ شود، یا بعضی اوقات مورد بخشش بی جا و زمانی تحت تاثیر رفتار خشن و ناهنجاری قرار گیرد، یا اگر بتواند اطرافیان خود را به کار گرفته اذیت کند، اگر به او اجازه داده شود که با نظر تحقیر به همه چیز و به همه کس بنگرد، اگر هیچ سخنی از فعالیت و موفقیت نشنود، اگر در خانواده ای تنبل و پست و دزد بار آید، اگر زندگانی اش بدون ایمان و آرزو و کمال مطلوب بگذرد و یا حتی بدون هدف و راهنمایی زندگی کند، بد تربیت می شود . )) (۴۰۵) احساس حقارت تربیت های سوء و ناپسندیده در جسم و جان کودک آثار بدی می گذارد و بعضی از آن ها تا پایان عمر باقی می ماند و همواره صاحبش را رنج می دهد . به شرحی که در چند روز اخیر به عرض رسید یکی از آثار سوء تربیت پدید آمدن عقده حقارت است . کسانی که به این حالت روانی گرفتارند و در خویشتن احساس یک نوع پستی می کنند همواره پریشان خاطر و مضطربند و ضمیرشان از فشار نگرانی و ناراحتی در عذاب است . ((شخصیت چنین آدمی ترکیبی است از بی ثباتی ، عدم اعتماد به نفس و تردید و دودلی ، سپس فرار از واقعیات زندگی و پناه بردن به خواب و خیال ، الکل و مکيفات ، قمار و نظایر آن . از طرف دیگر اگر این آدم جز و انسان های ماجراجو باشد، برای پوشاندن حس حقارت خود بحرانی کردن ، حق کشی ، خود را بالاتر از دیگران شمردن ، و افراط و مبالغه در رفتار و گفتار می پردازد)) (۴۰۶) کودک ، جوانان ، پیران ، زنان و مردان ، و خلاصه تمام طبقات مردم در سنین مختلف زندگی ممکن است از یک یا چند جهت دار حقات شوند . اگر آن عقده روحی گشود نشود، اگر آن حالت روانی مانند یک بیماری مزمن در نهاد آدمی ریشه کند، منجر به دردمندی و بیماری می گردد و در بعضی مواقع به جنون منتهی می شود . همان طور که خجالت کشیدن چهره را گلگون می کند، همان طور که ترسیدن رنگ صورت را تغییر می دهد، خلاصه همان طور که تمام حالات روحی روی بدن اثر دارد، هم چنین عقده حقارت که یک احساس رنج آور و پر فشار روحی است ، عکس العمل های مختلفی روی بدن می گذارد و از خلال گفتار و رفتار آدمی به شکل های گوناگونی آشکار می شود . واکنش حقارت بسیار از خنده ها و گریه ها، فروتنی ها و تکبرها، انتقام گرفتن ها یا چشم پوشی ها، گوشه نشینی ها یا خودنمایی ، تکریم ها یا توهین ها، عقب نشینی ها یا پیشروی ها، اندرزاها یا نهی از منکرها و ده ها اعمال دیگر مردم ، از عقده حقارت سرچشمه می گیرد . گاهی آن اعمال به اندازه ای بی آرایش

و طبیعی واقع می‌شود که نه تنها مردم به منشا روانی آن توجه نمی‌کنند، بلکه عامل عمل نیز از ریشه کار خود عقده حقارت است آگاهی ندارد! نظر به این که از طرفی توجه به کارهای ناشی از عقده حقارت در پرورش کودک بسیار مهم است و برای تربیت صحیح اطفال لازم است پدران و مادران از این امر دقیق روانی آگاه باشند، و از طرف دیگر توضیح و تشریح این مطلب برای تذهیب اخلاق عموم مردم و تطهیر اعمال آنان از هوای نفس سودمند و مفید است، لازم می‌دانم در این باره مبسوطا بحث کنم و قسمتی از اخلاق و اعمال ناپسند کودکان و بزرگسالان را که از عقده حقارت سرچشمه می‌گیرد بیان نمایم، امید است از جهات متعدد مورد استفاده باشد. غریزه حب ذات از تمایلات اساسی و فطری بشر است. هر انسانی به طور طبیعی به ذات خود، به تمام کمالات خود علاقه دارد. احساس حقارت درست نقطه مقابل احساس حب ذات است. عقده حقارت به منزله دشمن نیرومندی است که در مقابل حب ذات به پاخاسته و می‌خواهد شخصیت او را درهم بشکند و از ارزش او بکاهد. کسی که گرفتار عقده حقارت است، گرچه، در باطن خود پیوسته در جنگ و ستیز است، ولی کوشش دارد این راز نهانی بین مردم آشکار نگردد و غریزه حب ذاتش مجروح نشود. او برای پنهان نگاه داشتن این حالت روانی همواره قسمتی از نیروهای خود را در این راه صرف می‌کند، جسم و جانش به سرعت فرسوده می‌شود. کشمکش‌های درونی ((وقتی یک انسان کاما سالم و نیرومند، بی‌جهت در خود احساس ضعف و سستی و رخوت می‌کند معنی اش این است که روحش ناسالم است. این شخص در باطنش یک کشمکش شدید روحی جریان دارد، به طرز خطرناکی اعصاب او را می‌لرزند و فرسوده می‌کند. بهترین تشبیه زنده برای چنین آدمی این است که اتومبیلی را در نظر آوریم که با وجودی که راننده پایش بر ترمز است، ضمناً بخواهد با منتهای فشار حرکت کند. این عمل علاوه بر آن که فشار بی‌جهتی بر چرخ‌ها می‌آورد، مایه فرسودگی و تباهی پیش از وقت دستگاه اتومبیل می‌شود. اتومبیلی که ممکن بود سال‌ها به طور طبیعی کار کند، در مدت کمی از کار می‌افتد. مغزی هم که از نگرانی روحی رنج می‌برد همین حال را دارد، یعنی مانند ترمزی بر روح و مغز انسان است و نیروی اعصاب را پیش از وقت تلف می‌کند و قدرت بدنی رافرسوده می‌سازد.)) (۴۰۷) جبران نقص کسی که گرفتار عقده حقارت را با احساس حقارت است، برای جبران نقص درونی خود یا لاقلاً به منظور قانع کردن خویش، به کارهایی که در نظرش شایسته و مناسب است، دست می‌زند، ولی تمام توجهش این است که مردم به منشا واقعی آن کارها که احساس حقارت است واقف نشوند. به این جهت کوشش می‌کند که هر یک از آن اعمال را به یک روش صحیح عقلایی منتسب نماید تا از این راه مردم را به درستکاری و صحت اعمال خود قانع کند. برای نمونه دو مثال می‌زنم: جوان محصلی که بر اثر نداشتن استعداد کافی یا به علت تنبلی و تن‌پروری درست تحصیل نکرده و بی‌سواد مانده است، در خود احساس حقارت می‌کند. او خویشتن را در مقابل سایر شاگردان پست و نالایق می‌بیند، مطمئن است که اگر در جلسه امتحان شرکت کند مردود می‌شود و نزد رفقای تحصیلی خود رسوا خواهد شد. برای پنهان نگاه داشتن حقارت دورنی خویش خود را به ناخوشی می‌زند یا اساساً ترک تحصیل می‌کند و برای تصحیح عمل خود می‌گوید درس خواندن چه فایده دارد؟ علم در این کشور مایه بدبختی و محرومیت است! چه بسیارند مردان تحصیل کرده‌ای که در این شهر بیکار و سرگردان می‌گردند و برای یک لقمه نان معطلند، و به طور نمونه چند نفر را نام می‌برد. او در طرز سخن کوشش می‌کند که سایر محصلین با خود هم عقیده نمایند و آنان را نیز به ترک تحصیل وادار کند. شاختر می‌گوید: ((یاد دارم که دختری را به مهمانی بزرگی دعوت کرده بودند. چند روزی مشغول تهیه لباس و خود آرایی بود. تا این که ناگهان دو سه ساعت مانده به وقت رفتن، متوجه شد که مادرش کسالت دارد و نباید او را تنها بگذارد. هر چه گفتند و هر چه مادرش اصرار کرد فایده نبخشید و عاقبت به گریه افتاد. می‌گفت من چه طور می‌توانم مادرم را به این حال بگذارم و به خوشگذرانی بروم، در صورتی که مختصر کسالت مادر چیز تازه‌ای نبود و احتیاجی به پرستاری او نداشت. بعدها مارش حکایت کرد که چند شب بود دختر راحت نمی‌خوابید و پریشان بود و من به خوبی می‌دیدم که از رفتن به آن مهمانی وحشت دارد. زیرا خیال می‌کند که نتواند از حیث لباس، در مقابل آن همه دختر عرض اندام



کند. اما همین که کسالت مرا بهانه قرار داد و من هم از محبت او تشکر کردم، راحت شد و راستی باور کرد که برای نرفتن به مهمانی دلیل صحیح و قابل قبولی داشته. آن شب را به خلاف شب های پیش آسوده خوابید، لکن روزهای بعد از احوال و از خلال کلماتش پیدا بود که باطنا از نرفتن به آن مهمانی رنجور شده. ((۴۰۸)) جوان محصل به علت بی سوادى و دختر جوان به علت نازیبایی لباس، در خود احساس حقارت می کردند. این احساس جوان را به ترک تحصیل و دختر را به شرکت نکردن در مهمانی وادار کرد. محصل عمل خود را به محرومیت مردان تحصیل کرده و دختر به پرستاری مادر مستند نمودند و هیچ یک حاضر نشد از احساس حقارت، که علت واقعی عمل آنان بود، نامی ببرد. عکس العمل هایی را که مردم بر اثر عقده حقارت از خود نشان می دهند مختلف و گوناگون است، زیرا صرف نظر از این که احساس حقارت ها از نظر شدت و ضعف با هم تفاوت است، به علاوه شرایط محیط زندگی و عوامل اجتماعی که در طرز رفتار و گفتار مردم موثر است، با یکدیگر فرق دارند. اساسا ساختمان روحی و تربیت های خانوادگی و منش های فطری و اکتسابی مردم با یکدیگر متفاوت است. ناچار اعمال مردم که زاییده افکار مردم است با یکدیگر متفاوت و گاهی متضاد خواهد بود. بعضی با سکوت و خاموشی، بعضی با پر حرفی و زیاده گویی، کسانی با تملق و چاپلوسی و برخی با تکبر و بلند پروازی، بعضی با عطوفت و مهربانی، برخی با هتاکى و فحاشی، و اشخصای با کارهای دیگر عکس العمل عقده حقارت خود را آشکار می کنند. انتقام گرفتن یکی از مهم ترین و خطرناک ترین عکس العمل های عقده حقارت که بعضی از کودکان و بزرگسالان از خود نشان می دهند و گاهی باعث سرکشی و طغیان می شود خطرات غیر قابل جبرانی به بار می آورد، انتقام گرفتن است. ((علت دیگر پیدایش عقده حقارت رفتار خشن و بی همانه ای است که درباره بعضی از کودکان اعمال می گردد. یعنی به آن ها با نظر حقارت و نفرت نگریسته می شود. از این مورد بدتر، موضوع تنبیهات بدنی است که مغز و روح کودک، هر دو از تحت تاثیر قرار می دهد. اطفال معصومی که گرفتار چنین مصائبی باشند بلاشک در ردیف خطرناک ترین دشمنان جامعه قرار خواهند گرفت. همان طور که عشق و محبت شالوده تشکیل اجتماع و موجب تمرکز و تجمع افراد آدمی است، نفرت و ترشروی هم عامل تفرقه و ضد تجمع است. کودکی که احساس کرد در دامان خانه و والدین جایی جز بی میلی برای او وجود ندارد، تصور نمی کند که تمام مردم دیگر هم جز نفرت و انزجار رفتار دیگری نسبت به او داشته باشند. چنین آدمی طغیان می کند، انتقام می کشد، قلبش جایی برای عشق و محبت و صفا ندارد و در صف کینه توزترین دشمنان جامعه در می آید. هر بد و بیراهی که در کودکی نصیب طفلی می شود موجب بروز عکس العمل مشابهی از طرف او خواهد شد. ((۴۰۹))

## کینه توزی

کودکانی که از فشارهای جانکاه و تحقیرهای طاقت فرسای پدران و مادران یا ناپدری ها و نامادری ها، یا مریبان خشن و نادان به جان می آیند کینه تحقر کنندگان را به دل می گیرند، برای جبران شکست های دورنی خویش و به منظور انتقام گرفتن به هر عمل ناشایست و خطرناکی دست می زنند و از ارتکاب هیچ جرم و جنایتی مضایقه نمی کنند. یک نمونه کوچک طغیان کودکان و جوانان، گریختن از خانواده و ترک پدر و مادر است که متأسفانه اغلب شب ها در روزنامه می خوانید و فریاد و التماس اولیای اطفال را می شنوید که برای پیدا کردن فرزندان فراری خود از مردم کمک می خواهند. بعضی از این فرارها به وقایع دردناک و مصائب جبران ناپذیر بی عفتی و یا دزدی یا خودکشی منتهی می شود و سرانجام دختر یا پسر فراری خویشتن را تیره روز و بدبختی می کند و با رسوا کردن پدر و مادر بر باد آبرو و شرف خانوادگی از آنان انتقام می گیرد! ((قال علی علیه السلام: ولد السوء یهدم الشرف و یشین السلف.)) (۴۱۰) علی (ع) می فرمود: فرزندان بد آبرو و شرف خانواده را از بین می برند و مایه ننگ و رسوایی پشینیان خود می شوند. چند مورد از انتقام جویی تبهکارانه کودکان و جوانان تحقیر شده را در نظر دارم که صلاح نمی دانم در

این محضر عمومی نقل کنم. شاید در بین شنوندگان جوانانی باشند که در آتش حقارت می سوزند و کینه اولیای خود را در دل دارند. شنیدن آن قضایا ممکن است برای آنان درس انتقام جویی شود و در نتیجه به جرایم و گناهان بزرگی آلوده شوند. ولی بعضی از انتقام جویی های کودکان را که ناشی از عقده حقارت است و برای حسن تربیت اطفال، دانستن آن برای پدران و مادران سودمند است به عرض می رسانم. محبت بیش از حد محبت های نابجا و بیش از اندازه پدران و مادران، یکی از عواملی است که باعث پیدایش احساس حقارت در کودک می شود. طفلی که به قدر مناسب و به اندازه صحیح از محبت اولیای خود بر خوددار بوده، با ولادت طفل دوم ناراحت نخواهد شد، زیرا آن مقداری که قبلا مورد توجه و مهر پدر مادر بوده اکنون نیز هست. ولی کودکی که بیش از حد از پدر و مادر محبت دیده است، طفلی که با نوازش های بی حساب لوس بار آمده است، خلاصه کودکی که خود را شمع محفل شناخته و همه پروانه وار گردش می گردند با ولادت فرزند دوم سخت ناراحت می شود. در خود احساس حقارت می کند، زیرا می بیند قسمتی از محبت های اختصاصی او نصیب طفل نوازد شده است. به وی حسد می برد، در مواقع فرصت انتقام می گیرد، او را کتک می زند، انگشت به چشمش می کند، نیشگون می گیرد. هم چنین از پدر و مادر نیز انتقام می گیرد، با آن ها بد رفتاری می نماید، تندخود و کج خلق می شود، به سخنان آن ها بد جواب می دهد، گاهی ناسزا می گوید. کودکان محرومیت یکی از عوامل ایجاد عقده حقارت در کودک، محرومیت از لباس مناسب و غذای و اسباب بازی و لوازم تحصیلی و نظایر آن هاست. طفلی که در بین کودکان خوش لباس، کفش کهنه و لباس پاره در بر دارد، کودکی که اسباب بازی اطفال را می بیند و خود فاقد آن هاست. بچه ای که به دبستان می رود و کیف و لوازم تحصیلی ندارد، در خود احساس حقارت می کند و خویشان را در میان سایر اطفال حقیر و کوچک می بیند. پدران متمکنی که می توانند تمایلات فرزندان خویش را به طور متعادل ارضا نمایند، ولی به علت لثامت نفس و پستی بر کودکان سخت می گیرند، با این عمل ستم بزرگی را به خود به فرزندان خویش روا داشته اند. ((قال رسول صلی الله علیه و آله: لیس منا من وسع علیه ثم قتر علی عیاله.)) (۴۱۱) رسول اکرم می فرمود: آن کسی را که خداوند وسعت زندگی داده و او بر خانواده خویش سخت می گیرد، با ما بستگی معنوی و پیوستگی روحانی ندارد. ((عن علی بن الحسین علیه السلام قال: ارضاکم عندالله اوسعکم علی عیاله.)) (۴۱۲) حضرت سجاد (ع) می فرمود: آن کس که بیشتر بر عیالات خود توسعه دهد بیشتر مورد خشنودی خداوند بزرگ است. هدایا و تحف ((عن ابن عباس قال النبی صلی الله علیه و آله: من دخل السوق فاشتری تحفه فحملها الی عیاله کان کحامل صدقه الی قوم محاویح و لیبدا بالانات قبل الذکور فانه من فرح ابنته فکانما اعتق رقبه من ولد اسمعیل و من اقر عین ابن فکانما بکی من خشیه الله و من بکی من خشیه الله ادخله جناب النعیم.)) (۴۱۳) ابن عباس از رسول اکرم نقل کرده است که فرمود: کسی که تحفه ای بخرد و برای خانواده خود بیاورد، اجرا او در پیشگاه الهی مانند کسی است که به مستمندان کمک کرده باشد. سپس در طرز تقسیم تحفه فرمود: اول به دختر بچه ها بدهید سپس به پسرها. آن کس که دختر بچه خود را مسرور نماید اجر آزد کردن بنده ای از فرزندان اسماعیل دار و آن کس که دیده پسر بچه خود را روشن کند مانند کسی است که از خوف خداوند گریسته است و اجر گریه از خوف خداوند، جنات نعیم است. کودکانی که در چنین شرایطی گرفتار عقده حقارت شوند، برای جبران محرومیت خود ممکن است به صور مختلفی انتقام بگیرند. گاهی این انتقام جویی به قیمت جان پدر سختگیر یا لااقل به آرزوی مرگ او تمام می شود. ((قال ابوالحسن الرضا علیه السلام: ینبغی للرجل ان یوسع علی عیاله لثلا- یتمنوا موته.)) (۴۱۴) حضرت رضا (ع) می فرمود: سزاوار است مرد متمکن به زندگی خانواده خود توسعه دهد تا آنان به علت سختگیری او و محرومیت خودشان تمنای مرگ وی را نمایند. کودکان ستم دیده گاهی به وسیله آتش زدن، شکستن، خراب کردن، و خلاصه از بین بردن ثروت پدر سختگیر و ممسک، انتقام می گیرند و گاهی به دزدی مال وی دست می زنند و بدین وسیله با انتقام گرفتن از سختگیرهای او، وسیله ارضای تمایلات و جبران محرومیت های خود را فراهم می آورند. دکتر آلمدی می گوید: ((لازم است از روا داشتن هر گونه بی عدالتی در مورد

کودک خودداری شود تا زمینه او برای تمایل به دزی آماده نگردد. هر کودکی که دزد می شود، بدون تردید روزی حقی از وی پایمال شده و با بی دادگری روبه رو گشته است. لازم نیست این بی عدالتی حقیقی باشد، خیلی هم ممکن است که سیمایی مجازی و تصویری داشته باشد، گاه حتی به قدری کودکانه است که بزرگ ترها اصلا متوجه آن نمی شوند. اما این ها هیچ کدام مانع از آن نیستند که اثر آن در قلب کودک عمیق و دردناک نباشد. اگر بخواهیم به طرق موجز و موثری علیه عیب ننگین دزدی مبارزه کنیم لازم است در آغاز، آن احساس طغیان و خشمی را که زاییده یک رشته محرومیت است در وجود کودک زنده کنیم، پس از آن با جبران کردن این محرومیت، درد او را درمان سازیم. برخی از کودکان پولی را که می دزدند در برابر رفقای خود خیلی سخاوتمندانه و ارباب مآبانه خرج می کنند و این بدون تردید از آن جهت است که آن ها می خواهند از تحقیری که درباره خود احساس کرده اند، انتقام درخشانی بگیرند. من، پسرک دوازده ساله ای را دیدم که پول دگران را می دزدید، اما با همین پول برای فرزندان آن ها معمولا- از خودش کوچک تر بودند اسباب بازی می خرید. بعدها معلوم شد در دوران کودکی این پسر، والدینش هرگز برای او اسباب بازی نمی خریده اند و او امروز می خواست این محرومیت خویش را که در نظرش یک بی عدالتی و دشمنی بود، به این طریقه جبران کند.)) (۴۱۵) لازم است ثروتمندان به پیوی از تعالیم اسلام به زندگی فرزندان خود توسعه دهند و خواهش های طبیعی آن ها را بر آورند و با این عمل آنان را شخصیت و مصون از عقده حقارت تربیت کنند و خویشان را از انتقام جویی های گوناگون آن ها که ناشی از محرومیت های زندگی است، مصون بدارند. بدزبانی و مسخرگی یکی دیگر از وسایل انتقام گرفتن و جبران شکست های درونی، برای کسانی که به عقیده حقارت مبتلا هستند، مسخرگی، بدزبانی، انتقاد کردن، و کارهایی نظیر آن هاست. ((شاگردی که از بی همتی یا بی هوشی از درس عقب مانده، انتقام خود را از آن ها که پیش افتاده اند، به لودگی و مسخرگی می کشد و برای تحقیرشان، شوخی ها تعبیه می کند و نیش ها می زند. همه می خندند و دورش را می گیرند، و او هر چه بیشتر در شوخی و تقلید ماهرتر و معروف تر می شود، لذت انتقام را خوش تر می برد و به غلط خیال می کند که این لذت می تواند عاقبت جای کوچک ترین موفقیتی را بگیرد! تسلی خاطر البته چنین شخصی به محرک و موجب رفتار خود توجه ندارد و ندانسته عمل می کند، یعنی چون می بیند که در هیچ رشته نمی تواند احراز موفقیت و جلب توجه کند، بی اختیار رقبا را دست می اندازد و تحقیر می کند تا خاطر ناراضی و پریشان خود را تسلی داده باشد، ولی در حقیقت به جز کوچک و حقیر کردن خود، نتیجه ای از لودگی و مسخرگی نمی گیرد. متأسفانه نه تنها در میان اطفال، بلکه در میان اشخاص مسن نیز همه جا از این گونه افراد می بینیم.)) (۴۱۶) روزگای که پیشوای گرامی اسلام با منطق مستدل و گفتار و رفتار پسندیده خود در افکار مردم تاءثیر کرد و قلوب آنان را به آیین اسلام متوجه نمود، معاندین لجوج از آن همه موفقیت ناراحت شدند و از پیشرفت های سریع اسلام در خود احساس حقارت و زبونی کردند. از طرفی نمی خواستند در برابر آن حضرت سر تسلیم فرود آورند و از طرف دیگر، بدون تسلیم در برابر قدر مسلمین قادر به ادامه زندگی نبودند. ناچار به ظاهر آیین اسلام را پذیرفتند، اما در باطن از عمل خود رنجیده خاطر و نسبت به اسلام سخت مخالف بودند.

## دورویی و نفاق

قرآن شریف نام این مردمان دورر و دو رنگ را منافق گذارده است. اساسا دورویی و نفاق در تمام امور دینی و دنیوی دلیل بر ضعیف و حقارتی است که در باطن منافق وجود دارد. ((قال علی علیه السلام: نفاق المرء من ذل یجده فی نفسه.)) (۴۱۷) علی (ع) می فرمود: دورویی و نفاق آدمی ناشی از حقارت و ذلتی است که در ضمیر خود احساس می کند. منافقین که در آتش عقده حقارت می سوختند برای جبران شکست های دورنی خود باید انتقام بگیرند. وقتی از کشتن پیشوای اسلام و درهم شکستن نیروی مسلمین مایوس شدند و به وسایل دیگری دست زدند. نیش زدن و زهر ریختن، مسخره کردن و اهانت نمودن، یکی از وسایل

انتقام جویی است. منافقین تا جایی که توانستند آشکارا مسلمین را به باد مسخره گرفتند. در مواقعی که حضوراً جرات تمسخر نداشتند، در پنهانی، موقعی که گردهم جمع می شدند، برای قانع کردن خود و جبران شکست‌ها و رسوایی‌های خویش می گفتند ما مسلمین را مسخره می کنیم. (( و اذا لقو الذیم ن آمنوا قالوا آما و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انان معکم انما نحن مستهزون. )) (۴۱۸) منافقین دو رنگ وقتی با پیروان حقیقی اسلام روبه رو می شدند اظهار ایمان می کردند. موقعی که با رفقای شیطان صفت خویش خلوت می نمودند می گفتند روح ما با شماست و مقصود از اظهار مسلمانی، تمسخر مؤمنین است. گاهی کودکی که مورد تحقیر و بی‌اعتنایی واقع شده است، برابراز شخصیت و جبران شکست‌های دورنی خود از فرصت مجلس مهمانی استفاده می کند و انتقام می گیرد. موقعی که مادر با بی‌اعتنایی به فرزند گرم صحبت است، کودک وضع مجلس را به هم می ریزد، در راه به هم می زند، شیشه را می شکند، فریاد می کشد، کلمات بی‌معنی می گوید که مهمان‌ها سخن مادر را نشنوند و گفت و گوی آنان قطع گردد. کودک با این کارها همه را به خود متوجه می کند، از این که توانسته است شخصیت خویش را آشکار کند. مسرور است و از پیروزی خود لذت می برد. جبران شکست بزرگسالان نیز در بعضی از مواقع برای انتقام گرفتن به همین کارهای کودکانه دست می‌زنند. مکرر انفاق افتاده که جوانی نسبت به دختری علاقه مند شده و درخواست ازدواج کرده است. دختر به جهاتی او را لایق همسری خود ندانسته و عملاً از وی تحقیر کرده است. جوان شکست خورده برای جبران حقارت خود به فکر انتقام جویی افتاده و به کارهای ناروایی دست زده است. بعضی از آن‌ها در شب عروسی دختر با عربده و فریاد و شکستن چراغ‌ها و برهم زدن مجلسی عروسی، شکست خود را جبران کرده و انتقام گرفته‌اند. کفار شکست خورده صدر اسلام نیز به خیال انتقام گرفتن از رسول اکرم (ص) و جبران حقارت‌های درونی خود، در مجالس تبلیغی رهبر گرامی اسلام را همان اعمال بچگانه را مرتکب شده‌اند. (( و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه لعلکم تغلبون. )) یکی از بزرگ‌ترین وسایل تبلیغ رسول اکرم (ص) قرائت قرآن شریف بود. موقعی که آهنگ جذاب آن حضرت با خواندن قرآن در فضا پخش می شد، مردم با عشق و علاقه وصف ناپذیری گوش فرا می دادند و مجذوب الفاظ و معانی آن کتاب آسمانی می شدند. کفار که از تأثیر و نفوذ پیغمبر رنج می بردند و پیشرفت اسلام باعث خواری و ذلت آنان شده بود، به طرفداران خود دستور دادند وقتی پیغمبر (ص) برای مردم قرآن می خواند شماها فریاد بکشید، عربده بزنید، کلمات لغو و بی‌معنی بگویید و خلاصه کاری کنید که آهنگ پیغمبر با فریادهای شما مخلوط شود و مردم آیات قرآن را نشنوند، شاید بتواند از این راه بر آن حضرت غلبه کنید و شکست‌های خود را جبران نمایید. انتقاد کردن یکی از دیگر از وسایلی است که شکست خوردگان و مبتلایان به عقده حقارت به منظور انتقام گرفتن به کار می‌برند و از آن راه شکست درون خویش را جبران و خود را قانع می‌کنند. وسیله تعالی قبلاً باید توجه داشت که انتقاد یکی از بهترین و اساسی‌ترین وسایل تکامل و تعالی فرد و اجتماع است. در کشوری که مردان فهمیده و بی‌غرض بتوانند آزادانه انتقاد کنند و در هر موردی نقایص را یادآوری نمایند بدون تردید آن کشور در صراط تعالی و سعادت است. (( قال الصادق علیه السلام: احب اخوانی الی من اهدی عیوبی. )) (۴۱۹) امام صادق (ع) می فرمود: بهترین و محبوب‌ترین برادران من کسی است که عیوب مرا به من اهدا کند و نقایصم را تذکر دهد. امام موسی بن جعفر (ع) در ضمن حدیثی که ساعات شبانه روز مردم را تقسیم کرده، فرموده است: (( و ساعة لمعاشره الاخوان و الثقات الذین یعرفونکم عیوبکم و یخلصون لکم فی الباطن. )) و ساعتی برای آمیزش با برادران دینی و مورد اعتماد است. آنان که عیب‌های شما را به شما بشناسانند و این کار را به صفای باطن و بی‌غرضی و در کمال خلوص انجام دهند. حربه انتقام موضوع انتقاد یکی از مسائل مهم اجتماعی است که فعلاً در مقام بحث آن نیستم. مقصود این است که بعضی از افراد این عامل بزرگ سعادت را حربه انتقام جویی قرار می‌دهند و برای گشودن عقده‌های حقارت خویش بی‌مورد و نابجا، از آن استفاده می‌کنند و این عمل کم و بیش در کودکان و جوانان و بزرگسالان معمول است. طفل ضعیفی با چند کودک چابک و چالاک بازی می‌کند. او به علت ناتوانی یا نقص عضوی یا تبلی در بازی شکست می‌خورد. از

این جهت در خود احساس حقارت می کند از آنان کناره گیری می نماید و بازی با آن ها را ترک می گوید . ولی وقتی مادر یا پدر یا سایر اهل منزل علت را می پرسند کودک جواب می دهد این ها بد اخلاقند، حرف های بد می زنند، حق مرا ضایع می کنند و خلاصه از آن ها انتقاد می ناید، و از این راه شکست خویش را جبران می کند و از آن ها انتقاد می گیرد . نوآموزی که درست تحصیل نکرده است و در بعضی مواد درسی ضعیف است و از دادن جواب به سوالات کتبی یا شفاهی آموزگار عاجز می شود، نمره بد می آورد، در مقابل شاگردان شکست می خورد، از ناتوانی خویش شرمنده می شود، در خود احساس حقارت می کند، گریان به منزل می آید و به مادر می گوید دیگر به این مدرسه نمی روم . وقتی علتش را می پرسند می گوید نوآموز با یان سخنان انتقادآمیز نقص خود را می پوشاند و از آموزگاری که باعث شکست او شده است انتقاد می گیرد . عیب جویی یک جوان محصل در مسابقه دانشگاه شرکت می کند، چون سرمایه علمی اش نارساست بعضی از جواب ها را غلط می نویسد و در نتیجه مردود می شود . او به علت نقص معلومات و شکست در مقابل شاگردان و کسان و بستگان خویش ناراحت می شود، در خود احساس حقارت می کند، ولی هرگز حاضر نیست با واقع بینی این محرومیت را به حساب نارسایی معلومات خویش بگذارد . برای جبران این شکست روانی لب به انتقاد می گشاید، می گوید این کشور حساب ندارد، موفقیت روی بند و بست ، توصیه و سفارش ، پول دادن و معامله کردن است ، من نه رفیق مؤثر دارم و نه قدرت مالی ، البته باید مردود شوم . او با این سخنان انتقادی حقارت خود را پنهان می کند و از تشکیلاتی که او را مردود شناخته است انتقام می گیرد . مرد کاسبی که امضایش در بانک ها معتبر بوده ، سال ها از تجارت خانه ای جنس به وعده می خریده ، موقعی که وضع مالی اش بد می شود و سفته هایش از اعتبار می افتد، تجارتخانه با او معامله نسبی نمی کند . این عمل باعث شکست او می شود، در خود احساس حقارت می کند، می خواهد انتقام بگیرد . از تاجری که به امضای او اعتنا نکرده است عیب جویی می نماید، لب به انتقاد می گشاید، می گوید او مرد حق ناشناسی است ، بدحساب است ، ربا خوار است ، تجارت خانه اش آلوده است ، و نظایر این سخنان . کاسب به وسیله این انتقادها حقارت خود را می پوشاند، از تاجر و تجارت خانه انتقام می گیرد، و بدین وسیله شکست خود را جبران می کند . نظارت ملی نهی از منکر یکی از فرایض مهم اسلامی است ، نهی از منکر یک نظارت ملی قانونی بر تمام شئون اجتماع است ، نهی از منکر یک انتقاد پاک و منزهی است که به وسیله آن می توان جامعه را از انحطاط و سقوط نگاه داشت . یکی از شرایط اساسی نهی از منکر صفای نفس پاک دلی نهی کننده است . (( عن الصادق علیه السلام انه قال : من لم يتسلخ عن هواجسه و لم يتخلص من آفات نفسه و شهواتها و لم يهزم الشيطان و لم يدخل في كنف الله و توحیده و امان عظمته لا يصلح له الامر بالمعروف و النی عن المنکر . )) (۴۲۰) امام صادق علیه السلام می فرمود: آن کس که خاطرات شخصی خود را از دل نزداید، و از خطرات نفسانی و شهوی خویش فارغ نشود، افکار شیطانی را از خود نراند و در پناه خداوند بزرگ نرود، شایسته نیست مردم را امر به معروف و نهی از منکر نماید . حلیه و فریب بعضی از افراد ظاهرالصلاح موقعی که دچار عقده حقارت می شوند، برای انتقام گرفتن و جبران شکست هایی نهانی خود به نام نهی از منکر، کسانی را که باعث تحقیر آن ها شده اند مورد عیب جویی و انتقاد خود قرار می دهند، گناهان آن ها را به زبان می آورند، گاهی در حضور مردم آنان را به باد توییح و ملامت می گیرند و از نادرستی و گناه نهی می نمایند . اینان تصور می کنند با این سخنان زهر آلود که از عقده های حقارت و شکست های درونی آن ها سرچشمه گرفته است عبادت خدا می کنند و او امر الهی را اجر می نمایند، غافل از این که ریشه واقعی کارشان احساس حقارت است و با مکر و فریب ، نهی از منکر را سنگر انتقام جویی خود قرار داده اند . (( قال علی علیه السلام : من اخطا وجوه المطالب خذلته الحیل . )) (۴۲۱) علی علیه السلام می فرمود: آن کس که راه خطا را وجهه عمل خود قرار دهد، حیل و تزویر او را مخدول و منکوب خواهد کرد . دل را از خاطرات آلوده پاک کردن و ضمیر باطن را از پلیدی های اخلاقی و نیت بد تطهیر نمون و کاری را در کمال خلوص و صفا برای خدا انجام دادن ، بهترین ذخیره در پیشگاه الهی است ، ولی نیل به این امر مقدس بسی دشوار و مشکل است . (( قال علی علیه السلام : تصفیة

العمل اشد من العمل . )) (۴۲۲) علی (ع) می فرمود: مراقبت در پاک واقع شدن عمل دشوارتر از خود عمل است . مردان شکست ناپذیر مردان بزرگ و با شخصیت اگر در معرض تحقیری فرومایگان واقع شوند خویش را نمی بازند و در ضمیر خود احساس حقارت و زبونی نمی کنند . دل آن ها مانند اقیانوسی پهناور و موج است ، پلیدهای قادر نیست بر اقیانوس غلبه کند و آب صافی آن را تیره و تار نماید . مردان با شخصیت و بزرگ هرگز از تحقیر کنندگان انتقام نمی گیرند و با انتقام گرفتن ، خود را کوچک و خوار نمی کنند . ابوهریره از حکومت علی علیه السلام ناراضی بود . در هفته های اول زمامداری روزی نزدیک علی (ع) در نقطه ای به زمین نشست و سخنان تحقیرآمیزی درباره حضرت به رفقای خود گفت . او در موقع سخن گفتن اصرار داشت بلند حرف بزند تا آن کلمات موهن را به سمع علی (ع) برساند . دوستان آن حضرت که ناظر جریان بودند از عمل ابوهریره سخت آزرده خاطر شدند . فردای آن روز ابرهریره شرفیاب محضر علی (ع) شد و خواسته های چندی داشت که به عرض رساند . حضرت تمام حوایج او را بر آورد . (( فعاتبه اصحابه علی ذلک فقال : انی لا-ستحیی ان یغلب جهله علمی و ذنبه عفوی و مسئلته جودی . )) (۴۲۳) اصحاب آن حضرت که از جریان روز گذشته خشمگین و از قضای فوری حوایج او ناراضی بودند، علت سؤال کردند . علی (ع) فرمود: من حیا می کنم که نادانی ابوهریره بر علم من و گناه او بر عفو من و تمنای او بر بخشش من غلبه کند . علی (ع) بزرگتر از آن است که ابوهریره ها با سخنان تحقیرآمیز خود بر آن حضرت غلبه کنند، علی (ع) بزرگتر از آن است که از گفتار فرومایگان دچار احساس حقارت شود و برای جبران شکست خویش انتقام بگیرد . لغزش ابوهریره را نادیده می گیرد و در قضای حوایج او فوراً اقدام می کند . شتاب در انتقام (( قال علی علیه السلام : قلّه العفو اقبیح العیوب و التسرع الی الانتقام اعظم الذنوب . )) (۴۲۴) علی (ع) می فرمود: زشت ترین عیب ها کم گذشتی از لغزش مردم به بزرگترین گناهان شتاب کردن در انتقام است . بدترین عکس العمل که شکست خوردگان و مبتلایان به احساس حقارت از خود نشان می دهند انتقام جویی است . چه در این راه ممکن است به گناهان عظیمی دچار شوند و باعث سقوط خود و بدبختی دیگران گردند . در این باره به آن چه عرض شد قناعت می کنم و در پایان سخنرانی امروز بعضی از عکس العمل های دیگر را نیز به عرض می رسانم . برای مردم زنده و فعال ، برای بشر با اراده و نیرومند، احساس عجز و حقارت عامل موثری است که او را به حرکت و فعالیت بیشتری وادارد و به راه تعالی و تکامل بکشاند . اگر بشر خویشتن را در مقابل قوای نیرومند طبیعت حقیر و ضعیف نمی دید هرگز به مبارزه بر نمی خاست و چنین تحول عظیمی در زندگی انسان روی نمی داد . عجز آدمی در مقابل بیماری ها و دردهای طاقت فرسا علم طب و داروسازی را به وجود آورد و تدریجا به این پایه رفیع رسانید . ناتوانی بشر در برابر امواج نیرومند دریاها باعث شد که کشتی های کوه پیکر و اقیانوس پیما به وجود آید . ضعف آدمیان در مقابل نیروی سرما و گرما سبب شد که کاخ های مجلل را با دستگاهی های تهویه و حرارت مرکزی بیان گذاری کنند . نارسایی دید مردم در شب های تاریک بود که بشر را به ساختن چراغ های قوی و نورافکن های نیرومند وادار نمود . خلاصه ، احساس ، عجز، ضعف ، نارسایی ، حقارت و ناتوانی ، منشاء بزرگترین جنبش و حرکت و باعث مهم ترین تحولات علمی و صنعتی در جهان بشر گردید .

## ابراز لیاقت

چه بسیارند افراد عاقل و با شخصیتی که بر اثر ابتلای به پاره ای از عیوب و نقایص بدنی در خود احساس حقارت می کردند، ولی آن احساس نتوانست اراده آهنین و شخصیت نیرومند آن ها را در هم بشکند و از کوشش و فعالیتشان باز دارد، به راهی که امید ترقی و موفقیت داشتند وارد شدند، نقص خود را نادیده گرفتند و در پرتو زحمت بیشتر و جدیت زیادتر لیاقت خویش را آشکار نمودند و برای جامعه عضو ارزنده و مورد احترامی بار آمدند . (( قال علی علیه السلام : عظموا اقدار کم بالتغافل عن الدنی من الامور . )) (۴۲۵) علی (ع) می فرمود: امور ناچیز و پست را نادیده انگارید و بدین وسیله قدر و منزلت خود را در جامعه بزرگ و

پر ارزش کنید. ((نکته دیگری که برای مبارزه با حس حقانیت و موفقیت در آمیزش و سازش با مردم به حال همه کس مفید خواهد بود، این است که در معاشرت خود را فراموش کنیم و حتی الامکان متوجه نباشیم که دیگران درباره ما چه فکر می کنند و چه عقیده دارند و مطلقاً توقع و انتظار نداشته باشیم که در مجلس، سخنی از ما و از صفات ما یا از آن چه مورد نظر و یا مطابق عقیده و سلیقه ماست، به میان بیاورند، بلکه ما خود از دیگران و از آن چه آنان دوست می دارند صحبت کنیم. همین که یک لحظه خود را فراموش کردیم پرده ضخیمی از پیش چشمان برداشته می شود، دنیا را روشن و آراسته می بینیم، در دیگران خوبی ها کشف می کنیم و زبانمان به تمجید و تعریف آن خوبی ها باز می شود.)) (۴۲۶) اگر جوانی به علت ناموزونی ساختمان بدن گرفتار احساس حقارت است، بهترین راه مبارزه این است که پدر و مادر تا جایی که می توانند فرزند را از فکر در آن نقیصه منصرف کنند و او را به کاری که شایستگی دارد وادار نمایند و با تشویق خود از وی حمایت کنند. به احتمال قوی چنین انسانی می تواند با خوشبختی و موفقیت به زندگی خویش ادامه دهد و احساس حقارت را تدریجاً فراموش نماید. کناره گیری از اجتماع بعضی از افراد مغلوب احساس حقارت می شوند و همواره از آن رنج می برند، خود را می بازند، شخصیت خویش را از دست می دهند، برای این که مورد تحقیر مردم واقع نشوند از جامعه فرار می کنند، منزوی می شوند، از قبول مسوولیت، سر باز می زنند، از انجام هر کار اجتماعی شانه خالی می کنند، و به این صورت شکست روحی خویش را جبران کرده و از فشار درونی خود می کاهند. ((اگر کسی در نتیجه یک لغزش یا خاطره دردناکی دچار حالت بیم دهنده ای گردید، دور نمای زندگی اش از افکار منفی انباشته خواهد شد. به زبان دیگر، به جای این که چنین شخصی با مجاهدت و پافشاری به سوی اتکای به نفس و به کمال پیش برود تمام کوشش وی صرف بازگشت به دوران راحتی و بی تشویشی طفولیت می گردد. چنین کیفیتی را از نظر روان شناسی سیر قهقرایی می گویند. در دوران کودکی، این آدم نه اختیاری برای انجام و نه مسوولیتی برای قبول کاری داشته و فارغ البال و بی خیال می زیسته است. حالا که مقهور ترس و حس زبونی شده روحا و فکرا می خواهد به همان دوره رجعت کند. این است دلیل رفتار بچانه بسیریا از بزرگسالان و نیز علت عدم بلوغ و رشد دوره معاصر، چنین آدمی نه تنها می خواهد که به دوران طفولیت بر گردد، بلکه در نشیب و فراز زندگی هم با وضعی مردد و مفلوک سرگردان و معطل می ماند.)) (۴۲۷) طفیلی های جامعه کسانی که با انزوا و گوشه گیری عکس العمل احساس حقارت خود را نشان می دهند، اغلب مردم بیکاره و بدبختند و برای زندگی روزمره خویش از دسترنج دگران ارتزاق می کنند. اسلام از این طبقه مردم ناراضی و به آنان بسیار بدبین است. ((عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله و علیه و آله : ملعون ملعون من القی کله علی الناس.)) (۴۲۸) امام صادق (ع) از حضرت رسول اکرم (ص) حدیث کرده است که دوبار فرمود لعن خداوند بر کسی باد که بار زندگی خویش را بر دوش دیگران افکنده است. ((هر کس میل دارد که با دیگران بیامزد و آرزو دارد که در میان جمع مورد توجه و محبوب کامیاب باشد، اما وقتی این آرزو بر آورده نمی شود فرار از مردم به نظر آسان تر می آید تا سازش با مردم، در صورتی که حقیقت جز این است و اگر فرار از معاشرت و سازش ناراحتی و موقتا تسکین می دهد، احتیاج غریزی و میل و آرزوی طبیعی ما بر نمی آورد و درد را دوا نمی کند.)) (۴۲۹) شکنجه انزوا گاهی فشار ورعی انزوا و محرومیت از معاشرت با مردم به مراتب از فشار احساس حقارت بیشتر است و شخص کناره گیر روی نادانی و ضعف نفس برای مصونیت از تحقیر احتمال دیگران خویش را زندانی کرده و به مصیبت حتمی بزرگ تری دچار نموده است! ((قال الصادق علیه السلام : الرجل یجزع من الذل الصغیر فیدرخله ذلک فی الذل اکبیر.)) (۴۳۰) امام صادق (ع) می فرمود که آدمی از ذلت و حقارت کوچی اظهار ناراحتی و اندوه می کند و همین جزع و بی قراری، او را به ذلت بزرگ تری گرفتار می نماید. یکی از عکس العمل های نامطلوبی که مبتلایان به عقده حقارت از خود نشان می دهند، کناره گیری از اجتماع است. آنان با این روش ناپسند از فعالیت های ثمربخش و مفید باز مانده و خویشان را عضو معطل جامعه ساخته اند. کناره گیری از مردم به علت ترس از تحقیر و اهانت مخصوص بزرگسالان نیست. کودکانی که به احساس حقارت مبتلا هستند گاهی از

ترس توهین و تمسخر، کناره گیر می شوند و از آمیزش با دگران پرهیز می کنند. لازم است پدران و مادران به این قبیل کودکان توجه مخصوصی معطوف دارند و تا جایی که ممکن است با ضعف روحی آنان مبارزه کنند، زیرا طفل ابتدا از یک جهت گرفتار احساس حقارت است و برای این که از همان جهت مورد تحقیر واقع نشود کناره گیری می کند، ولی تدریجا این حالت روانی مانند یک بیماری در سایر شوون زندگی کودک اثر می گذارد، کم کم طبع او را منزوی بار می آورد و از آمیزش و معاشرت با مردم گریزان می شود و این خود در زندگی آتیه او آثار تیره و نامطلوبی خواهد داشت. طبع منزوی ساختن می گوید: ((پسری از نزدیکان من همیشه تنها بود. در زنگ های تفریح مدرسه تنها راه می رفت و در ابر و آسمان گردش می کرد. بعد از ساعات درس فوراً به خانه می آمد و از بازی با همشاگردی ها با می گریخت. در هیچ دسته و انجمن خیریه ای شرکت نداشت. هیچ کس را به خانه خود دعوت نمی کرد و به خانه هیچ کس به مهمانی نمی رفت. می گفت اطاق کار و کتاب هایم را از همه کس بیشتر دوست دارم. لکن حقیقت این بود که آن جوان، بنیه و جثه خوبی نداشت و در بازیهای جسمانی به پای دیگران نمی رسید و برای این که ضعف خود را پوشاند و مورد ترحم و تحقیر واقع نشود از بازی اجتناب می کرد. رفته رفته این عادت، او را در مواقع دیگر نیز از همه دور و تنها کرده بود. اگر آن سر درد خود را فهمیده و یا از روان پزشک پرسیده بود، می دانست که ممکن است هر بدن و عضلات ضعیفی را تقویت کرد و اگر احیاناً کسی مطلقاً در بازهای جسمانی استعداد نداشته باشد حتماً در رشته دیگری دارای استعداد و قدرت است و با کار و کوشش خواهد توانست که در آن رشته به مقام ارجمندی برسد.)) (۴۳۱) نشر عیوب دیگران یکی دیگر از عکس العملهایی که مبتلایان به احساس حقارت از خود نشان می دهند، نشر دادن عیبهای دیگران است. کسانی که از جهتی خود را ضعیف و حقیر می یابند و در باطن از این احساس ناراحتند، برای قانع کردن خود و مصون ماندن از سیل تحقیر مردم، پیوسته در مجالس عیوب این و آن را شرح می دهند و از نقایص دیگران سخن می گویند و اگر اشخاص دیگری آن نقایص را بیان کنند آنان مسرور می شوند. ((قال علی علیه السلام: ذووا العیوب یحبون اشاعه معایب الناس لیتسع لهم العذر فی معایبهم.)) (۴۳۲) علی (ع) می فرمود: کسانی که خود گرفتار عیوبی هستند دوست دارند معایب دگران شایع شود و زبانزد مردم گردد تا برای آن ها میدان عذر آوردن وسعت پیدا کند. جوان محصلی که بر اثر مسامحه در تحصیل از عهده امتحان بر نیامده و مردود شده است حاضر نیست نام قبول شدگان را به زبان بیاورد و فعالیت تحصیلی آنان را بستاید. او جدیت می کند تا آمار مردودین را به دست بیاورد و در اطراف آن ها سخن بگوید تا بدین وسیله از طرفی احساس حقارت خود را از شکست تحصیلی تخفیف دهد و از طرف دیگر از شدت تحقیر و توبیخ پدر و مادر و کسان خود بکاهد. تاجری که از نظر مالی دچار ضعف و ناتوانی شده و از پرداخت تعهدات خویش عاجز مانده است در خود احساس حقارت می کند. برای این کار تا اندازه ای از ناراحتی های روحی خود بکاهد و این مصیبت را از انحصار خود خارج کند، پیوسته از تجاری اسم می برد که مانند خودش در معرض سقوط و توقف قرار گرفته اند. دوست دارد وضع نامطلوب آن ها در مجالس پخش شود و شعاع این گرفتاری دامنه دارتر گردد تا سیل تحقیرها و توبیخ ها تنها متوجه وی نشود. تخدیر احساس عکس العمل دیگری در بعضی از مبتلایان به عقده حقارت مشاهده می شود آلودگی به الکل و مواد مخدر است و بدبختانه بسیاری از مردم جهان به این سم خانماسوز گرفتارند. کسی که یکی از اعضای بدنش بیمار است و از درد به خود می پیچد به دو وسیله می توان او را راحت کرد: یکی درمان مرض، و دیگری خاموش کرن احساس به وسیله داروهای مسکن و مخدر. در هر دو صورت بیمار راحت می شود، با این تفاوت که در صورت اول مرض ریشه کن شده است و در مورد تخدیر، مرض به حال خود باقی است، ولی بیمار حس نمی کند. عقده حقارت نیز یک بیماری روانی است که همواره صاحبش را رنج می دهد، آرامش و آسایش را از او سلب می کند. از دو راه می توان بیمار را از نگرانی خلاص کرد. یکی گشودن عقده روانی، و دیگری تخدیر احساس، در هر دو صورت بیمار از اضطراب آسوده می شود، با این تفاوت که در صورت اول بیمار درمان شده است و در صورت دوم بیمار احساس عقده می کند. کسانی که از درمان عقده



روانی خود عاجز می شوند به پناه الکل و سایر مواد مخدر می روند تا چند ساعتی شعله احساس خویش را خاموش کند و از نگرانی و اضطراب خلاص گردند. به محض این که اثر مستی تمام می شود، ناراحتی و نگرانی احساس حقارت دوباره آشکار می شود و صاحبش را رنج می دهد. ((چون هر غذایی معلول یک ادراک است لذا باید کوشش کرد تا علل روحی و جسمی را که موجب آن ادراک می شوند از بین برد و یا ضعیف نمود. برای این منظور نخستین وسیله ای که بشر به آن دست می زند عبارت از مواد الکی و مواد تخدیر کننده دیگر است. باید دانست که ادامه استعمال داروهای مخدر از آن ها به تدریج می کاهد، به طوری که رفته رفته آن حساسیت مطلوب را دیگر ایجاد نمی کنند و حتی ممکن است خودشان موجب دردها و تشویق هایی گردند و جریان عادی هستی را به طرف نیستی سریع نمایند.)) (۴۳۳) (وقتی از نظر روان شناسی کاوش می کنیم می بینیم این دسته از مردم کسانی هستند که ایان به خود و اعتماد به نفس را در خویشتن از دست داده اند. هرگز کسی که خویشتن را شناخت و به ارزش استعدادهای باطنی خود پی برد حاضر نیست در ردیف این دسته جای گیرد. این دسته از مردم تیره روز در زندگی اجتماعی و روحی خود به مانعی بر خورده و گرفتار نومی شده اند، به جای آن که راه صحیح حل مشکلات و مبارزه با آن را پیش گیرند با تشبث به الکل، مواد مکیف، قمار و غیره، می خواهند عقده روحی خویش را فراموش کنند، یا به زبان دیگر، این ها حاضر به مبارزه در میدان زندگی نیستند و از آن فرار کرده اند.)) (۴۳۴) انتقام گرفتن، انتقاد کردن، منزوی شدن، عیب دگران گفتن، مشروب خوردن، و کارهایی نظیر این ها، عکس العمل هایی است که مبتلایان به احساس حقارت به منظور جبران شکست های درونی و قانع کردن خویش از خود نشان می دهند، ولی هیچ یک از این اعمال عقده روان را نمی گشاید و درد نهان را درمان نمی کند، به علاوه هر یک از این کارها عوارضی دارد که ضرر مادی و معنوی انسان منجر می گردند. بهترین راه مبارزه بهترین و اساسی ترین راه با احساس حقارت آن است که آدمی مقهور آن احساس نشود و شخصیت خود را نبازد، حتی المقدور آن را نادیده انگارد و به دست فراموشی بسپارد، با اضمینان خاطر فکر کند، برای آشکار کردن استعداد و قابلیت خویش تصمیم بگیرد، کاری که خود را برای آن شایسته می داند انتخاب نماید، تمام نیروی خود را در آن راه به کار اندازد و برای نیل به آن حداکثر جدیت را معمول دارد. بدون تردید روزی که به هدف رسید و آن کار را به خوبی فرا گرفت و حوایج جامعه را به درستی تامین کرد، در کمال آبرومندی زندگی می کند، نه خود به حقارت خویش توجه دارد و نه مردم او را به دیده تحقیر می نگرند. در جهان امروز، کور، لنگ، و ناقص الخلقه بسیارند که نقص خود را فراموش کرده اند و در کمال امیدواری و نشاط در راه فعالیت قدم گذارده اند. بر اثر تحصیل دانش و در پرتو سعی و کوشش به مقام شامخی نایل آمده اند و در کمال عزت و سربلندی زندگی می کنند. ((قال علی علیه السلام: بالتعب الشديد تدرک الدرجات الرفیعة والراحة الدائمة.)) (۴۳۵) علی (ع) می فرمود: با تحمل رنج های سخت و زحمت های سنگین، آدمی به پایه های بلند زندگی و آسایش و دائمی نایل می شود.

### منشا روانی تکبر

### منشا روانی تکبر

((قال الله الطعمی فی کتابه: ((و لا تصغر خدک للناس و لا تمش فی الارض مرحاً ان الله لا یحب کل مختال فخور)))) (۴۳۶)

### تکبر

یکی از عکس العمل هایی که مبتلایان به عقده حقارت به منظور پنهان نگاه داشتن شکست های درونی خویش از خود نشان می دهند، تکبر است. این خوی ناپسندیده در نظر دین و علم، یکی از سیئات بزرگ اخلاقی و از بیماری های خطرناک روانی است.

مردمان متکبر در نظر مردم پست و حقیرند و در پیشگاه خداوند معذب و گرفتار . (( عن ابی عبدالله علیه السلام قال : الکبر رداء الله فمن نازع الله عزوجل رداءه لم یزده الله الا سفالا . )) (۴۳۷) امام صادق علیه السلام می فرمود: کبر و بزرگی جامه ای است که مخصوص خداوند بی نیاز و شایسته آن ذات مقدس است . کسی که با او در این صفت به معارضه بر خیزد و به مردم بزرگی بفروشد خداوند جز پستی و حقارت چیزی بر او نمی افزاید . منشاء اصلی و سرچشمه اساسی این خوی ناپسند یک نوع پستی و عقده حقارتی است که متکبر در ضمیر خود احساس می کند و همواره باعث ناراحتی و نگرانی وی می شود . او می خواهد با اظهار بزرگی و کبریایی ، حقارت درونی خویش را از مردم پنهان نگاه دارد و بدین وسیله خود را قانع و تا اندازه ای آن شکست را جبران نماید . (( عن ابی عبدالله علیه السلام قال : مامن رجل تکبر او تجبر الا لذلة وجدها فی نفسه . )) (۴۳۸) امام صادق (ع) می فرمود: هیچ انسانی دچار بیماری تکبر یا ستمگری و خشونت نمی شود مگر به علت پستی و حقارتی که در نفس خویشتن احساس می کند . احساس ذلت (( و عنه علیه السلام : مامن احد یتیه الا من ذلة یجدها فی نفسه . )) (۴۳۹) و نیز فرموده است : هیچ کس به خوی ناپسند تکبر مبتلا نمی شود مگر به سبب خواری و ذلتی که در ضمیر باطن خود احساس می نماید . در اولین توجه چنین به نظر می رسد که علت تکبر احساس بزرگی و عظمت است ، یعنی موقعی که یک انسان خویشتن را بزرگ ببیند و در خود احساس عظمت و رفعت نماید، متکبر می شود و به دیگران بزرگی می فروشد . ولی در این حدیث ، گفتار امام صادق (ع) درست نقطه مقابل این نظر است ، و به طوری که ملاحظه می کنید آن حضرت به صورت استثناء در کلام منفی و به طور انحصار ریشه اصلی و منشاء اساسی تکبر را احساس پستی و حقارت متکبر بیان فرموده است و از نظر روانی ، دانشمندان امروز نیز تکبر را ناشی از عقده حقارت می دانند . برای روشن شدن معنای دو حدیث و به منظور تحلیل حالت روانی بیماران مبتلا به تکبر، لازم است توضیحی به عرض برسانم . توقع بجا تمام افراد مردم از هر طبقه و در هر مقامی که باشند، دارای ارزش معین و حد معلومی هستند . جامعه آن ها را همان حد می شناسد و حاضر است در حدود ارزش واقعی به آنان احترام کند . کسانی که به درستی حد خود را شناخته اند و از اجتماع به اندازه شایستگی خویش توقع احترام می کنند، مردم از نظر وظیفه شناسی با آغوش باز به آن توقع ترتیب اثر می دهند و به همان اندازه آنان را احترام می کنند . (( قال علی علیه السلام : من وقف عند قدره اکره الناس . )) (۴۴۰) علی (ع) می فرموده است : آن کس که در حد خود بایستد و از اندازه خویش تجاوز نکند مورد تکریم و احترام مردم است . کسانی که دارای سنجیه تواضع هستند و خود را کمتر از ارزش واقعی خویش به حساب جامعه می گذارند، مردم در مقابل آن فروتنی عکس العمل نشان می دهند و به آنان بیش از آن چه شایسته و سزاوارند احترام می کنند . (( قال رسول الله صلی الله و علیه و آله : ان التواضع لا یزید العبد الا رفعة فتواضعوا رحمکم الله . )) (۴۴۱) رسول اکرم می فرمود: تواضع بر آدمی جز رفعت مقام نمی افزاید، فروتنی کنید، امید است مشمول فیض و رحمت الهی واقع شوید . اشخاصی که بر اثر خودخواهی و خودبینی می خواهند خویشتن را چندین برابر ارزش حقیقی خود به حساب جامعه بگذارند، کسانی که حد واقعی خویش را نشناخته و خود را برتر از آن چه هستند می پندارند، از مردم انتظار تکریم بیش از حد شایستگی دارند . این خود پسندان متوقعند جامعه بر طبق پندار آن ها با آنان رفتار کند و به اندازه ای که خودشان به غلط، انتظار دارند، مورد احترام باشند . غافل از این که مردم نه تنها به این توقع نابجا اعتنا نمی کنند، بلکه متوقع خودخواه را به باد مسخره می گیرند و او را به علت خودپسندی اش مورد تحقیر و اهانت قرار می دهند . تجاوز از حد (( قال علی علیه السلام : من تعدی حده اهانه الناس . )) (۴۴۲) علی (ع) می فرمود: آن کس که از حد خود تجاوز نماید مورد اهانت مردم واقع می شود . خودپسند پر توقعی که جامعه ارزش حقیقی او را پنج درجه می دارند و خودش به غلط معتقد است پنجاه درجه قیمت دارد، برای ادامه معاشرت با مردم به دو صورت می تواند عمل کند: یا با واقع بینی ، به حد حقیقی خود که پنج درجه است متوجه می شود و از توقعات نابجا چشم می پوشد، یا در خطای خود پافشاری می کند و همچنان به غلط، ارزش خود را با پنجاه درجه می خواند و به توقعات نادرست خویش ادامه می دهد . در صورت اول رفتار مردم با وی بسیار عادی و بر اساس احترام

متقابل خواهد شد، زیرا بیماری روانی او درمان شده و خودپسند پرمدها از اشتباه در آمده است، اکنون حد واقعی خویش را شناخته و از جامعه توقع بیجایی ندارد. مردم نیز طبق وظیفه انسانی با وی رفتار می‌کنند و او را در حدی که شایسته است احترام می‌نمایند. کیفر خودخواه صورت دوم باعث پیدایش عقده حقارت و در نتیجه به وجود آمدن خوی ناپسندیده تکبر می‌شود. خودپسند مغرور توقع دارد که مردم به پندار احمقانه وی تن در دهند و او را پنجاه درجه احترام کنند. مردم که ارزش واقعی او را پنج درجه می‌دانند بیش از آن احترام نمی‌کنند و حاضر نیستند از حد حقیقی وی قدمی فراتر بگذارند. بی‌اعتنایی مردم به توقعات نابجای او باعث شکست روانی مواجه می‌گردد. خودپسند بر اثر این تحقیر و بی‌اعتنای در خود احساس ناراحتی و عدم رضایت می‌کند و به گمان این که مردم ارزش واقعی او را درست تشخیص نداده و حدش را شناخته‌اند، توقعات خود را به زبان می‌آورد و صریحا از مردم مطالبه احترام بیشتری می‌نماید. مردم در مقابل این خودپسندی و تمنای نابجا به او می‌خندند و به باد توهین و مسخره‌اش می‌گیرند و خودخواهی او را با بی‌اعتنایی خویش کیفر می‌دهند. توهین‌ها و بی‌اعتنایی‌های مردم ناراحتی او را تشدید می‌کند، شکست‌های پی در پی ضمیرش متراکم می‌گردد و به عقده حقارت دچار می‌شود. بر اثر آن به جامعه بدبین می‌گردد، کینه مردم را به دل می‌گیرد، دشمن تحقیرکنندگان خود می‌شود، برای تلافی کردن به عمل متقابل دست می‌زند. او نیز جامعه را به دیده پستی و حقارت می‌نگرد، با خود می‌گوید این مردم نفهم، بی‌تشخیص، مغرض، نالایق، بداخلاق و حق ناشناس، ارزشی ندارند. این مردم پست، حقیر، ناچیز، رذل و فرومایه انسان نیستند، به پیشیزی نمی‌ارزند، نباید آنان را مورد اعتنا و احترام قرار داد. ناچیز شمردن مردم بر اثر تلقین‌های مکرر، این سخنان بی‌اساس و غیر واقعی را باور می‌کند و این مطالب در ضمیرش ریشه می‌دواند و جامعه را همواره حقیر و خوار می‌بیند. سرانجام، ناچیز شمردن مردم به صورت یک خوی ثابت نفسانی در ردیف سایر ملکات اخلاقی و روان‌شناسی، تکبر است. ((عن ابی عبدالله علیه السلام قال: الکبر ان یغصص الناس و یسهف الحق)). (۴۴۳) امام صادق (ع) فرموده است: کبر عبارت از این است که آدمی مردم را با دیده پستی و حقارت نگاه کند و حق را خوار و ناچیز بشمرد و آن را بر وفق واقع نبیند. امام علیه السلام بیماری تکبر را در کوتاه‌ترین عبارت تعریف کرده و فرموده است: متکبر دارای دو صفت است، یکی تحقیر مردم و دیگری ندیدن حق و واقع. می‌توان گفت ندیدن حق و حقیقت متکبر را به تحقیر مردم را واداشته است، زیرا کسی که خود و مردم را با چشم واقع بینی بنگرد و آن حقیقت را خوار و ناچیز نشمرد، نه درباره خود از حد واقعی تجاوز نمی‌کند و نه بر خلاف حقیقت مردم را خوار و پست می‌بیند. از آن چه به عرض می‌رسد معلوم شد که تکبر ناشی از حقارت متکبر است. آن کس که خویش را خوار و ناچیز احساس نکند، به خوی ناپسند تکبر آلوده نمی‌شود و به این بیان، معنی دو حدیث امام صادق (ع)، که در ابتدای سخن آوردم روشن می‌شود. امام فرموده بود: هیچ کس به خلق مذموم تکبر مبتلا نمی‌شود مگر به سبب خواری و ذلتی که در ضمیر باطن خود احساس می‌نماید. ناگفته نماند که در حدیث اول امام علیه السلام فرموده بود که تجبر نیز مانند تکبر ناشی از احساس حقارت است: ((مامن رجل تکبر او تجبر الا للذله و جدھا فی نفسه.)) زورگویی این موضوع هم از مسائل قطعی روانی است و عموم دانشمندان جهان به آن معترفند. هر کس که به زورگویی، بیدادگری، قانون شکنی، سلطه جویی، ستمگری و جباریت دست بزند، بدون تردید در باطن گرفتار ترس، ضعف، نگرانی، و خلاصه یک نوع احساس حقارت است. ((هر نوع غلبه جویی و تسلط نشانه‌ای از یک احساس عدم امنیت روحی است. کارفرمایی که به زیر دستانش زورگویی می‌کند این عملش نشانه‌ای از یک ترس پنهانی است که مبادا قدرت و دیسپلین خود و حس اطاعت زیر دستانش را نتواند حفظ کند. او به خوبی می‌داند که شخصیت و جزیره او بیشتر از مثبت، جنبه منفی دارد. این قانون بر شوهری که به زنش زور می‌گوید و پدری که با فرزندانش به خشونت رفتار می‌کند و نیز صدق می‌نماید. هر جا که دیکتاتوری، ظلم، زورگویی، حق‌کشی، قسم خوردن، رایج باشد نشانه وجود احساس بی‌کفایتی و عدم اعتماد به نفس است. ریشه این مفاسد را می‌توان به کمک یک روان‌شناس یا به وسیله خودشناسی و خود شکافی بی‌غرضانه کشف کرد.)) (۴۴۴)

((مهندسی را می‌شناختم که صاحب درجه عالی بود و در فن خود کمال استادی را داشت. با دوستان و خانواده بسیار مهربان و خوشرو و بی‌تکبر زندگی می‌کرد، لکن در کارخانه با زیر دستان نهایت خشکی و خشونت را داشت. تنها غذا می‌خورد و در صحبت و تفریح دیگران شرکت نمی‌کرد و هرگز خنده و شوخی از دهانش بیرون نمی‌آمد و به هیچ کس اجازه ایراد و انتقاد نمی‌داد، ولی ما می‌دانستیم که در ته دل از این وضع و رفتار خود در عذاب و نالان است و آرزو دارد که بتواند با همه بگوید و بخندد و بر سر یک سفره بنشیند و دوستانه و برادرانه معامله کند. وقتی استاد روان‌شناس به احوالش رسیدگی کرد. معلوم شد بدون این که او خود متوجه باشد از اطاعت زیردستان در شک است و تصور می‌کند او را برای ریاست لایق نمی‌دانند و باید با خشونت و اشتلم، حکمفرمایی خود را بر آنان تحمیل نماید.)) (۴۴۵) میزان اساسی و علمی پیدایش تکبر و تجبر، احساس یک نوع ضعف و حقارت است. به این جهت ممکن است این بیماری در همه مردم از فقیر و غنی، سیاه و سفید، فرمانروا، و فرمان بردار، و خلاصه در تمام طبقات مختلف بروز نماید. ((عن ابی عبدالله علیه السلام قال: الکبر قد یکون فی شرار الناس من کل جنس. ان رسول الله صلی الله و علیه و آله مر فی بعض طرق المدینة و سواد تاقط السرین. فقیل لها تنحی عن طریق رسول الله. فقالت ان الطريق المعرض. فهم بها بعض القوم ان یتناولها. فقال رسول الله دعوها فانها جبارة.)) (۴۴۶) متکبر امام صادق (ع) فرمود: ممکن است تکبر در طبقات پست و شر و جامعه، از هر نژادی بروز کند. بر سیل مثال فرمود که رسول اکرم (ص) در یکی از کوچه‌های مدینه گذر می‌کرد. زن سیاهی در راه زباله و فضولات حیوانات جمع آوری می‌نمود. کسانی که در معیت آن حضرت بودند، به وی گفتند: از سر راه پیغمبر به کناری برو. زن سیاه کمترین اعتنای به گفته آنان نکرد و در کمال خونسردی و تکبر گفت: جاده وسیع است، شما از آن طرف بروید. بعضی از همراهان خواستند او را دستگیر کنند. رسول اکرم (ص) فرمود: رهایش کنید، این زن جبار و متکبر است. سیاه پوشان از آن جهت که همواره مورد تحقیر و اهانت نژاد سفید بودند، در آتش عقده حقارت می‌سوختند، احساس ذات و پستی آنان را به سختی رنج می‌داد. عجیب نیست که یک زن سیاه زجر کشیده به علت احساس حقارت نژادی دچار جباریت شود و با مردم این چنین متکبرانه سخن بگوید. عرب قبل از اسلام در بدترین شرایط مادی و معنوی زندگی می‌کرد و در منجلاب فساد و پلیدی غوطه ور بود. به انواع جنایات دست می‌زد و هر قسم گناهی را مرتکب می‌شد. نه سرمایه علمی و فرهنگی داشت، نه ارزش ایمانی و اخلاقی. نه واجد بنیه اقتصادی و مالی بود و نه اهل کار و کوشش. آن مردم پست و عقب افتاده به شدیدترین درجات تکبر و خشن‌ترین مراتب جباریت گرفتار بودند، زیرا خویشان را از هر جهت خوار و کوچک می‌دیدند و انواع ذلت‌ها و حقارت‌ها را در خود احساس می‌نمودند.

### عرب از قبل از اسلام

علی علیه السلام وضع زندگی ننگین آن مردم را در چند جمله کوتاه خلاصه کرده و فرموده است: ((ان الله بعث محمدا صلی الله و علیه و آله نذیرا للعالمین و امینا علی التنزیل و انتم، معشر العرب، علی شر دین و فی شر دار منیحون بین حجارة خشن و حیات صم، تشریبون الکدر و تاکلون الجشب و تسفکون دمائکم و تقطعون ارحامکم، الاصلام فیکم منصوبه، والااثام بکم معصوبه.)) (۴۴۷) خداوند حضرت محمد (ص) را که ترساننده مردم جهان از عذاب الهی و امین آیات منزله او بود برگزید و شما، ای گروه عرب، در آن موقع از بدترین آیین پیروی می‌کردید، و در بدترین محیط به سر می‌بردید. در زمین‌های سنگلاخ و میان مارهای خطرناک آب لجن آلوده می‌نوشیدید و غذای خشن می‌خوردید، یکدیگر را می‌کشتید و قطع رحم می‌کردید، بت‌ها در بین شما نصب شده و گناه و نافرمانی شما را احاطه کرده بود. گرچه پیشوای گرامی اسلام در راه نجات آن قوم عقب افتاده و متکبر، تمام جدیت و کوشش خود را به کار بست و در پرتو تعالیم حیات بخش خویش بسیاری از عقده‌های درونی آن مردم را گشود و آن‌ها را از همه ذلت و خواری خلاص کرد، ولی خوی ناپسند تکبر و خودستایی، در طول قرن‌های متمادی چنان در اعماق جان

آن‌ها ریشه کره بود که پس از گذشت چندین سال از قیام آسمانی پیغمبر اکرم (ص)، باز هم کسانی به خلق ناپسند تکبر و جباریت مبتلا بودند و دیگران با را دیده پستی و حقارت می‌نگریستند. به طور نمونه یک قصه کوتاهی تاریخی را به عرض می‌رسانم. علقمه بن وائل علقمه بن وائل به عزم ملاقات رسول اکرم، به مدینه منوره آمد. شرفیاب محضر آن حضرت شد و مطالب خود را به عرض رسانید. علقمه تصمیم داشت در مدینه به منزل مردی از محترمین انصار وارد شود. خانه او در یکی از محلات دور دست شهر بود و علقمه راه را نمی‌دانست. معاویه ابن ابی سفیان در مجلس حاضر بود. رسول اکرم به او فرمود که علقمه را راهنمایی کند و او را به خانه مرد انصای ببرد. معاویه می‌گوید من به اتفاق علقمه از محضر آن حضرت خارج شدیم. او بر ناقه خود سوار شد و من پیاده با پای برهنه در شدت گرمای به وی حرکت کردم. بین راه به او گفتم که از گرما سوختم، مرا به ترک خودت سوار کن. علقمه در جواب گفت: ((تو لایق نیستی که در ردیف سلاطین و بزرگان سوار شوی.)) معاویه گفت: ((من فرزند ابوسفیانم.)) علقمه گفت: ((می‌دانم، پیغمبر اکرم قبلاً به من گفته بود.)) معاویه گفت: ((اکنون که مرا سوار نمی‌کنی لااقل کفشت را از پای در آور و به من بده که پام نسوزد.)) جواب داد: ((کفش من برای پای تو بزرگ است، ولی همین قدر به اجازه می‌دهم که در سایه شتر من راه بروی و این خود از طرف من ارفاق بزرگی است و برای تو نیز مایه شرف و افتخار است.)) یعنی تو می‌توانی نزد مردم مباحثات کنی که در سایه شتر من راه رفته‌ای. (۴۴۸) این بلند پروازی نادان که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند واقع را درک کنند و همواره خواب بزرگی خود را می‌بینند و در عالم وهم و خیال زندگی می‌کنند، اغلب مایه بدبختی خود و دیگران می‌شوند و در بعضی از مواقع، دست به کارهای خطرناکی می‌زنند و مصائب غیر قابل جبرانی به بار می‌آورند. (یکی از علائم عقده حقارت در خواب و خیال زیستن است که در اصطلاح علمی فانتزی نام دارد. فانتزی یعنی فرار از واقعیت‌های زندگی، فرار از رنج‌ها، مشکلات و موانع، فرار به دنیای احلام و آرزوهای ناشدنی و افسانه‌ای. آرزوهای ناشدنی خطر فانتزی موقعی است که شخص خود را اسیر آن سازد که به کلی قدرت فعالیت و کوشش در برابر حقایق حیات را از دست بدهد. وقتی که حس فرار از زندگی بر کسی غلبه کرد، مخصوصاً اگر آن شخص صاحب قدرت و یا مقامی هم باشد، چنان عواقب وخیمی بار می‌آورد که تصورش هم وحشتناک است. احساس حقارتی که پس از شکست ۱۹۱۸ نصیب آلمان‌ها شد، موجب کشانیده شدن آن مردم در یک فانتزی روحی - اجتماعی گردید و آلمان‌ها از آن تاریخ در آرزوی روز غلبه و تسلط بر دیگران فعالیت‌ها کرده، کتاب‌ها نوشته، سرودها ساختند که معروف‌ترین آن‌ها سرود آلمان برتر از همه بود. این فانتزی بالاخره تراژدی جنگ دوم جهانی را به وجود آورد که باز هم به شکست آلمان منجر شد.)) (۴۴۹) نتیجه آن که تکبر و جباریت ناشی از عقده حقارت است. کسانی که اسیر خودخواهی و خویشتن پرستی هستند وقتی احساس حقارت می‌کنند، برای ارضای حس خودپسندی و به منظور حفظ شخصیت خویشتن جبار و متکبر می‌شوند و با تحقیر کردن مردم به ناچیز شمردن آنان، حقارت نهانی و شکست درونی خود را جبران می‌نمایند و اگر قدرتی به دست آورند مرتکب جرایم و جنایات عظیمی می‌شوند. اکنون جای این سؤال است که چرا بعضی از افراد مردم به بیماری خودپسندی دچار می‌شوند؟ و چگونه این خوی مذموم در روان آنان ریشه می‌دواند؟ و بر اثر آن از حقی بینی و حقیقت شناسی باز می‌مانند و گرفتار بلند پروازی و توقعات نابجا می‌شوند و از حد واقعی خود تجاوز می‌نمایند؟ علل روانی خودخواهی در جواب این سوال باید گفت علل و عوامل متعددی در ایام طفولیت برای کودکان، و در تمام مدت عمر برای بزرگسالان می‌توانند باعث ایجاد این حالت روانی شوند و آدمی را به بیماری خودخواهی گرفتار نمایند. چون موضوع اساسی بحث ما تربیت کودک است، امروز درباره دو عاملی که مربوط به دوران طفولیت است با شما سخن می‌گویم. اولین عامل به وجود آورنده این حالت روانی وضع طبیعی کودک است. همان طور که گاهی اطفال با اندامی ناموزون و غیر طبیعی از مادران متولد می‌شوند که بعضی از آن عیوب بدنی با وسایل علمی اصلاح پذیر است و بعضی غیر قابل درمان، هم چنین ساختمان روحی بعضی از اطفال نیز از روز اول ولادت غیر طبیعی است، که گاهی در پرتو تربیت‌های دقیق و مراقبت‌های علمی اصلاح می‌شود و

گاهی درمان ناپذیر است. کودک دشوار دانشمندان جهان امروز این کودکان غیر عادی را اطفال دشوار نامیده اند و درباره اوضاع و احوال آنان تحقیقات و تجربیاتی نموده و آن‌ها را به گروه‌های مختلفی دسته بندی کرده اند. یک قسم از اطفال دشوار آن‌هایی هستند که غرور و خودپسندی جزء سرشت آنان است. این کودکان با ساختمان روحی مخصوصی که دارند گویی از مادران خویش، متکبر و خودخواه زاییده شده اند و از اول وضع روحی آن‌ها غیر عادی است. ساختمان اطفال دشوار ((طفل پارانویاک از همان اول تولد دارای اخلاقی مخصوص به خود است، از قبیل غرور فطری که در اثر آن خودخواهی بر تمام تمایلات دیگرش غلبه دارد. رشد فوق العاده حسن انانیت و خودپرست و بی‌اعتنایی که از حساسیت فوق العاده شروع می‌شود و حتی ممکن است به فکر آزاد دیگران منتهی گردد. لحنی که معلول منطق غلط اوست و خطر این حالت در اینجاست که طفل پارانویاک همواره بر این منطق شکست ناپذیر غلط، متکی است و از آن صرف نظر نمی‌کند، در ذهنش اشیا و موجودات به صورت کاملاً غلطی نقش شده که گویی در اشعه منکسری دیده شده است. قیافه و رفتار طفل پارانویاک کاملاً معلوم است. صورتش گرفته و سرد و سخت و غالباً عصبانی است، لباسش باریک و کشیده، نگاهش ثابت و سرد و زمانی که مات می‌شود به هیچ وسیله نمی‌توان وی را از این حالت بیرون آورد. شخصیتش غیر قابل تاءثیر و تاءثر است و این حالت انجماد روحی که اغلب به خوبی نمایان است، معرف اوست. چه، وضع و حالتش نیز مانند عضلات صورتش بی‌حرکت و بی‌نشاط می‌نماید. طفل کاملاً خود را می‌گیرد و چنان رفتار می‌کند که گویی در حال حمله است و به همه چیز بی‌اعتناست و حتی احتمال دارد کار به بی‌احترامی نسبت به دیگران نیز منجر شود. تمام این‌ها نشانه شخصیتی است که ممکن است درهم بکشند، ولی تغییر نکند و خود را تغییر ندهد. در حرکاتش سریع است و از اوان کودکی کوس استقلال می‌زند و سعی می‌کند راه زندگی اش را به تنهایی بیابد. بعضی اوقات این گونه اطفال به جوامعی که حس خودخواهی آن‌ها را ارضا نموده و آن‌ها را رنجانده اند، اعلان جنگ می‌دهند و چون اشخاصی ناراضی و خطرناکند و در اطراف خود سبب خرابی‌های هولناک می‌شوند.)) (۴۵۰) این قبیل کودکان که طبعاً خویشان پرست و مغرورند، حرکات و سکنااتشان، گفتار و رفتارشان، در برابر کودکان و بزرگسالان، در مواقع باز و در حال عاید، توام به خودخواهی و تکبر است. اینان اگر در طول ایام کودکی شرایط مساعدی به دست آورند و بتوانند خواهش‌های غرورآمیز خود را آزادانه اعمال نمایند و در محیط تربیتی و زندگی خویش با هیچ مانعی مواجه نشوند، سرانجام افرادی بد اخلاق و خودپسند، متکبر و غیر قابل معاشرت، جبار و زورگو بار می‌آیند و در جامعه با غرور و نخوت زندگی می‌کنند. این کودکان در زندگانی خیلی زود شکست می‌خورند و مردم که از معاشرت این گونه افراد به سختی متنفرند، آن‌ها را از خود می‌رانند و با تحقیر و توهین از جامعه طرد می‌شوند و در نتیجه عمری را با محرومیت و ناکامی می‌گذارند. پرورش اطفال دشوار پرورش صحیح این قبیل اطفال، که خوی تکبر و غرور با سرشت آنان آمیخته است، مانند تمام کودکان دشوار برنامه مخصوصی دارد و با روش تربیت کودکان عاید و طبیعی متفاوت است. مربی شایسته و با تدبیری لازم است که از آنان سرپرستی نماید و با مراقبت‌های علمی و عملی، آن صفات ناپسند طبیعی از خمود کند و از رشد آن‌ها جلوگیری نماید، و در عوض خلیقات پسندیده‌ای را در روانشان پرورش دهد.

### تربیت در لباس مشورت

((شاونینی درباره درمان لجاجت و تناقص گویی‌های کودکان متکبر چنین می‌گوید: عنصر اصلی میل به تناقص گویی، تکبر است. مشاهدات یک نفر متکبر غالباً صحیح نیست. اگر او را بدون مقدمه با واقعیت مواجه نمایم کار خطرناکی است و حتی ممکن است موجب ثبات عادات ناپسندیده او نیز بشود، زیرا قبول نخواهد کرد که تناقص می‌گوید و به موجب عادت برای حرف‌های خود دلیل خواهد آورد. نزد چنین شخصی هیچ‌گاه اصرار در ثابت کردن قول دیگری نداشته باشید، زیرا در واقع به او کمک کرده‌اید. چه او حتماً در برابر قول شما ایستادگی خواهد کرد. هیچ‌گاه با او مباحثه نکنید و از هر موردی که ممکن است او را

تحریک کند و پرهیزد ولی با وجود این که می دانید در پس این جلوه ها و تظاهرات اغلب چیزی نیست ، عقیده اش را برسید و با او مشورت کنید . اگر تا به حال امتحان نکرده اید متعجب خواهید شد که چطور این شخص مغرور و پر مدعا یک باره مردد می شود نمی داند چه بگوید . زیرا او خود را فقط برای مخالفت با عقیده شما حاضر کرده بود . چندی او را بدین حالت بگذارید، آن وقت خواهید دید که با التماس از شما تمنای کمک خواهد کرد و نظریه شما را خواهد پذیرفت ! تحریک حس ابتکار این جریان که از مبارزه با طف جلوگیری می کند یکی از محاسنش این است که از رشد این تمایلات روحی عجیب در طفل ممانعت می کند و ثنیا حس ابتکار او را تحریک کرده اید و این خود می تواند علاج قطعی باشد، و بالاخره عادت می کند که مستقلا درباره هر اتفاقی فکر خود را به کار اندازد . ))(۴۵۱) این کودکان غیر طبیعی اگر به درستی تربیت نشوند و همچنان با غرور و خودپرستی رشد کنند سرانجام مردمی خطرناک و ماجراجو خواهند شد و ممکن است در ایام زندگی مصائب غیر قابل جبرانی برای خود و سایر مردم به بار آورند، زیرا تحقیر و بی اعتنایی مردم علاوه بر آن که غرورشان را تشدید می کند و تکبرشان را به سر حد جنون می کشاند، اساس نسبت به جامعه ای که آنان را رنجیده خاطر کرده و حس خودپرتس آن ها را ارضا ننموده است به سختی دشمن و بدخواه می شوند و برای انتقام گرفتن ، به هر علم خطرناکی دست می زند . ژیلبرت روبن می گوید: ((نوجوان پانزده ساله بسیار زیبا و متفرعن و بی اعتنایی که تمام وقت خود را وقف اندازه گیری مواد منفجره می نمود و یک روز مقداری از این گردها منفجر شد و باعث آتش سوزی گردید، از این قبیل اطفال بود . آیا می تونید حدس بزنید مقصودش از این عمل چه بود؟ آری او می خواست دنیا را منفجر سازد، تمام دنیا را به معنی اعم و این جملات خود اوست و این هدف بزرگ خود ناشه خوبی از اخلاقش می باشد . ))(۴۵۲) غرور فطری نتیجه این که ساختمان روحی بعضی از اطفال غیر عادی است و از اول دارای غرور فطری و حس خودپسندی هستند و این اولین عاملی است که باعث پیدایش خوی ناپسند تکبر در بعضی از کودکان می شود . تنها از راه تربیتی های دقیق علمی و پرورش های اختصاصی ممکن است مزاج کج ساخته آن ها را به راه مستقیم هدایت نمود و از انحراف اخلاقی آنان جلوگیری کرد . خوشبختانه تعداد این قبیل کودکان دشوار و غیر طبیعی ، این قسم اطفال مغرور و خود پرست که آتیه خطرناکی دارند، نسبت به کودکان سالم و طبیعی زیاد نیست . تحسین نابجا دومین عالمی که می تواند در آدمی حس خودخواهی و خویشتن پرستی را به وجود آورد و مایه تیره روزی و بدبختی گردد، سوء تربیت های دوران کودکی است . پدران و مادران نادانی که اطفال خردسال را نابجا مورد تشویق و تحسین قرار می دهند، کسانی که به فرزندان خود بیش از حد مناسب و مهربانی می کنند، با این رفتار ناپسند ضربه بزرگی به اساس خوشبختی و سعادت آن ها می زند و از کودکی بذر خود پسندی را در نهاد اطفال خویش می ریزند و آنان را لوس و از خود راضی بار می آورند . گمراه کردن کودک این قبیل پدران و مادران در لباس دوستی به فرزندان خود دشمنی می کنند و از اول طفل را در شناختن حد واقعی خودش گمراه می نمایند . به او می گویند تو روحی ، تو جانی ، تو شمع محفل ، تو نور چشمی ، تو یگانه گوهر بی نظیری ، تو از همه کودکان بالاتری ، تو مانند نداری ، و خلاصه آن قدر به دروغ و بر خلاق واقع با او سخن می گویند و عملا به او محبت و احترام می کنند که رفته رفته طفل ، آن حرف های بی اساس را درباره خودش باور می کند و معتقد می شود که حقیقتا از همه بالاتر است . تمام محبت ها و تشویق هایی را که طفل در محیط پرورش دوران کودکی خود دیده است در نهاد وی ذخیره می شود و روان او را تحت تاءثیر خود قرار می دهد . در بزرگسالی همان ذخایر درونی سرچشمه اساسی قسمتی از خلیقات خوب و بد او خواهد شد . ((دوران کودکی ، نقاط اتکای مستحکمی است که توسعه حساسات در زمان بعد بدان مربوط می باشد . ذخیره محبت که کودک در دوران طفولیت تحصیل می نماید، یکی از نقاط اتکاست . محبت ، گذشته از جنبه جلب لذات شخصی که حس خودپرستی کودک را به وجود می آورد، شامل مجموعه احساساتی است که طفل در محیط خانواده محیط درسی تحصیل می نماید . محبت هایی که طفل در دوران اول کودکی ، یعنی قبل از سنین ۵ یا ۶ دیده است و تجارب مطبوع نامطبوعی که از آن حاصل شده اند در ضمیر ناخود آگاه طفل ،

آثاری از خود باقی می‌گذارد که نقاط حساس روحیه او را تشکیل می‌دهند و در حقیقت مانند مراکز انرژی هستند که بدون اطلاع شخص در رفتار آینده او موثر واقع می‌شوند. ((۴۵۳)) ضمیر باطن طفل ناز پروده و لوس بار آمده مملو از خودخواهی و خویشتن پرستی است. چنین کودکی غیر از خودش، کسی را نمی‌بیند، زیرا پدر و مادر نادان جز این درسی به او نداده‌اند. مهم‌ترین ذخیره‌ای که از دوران طفولیت در نهادش انباشته شده تنها یک چیز است و آن خود پرستی است، ایام کودکی درباره خویش عقیده دارد که روح است، جان است، از همه بهتر است، یگانه محبوب است. او با چنین فکر و روحیه‌ای قدم در اجتماع می‌گذارد و متوقع است تمام زنان مانند مادرش و همه مردان مانند پدرش او را نوازش کنند و به وی احترام بگذارند. اولین باری که بر خلاف انتظار، از مردم بی‌مهری می‌بیند و جامعه با او به سردی برخورد می‌کند ناراحت می‌شود، شخصیتش متزلزل می‌گردد، در خویشتن احساس حقارت می‌کند. تکرار بی‌اعتنایی و تحقیر مردم مصیبت حقارت را تشدید می‌نماید، شکست‌های متوالی و ناکامی‌های پی‌درپی در ضمیرش متراکم می‌گردد و نتیجه احساس حقارت به عقده حقارت تبدیل می‌شود و در باطنش طوفانی برپا می‌کند. اندیشه‌های متراکم ((احساس حقارت نوعی ناراحتی تشکیل یافته و منحرف روحی است و تمام شخصیت انسان را زیر نفوذ خود قرار می‌دهد، ولی عقده یا کمپلکس عبارت از توده‌ای از اندیشه‌های متراکم روحی است که جزء شخصیت آدمی نشده و با هیچ نوعی تغییر شکلی نمی‌تواند جزئی از شخصیت ما را تشکیل دهد، زیرا همه عقده‌ها آزار دهنده و نفرت‌انگیز است و همیشه مبارزه‌ای پنهانی میان آن‌ها و روح آدمی در جریان است. این توده‌های متراکم اندیشه‌ها، عقاید و احساسات، ممکن است در نتیجه وقایع و تجارب مختلفی برای انسان پیش آمده باشد و شخص به جای این که احساس مخصوص خود را به هنگام دریافت آن‌ها فراموش کرده یا از مغز بیرون رانده باشد، آن‌ها را حفره مغز و وجدان مخفی خود رانده است و بالتجربه یاد آوری و تجدید و ظهور هر یک از این‌ها در هر حال مایه رنج و عذاب صاحبش خواهد بود.)) (۴۵۴) خودپسندی افراد مغرور و خویشتن پرست دلیل بر نقص معنوی و غرور اخلاقی آن‌هاست کسانی که به این بیماری مبتلا هستند و از مردم توقع احترام بیش از حد شایستگی دارند، بدون تردید با محرومیت و شکست روبه‌رو خواهند شد و بر اثر آن دچار عقده حقارت می‌شوند. ((عن علی علیه السلام: کفی بالمرء منقصه ان يعظم نفسه.)) (۴۵۵) علی علیه السلام می‌فرمود: بر نقصان معنوی یک انسان همین بس که خویشتن را بزرگ‌پندارد. ((و عنه علیه السلام: کفی بالمرء غرور ان یثق بکلما تسول له نفسه.)) (۴۵۶) و همچنین فرمود: آن کس که بیش از حد خود از مردم تمنا کند سزاوار محرومیت و ناکامی است. گشودن عقده‌ها بیماری چنین انسانی از خود اوست و در مانش نیز در اختیار او. اگر از عقل و داریت کمک بگیرد و به سوء تربیت پدر و مادر توجه عاجز نماید، خود را تزکیه و تطهیر کند، بلند پروازی را ترک گوید، خویشتن پرستی را فراموش نماید و در حد واقعی خود بایستد، فوراً پرده‌های ظلمانی به عقب می‌رود، جهان در نظرش روشن می‌شود، ناکامی‌ها خاتمه پیدا می‌کنند، عقده‌های روانی یکی پس از دیگری گشوده می‌شوند و تا پایان عمر مانند یک انسان عادی در حدی که شایستگی دارد مورد احترام جامعه خواهد بود. بر عکس، اگر در خطای خود ایستادگی کند، در خویشتن پرستی پافشاری نماید، به ندای واقعی عقل توجه نکند، حد خود را نشناسد، و همچنان خویشتن را عزیز و محبوب پندارد و از مردم توقع بابجا داشته باشد، شکست‌های پی‌درپی او را درهم می‌شکنند و عقده‌های جانکاه و طاقت فرسا زندگی را بر وی تلخ و غیر قابل می‌نماید، به فکر انتقام گرفتن می‌افتد و برای جبران حقارت و شکست‌های خویش او نیز از مردم تحقیر میکند، نسبت به جامعه متکبر می‌شود و در واقع بی‌اعتنایی‌های مردم را نسبت به خودش با بی‌اعتنایی خودش نسبت به مردم پاسخ می‌دهد، غافل از این که بی‌اعتنایی مردم به توقعات نابجای او به حق بوده و بی‌اعتنایی او به ارزش واقعی مردم ناحق و بی‌مورد است. بیماری تکبر در این موقع مصیبت تشدید می‌شود و انحراف اخلاقی افزایش می‌یابد. موقعی که خودپسندان به ناخوشی تکبر مبتلا می‌شوند، زمانی که بیماری نخوت که به مراتب از مرض خودخواهی خطرناک‌تر است، آشکار می‌گردد، متکبر بدبخت با گرفتاری‌ها و مصایب تازه‌ای مواجه می‌شود. خودپرست بر



اثر عقده حقارت و به امید تسکین خاطر و جبران شکست های درونی خویش به پناه تکبر می رود، غافل از این که تکبر نه تنها شکست های تازه ای را به بار خواهد آورد. آن کس که به خود ناپسند تکبر دچار می شود و جامعه را با چشم پستی و حقارت نگاه می کند قهرا با عکس العمل شدید مردم مواجه می گردد. جامعه چنین انسانی را جرم حقیر داشتن مردم خوار و پست می کند و با ناچیز شمردنش او را کیفر می دهد. (( قال علی علیه السلام: من تکبر علی الناس ذل )) (۴۵۷) علی بن ابی طالب در ضمن وصایای خود به حضرت حسین علیها السلام فرموده است: فرزند عزیز، آن کس که بر مردم تکبر کند و به آنان بزرگی بفروشد، دلیل و خوار خواهد شد. مصائب و آلام این گروه بدبخت و مبتلایان به بیماری تکبر، تنها به ذلت و خواری اجتماعی پایان نمی پذیرد، بلکه در بعضی از مواقع عقده حقارت و فشارهای روانی آنان منشاء بیماری های روحی و عصبی می گردد و عوارض سخت و درمان ناپذیری را به بار می آورد. (( در تحقیقاتی که آدلر درباره آزار حقارت به عمل آورده نشان داده که وضع روحی تعلیم و تربیت و توجه به شخصیت در پیدایش بیماری های روحی و عصبی نقشی مهم به عهده دارند. )) (۴۵۸)

### تکبر و تیرگی عقل

تکبر یکی از بزرگ ترین حجاب های ظلمانی عقل است. هر قدر نفوذ این خوی ناپسندیده در دوران آدمی بیشتر شود، عقل تیره تر می گردد و به هر نسبتی که عوارض ناشیه از آن بروز نماید، به همان نسبت از قدرت قضاوت عقل کاسته می شود. متکبرین در رفتار خود به اعمال غیر عاقلانه ای دست میزنند و ممکن است در بعضی از مواقع کار به دیوانگی منجر گردد. در روایات مذهبی به این امر مهم روانی تصریح شده است. در نظر پیشوایان گرامی اسلام خطر تکبر برای عقل از تمام صفات مذموم بیشتر است. (( عن علی علیه السلام قال: شر آفات العقل الکبر )) (۴۵۹) علی (ع) فرموده است: کبر، بدترین آفت خرد است. (( قال الباقر علیه السلام: ما دخل قلب امری شیء من الکبر الا نقص من عقله مثل ما دخله من ذلک، قل ذلک او کثر )) (۴۶۰) امام باقر (ع) فرمود: در دل هیچ انسانی کبر وارد نمی شود مگر آن که عقلش به همان اندازه ناقص می شود، خواه کم باشد یا زیاد. بیماری روحی دانشمندان امروز جهان نیز تکبر را یکی از بیماری های روحی می شناسد و متکبرین را از نظر علمی مبتلای به یک نوع جنون می دانند و آنان را در ردیف سایر دیوانگان به حساب می آورند. (( در پاره ای از موارد هذیان، یعنی روش تفسیر باطل، طبیعتی دیگر به خود می گیرد و به اختلال اخلاق و قوه تفسیر و توجیه مربوط می شود. در چنین مورد شخص متکبر و بدخواه و تحقیر کننده می شود و اطرافیان خود را بدنیت می داند و رفته رفته این فکر در مغزش ریشه می دواند. هنگامی که فضای منحصر به همین امر باشد سروکار با کسی است که اخلاقی مشکل پسند دارد، ولی اگر این خصوصیات به نحوی محسوس شدید شوند ممکن است به هذیانی حقیقی یا واکنش های ضد اجتماعی منتهی گردند. سربووکاپ گرا این خصوصیات راتحت عنوان هذیان تفسیر به خوبی مورد مطالعه قرار داده اند. این بیماران در نخستین نظر دیوانه نمی نمایند، زیرا نیروی استدلال خود را از دست نداده اند و کسی که با آنان سخن می گوید چنین می پندارد که با مردمی دانا و دوراندیش سروکار دارد. به همین جهت هم این حالات را نخست به نام دیوانگی معقول نامیده بودند. عبارت جنون جزئی یا عبارت قدیم مونومانی مربوط به همین تشخیصات است. اختلال اساسی که عمقا این تمایل روح را رهبری می کند اختلالی نفسانی و اخلاقی است و نوعی حالت نفسانی می باشد که از تکبر پدید آمده، بیمار را از داوری بی طرفانه باز می دارد و به آشکارا و به نحوی خودسرانه کسانی را که ممکن است فرضا خار راه انجام مقاصد جاه پرستانه وی باشند متهم می کند. این اختلال که صفتی خاص دارد در جریان زندگی معمولی، مخصوصا در محیطهای سیاسی که مشتتهیات و کینه ها و تحقیرات، مجالی وسیع دارند دیده می شود. در پاره ای از بیماران، تکبر و میل به غلبه و تفوق برجسته تر و آشکارتر است و نوعی را که فالره آزار کننده آزار ده نامیده است به وجود می آورد. وجدان اخلاقی این بیماران درباره خود به نوعی کرختی و بیهوشی دچار شده است و همین جهت آنچه می خواهند یا می خواهند انجام دهند به نظرشان عین

کمال می نماید، ولی رفتار و گفتار دیگران را با سختی و بدبینی نكوهش می کنند. هر که با آن ها مخالفت کند یا کاملاً در برابر کارهای خودسرانه آنان سر تسلیم فرود نیاورد به زودی او را دشمن خود می دانند و خود را آزرده می پندارند، ولی در واقع از این موضوع آگاه نیستند که خود آنان آزار کننده می باشند. این نوع بیماری طبیعتاً انعکاس اجتماعی مهمی دارد و منشا بسیاری از نزاع ها، کینه ها، و جنگ ها می باشد.)) (۴۶۱) ((عن جابر بن عبدالله الانصاری قال: مر رسول الله صلی الله علیه و آله بر جل مصروع و قد اجتمع علیه الناس ينظرون اليه. فقال (ص): علی ما اجتمع هولاء؟ فقيل له: علی مجنون يصرع. فنظر اليه فقال: ما هذا بمجنون، الا اخبركم بالمجنون؟ قالوا بلى يا رسول الله. قال: ان المجنون حق المجنون المتبختر في مشيه الناظر في عطفه المحرك جنبه بمنكبيه، فذاك المجنون و هذا المبتلى.)) (۴۶۲) دیوانه واقعی جابر بن عبدالله انصاری می گوید: روزی رسول اکرم (ص) در گذرگاه با شخص مصروعی برخورد که مردم برای تماشای او اطرافش جمع شده بودند. رسول اکرم (ص) پرسید: برای چه مردم اجتماع کرده اند؟ عرض شد: گرد دیوانه مصروعی جمع شده اند. رسول اکرم به مصروع نظر کرد، سپس فرمود: این شخص دیوانه نیست، آیا به شما بگویم که دیوانه واقعی و مجنون حقیقی کیست؟ عرض کردند آری یا رسول الله بگوئید. فرمود: دیوانه حقیقی آن متبختری است که با تکبر راه می رود و از خودپسندی به دامن های خویش نگاه می کند و پهلوهای خهود را با حرکت دوش های خویش حرکت می دهد. چنین شخصی دیوانه واقعی است و این مردی که گردش جمع شده اید دردمند مبتلایی است. کسانی که به بیماری کبر مبتلا هستند، به علت خودپرستی همه کارهای خود را پسندیده و زیبا می دانند. متوقعند همه مردم از روش آنان پیروی کنند و تمام کنند و تمام گفتار و رفتار آن ها را صحیح می کنند و او را مغرض و بدنیت می خوانند و کینه او را به دل می گیرند و این خود دلیل تیرگی عقل و ضعف خرد آنهاست.)) (عن الی الحسن علیه السلام قال: العجب درجات، منها ان یزین للعبد سوء عمله فیراه حسناً فیعجبه و یحب ان یحسن صنعاً.)) (۴۶۳) حضرت ابی الحسن (ع) فرموده است: خودپسندی درجات و مراتبی دارد. یکی از آن درجات این است که رفتار بد و نادرست خودپسندان در نظرشان زیبا جلوه می کند و آن را نیکو و پسندیده می بینند. اینان از اعمال ناشایست خویش مسرور می شوند و گمان می کنند که کار خوبی انجام داده اند.)) (عن علی علیه السلام: اعجاب المرء بنفسه یدل علی ضعف عقله.)) (۴۶۴) خویشتن بینی و خودپسندی آدمی، دلیل بر ضعف عقل و ناتوانی خرد اوست. خودبینی و ضعف عقل کبریایی و بزرگی فقط برای خداوندی سزااست که غنی بالذات است و فقر و احتیاج در حریم ذات مقدسش راه ندارد. همه موجودات به وی نیازمندند و او از هر جهت بی نیاز است.)) (یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید.)) (۴۶۵) خداوند در قرآن شریف فرموده است: ای مردم همه شما به خداوند محتاجید. نیازمندی بشر تنها ذات حمیده صفات خداوند است که غنی و بی نیاز است و به حدی احتیاج ندارد. انسانی که از گرسنگی یا تشنگی، از سرما یا گرمادگی، طاقت و توان خود را از دست می دهد، بشری که از حمله درنده یا گزنده یا حشره ناتوانی از پا در می آید و به حیاتش خاتمه داده می شود و خلاصه موجودی که سر تا پا اسیر ضعف و ناتوانی است، هرگز بزرگی حقیقی و کبر واقعی ندارد تا خود را بزرگ جلوه دهد و نسبت به دیگران تکبر و جباریت نماید. آدمی اگر خود را به درستی بشناسد و اندازه واقعی خویش را درک کند و از آن حد تجاوز نماید هرگز به بیماری خود پسندی و تکبر دچار نمی شود و بندگان خدا را به چشم حقارت و پستی نگاه نمی کند. بر عکس انسان حد ناشناسی که اسیر خویشتن پرستی است، جز خود کسی را نمی بیند و جز به منافع شخصی و ارضای تمایلات خویشتن به چیزی فکر نمی کند و سعادت جامعه نزد او ارزشی ندارد. چنین انسانی ممکن است به جنایات عظیمی دست یزند و خودپرستی او را به راه بدبختی و سقوط قطعی بکشاند.)) (امیال شخصی، که ما آن را به خودبینی تعبیر می کنیم موضوعش وجود ما، وجود جسمانی و نفسانی ماست. هر قدر امیال اجتماعی ما را به کارهای اجتماعی می کشاند و حیات و تکامل اجتماع را سبب می شود، امیال شخصی نظری به جامعه ندارد و در هر کار شخصیت و موجودیت فرد و منافع من است که محور اصلی فعالیت ها قرار می گیرد و در هر کار سبب می شود که حقوق خود را در نظر بگیرد و تکالیفش را پشت گوش بیندازد

این جا جنایت تحت اشکال مختلف تمایلات فردی مانند کبر، ارج نهادن اغراق آمیز به شایستگی خویش، جست و جوی سعادت و پیروزی و آرزوی تملک ثروت منحصر به فرد چیزی صورت می گیرد. اما آن چه مسلم است همه این تمایلات از حب ذات و عشق به خویشتن سرچشمه می گیرد و این خودپرستی است که آدمی را واهی دارد دیگر آن را قربانی امیال خود کند، خلاصه، جانی یک نفر آدم خودپرست است.)) (۴۶۶) تذکرات بجا یکی از خدمات بزرگ آزاد مردان و مریبان بشر تذکرات بجایی است که در موقع خود، به خودپرستان و ستمگران متکر داده اند و با نصایح و اندرزهای حکیمانه خویش آنان را، ولو به قدر چند ساعت، از مرکب خودپسندی و غرور پیاده نموده اند. این مطلب در تاریخ اسلام سوابق بسیاری دارد. منصور دوانیقی از خلفای جبار و ستمگر سلسله عباسی است. روزی یک مگس ناتوان صفحه صورت آن زماندار مقتدر را میدان فعالیت خود قرار داد. آن قدر به لب و چشم و بینی او نشست و برخاست که عرصه را بر وی تنگ کرد و منصور را سخت ناراحت نمود. به خدمتگزاران گفت: ((ببینید در اطاق انتظار کیست.)) گفتند: ((مقاتل بن سلیمان.)) مقاتل از محدثین و مفسرین بزرگ آن زمان بود. دستور داد به حضور بیاید. به محض این که مقاتل وارد تالار مخصوصی شد منصور به او گفت: ((هل تعلم لماذا خلق الله الذباب؟ قال نعم. لیذل الجبارة. فسکت المنصور. (۴۶۷) منصور پرسید: آیا می دانی خداوند برای چه مگس را آفریده است؟ جواب داد: بلی، برای این که جباران و ستمگران متکبر را ذلیل و خوار نماید. منصور از شنیدن این جواب سکوت کرد و نسبت به مقاتل اظهار خشم و جباریت نمود، گویی سخن مقاتل در او حسن اثر داشت. توییح به موقع مهلب بن ابی صفره از طرف عبدالملک مروان والی خراسان بود. روزی جامه خزی در بر کرده و در کمال تکبر و تبختر از رهگذر عبور می کرد. آزادمردی او را دید. نزدیک رفت و گفت ای بنده خدا این طور راه رفتن متبکرانه مورد بدبینی و بغض خدا و رسول است.)) (فقال له المهلب: اما تعرفنی؟ قال بلی اعرفک، اولک نطفه قدره و آخرک جیفه مذره و انت بین ذلک تحمل عذره. فمضى المهلب و ترک مشیته تلک.)) (۴۶۸) والی گفت: آیا مرا نمی شناسی؟ آزادمرد فوراً در جواب گفت: آری می شناسم. اولت نطفه جنسی بوده و آخرت مردار خبیثی خواهد شد و بین این دو زمان، حامل مقداری کثافت هستی. مهلت رفت، ولی این گفتار صریح و نافذ او را از رفتار متکبرانش بازداشت. در اسلام تکبر یکی از بزرگ ترین صفات ذمیمه و ملکات ناپسند است و در مذمت آن آیات و اخبار بسیاری رسیده است که نقل همه آنها وقت وسیعی لازم دارد. تنها یک حدیث را در پایان سخن به عرض می رسانم: ((عن حکیم قال: سالت ابا عبدالله علیه السلام عن ادنی الالحاد. فقال ان الکبر ادناه.)) (۴۶۹) راوی حدیث می گوید: از حضرت امام صادق (ع) کمترین مرتبه الحاد و کفر را پرسیدم. اما در جواب فرمود کبر نازل ترین درجات کفر است. ملاحظه می کنید که امام صادق علیه السلام کبر را فقط به عنوان یک خلق ناپسند به حساب نیاورده، بلکه آن را یکی از مراتب کفر شناخته و در واقع خاطر نشان کرده است که متکبر، با خوی ناپسند تکبر، به اولین درجه الحاد قدم گذارده است. وظیفه مریبان لازم است پدران و مادران در تربیت فرزندان کمال دقت را مبذول دارند، در تشویق فرزندان و اعمال مهر و محبت اندازه گیری صحیح نمایند و از زیاده روی پرهیز کنند و آنان را خودخواه و عزیز بی جهت باز نیاورند، که بر اثر شکست های زندگی و عقده های تحقیر دچار بیماری تکبر شوند و مردم را با دیده پستی و حقارت نگاه کنند. لازم است پدران و مادران مردم را احترام نمایند و بدینوسیله درس ادب و فروتنی را به فرزندان خویش بیاموزند و آنان را از تکبر و تبخیر که بزرگ ترین سقوط اخلاقی است محافظت نمایند. لقمان حکیم به فرزند خود نصیحت کرد: ((و لاتصعر خدک للناس و لاتمش فی الارض مرحا ان الله لایحب کل مختال فخور. فرزند عزیز، هرگز به تکبر و خودپسندی از مردم روی مگردان و بر روی زمین با غرور و نخوت قدم بر مدار که خداوند خودستایان متکبر را دوست ندارد. نصیحت به فرزندان به موقع است پدران و مادران علاوه بر اعمال روش های صحیح تربیتی، به فرزندان خویش نصیحت کنند و مانند لقمان حکیم قبح تکبر و تحقیر مردم را گوشزد آنان نمایند و از این راه دین خود را در تربیت فرزندان به خوبی و به طور کامل ادا کنند.

## انگیزه های تواضع

### انگیزه های تواضع

(( قال الله العظيم في كتابه : ((ولله العزة و لرسوله و للمؤمنين )))) (۴۷۰) شکسته نفسی و فروتنی ، چابلوسی و تملق ، یکی دیگر از عکس العمل هایی است که مبتلایان به احساس حقارت از خود نشان می دهند . بعضی از کسانی که در باطن گرفتار ضعف ، نارسایی ، شرمساری ، پستی ، ترس ، و خلاصه یک نوع حقارتی هستند، برای جبران نقایص و پنهان نگاه داشتن حقارت خویش به تواضع ذلت آمیز و چابلوسی متوسل می شوند . این اظهار زبونی و ذلت از نظر دینی و علمی یکی از صفات ناپسندیده است و متأسفانه مردم بسیاری به این بیماری اخلاقی و انحطاط روحی گرفتارند . به خواست خداوند در سخنرانی امروز توضیحی درباره این فص مهم روانی و اجتماعی به عرض می رسانم ، امید است مورد استفاده واقع شود . به موقع است قبل از شروع به بحث اذهان شنوندگان محترم را به نکته لازمی معطوف دارم و آن این است که یکی از صفات حمیده و سجایای در علم اخلاق اسلام ، تواضع است . هر مسلمانی در طرز معاشرت با دیگران ، نه تنها مکلف است از نخود و تکبر اجتناب نماید و دامن خویش را از آن پلیدی محفوظ دارد، بلکه علاوه بر آن موظف است نسبت به عموم مردم فروتنی نماید و به شخصیت آنان از هر طبقه و در هر مقامی که هستند احترام کند .

### فروتنی

درباره تواضع و ارزش اخلاقی و اجتماعی آن روایات بسیاری رسیده و علمای حدیث در کتب اخبار آورده اند . اولیای گرامی اسلام خود، دارای این خوی پسندیده بودند و عملاً با تمام طبقات مردم از فقیر و غنی ، سیاه و سفید، با فروتنی و احترام آمیزش می کردند . (( روی عن موسی بن جعفر علیه السلام انه مر برجل من اهل السواد دمیمن المنظر فسلم علیه و نزل و حادثه طویلاً ثم عرض علیه نفسه فی القیام بحاجه ان عرضت له . فقیل له یابن رسول الله اتنزل الی هذا ثم تساله عن حوائجه و هو الیک احوج . فقال علیه السلام عبد من عبد الله و اخ فی کتاب الله و جار فی بلاد الله یجمعنا و ایاه خیر الالباء آدم و افضل الادیان الاسلام . )) (۴۷۱) حضرت موسی بن جعفر (ع) بر مرد سیاه چهره بدمنظری گذر کرد . بر وی سلام نمود و کنارش نشست . مدتی با او سخن گفت ، سپس آمادگی خود را در قضای حوایجش اعلام فرمود . بعضی که ناظر جریان بودند عرض کردند . یابن رسول الله ، آیا با چنین می نشینی و از حوایج او سوال می کنی ؟ حضرت در جواب فرمود: این مرد سیاه چهره بنده ای است از بندگان خدا و برادری است به حکم کتاب خدا، همسایه ای است با ما در بلاد خدا . حضرت آدم بهترین پدران و آیین اسلام بهترین ادیان ، ما و او را به هم ربط داده است . سیره اولیای اسلام (( عن رجل من اهل بلخ قال : کنت مع الرضا علیه السلام فی سفره الی خراسان . فدعا یوما بمائده له ، فجمع علیها موالیه من السودان و غیرهم . فقلت جعلت فداک ، لو عزلت لهؤلاء مائده : فقال مه ان الرب تبارک و تعالی واحد والام واحده والاب واحد و الجزاء بالاعمال . )) (۴۷۲) مردی از اهل بلخ می گوید: در سفری که علی بن موسی الرضا علیها السلام به خراسان می رفت ، من با آن حضرت بودم . روزی در کنار سفره خود تمام نوکرها و غلامان سیاه و سفید را برای صرف غذا جمع کرد . عرض کردم . بهتر بود برای غلامان و نوکرها سفره جداگانه ای می گسترند . فرمود: ساکت باش . خدای همه یکی است ، مادر و پدر همه یکی است ، پاداش و کیفر هر کس بسته به طرز عمل اوست . روایات بسیاری نظایر این دو حدیث در اخبار مذهبی رسیده و عموماً حاکی از کمال تواضع رسول اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام نسبت به تمام طبقات مردم است . پیشویان اسلام علاوه بر آن چه درباره فروتنی به پیروان خود گفته اند، عملاً نیز این درس اخلاق را به مردم آموخته اند . در تواضع ممدوح دو نکته مهم قابل ملاحظه است که همواره باید در مورد توجه باشد: اول آن که فروتنی و تواضع از حد خود خارج نشود و به راه

زیاده روی و افراط نگراید، زیرا تواضع نیش از اندازه تملق و چاپلوسی است و آن خود از صفات ذمیمه است. اطمینان خاطر دوم آن که منشاء روانی تواضع شرف و فضیلت انسانی و احترام به حقوق دیگران باشد نه ضعف نفس و زبونی. به عبارت روشن تر متواضع کسی است که به شخصیت خود مطمئن باشد و در ضمیر خویش هیچ نوع حقارت و خواری احساس ننماید. تنها با احترام وظیفه انسانی و سجیه اخلاقی به مردم احترام کند و نسبت به آنان فروتنی نماید. علی علیه السلام در ضمن بیان صفات مردان با ایمان فرموده است: (( سهل الخلیقه لین العریکه، نفسه اصلب من الصلد و هو اذل من العبد. )) (۴۷۳) اینان اخلاقی همواره و ملایم و طبیعتی نرم و متواضع دارند، روانشان از سنگ سخت محکم تر است و در رفتار با مردم از بندگان زرخرید، افتاده تر و خاضع تر. در این حدیث علی (ع) فرموده است: روح مؤمنین متواضع از سنگ سخت محکم تر است. مقصود از این تعبیر بیان مراتب اطمینان نفس و آرامش خاطر آن هاست و تمام ارزش اخلاقی تواضع وابسته به این حالت روحی است. حقارت درونی تواضعی که منشاء آن حقارت های درونی و خواری های باطنی باشد، تواضعی که از ترس یا طمع سرچشمه گرفته باشد، و خلاصه تواضعی که ریشه اساسی آن احساس حقارت و پستی متواضع باشد، نه تنها باعث تعالی روان و صفای جان نمی شود، بلکه این خود باعث ریشه دار شدن پستی های باطنی و راه تمرین تن به ذلت دادن است. به خصوص در مواردی که فروتنی از حد خود بگذرد و به محیط ناپاک چاپلوسی و تملق وارد شود. اسلام به حفظ حیثیت و شرف مسلمین اهمیت بسیار داده و عزت آنها را در ردیف عز خدا و پیغمبر ذکر کرده و آن را بزرگ شمرده است. اسلام پیروان خود را از هر عملی که مایه خواری و ذلت آنان شود برحذر داشته و صریحا منع نموده است. (( و لله العزه و لرسوله و للمؤمنین. )) خداوند در قرآن شریف فرموده است: عزت برای خدا و پیغمبر و مؤمنین به آیین اسلام است. اجتناب از ذلت (( قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لالجل لمومن ان ینذل نفسه. )) (۴۷۴) رسول اکرم فرمود: برای هیچ مسلمانی روانیست که خود باعث ذلت و خواری خویش شود. (( و عنه صلی الله علیه و آله: لیس للمومن ان ینذل نفسه. )) (۴۷۵) و نیز فرموده است: هیچ مؤمنی حق ندارد خود را ذلیل و پست نماید. (( عن الی عبدالله علیه السلام: ان الله فوض الی المومن کل شیء الا اذلال نفسه. )) (۴۷۶) امام صادق (ع) فرموده است: خداوند تمام کارهای هر مسلمانی را به خود او واگذار نموده است مگر ذلیل کردن خود. یعنی مومن حق ندارد موجوبات خواری و ذلت خود را فراهم آورد. تمایلات خوار کننده (( عن العسکری علیه السلام: ما اقلح بالمومن ان تکون له رغبه تذله. )) (۴۷۷) حضرت امام حسن عسکر علیه السلام فرمود: چقدر قبیح است که در باطن مسلمان میل و رغبت به چیزی باشد که سبب ذلت و خواری او باشد. (( عن ابی عبدالله السلام قال: ان الله فوض الی المومن امور کلهما و لم یفوض الیه ان ینذل نفسه العزیز. )) (۴۷۸) امام صادق (ع) فرمود: خداوند امور مربوط به مومن را به خود او واگذار نموده، ولی ذلیل کردن نفس عزیز خود را به وی وانگذاشته است. مکتب آزادگی سازمان حکومت آسمانی اسلام بر اساس عز و شرف مسلمین پی ریزی شده و طبق مقررات قطعی، تمام مردم عزیز و محترمند و هر عملی که باعث کمترین هتک حرمت و توهین مسلمانی ممنوع شناخته شده است. در حکومت اسلام تملق و چاپلوسی، خواری و فرومایگی، راه ندارد. آیین اسلام مکتب تربیت آزاد مردان است. آزادگی و آزادمردی با زبونی و ذلت سازگار نیست. اگر در جهان بایدت برتری نباید که خود پست و دون بشمردی چون خود خویشتن پست بینی و خوار دگر از کس امید عزت مدار حفظ شرف و پرهیز از خواری و ذلت برای مسلمین به قدری مهم است که فقها در بیان وظایف شرعی مردم آن را مراعات کرده و بر آن اساس فتوا داده اند. در مورد تهیه آب وضو گفته اند: (( لو وهبه غیره بلا منة و ذله و جب القبول. )) (۴۷۹) اگر مکلف در شرایطی قرار گرفته که با هیچ وسیله نمی تواند آب برای وضوی واجب تهیه کند و راه منحصر این است که شخصی مقدار آبی را که برای وضو لازم است به او ببخشد، در این صورت اگر آن بخشش توأم با منت نباشد، اگر آن بخشش باعث ذلت و خواری مکلف نشود، باید قبول کند و با آن آب وضو بگیرد. واضح است که اگر بخشش مستلزم ذلت و منت باشد، اسلام به چنین وضوئی راضی نیست. مکلف باید تیمم کند و فریضه خود را بجای آورد و برای تهیه آب وضو تن به ذلت و خواری ندهد. اولیای بزرگوار اسلام نه تنها خود

برخلاف شخصیت و شرف مسلمین عملی نمی کردند، بلکه اگر مسلمانی مرتکب رفتار ذلت آمیزی می شد صریحا او را از آن عمل منع می نمودند. در این باره نیز روایات بسیاری رسیده است. (( عن علی بن ابیطالب علیه السلام: ان رسول الله صلی الله علیه و آله خرج علی نفر من اصحابه. فقالوا له مرحبا بسیدنا و مولانا. فغضب رسول الله غضبا شديدا، ثم قال لا تقالوا هكذا ولكن قولوا مرحبا بنبينا و رسول ربنا، قولوا السداد من القول و لاتغلو فی القول فتمرقوا. (۴۸۰) سخن ذلت آمیز علی (ع) فرمود: روزی رسول اکرم بر جمعی از اصحاب خود وارد شد. آنان با گشاده روئی و حسن احترام حضرت را سید و مولای خود خواندند. پیغمبر اکرم سخت خشمگین شد. فرمود: اینطور سخن نگوئید و مرا سید و مولا نخوانید، بلکه بگوئید پیغمبر ما و فرستاده خدای ما. سخن به راستی و حقیقت بگوئید و در گفتار خود زیاده روی و غلو نکنید که گرفتار ضلالت و گمراهی خواهید شد. (( ركب علی علیه السلام یوما، فمشی معه قوم، فقال علیه السلام لهم: لما علمتم ان مشی الماشی مع الراكب مفسده للراكب و مذلة للماشی، انصرفوا. )) (۴۸۱) روزی علی (ع) بر مرکب سوار شد. جمعی پیاده پشت سرش به راه افتادند. حضرت به آن ها فرمود: مگر نمی دانید پیاده روی مردم در رکاب سوار باعث فساد اخلاق سوار و ذلت و خواری پیادگان است، برگردید و به راه خود بروید. علی (ع) در سفری که به شام می رفت بین راه به شهر انبار وارد شد. جمع کثیری از کدخدایان و مالکین بر مرکب های خود سوار و به استقبال آن حضرت آمده بودند. موقعی که علی (ع) نزدیک شد یکباره همه از مرکب ها به زیر آمدند، پیاده و به طور دسته جمعی در رکابش دویدند. این صحنه در نظر علی (ع) عجیب و غیر عادی آمد. پرسید: (( این چه کاری بود؟ چرا پیاده شدید و دویدید؟ )) عرض کردند: (( این روش اخلاقی ماست که برای تکریم و احترام امرا و فرمانروایان خود عمل می کنیم. )) رفتار آمیخته به ذلت حضرت فرمود: (( به خدا قسم زمامداران شما از این رفتار نفعی نمی برند و طرفی نمی بندند، ولی شما با این عمل پر زحمت و آمیخته به ذلت خویشتن را در دنیا دچار رنج و مشقت می کنید و در قیامت نیز گرفتار بدبختی و عقاب خواهید شد. )) (( ما اخسر المشقة و راءها العقاب و اربح الدعء معها الامان من النار. )) (۴۸۲) چه ضرر است آن رنج و مشقتی که در پی آن مجازات و کیفر باشد! و چه پر منفعت است آن آسودگی و آزادی که با آن ایمنی از عذاب الهی باشد! (( قال علی علیه السلام: من كانت له الی حاجة فلیر فعها الی فی کتاب لاصون و جهة عن المسئلة. )) (۴۸۳) علی (ع) دستور داد که هر کس به من حاجتی دارد درخواست خود را در نامه ای بنویسد. می خواهم بدین وسیله آبروی درخواست کننده را از ذلت سؤال محفوظ دارم. از این چند حدیث به خوبی استفاده می شود که اسلام تا چه پایه به حفظ حیثیت و شرف مسلمین توجه دارد. اسلام به احدی اجازه نمی دهد که با رفتار و گفتار خویش موجبات ذلت و خواری خود را فراهم آورد. دولت و ملت اسلام مکلفند در حفظ عزت فردی و ملی خود بکوشند و از هر عملی که مایه تحقیر حکومت اسلام یا توهین افراد مسلمین است اجتناب نمایند. غریزه حب ذات خود خواهی و حس صیانت ذات یکی از غرایز طبیعی انسان است و با سرشت او آمیخته شده است. این غریزه آدمی را وارد می کند که در حفظ شخص و شخصیت خویش بکوشد و جسم و جان را از دستبرد هر ناملایمی مصون نگاه دارد. هر انسانی بالفطره به زندگی خود علاقه دارد. موقعی که تشنه و گرسنه یا بیمار می شود و حیات خویش را در معرض خطر می بیند، غریزه حب ذات او را به فعالیت وادار می کند و با تمام جدیت از پی آب و نان و طبیعت و درمان می رود. همچنین هر انسانی بالفطره به عز و شرف خود علاقه دارد و با تمام جدیت در حفظ آن می کوشد. موقعی که آبروی خود را در معرض خطر می بیند، وقتی احساس ذلت و خواری می کند، با تمام قوا در رفع آن قیام می نماید و همه نیروی خود را در این راه به کار می اندازد.

### احساسات متناقض

غریزه حب ذات در ناحیه جسم و جان مظاهر گوناگونی دارد و به اشکال مختلفی خود نمایی می کند. موقعی که بین آن مظاهر تضاد و تزاومی نباشد، هر یک بصورت طبیعی خود ارضا می شوند و برنامه عمل از هر جهت روشن است. ولی مشکل بزرگ

وقتی است که حب ذات از مجاری متضادی ظهور کند و آدمی را در فشار احساسات متناقض قرار دهد. در چنین موقع بعضی از افراد از راه صحیح و عاقلانه منحرف می شوند و به کارهای ناروایی دست می زنند. مثلا کسانی که بر اثر شکست های عشقی یا فرار از ننگ و بدنامی خود کشی می کنند، در چنین شرایطی قرار گرفته و از منحرف شدگانند. ((منتسکیو این موضوع را چنین بیان کرده است: حب ذات و حس صیانت نفس به اشکاب گوناگون در می آید و گاهی به صورت اعمال متناقض و متضاد جلوه می کند. حب ذات سبب می شود که خود را فدای عشق به خود کنیم و راضی می شویم که رشته حیات خود را قطع نماییم و این امر نشان می دهد که ما خودمان را از زندگی خود بیشتر دوست داریم.)) (۴۸۴) هر انسانی به تمایل فطری حب ذات علاقه دارد از تمام جهات کامل و از هر نقص و ضعفی مصون و منزله باشد. کسانی که خود را کوچک و حقیر می دانند و از یک یا چند جهت در خود احساس نقص و نارسایی می کنند، در باطن نگران و ناراحتند و همواره از یک فشار درونی رنج می برند، برای این گروه، راه عاقلانه جبران حقارت آن است که نیروی خود را در مجرای مناسبی به کار اندازند و مراتب لیاقت خویش را از راهی که شایستگی دارند، آشکار کنند و شخصیت ارزنده ای در اجتماع به دست آورند و ضعف درونی خویش را تدریجا فراموش نمایند. انتحار معنوی ولی بعضی از مبتلایان به احساس حقارت، بر اثر تبلی و یاس یا علل دیگری، از راه صحیح عقلی منحرف می شوند و برای پنهان نگاه داشتن ضعف درونی خود و به امید جبران کمبودهای خویش به انتحار معنوی دست می زنند، عزت و استقلال خویش را درهم می شکنند و شخصیت انسانی خود را می کشند. اینان با فروتنی های آمیخته به ذلت، با حرکات توأم با تملق و چاپلوسی، به خواری و فرومایگی تن می دهند و برای فرار از حقارت کوچکی به پناه بزرگ ترین ذلت و حقارت می روند و در کشاکش تناقض و تضاری که در احساساتشان پدید آمده، عزت نفس را که یکی از مظاهر مهم حب ذات است از کف می دهند و عمری را به ذلت و خواری می گذرانند. در جامعه گروه های متعددی مشاهده می شوند که گرفتار تضاد احساسات عسند و بر اثر ضعف نهانی و احساس حقارت به خضوع و فروتنی تملق آمیز تن می دهند و کرامت نفس خود را درهم می شکنند. در سخنرانی امروز بعضی از آن ها را به عرض می رسانم. احساس نقص ۱. خشونت های نابجا و سختگیری های زاید از حد پدران و مادران نسبت به کودکان، یکی از عوامل مهم ایجاد حقارت در ضمیر آنهاست. کودکی که در محیط ترس و وحشت، نگرانی و اضطراب رشد کرده باشد، کودکی که پدر و مادر او را یک انسان واقعی به حساب نیاورده باشند، کودکی که همواره مورد نفرت و انزجار اطرافیان خود بوده و هرگز طعم محبوبیت و احترام را نچشیده باشد، و خلاصه طفلی که شخصیتش از هر جهت سرکوب شده و با ناکامی ها و شکست های پی در پی بزرگ شده باشد قهرا خود باخته و ضعیف النفس، فرومایه و زبون بار می آید و همواره خویشتن را پست و نالایق می بیند. چنین کودکی وقتی بزرگ شود و در جامعه قدم بگذارد دچار یک بی قراری و ناراحتی شدید روحی است، جرات ابراز شخصیت و استقلال ندارد، و پیوسته در خویشتن یک کمبود و نقصی را در مقابل دیگران احساس می کند. ((فعالیت های بی آرام و بی محابا نشانه این است شخص احساس نارسایی و کمبودی می کند و گمان می کند برای جبران آن باید وظیفه ای بیش از دیگران انجام دهد. تمام فعالیت ها و مجاهدات بی هدف، نشانه ای از این حقارت است. این بی قراری از یک ترس پنهان سرچشمه می گیرد. علت این است که شخص تصور می کند ممکن است در شغل و مقام یا امور معاشی شکست بخورد. علت هر چه باشد صاحب خود را مانند موشی که در تله اسیر باشد، به تکاپوی بیجا و بی قراری بی حاصلی می کشاند. لازم نیست که این ترس و وحشت از یک چیزه قریب الوقوع باشد؛ بلکه اغلب زاییده خاطره گذشته ای است که کاملا از لوح ضمیر روشن انسان فراموش شده بوده است: ترسی که با چنین خاطره ای همراه بوده است از خزانه فکر کاملا زنده نشده و بالنتیجه آثار آن به صورت ترس: عصبانیت: نگرانی: و بی قراری به سراغمان می آید.)) (۴۸۵) ((به طور کلی هر نوع پیشامد ناگوار و غیر قابل تحملی: چه در محیط خانه: چه مدرسه: و چه در اجتماع: نصیب طفلی گردد، موجب خرد شدن شخصیت و استعداد او می گردد، زیرا عواطف و احساسات او سرکوب شده و به آسانی و بدون دغدغه نمی تواند خود را نشان داده و منشاء

اثرات مفید و بارز گردد.)) (۴۸۶) این قبیل افراد اگر بتوانند خاطرات تلخ کودکی را به دست فراموشی بسپارند و اهانت‌ها و سختگیری‌های پدر و مادر نادان خود را نادیده انگارند و نیرومندان در کاری که استعداد فرا گرفتن آن را داند فعالیت و کوشش مداوم نمایند و در نتیجه عضو مخفید و موثر جامعه شوند، می‌توانند عمری را در کمال عزت نفس، مستقل و با شخصیت بگذرانند و از هر پستی و حقارتی برکنار باشند. ولی اگر آن خاطرات ناراحت‌کننده فراموش نشود و صاحبش پیوسته خود را حقیر و ناچیز بداند ناچار باید برای جبران آن حقارت درونی عکس‌العمل‌هایی از خود نشان بدهد و به اعمال ناروایی دست بزند. یکی از آن اعمال تن دادن به زبونی و ذلت است. ترس از تحقیر تواضع و فروتنی و گاهی تملق و چاپلوسی بعضی از افراد بر اساس این حالت روانی و ناشی از احساس حقارت است. کسی که در سراسر ایام طفولیت مورد بی‌احترامی و بی‌اعتنایی اطرافیان خود بوده، کسی که استقلال و شخصیتش در محیط خانواده سرکوب شده و خود را حقیر و ناچیز می‌داند همواره گرفتار وحشت و نگرانی است، از خائف است از این که مبادا زن و مرد جامعه مانند پدر و مادرش با وی رفتار کنند و مورد اهانت و تحقیرش قرار دهند و بین مردم خجلت زده و شرمسارش نمایند. او برای مصون ماندن از تعرض دیگران پیشدستی می‌کند و از ترس در مقابل هر کسی خضوع و تواضع می‌نماید و بدین وسیله حقارت درونی خود را می‌پوشاند و خویشتن را از توهین احتمالی آنان برکنار نگاه می‌دارد. چنین تواضعی حاکی از تعالی روانی و فضیلت اخلاقی متواضع نیست، بلکه این خود یک نوع ذلت نفس و زبونی است که به این صورت درآمده و ریشه آن ترس و حقارت است. خاطرات تلخ ۲. فقر و تنگدستی پدر و مادر از عواملی است که باعث سرافکنندگی و حقارت کودک می‌شود. کسانی که در طفولیت با شرایط سخت مالی رشد کرده‌اند، در باطن خود یک نوع عقب‌ماندگی و ضعف احساس می‌نمایند. این خاطره از ضمیر آنان محو نمی‌شود و تا پایان عمر باقی می‌ماند. بعضی از آنها که بر اثر لیاقت و شایستگی و در پرتو کار و کوشش به مدارج کمال نایل شده‌اند و شخصیت مستقلی به دست آورده‌اند آن خاطره را نادیده می‌گیرند و خود را عز و احترام زندگی می‌کنند، ولی آنهایی که بر اثر تنبلی یا ناامیدی تن به زحمت و فعالیت نداده‌اند یا نتوانسته‌اند آن خاطره ناگوار را فراموش کنند، همواره اسیر حقارت و ضعف روانی هستند. اینان در مقابل سرمایه‌داران خود را کوچک و حقیر می‌بینند و بی‌اختیار در برابر آن‌ها سر تعظیم فرود می‌آورند و با خضوع و فروتنی مراتب ضعف خویش را آشکار می‌کنند. ((کودکانی هستند که در کی خانواده فقیر و محقری به دنیا آمده‌اند و با این که ممکن است (و اکثراً این طور است) در سراسر دوران طفولیت مورد مهربانی و شفقت و تربیت و تعلیم صحیح والدین خود باشند، ولی بعدها کعبه مرحله بلوغ و رشد رسیدند ممکن است از یادآوری دوران گذشته و وضع حقارآمیز خانوادگی و طبقاتی خویش دچار شرمساری و حقارت روحی گردند. این دسته از مردم هنگام برخورد با کسانی که از آنها بالاترند احساس کوچکی و زبونی می‌کنند و هنگام برخورد با کسانی که از آنها بالاترند احساس کوچکی و زبونی می‌کنند و هنگام برخورد با افراد متمول و متعین احساس حقارت می‌نمایند.)) (۴۸۷) اسلام به آن فرومایگانی که شخصیت خویش را در مقابل ثروتمندان می‌بازند و آن‌ها را به علت سرمایه‌داری احترام می‌کنند، سخت بدبین است. ((قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لعن الله من اکرم الغنی لغناه.)) (۴۸۸) رسول اکرم می‌فرمود: از رحمت الهی دور با آن کسی که سرمایه‌داری را به علت ثروتش تکریم و احترام نماید. فقرای با شخصیت در صدر اسلام بیشتر پیروان رسول اکرم فقرا و مردمان بی‌بضاعت بودند. تربیت آسمانی قرآن شریف به قدری آنان را عزیزالنفوس و با شخصیت بار آورده بود که با وجود ضعف مالی و تهیدستی، در مقابل ثروت خود را نمی‌باختند و در برابر ثروتمندان خضوع نمی‌کردند و هرگز تن به ذلت و خواری نمی‌دادند. امام صادق (ع) می‌فرمود: ثروتمندی به محضر حضرت رسول اکرم آمد و سپس مرد بی‌بضاعتی شرفیاب شد و پهلوی او نشست. سرمایه‌دار لباس خود را جمع کرد. پیغمبر اکرم که ناظر این عمل بود از او پرسید: ((ترسیدی که فقر او با تو تماسی پیدا کند؟)) جواب داد: ((نه.)) - ((ترسیدی که قسمتی از ثروت تو به او برسد؟)) جواب داد: ((نه.)) - ترسیدی که لباس آلوده شود؟)) گفت: ((نه.)) فرمود: ((پس چرا لباست را جمع کردی؟)) عرض کرد: ((یا رسول الله



ثروتی که قرین من و رفیق روز و شب من است مرا از واقع بینی بازداشته است، قبیح را در نظر من زیبا جلوه می دهد و خوبی ها بد می نمایند. به جبران این عمل ناروا من نصف ثروت خود را مجانی به او واگذار می کنم.)) (( فقال رسول الله للمعسر: اتقبل؟ قال لا الرجل: و لم؟ قال اخاف ان یدخلنی مادخلک.)) (۴۸۹) رسول اکرم (ص) به مرد فقیر فرمود: آیا این انتقال را قبول می کنی؟ عرض کرد: نه. مرد ثروتمند از او پرسید چرا؟ جواب داد: می ترسم بر اثر ثروت به آن حالت بد نفسانی که تو گرفتار شده ای من نیز گرفتار شوم. نارسایی علمی ۳. کسی که می خواهد خود را در ردیف مردان دانشمند و عالم به حساب بیاورد ولی از نظر علمی ضعیف و کم سرمایه است، در خود احساس نارسایی و حقارت می کند. برای پنهان داشتن ضعف درونی و جبران نقص خود به وسایلی متوسل می شود. گاهی به گفتار دانشمندان تکیه می کند و از زبان دیگران سخن می گوید. ((این مرد از سالهای پیش عضو مجمعی است که بیشتر افراد آن از مردم روشنفکر تشکیل یافته است. او نیز مرد باهوش و شریفی است اما تحصیلات عالی ندارد. هر بار که در برابر همکارانش آغاز سخن می کند به جای این که عقیده شخصی خویش را بیان دارد. از این نویسنده و آن نویسنده نام می برد و بدنی ترتیب همیشه کلامش را این گونه آغاز می کند: ((من تذکر پل والری را در کتاب نگاه هایی بر سراسر جهان به یاد شما می آورم)) یا ((من به آسانی عقیده نیکلابردیف را در رساله تفکراتی درباره هستی می پذیرم. برای چه او به این وسایل دست می زند؟ نخست به علت یک نوع احساس حقارت و عقب ماندگی که هر دم در باطن وی زمزمه می کند: عقاید شخصی خود را ابراز مکن، گفته های بزرگان را شهاد بیاورد. و دیگر آن که همین کمپلکس او را وادار می کند که خود را به رفقای روشنفکر نشان بده، آن قدر که آنها تصور می کنند تو از ایشان عقب مانده تر نیستی. بگذار بفهمند که تو هم آثار فلاسفه را خوانده ای.)) (۴۹۰) گاهی از راه فروتنی و چاپلوسی وارد می شود و در برابر دیگران آن قدر خضوع و ادب می ند که آنان ماخوذ به حیا می شوند و خجالت می کشند به چنین مرد مودب و خلیقی بگویند سواد نداری.

### معلمین نالایق

مصیبت بالاتر وقتی است که چنین انسان ضعیف و کم سواد بخواد کرسی تدریسی را اشغال کند و برای محصلین درس بگوید. برای این که شخصیت خود را در مقابل شاگردان حفظ کند و مورد تحقیر آنان واقع نشود یا باید در کلاس آن قدر متکبر و خشن باشد که هیچ یک از شاگردان از ترس جرات نداشته باشند به او بگویند معلومات شما نارساست و نمی توانید در س بگویند یا باید آن قدر فروتنی و تواضع نماید و به شاگردان احترام کند که آنها نفص علمی او را نادیده بگیرند و به زبان نیاورند. ترس نهانی چنین فروتنی و تواضعی را نمی توان از صفات حمیده و خلیقات پسندیده به حساب آورد، بلکه این خود یک نوع خواری و فرومایگی است و منشا آن حقارت و ترس نهانی متواضع است. او خواسته است با نداشتن سرمایه دانش خود را عالم وانمود کند و با عدم لیاقت علمی کرسی تدریس را اشغال نماید، لذا به این ذلت و زبونی تن داده است! ((عن ابی عبدالله علیه السلام: لاینبغی للمومن ان یدل نفسه. قلت بما یدل نفسه؟ قال یدخل فیما یتغذر منه.)) (۴۹۱) امام صادق (ع) فرموده است: شایسته نیست مومن خویش را ذلیل و خوار نماید. راوی سوال می کند: چگونه خود را ذلیل می کند؟ حضرت در جواب فرمود: در امری مداخله می نماید که شایسته آن نیست و سرانجام باید از آن عذر بخواهد. ((و عنه علیه السلام: لاینبغی للمومن ان یدل نفسه. قیل له و کیف یدل نفسه؟ قال یتعرض لما لایطیق.)) (۴۹۲) و نیز فرموده است: سزاوار نیست مرد با ایمان موجبات خواری و ذلت خود را فراهم نماید. عرض شد: چگونه آدمی باعث خواری خود می شود؟ فرمود: با کاری دست می زند که قدرت و طاقت انجام آن را ندارد. ((عن ابی جعفر علیه السلام قال: بئس العبد عبد له رغبه تذلّه.)) (۴۹۳) امام صادق (ع) فرمود: بد آدمی است آن کسی که در خویشتن میلی را بیورد که در راه رسیدن به آن دچار ذلت و خواری شود. اگر چنین انسانی حد واقعی خود را بشناسد و از اندازه خویش تجاوز ننماید، هرگز عزت و نفس و شرف انسانی خود را در معرض معامله قرار نمی دهد و با فروتنی های تملق آمیز،

خویشتن را ذلیل و خوار نمی نماید. وجدان گناهکاران ۴. گناهکاری و عصیان، یکی دیگر از عوامل احساس پستی و حقارت است. کسی که مرتکب معصیت هایی شده و پرده احترام قانون را دریده است، همواره در فشار شکنجه های وجدان اخلاقی است و خویشتن را انسانی پلید و آلوده می بیند. گناهکار کوشش می کند که معاصی خود را در ضمیر مخفی خویش دفن نماید و صحنه های شرم آور آن ها را به دست فراموشی بسپارد، ولی وجدان اخلاقی، گناهکار را آرام نمی گذارد و با سرزنش های مداوم خود می کوشد که گناهان را در خاطر وی زنده و محفوظ نگاه دارد و او را رنج و عذاب دهد. ((اگر انسان می توانست احساسات خود را نسبت به هر یک از عقده های روحی با دوستی در میان بگذارد یا اقلا خود را به قبول آن راضی کند، دیگر از صورت عقده خارج می شد و مانند هزاران اندیشه ای که در مغز می گذرد آن هم بیه دست فراموشی سپرده می شد و هرگز مایه رنج و آزار صاحبش را فراهم نمی ساخت. ولی وقتی که چنین احساسی در محفظه مغز سرکوفته ماند، همیشه میان این عقده و صاحبش دعوا و کشمکش جریان دارد. یعنی صاحبش می خواهد آن را پیوسته عقب زده، به حفره ضمیر ناآگاه براند، ولی او می خواهد از مخفی گاه ضمیر ناآگاه خارج شده و بر سطح ضمیر آگاه نمایان گردد.)) (۴۹۴) گناه و احساس حقارت شرمساری و حقارتی که بر اثر گناه دامنگیر گناهکار می شود او را پست و زبون می کند و به شخصیت و استقلال وی ضربه می زند. گناهکار هر قدر قوی النفس و با اراده باشد، بر اثر معصیت زبرون ناتوان می شود. گناهکار می کوشد تا از راه خودسازی و تصنع ضعف روانی خویش را بپوشاند و خود را قوی و نیرومند جلوه دهد، ولی شکست های روحی و انفعال های باطن او، خواه ناخواه از خلال اعمال و اقوالش خودنمایی می کند و ناتوانی او را آشکار می سازد. ((ما خاطرات رنجه کننده و شرم آور را در شعور باطن خود پنهان و فراموش می کنیم تا از ایذا و آزارشان در امان باشیم، ولی آن خاطرات علی رغم ما در افکار و کردارمان نفوذ و دخالت تام دارند و ما از آن بی خبریم و چه بسا که چون از علل رفتار خود خبر نداریم، از کرده پشیمان می شویم و از کردار خود متحیر که چرا چنین عملی از ما سر زد، با چنان کلمه ای به زبانمان آمد. خاطرات مدفون هرگز نمی میرند و از قدرت خود چیزی از دست نمی دهند، همواره رفتار ما را به میل خود وامی دارند.)) (۴۹۵) تواضع بر اثر گناه زبونی و پستی روانی بعضی از گناهکاران از فروتنی های ذلت آمیزشان به خوبی مشهود است. اینان برای پوشانیدن لکه های معاصی خویش نسبت به مردم، خضوع و تواضع می کنند و مراتب فرومایگی خود را به صورت ادب و احترام به دیگران آشکار می سازند. کارمندانی که در انجام وظایف اداری از مردم رشوه می گیرند و به این گناه بزرگ آلوده هستند اغلب مردمانی متواضع و خوش سلوک رفتار می کنند و کلماتی نظیر چاکرم، بنده ام، اطاعت می شود، در اختیار شما هستم، هر چه بفرماییم، از آنها بسیار شنیده می شود. بدون تردید، چنین تواضعی که منشاء روانی آن پلیدی گناه و ترس رسوایی است نه تنها ارزش اخلاقی ندارد، بلکه دلیل زبونی و فرومایگی متواضع و یکی از اقسام تن به ذلت دادن است. خواری ناپاکان ناپاک زندگی کردن و به گناه آلوده شدن یکی از بزرگ ترین عوامل خواری و ذلت است. کسانی که می خواهند با شرافت و عزت نفس زندگی کنند و دچار حقارت و زبونی نشوند، باید از گناه اجتناب کنند و به هیچ صورت دامن خود را به معصیت آلوده ننمایند. ((قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من اراد ان یکون اعز الناس فلیتق اللع عزوجل.)) (۴۹۶) رسول اکرم (ص) فرموده است: آن کس که می خواهد عزیزترین مردم باشد باید از گناه اجتناب نماید و به تقوا و پرهیزکاری بگراید. ((قال علی علیه السلام: من سره الغنی بلامال و العز بلاسلطان و الکثرة بلاعشیره فلیخرج من ذل معصیه الله سبحانه الی عز طاعته.)) (۴۹۷) علی (ع) فرمود: آن کس که دوست دارد بدون ثروت غنی باشد و بدون سلطنت عزیز باشد و بدون عشیره و خانواده تنها نباشد، البته باید از ذلت گناهکاری خارج گردد و به محیط عز اطاعت الهی وارد شود. ((عن ابی عبدالله علیه السلام قال: اوصیکم بتقوی الله و لاتحملوا الناس علی اکتافکم فتذلوا.)) (۴۹۸) امام صادق (ع) می فرمود: به شما سفارش می کنم پرهیزکار باشید و با ارتکاب گناه، مردم را بر خود مسلط نکنید و خویشتن را دچار ذلت و خواری ننمایید. اشخاص بی کفایت ۵. گاهی اشخاص بی کفایت و نالایق به مقامی می رسند که شایسته آن نیستند. مردم توجه و باهوش

از اطاعت این قبیل زمامداران سر باز می‌زنند و در برابر آنان تمکین نمی‌نمایند. (( قال الصادق علیه السلام : من طلب الرئاسة بغیر حق حرم الطاعة له بحق . )) (۴۹۹) امام صادق (ع) فرمود: کسی که بدون حق و صلاحیت خواستار ریاست باشد باید به حق و درستی از اطاعت مردم محروم بماند. اینان که از طرفی در خود احساس ضعف و کمبود می‌کنند و خویشتر را برای آن مقام کوچک می‌دانند و از طرف دیگر حب ریاست نمی‌گذارد به نقص و نارسایی خویش اعتراف کنند و از آن کارکناره‌گیری نمایند، برای پنهان نگاهداشتن ضعف خود و حفظ کرسی ریاست، به کارهای مختلفی دست می‌زنند. ((خصوصیات و علائم دیگری از عقده حقارت سراغ داریم که می‌توان گفت جنبه مثبت دارند. بدین معنی که شخص احساس حقارت و زبونی می‌کند و بالنتیجه می‌کوشد تا برای رفع آن کاری بکند. در اصطلاح روان‌شناسی مجموع فعالیت‌هایی را که چنین شخصی در این مورد می‌کند عمل جبرانی می‌گویند، ولی متأسفانه این عمل چون در طریق صواب نیست عمل جبرانی کاذب است. این عمل در حقیقت برای پوشش. اختفای یک حس درونی است که آن را باید احساس بی‌کفایتی و نارسایی نامید. )) (۵۰۰) خشونت با زیردستان این فرمانروایان نالایق گاهی یا عمومی مردم، به خصوص نسبت به ضعیفا و زیردستان، مستبدانه رفتار می‌کنند و به وسیله خشونت و تندی و احیانا بدزبانی و هتاک، نارسایی و بی‌لیاقتی خود را پنهان نگاه می‌دارند و با ترساندن مردم مقام خود را حفظ می‌کنند و آنان را به اطاعت وادار می‌نمایند. گاهی از در فروتنی و چاپلوسی وارد می‌شوند، نسبت به مردم عادی و زیردستان ادب و تواضع می‌کنند و در برابر کسانی که مقام بالاتری دارند تملق می‌گویند و با این فرومایگی و رفتار ذلت‌آمیز، نقایص خود را پنهان و مقام خویشتر را از تعرض دیگران مصون نگاه می‌دارند. کسانی که به این ذلت‌ها و زبونی‌ها تن می‌دهند و عز و شرف انسانی را به چند روز ریاست می‌فرشند، مردم پست و فرومایه‌ای هستند و در این معامله ضرر می‌کنند. (( قال علی علیه السلام : ساعة ذل لا تنفی بعز الدهر . )) (۵۰۱) علی (ع) می‌فرمود: یک ساعت ذلت و خواری با عزت تمام روزگار برابری نمی‌کند. تملق و چاپلوسی این فرومایگان پست که برای حفظ مقام خود تن به ذلت و زبونی می‌دهند و زبان به تملق و چاپلوسی می‌گشایند، نه تنها با این عمل به خود ستم می‌کنند و عز و شرف انسانی خویش را از کف می‌دهند، بلکه به مردم نیز ستم می‌کنند و آنان را به راه تیره روزی و بدبختی سوق می‌دهند. (( قال رسول الله صلی الله علیه و آله : اذا ساد القوم فاسقهم و كان زعيم القوم اذلهم و اکرم الرجل الفاسق فلينتظر البلاء . )) (۵۰۲) رسول اکرم (ص) می‌فرمود: وقتی گناهکاران سرور مردم شوند و فرومایگان پست رؤسای مردم باشند و در جامعه به بدکاران احترام شود، باید در آن جا منتظر بلا و بدبختی بود. (( عن علی علیه السلام : اذا ساد السفلى خاب الامل . )) (۵۰۳) علی علیه السلام فرمود: موقعی که فرومایگان در بین مردم سروری و بزرگی به دست آورند، آرزوی خوشبختی و سعادت آن جامعه از میان می‌رود و درهای ترقی و تعالی به روی مردم بسته می‌شود. (( و عنه علیه السلام : زوال الدول باصطناع السفلى . )) (۵۰۴) و نیز فرموده است: کارهای بزرگ را به مردم پست و فرومایه سپردن باعث زوال دولت هاست. فروتنی‌های تملق‌آمیز مردان نالایق که بنده مقام و ریاست هستند، ناشی از ضعف درونی و حقارت باطنی آن‌هاست. هرگز چنین تواضعی را نمی‌توان به حساب فضیلت اخلاقی و تعالی روانی گذارد، بلکه این تواضع حاکی از زبونی نفس و راه تن به ذلت و خواری دادن است.

### مردان با شخصیت

مردان با شرف، مستقل و عزیزالنفس، موقعی که روی شایستگی و لیاقت مقام بزرگی را عهده دار شوند، در کمالی قدرت و اعتماد به نفس انجام وظیفه می‌کنند. تملق و چاپلوسی، پستی و زبونی، در روان پاک آنان راه ندارد و در حساس‌ترین مواقع شخصیت خود را نمی‌بازند و به خواری و فرومایگی تن نمی‌دهند. (( قال علی علیه السلام : ذوا الشرف لا تبطره منزلة نالها و ان عظمت كالجبلى الذی لا ترعزه الريح . )) (۵۰۵) علی (ع) می‌فرمود: مرد با شرف اگر در جامعه به بزرگترین مقام و پایه نایل

شود، هرگز خود را نمی‌بازد و از مسیر فضیلت خارج نمی‌شود. او مانند کوه پا برجاست که وزش بادها قادر نیست به حرکتش در آورد و متزلزلش نماید. خواجه ابو منصور، وزیر سلطان طغرل، مردی بود دانا و لایق، قوی النفس، و با شخصیت خدا پرست و درستکار. او در انجام وظایف دینی مراقبت کامل داشت. معمولاً همه روزه پس از ادای فریضه صبح مدتی روی سجاده می‌نشست و ادعیه و اذکاری، می‌خواند. پس از آن که آفتاب طلوع می‌کرد جامه وزارت می‌پوشید و به دربار می‌رفت. روزی سلطان طغرل وزیر را قبل از طلوع آفتاب احضار کرد. مأمورین به منزل وی رفتند و او را در حال خواندن دعا دیدند. امر پادشاه را ابلاغ نمودند، ولی وزیر به گفته آنان توجهی نکرد همچنان و به خواندن ادعیه ادامه داد. مأمورین بی‌اعتنایی او را بهانه کردند و به عرض رساندند که وزیر نسبت به اوامر پادشاه احترام نمی‌کند و با این سخنان طغرل را به سختی خشمگین کردند. وزیر پس از فراغت از عبادت سوار شد و به دربار آمد. به محض ورود شاه با تندی به وی گفت: ((چرا دیر آمدی؟)) وزیر با ایمان وزیر در کمال قوت نفس و اطمینان خاطر عرض کرد: ((ای پادشاه، من بنده خداوندم و چاکر سلطان طغرل. تا از بندگی خدا فارغ نشوم نمی‌توانم به وظایف چاکری پادشاه قیام نمایم.)) گفتار محکم و پر از حقیقت وزیر، شاه را سخت تحت تأثیر قرار داد و دیه اش را اشک آلود کرد. به وزیر آفرین گفت و سفارش کرد که همواره به این روش ادامه بده و بندگی خدا را بر چاکری ما مقدم بدار تا از برکت آن امور کشور همواره بر نظم صحیح استوار بماند. (۵۰۶) شخصیت ارزنده مردان با اراده و متکی به نفس، از خلال منطق قاطع و بیان بی‌تردیدشان به خوبی مشهود است، همان‌طور که زبونی و فرومایگی مردم به شخصیت را از بیانات متزلزل و تملق آمیزشان به آسانی می‌توان تشخیص داد. ((قال علی علیه السلام: بیان الرجل ینیء عن قوة جناحه.)) (۵۰۷) علی (ع) فرموده است: بیان هر انسانی حاکی از مراتب قوت نفس و درجه نیروی روانی اوست. پنهان کردن حقارت از این چند موردی که به عرض رسید روشن شد که در بعضی از مواقع اسیران عقده حقارت و کسانی که در ضمیر خود احساس ضعف و پستی می‌کنند به پناه تواضع می‌روند و با فروتنی‌ها ذلت آمیز، حقارت باطنی خویش را پنهان نگاه می‌دارند. این قبیل فروتنی‌ها که عکس العمل عقده حقارت است، کوچک‌ترین ارزش تربیتی و اخلاقی ندارد، بلکه دلیل بر زبونی و فرومایگی متواضع است. این فروتنی‌ها از نظر دینی و علمی رذیلتی است به صورت فضیلت، و پستی و انحطاطی است به شکل کمال اخلاقی انسانی. است تواضع را از صفات حمیده و سجایای پسندیده شناخته است و متواضع را مورد تکریم و احترام قرار می‌دهد، ولی به کسانی که در لباس تواضع تن به ذلت و خواری می‌دهند و به نام ادب و فروتنی، شخصیت انسانی خویش را لگدکوب می‌کنند جدا بدین و از آنان متنفر است. شرط اساسی تواضع اطمینان روحی و استقلال روانی متواضع است. همان‌طور که در ابتدای سخن عرض کردم، علی (ع) در ضمن حدیثی به این نکته تصریح فرموده است: ((نفسه اصلب من الصلء و هو اذل من العبد.)) روح متواضعین با ایمان از سنگ سخت محکم تر است، ولی در رفتار با مردم از غلامان زر خرید افتاده تر و خاضع ترند. متواضع کسی است که بدون ترس و طمع و تنها به منظور انجام وظیفه انسانی به مردم تواضع کند. متواضع کسی است که فروتنی اش ناشی از تعالی روانی و تکامل اخلاقی باشد. کسانی که به علت احساس پستی و حقارت نسبت به مردم تواضع می‌کنند، آنان بر اثر نقص، نارسایی، ریاست طلبی، طمع، و خلاصه یک نوع ضعف درونی فروتنی می‌نمایند، نه تنها، با این عمل کسب فضیلتی نمی‌کنند، بلکه این اظهار خضوع و کوچکی ریشه خواری و ذلت نفس را در ضمیر آن‌ها محکم می‌نماید و آنان را به بیماری فرومایگی و زبونی مبتلا می‌کند. اجتناب از ذلت به موجب اخباری که امروز به عرض رساندم و روایت دیگری که از اولیای گرامی اسلام رسیده و در کتب حدیث آمده است: حفظ عزت و شرافت و اجتناب از زبونی و ذلت یکی از مهم‌ترین وظایف قطعی و غیر قابل تخلف مسلمین است هیچ مسلمانی حق ندارد موجبات خواری و ذلت خود را فراهم نماید و زیر بار پستی و زبونی برود. فروتنی‌های ذلت آمیز، تواضع‌های خوار کننده، چاپلوسی‌ها، تملق‌ها، که منافی با آزادگی و شرافت نفس است در اسلام ممنوع شناخته شده و ملین موظفند از آن‌ها اجتناب نمایند. بزرگ‌ترین مراتب بندگی و تذلل، بالاترین درجه جزع و تضرع باید در مقابل خداوند بزرگ

باشد و بس، خداوندی که همه آفریده وی هستند و بنده واقعی او کوچکی و ذلت، خضوع و انکسار، فقط در پیشگاه مقدس او شایسته است. فراگرفتن علم موردی که تا اندازه ای فروتنی ها روا شناخته شده و اولیای اسلام برای حفظ مصلحت بزرگ تری آن را اجازه داده اند، خضوع و تملق مردمان جاهل در برابر علما و دانشمندان به منظور فراگرفتن علم و دانش است برای این که محصلین جوان به ارزش علم و لزوم تواضع و خضوع در برابر عالم را بهتر متوجه شوند و بیش از پیش به فرا گرفتن دانش همت گمارند، در پایان بحص امروز چند جمله ای در این باره به عرض می رسانم: کسانی که درست تحصیل نکرده و به خوبی درس نخوانده اند و با مردمان عالم آمیزش دارند، به علت کم سوادى در خود احساس حقارت و کمبود می کنند و خویشان را نسبت به دیگران ضعیف و کوچک می بینند، و از این که قادر نیستند با آنان عالمانه صحبت کنند زنجیده خاطر و متاثرند. بعضی از این افراد به علت خود پسندی حاضر نیستند به ناتوانی علمی و کم سوادى خود اعتراف نمایند کوشش. شش می کنند حتی المقدور حقارت خود را پنهان نگاه دارند و برای این که خویش را عالم جلوه دهند و کمبودهای واقعی خود را جبران نمایند، گاهی به اعمال کودکانه و خودنمایی های خجالت آوری دست می زنند. اعمال تصنعی ((کسی که با لهجه تصنعی یا به طور کتابی و لفظ قلم حرف می زند در همین ردیف است نمونه این آدم را می توان میان کسانی یافت که در خانواده های حقیری به دنیا آمده اند یا تعلیم و تربیت محدودی داشته اند و برای جبران این نقیصه می کوشند تا با ابتکار لهجه ای تصنعی یا استعمال کلمات غلیظ، خود را جزو طبقه فهمیده و روشنفکر قلمداد نمایند این قبیل افراد جابه جا در گفتار خود به استعاره های ادبی یا کلمات خارجی یا نقل قول های معروف متشبث می شوند که شنونده تصور کند به زبان های خارجی و گنجینه ای علمی و ادبی دنیا هم تسلط دارند.)) (۵۰۸)

راه جبران واقعی این نارسایی درس خواندن و به تحصیل ادامه دادن است و این کار احتیاج به شجاعت و صراحت دارد او باید قولاً و عملاً به نارسایی و نقص معلومات خود اعتراف نماید او باید با واقع بینی خویشان را از صف فضلا و دانشمندان خارج کند او باید حد خود را به درستی بشناسد و لاف زنی و بلند پروازی را ترک گوید او باید در برابر استاد زانوی تعلیم به زمین بزند و به ذلت شاگردی تن دردهد او باید در مقابل معلم خود تواضع و خضوع نماید و اگر لازم باشد تملق بگوید و التماس کند. هر که ز آموختن ندارد ننگ گل بر آرد ز خار و لعل ز سنگ وانکه دانش نباشد! روزی ننگ دارد ز دانش آموزی اسلام با این خضوع و تذلل، با این فروتنی و تملق، مواقع است، زیرا بر اثر آن علمی به دست می آید که مایه بزرگ ترین عزت و افتخار است او در این معامله نه تنها ضرر نمی کند، بلکه بهترین و بزرگ ترین سود نصیبش می شود و به مدارج عالیّه دانش نائل می گردد.)) (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من لم یصبر علی ذلّ التعلّم ساعةً بقی فی ذلّ الجهل ابداً.)) (۵۰۹) ذلت نادانی رسول اکرم (ص) می فرمود: آن کس که ساعتی به ذلت علم آموزی تن ندهد در همه عمر گرفتار ذلت و خواری جهل خواهد بود. طلب کردن علم از آن است فرض که بی علم کس را به حق راه نیست کسی ننگ دارد از آموختن که از ننگ نادانی آگاه نیست ((عن علی بن موسی الرضا علیه السلام قال: العلم خزائن و مفاتیحه السؤال.)) (۵۱۰) حضرت رضا(ع) می فرمود: علم گنجینه های کمال است و کلیدهای آن گنجینه ها پرسش کردن است. امید عافیت آنکه بود موافق عقل که نبض را به طبیعت شناس بنمایی پرس آن چه ندانی که ذل پرسیدن دلیل راه تو باشد به عز دانایی ((قال علی علیه السلام: لیس من اخلاق المؤمن من اللّمق و لا الحسد الا فی طلب العلم.)) (۵۱۱) علی(ع) فرموده است: تملق گفتن و حسد بردن از خلقیات مردان با ایمان نیست مگر در راه فرا گرفتن علم و دانش. تملق بجا ملاحظه می کنید که در این روایات اولیای اسلام مردم را برای فرا گرفتن دانش تا چه پایه تشویق کرده اند. با آن که در آیین اسلام عز و شرف مسلمین و اجتناب از هر خواری و ذلتی مورد کمال توجه است، ولی در راه تحصیل علم تملق استاد و تن دادن به ذلت تعلم و سؤال جایز و روا شناخته شده و این خود بزرگ ترین احترام به مقام علم و عالم و تعلیم است. شرف علم کسی که از حقارت و پستی جهل متنفر است و می خواهد به عز و شرف علم نایل گردد، کسی که مایل است به خزاین دانش راه پیدا کند و از گوهرهای درخشان آن نصیبی داشته باشد، باید فکر خودپسندی و خیره سری را از صفحه خاطر بزاید، باید حقارت

شاگردی کردن را بپذیرد و با ذلت تعلیم بسازد، باید به خواری سؤال تن در دهد و از فروتنی در برابر استاد و تملق گوی او مضایقه نماید و این تنهاراه صحیح جبران حقارت نادانی است. نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد خیره سری را تو چون می کنی اختر خویش را بد مدا را از فلک چشم نیک اختر را درخت تو گریار دانش بگیرد به زیر آوری چرخ نیلوفری را

## درمان نگرانی و حقارت

### درمان نگرانی و حقارت

(( قال الله الظیم فی کتابه : ((ادفع بالتی هی احسن السیئه نحن اعلم بما یصفون )))) (۵۱۲) تشویق خاطر و ناراحتی فکر در زندگی بشر یکی از بزرگ ترین عوامل تیره روزی و بدبختی است. کسانی که بر اثر ترس، حقارت، شکست، ناامیدی، ضعف، نارسایی و نظایر اینها نگران و مضطربند و از احساس آن حالات روانی همواره رنج می برند اگر به فکر درمان خویش نباشند و خود را از فشارهای سنگین و طاقت فرسای روحی خلاص نکنند، زندگی بر آنان تلخ و غیر قابل تحمل خواهد بود و ممکن است سرانجام به عوارض گوناگونی دچار شوند. در سخنرانی های چند روز اخیر پاره ای از علل پیدایش نگرانی های روحی و عقده حقارت را توضیح دادم و همچنین قسمتی از عکس العمل هایی را که بعضی مبتلایان به احساس حقارت از خود نشان می دهند بیان نمودم. در گفتار امروزه به اختصار پیرامون دو موضوع بحث می کنم: اول. درباره عوارض و خطرات ناشی از احساس نگرانی. دوم. در اطراف درمان آن از نظر دینی و علمی. اتحاد نفس و بدن اول. نفس و بدن به قدری با یکدیگر مرتبط و متحدند که حالات نیک و بد هر یک در دیگری اثر می گذارد و این مطلب مورد قبول کلیه دانشمندان دیروز و امروز جهان است. بدن آدمی تحت تاءثیر حالات روان است و روان نیز تحت تاءثیر حالات بدن است. کسی که دچار نگرانی و تشویق خاطر است و در ضمیر خود احساس ناراحتی و بی قراری می کند خواه ناخواه این حالات روانی آثار نامطلوبی روی بدن او می گذارد و جسم وی را از مسیر سلامت و اعتدال منحرف می کند. دل چو آرام نباشد ز تن آرام نخواه - باده صاف از نبود روشنی از جام مخواه روشنایی زشت و تیرگی از روز مجوی شادمانی ز غم و پختگی از خام مخواه در تحقیقات علمی دانشمندان جهان ثابت شده است که یک قسمت قابل ملاحظه از بیماری های نواحی مختلف بدن ناشی از هیجان های روحی و نگرانی های روانی است. برای درمان اساسی این قبیل بیماران لازم است در درجه اول به ریشه مرض توجه شود و قبل از معالجات پزشکی داروی باید با نگرانی ها و بی قرارهای جان مبارزه کرد و آن ها را از صفحه خاطر بیمار بر طرف نمود. دلیل کارنگی روان شناسی مشهور آمریکایی، از قول چند نفر دانشمند متخصص، پاره ای از بیماری های جسمی را که ممکن است از اضطراب نفس و نگرانی سرچشمه بگیرد و در کتاب خود آورده که عبارات آن را عینا در این جا نقل می کنیم: عوارض نگرانی ((چند سال قبل ایام مرخصی خود را به اتفاق دکتر ۱ - گوپر که رئیس بیمارستان های راه آهن سانتافیاست در سیر و گردش ایالت تکزاس گذارندم. یک روز که با هم درباره نگرانی صحبت می کردیم، دکتر مزبور گفت، هفتاد درصد از بیمارانی که به پزشکان مراجعه می کند در صورتی که خویشان را از قید ترس و نگرانی آزاد سازند می توانند شخصا خود را معالجه کنند، از جمله می توان سوء هاضمه عصبی، بعضی از زخم های معده، اختلالات قلبی، مرض بی خوابی، بعضی سردردها، و چند نوع را از آن طبقه دانست. دکتر ژوزف مونتاکو مؤلف کتاب اختلالات عصبی معده نیز نظیر همین را می گوید، آن چه می خوردید باعث قرحه معده نمی شود، بلکه آن چه شما را می خورد - موجب پیدایش این زخم است. دکتر د- الواریز که در کلینیک مایو کار می کند می گوید: شدت و ضعف زخم های معده اغلب نسبت مستقیم با شدت و ضعف درجه هیجانان درونی دارد. این گفته متکی به آزمایش و مطالعه در پانزده هزار بیماری است که برای اختلالات معده به کلینیک مایو مراجعه کرده اند و چهار پنجم آن ها هیچ گونه اساس و علت طبی برای بیماری معده خود

نداشتند. ترس، نگرانی، حسد، خودپسندی فوق العاده، عدم لیاقت در سازش با محیط، اکثرا علل مؤثر بیماری های معده و زخم های آن می باشد. زخم معده باعث مرگ شماس و مطابق مندرجات مجله لایف در بین امراض مهم و خطرناک رتبه دهم را حایز است. برادران مایو که کلینیک آن ها معروفیت فراوان دارد اعلام داشته اند که نصف بیشتر تخته‌خواب های بیمارستان ها را کسانی اشغال کرده اند که گرفتار ناراحتی عصبی می باشند. مرض آن ها از فساد و خرابی اعصابشان نیست، بلکه از هیجان های درونی، محرومیت، تشویق، نگرانی، ترس، عدم موفقیت، ناامیدی، سرچشمه می گیرد. تلفات بیماری های روحی تلفات ناشی از بیماری های روحی با سرعت فلاکت باری رو به تزاید می رود. گزارش های پزشکان حاکی است که از هر بیست نفر ساکنین فعلی آمریکا یک نفر قسمتی ز عمرش را در بیمارستان امراض روحی خود گذارند و یک ششم جوانانی که برای شرکت در جنگ جهانگیر دو به زیر پرچم خوانده شدند، به علت نقایص فکری و روحی از خدمت معاف گردیدند. علت جنون و دیوانگی چیست؟ هیچ کس به درستی از آن اطلاع ندارد، ولی آن چه مسلم است در بعضی موارد ترس و نگرانی عامل مؤثری برای جنون می باشد. هم اکنون روی میزم کتابی از دکتر ادوارد پودولسکی تحت عنوان جلو نگرانی را بگیرد و سالم و راحت زندگی کن قرار دارد که فصول بر جسته آن از این قرار است: نگرانی با قلب چه می کند؟ فشار خون از نگرانی به وجود می آید، رماتیسم ممکن است از نگرانی باشد، نگرانی چگونه معده شما را ضعیف می کند؟ نگرانی و غدد درقی، مرض قند از نگرانی به وجود می آید. دکتر ویلیام ماک گونینگل در انجمن دانشمندان آمریکا اظهار داشت: نگرانی باعث خرابی و فساد دندان می شود و این طور نطق خود را ادامه داد: هیجان‌نا و احساساتی که مولد نگرانی ترس است باعث بر هم خوردن توازن کلسیم بدن شده و دندان را فساد می کند. نمی دانم در زندگی شخصی را که غده درقی اش بیش از اندازه کار می کند دیده اید، من چنین شخصی را دیده ام. این قبیل اشخاص پیوسته می لرزند و چون مرده از گور در آمده به نظر می رسند و شدت و ضعف آن بستگی به زیادی و کمی ترشحات دارد. قلب ضربانش سریع می گردد، تمام بدن در التهاب و هیجان است، اگر جلویش را نگیرند به زودی با مرگ هم آغوش خواهند شد. چندی قبل به اتفاق یکی از دوستان به این مرض گرفتار بود روانه فیلاذلفی شدیم تا به یکی از متخصصین معروف این مرض مراجعه کند. این دکتر که سی و هشت سال است به معالجه این قبیل بیماران اشتغال دارد. اولین سؤالی که از دوست من کرد این بود: چه اضطراب و ناراحتی فکری برای شما باعث این حالت شده است؟ و دوستم صریحا متوجه کرد که چنانچه نگرانی را از خود دور نکنید امراض خطرناک دیگری چون مرض قند، اختلالات قلبی، و زخم معده بر بیماری فعلی شما افزوده خواهد شد. ((۵۱۳)) نگرانی و بیماری جسم به موجب روایات بسیاری که رسیده است، اولیای بزرگوار اسلام به این امر مهم بهداشتی توجه کامل داشته و به پیروان خود خاطرنشان نموده اند که نگرانی، ترس، حسد، غصه، و خلاصه ناراحتی های درونی و هیجان های روحی باعث بیماری جسم و مایه ویرانی زندگی است. ((قال علی علیه السلام: اللهم ینذیب الجسد.)) (۵۱۴) علی (ع) می فرمود: آتش اندوه و غم بدن آدمی را می گدازد و مانند فلز مذابی آب می کند. فرسودگی بدن ((و عنه علیه السلام: اللهم نصف الهرم.)) (۵۱۵) و نیز فرموده است: اثر غصه و غم انسان نیرومند را ناتوان می کند و در جوانی او را فرسوده و نیمه پیر می سازد. ((عن امیرالمومنین علیه السلام: الحسد یفنی و الحقد یذری.)) (۵۱۶) حضرت امیر می فرمود، حسد جسم را فرتوت و فانی می کند و کینه توزی آدمی را افسرده می کند و سرانجام همه چیزش را بر باد می دهد. ((و عنه علی علیه السلام: الخائف لا عیش له.)) (۵۱۷) و همچنین فرموده است، آن کس که گرفتار ترس و وحشت است در زندگی آسایش خاطر ندارد. ((عن علی علیه السلام: الحزن یهدم الجسد.)) (۵۱۸) غم و اندوه تعادل جسم را بر هم می زند و بدن آدمی را ویران می کند. ((و عنه علیه السلام: المریب ابداء علیل.)) (۵۱۹) کسانی که همه چیز و همه کس را چشم تردید و بدگمانی نگاه می کنند همواره علیل و بیمارند. نتیجه آن که عقده ها، غصه ها، ترس ها، نگرانی ها و خلاصه ناراحتی های روحی و هیجان های درونی علاوه بر آن که باعث اختلال فکر و تشویش خاطرند، در بدن نیز آثار بدی دارند و مزاج را از صراط مستقیم صحت و اعتدال منحرف می

کنند و منشاء بیماری های مختلفی می شوند . مبارزه با نگرانی دوم . نگرانی های روحی و عقده های درونی که منشاء رنج های گوناگون جسم و جان است از نظر دینی و علمی درمان پذیر هستند و مبتلایان به این بیماری های روانی می توانند در پرتو اراده محکم و تصمیم قطعی خود را معالجه کنند و بر ناراحتی ها و بیقراری های خویش غلبه نمایند . ((قبل از هر چیز باید دانست که عقده حقارت یک درد بی علاجی نیست . عده ای از مردم توانسته اند به یکباره خود را از چنگ آن خلاص کنند . همچنان که بسیاری از مردان و زنان معروف جهان بر ضعف و نقص بدنی خود، که یکی از علل عمده پیدایش حس حقارت است ، غلبه کرده اند، همین غلبه بر ضعف بدنی آنها را در مبارزه حیاتی پیروز گردانیده است . )) (۵۲۰) تزکیه نفس باید به این نکته توجه داشت که درمان اساسی این قبیل بیماران با معالجات پزشکی و برنامه های داروئی میسر نیست . آنان که بیمار کینه و حسدند، بیمار ترس و حقارتند، گرفتار اندوه و اضطرابند، کسانی که ناخوشی آن ها را از نگرانی های باطنی خودشان سرچشمه گرفته و همواره جسم و جانشان به آتشی که در ضمیر خود فروخته اند می سوزد، تنها درمانشان ریشه کن نمودن اصل مرض است . اینان باید دل‌های خود را از ناپاکی ها و افکار پلید تطهیر کنند و تیرگی های بدینی و بدخواهی را از صفحه خاطر بشویند، و در عوض خود را به سجایای اخلاقی و ملکات پسندیده متخلق نمایند و این برنامه هدف تربیتی مکتب مقدس اسلام است . بشر دوستی (( قال علی علیه السلام : ان الله سبحانه يحب ان تكون نية الانسان للناس جميلة . )) (۵۲۱) (( علی (ع) فرمود : خداوند دوست دارد که تمام مردم عالم نسبت به کلیه افراد بشر به پاکی و نیکی فکر کنند و خیرخواه یکدیگر باشند . )) (و عنه علیه السلام : ابلغ ماتشدر به الرحمة ان تضر لجمیع الناس الرحمة . )) (۵۲۲) و نیز فرموده است : بهترین و رساترین وسیله جلب رحمت الهی آن است که آدمی در ضمیر خویش خیرخواه تمام مردم جهان باشد . (( قال امیر المؤمنین علیه السلام : الکاظم من امانت اضغانه . )) (۵۲۳) حضرت امیرالمؤمنین فرمود: خاموش کردن آتش خشم برای کسی میسر است که از روی حقیقت دشمن های درونی را در دل بمیراند و ضمیر خود را از کینه و بدخواهی دگران پاک کند . (( و عنه علیه السلام اطلق عن الناس عقدة كل حقد . )) (۵۲۴) حضرت علی (ع) در ضمن عهدنامه خود به مالک اشتر سفارش می کند . تمام عقده های کینه و عداوت را نسبت به مردم بگشای و دلت را از بدخواهی دگران تزکیه و تطهیر کن . رهایی از نگرانی برنامه های درمانی دانشمندان امروز جهان برای گشودن عقده های روانی و نجات مردم از اضطراب و نگرانی ، تنها متکی بر اساس خود شناسی و تحلیل حالات روحی بیمار است . به عبارت روشن تر، به شرحی که امروز به عرض می رسانم ، یک عالم روان شناس برای آرام کردن هیجان های درونی یک انسان مضطرب و نگران فقط می تواند به مبانی علمی تکیه کند و از برنامه های روان شناسی و روان پزشکی استفاده نماید . او با تجزیه و تحلیل عوامل و تلقین های مفید، با ایجاد اعتماد به نفس و احیای شخصیت بیمار و عواملی نظیر اینها قادر است نگرانی روحی را درمان نماید و بیمار را از فشارهای نهانی و احساس حقارت و ناراحتی طاقت فرسا برهاند .

## نیروی علم و ایمان

به موجب روایات مذهبی که به ما رسیده است پیشوایان گرامی اسلام در ۱۴ قرن قبل برای درمان بیماری های روحی و گشودن عقده های روانی مردم به دو نیرو تکیه کرده اند: یکی نیروی علم و دیگری نیروی ایمان . به عبارت دیگر از یک طرف رهبران ارجمند اسلام از تمام مبانی علمی و دقایق روانی برای مبارزه با نگرانی استفاده نموده و عقده های روحی را گشوده اند، و از طرف دیگر به قدرت عظیم و بی نظیر ایمان تکیه کرده و دل های ناراحت و نگران را با اتکای به خداوند بزرگ آرام و مطمئن ساخته اند . (( الا بذکر الله تطمئن القلوب . )) (۵۲۵) بدون تردید تاءثیر ایمان در آرامش نفس و اطمینان خاطر به مراتب از قدرت علم بیشتر و قوی تر است . در مواقع خطیر، در آن جایی که نگرانی و اضطراب روح به اوج اعلائی خود می رسد و هیجان های درونی طوفانی بر پا می کنند و دانش روان شناس از آرام کردن آن عاجز می شود، قدرت نیرومند ایمان به آن ناراحتی خاتمه می دهد و روح



خود باخته و طوفانی را مطمئن و آرام می کند. همین نکته است که برنامه اسلام را نسبت به روان شناسی دنیای امروز ارزنده تر می کند و برتری مکتب اسلام را بر تمام مکاتب علمی جهان آشکار می سازد. برای این که ارزش ایمان در علاج بیماری های روحی و نگرانی ها به خوبی واضح شود و شنوندگان به امتیاز مکتب اسلام بر سایر مکاتب علمی جهان بهتر متوجه شوند، یکی از موارد نگرانی را بر سبیل مثال به عرض می رسانم. فال بد و نگرانی در بین ملل و اقوام مختلف جهان بعضی از چیزها شوم شناخته شده و مردم به آن ها فال بد می زنند، مانند نحوست سیزده نزد بسیاری از ملل یا صدای کلاغ نزد عرب ها، و خواندن جغد نزد ایرانی ها. کسانی که به فال بد عقیده دارند، اگر در معرض آن قرار گیرند خود را گم می کنند، دچار نگرانی و تشویش خاطر می شوند. گاهی بعضی از این افراد بر اثر فال بد چنان شخصیت و اطمینان خاطر را از کف می دهند و آزرده خاطر و ناراحت می شوند که زندگی بر آنان تلخ و ناگوار می گردد و باید یک عمر در رنج روحی و نگرانی باشند. نگرانی مزمن چند سال قبل در مجله ای خواندم که در یکی از خانواده های بزرگ اروپایی که به نحوست سیزده عقیده ثابتی داشتند، دختری در روز سیزدهم ماه متولد شد. زمانی که دختر بزرگ شد و فهمید در روز سیزده به دنیا آمده ناراحت و آزرده خاطر گشت و هر قدر بزرگ تر می شد بر نگرانی اش می افزود و همیشه متاثر و افسرده به نظر می رسید. او عقیده داشت که نحوست روز ولادت باعث بدبختی اش خواهد شد. پدر و مادر برای درمان دختر به دکتر روان شناسی متوسل شدند تا مگر نگرانی وی را علاج کند و او را از تشویش و اضطراب خلاص نماید. روان شناس تمام قدرت علمی خود را برای تسکین خاطر دختر به کار برد، ولی نتیجه ای نگرفت. او خود را تیره روز و بدبخت می دانست و همواره از بدبختی خود با دیگران سخن می گفت. دختر پس از فراغت از تحصیل شوهر کرد و فرزند آورد، ولی همیشه در آتش نگرانی می سوخت. روزی با همسر و کودک خود در ماشین شخصی نشسته بود و از خیابان عبور می کرد. دکتر روان شناس بین راه آنها را دید، ایست داد، ماشین توقف کرد، نزدیک آمد و به زن جوان گفت: ((دیدم گفته های من صحیح بود و تو بی جهت نگران بودی و زندگی را بر خود تلخ می کردی. می بینی که اکنون در کمال سلامت با همسر مهربان و کودک عزیزت زندگی می کنی.)) زن جوان گریان شد و با ناراحتی گفت: ((آقای دکتر، من یقین دارم که عاقبت نحوست سیزده دامن گیر من خواهد شد و مرا بدبخت خواهد کرد!)) تلقین رنج آور فال بد برای کسانی که به آن عقیده دارد یکی از عوامل مهم ایجاد نگرانی و عقده روحی است و اهمیت آن به اعتبار اختلاف موارد و درجات شدت و ضعف نگرانی و همچنین طول مدت آن، تفاوت می کند. بعضی از نگرانی های فال بد صاحبش را چند روز یا چند ماه آزار میدهد و گاهی مانند آن دختر اروپایی یک عمر در عذاب و گرفتاری است! دانشمندان روان شناس عقیده دارند که فال بد ساخته و پرداخته جهل بشر است و آن را یک آفت واقعی و خطر حقیقی نمی دانند. آنان می گویند فال بد یک نوع تلقین رنج آوری است که صفحه خاطر مردم ضعیف و جاهل را تیره می کند و شومی آن جز ناراحتی و نگرانی چیز دیگری نیست. پیشوایان مذهبی نیز واقعیتی برای فال بد نمی شناسند، ولی اگر کسی به آن معتقد باشد و این امر غیرواقعی را مهم و حقیقی تلقی نماید دچار تشویش خاطر و اضطراب می شود. بدیهی است نگرانی و اضطراب یک واقعیت روانی است و می تواند منشاء بیماری ها و ضررهایی در جسم و جان گردد. ((قال علی علیه السلام: الطیره لیست بحق. (۵۲۶)) علی (ع) فرموده است: فال بد یک امر واقعی و حقیقی نیست. حوادث ناگواری که در بعضی از مواقع پیش می آید، در نظام خلقت علل منظمی دارد و مربوط به فال بد نیست. رفتار زشت و اخلاص ناپسند مردم است که باعث پدید آمدن پاره ای از حوادث نامطلوب می شود، ولی جهال آن ها را به حساب شومی ها و فالهای بد می گذارند. بسیاری از مردم تهران سیزدهم فروردین را روز نحس می دانند و برای فرار از نحوست آن از شهر خارج می شوند و آن روز را با عیاشی و خوشی می گذرانند، به گمان این که از نحوست سیزده و شومی آن مصون بمانند! چند سال قبل در چنین روزی یک نفر جوان به علت زیاده روی در شرب خمر به قدری مست شده بود که سر از پای نمی شناخت. مقارن غروب از خیابانی گذر می کرد. او که از مستی پیش پای خود را نمی دید در حوضچه تقسیم آب افتاد. فک اسفلش چنان با شدت به

سنگ در حوضچه تصادف کرد که استخوان فک و چند دندانش شکست، دهانش غرق خون شد. مردم جمع شدند، او را از گودال بیرون کشیدند، و در ضمن به هم می گفتند که نحوست سیزده دامن گیر این جوان شد و او را بدبخت کرد! شومی مستی حق این است که عدد سیزده باعث بدبختی او نشده است، بدبختی او از خود اوست، از رفتار ناپسند اوست، بدبختی او از شومی مشروب الکی و میگساری اوست. قرآن شریف این مطلب مهم روانی را در ضمن شرح یک قصه مختصر با عبارت کوتاهی بیان کرده است: چند نفر از رجال الهی برای دعوت و تربیت مردم قریه ای پیا خاستند. مردم نادان آنان را تکذیب کردند و به دروغگویی متهمشان نمودند و به این قانع نشدند. (( قالوا انا تطیرنا بکم . (۵۲۷) )) گفتند ما به وجود شما فال بد می زنیم و شماها را مایه شومی و نحوست می دانیم. (( قالوا طائرکم معکم ائن ذکرتم . (۵۲۸) )) فرستادگان خدا گفتند: وجود ما باعث شومی و نحوست نیست، به ما فال بد نزنید، بلکه اگر فهم و درایت داشته باشید نحوست ها را در خودتان جست و جو کنید. شومی و نحوست در ضمیر شما، در اخلاق بد و رفتار ناپسند شما، در عقاید باطل و افکار منحرف خود شماست. اگر می خواهید از بدبختی و شومی خلاص شوید باید خویشتن را اصلاح کنید. هیجان های روحی کسانی که به فال بد عقیده دارند اگر در معرض آن قرار گیرند دچار هیجان های روحی و نگرانی می شوند. فال بد در ضمیرشان عقده های به وجود می آورد که موجب اضطراب روح و ناراحتی آنان می گردد. به طوری که در ابتدای سخن عرض شد عقده های روانی نه تنها مایه ناراحتی فکر و تشویش خاطر است، بلکه در بدن نیز اثر می گذارد و می تواند منشاء بیماری های مختلفی گردد. بدون تردید چنین انسانی برای به دست آوردن آرامش خاطر و نجات از بلائی نگرانی احتیاج به درمان دارد. اینک به اختصار برنامه درمانی دانشمندان روان شناس و برنامه پیشوایان عالی قدر اسلام را در مورد این قبیل بیماران به عرض می رسانم و گمان می کنم با مقایسه و سنجش این دو با یکدیگر، ارزش ایمان و برتری برنامه اسلام برای شنوندگان محترم روشن شود. نظام آفرینش خلاصه سخنان علمی یک دانشمند روان شناس برای درمان کسی که به علت فال بد گرفتار نگرانی شده و خویشتن را در معرض خطر می بیند، این است که جهان ما بر پایه محکم نظم و حساب استوار است، تمام حوادث این عالم و همه نیک و بد های آن دارای علل و اسباب منظمی است و هیچ موجودی بدون آن اسباب به وجود نمی آید و فال بد در نظام خلقت از عوامل و اسباب نیست. روزگاری که بشر جاهل بود و نمی توانست علل حوادث عالم را درک کند، به پناه اوهام می رفت و سخنان خرافی می گفت. یکی از آن اوهام فال بد است. ریشه اساسی فال بد در گذشته نادانی بشر بود، ولی بر اثر تلقین های مکرر در طول قرن های متمادی، از نسل های سابق به نسل بعد منتقل شده و امروز نیز بعضی از مردم به این امر غیر واقعی عقیده دارند و موقعی که درباره کسی یا چیزی فال بد می زنند، باعث تشویش خاطر و نگرانی آنان می شود. اثر حالات روانی به بیمار می گوید فال بد واقعی ندارد، ولی حالات روحی شما نسبت به قبول یا رد آن یک امر واقعی است. شما هستید که اگر آن را قبول نکنید از نگرانی مصونید و در تمام عمر به سلامت و با اطمینان خاطر زندگی می کنید. شما هستید که اگر فال بد را بپذیرید و آن را یک امر واقعی تلقی نمایید به اختیار خود در باطن خویشتن آتشی می افروزید و باید در آن آتش بسوزید و جسم و جان خود را تباه نمایید. در نظر دانشمندان روان، این بیان تنها مخصوص درمان نگرانی فال بد موهوم نیست، آنان برای آزاد کردن بشر از سایر فشارهای روحی و عقده های درونی نیز با همین منطق سخن می گویند. ((بنابرین خود عقده حقارت و ظاهر آن مهم نیست، بلکه طرز تفکر ما نسبت بدانها اهمیت دارد. اگر با شجاعت و اعتماد به نفس با آنها روبه رو شویم مایه پیشرفت و اعتلای ما در زندگی فراهم می سازند، و بالعکس اگر به آن ها میدان دهیم و خود را فرمانبردار آن ها سازیم در اندک مدتی بر اعصاب و شخصیت ما غلبه کرده و سلامتی جسمی و روحی مان را مختل می سازند. ))

(۵۲۹) در چهارده قرن قبل اولیای اسلام برای درمان نگرانی مردم با همین منطق علمی سخن گفته و حالات روحی کسانی را که بر اثر فال بد دچار تشویش و اضطراب می شدند، تجزیه و تحلیل کرده اند! (( قال ابو عبدالله علیه السلام: الطیرة علی ما تجعلها ان هونها تهونت و ان شدتها تشددت و ان لم تجعلها شیئا لم تکن شیئا . (۵۳۰) )) امام صادق (ع) به عمرو بن حرث فرمود: قوت و

ضعف فال بد در روان تو با وضع روحی و عقیده قلبی ات بستگی دارد. اگر آن را سست و ناچیز بگیری اثر آن هم سست و ناچیز خواهد بود، اگر آن را یک امر مهم و مؤثر تلقی کنی اثرش نیز در تو شدید و مهم خواهد شد، اگر اساسا آن را به هیچ بگیری، غیر واقعی بدانی و به آن ترتیب اثر ندهی، هیچ و بی اثر خواهد بود. هماهنگی دین و علم ملاحظه می کنید که در این حدیث، امام صادق (ع) تنها بر اساس علم سخن گفته و در بیان خود به منطق روان شناسی تکیه کرده است. در این جا دین و علم دوش به دوش هم آمده و هر دو یک راه را پیموده اند. همان منطقی را که رئیس عالی قدر مذهب در قرون گذشته به کار برده است دانشمندان امروز نیز برای درمان بیماری نگرانی به کار می برند و از آن استفاده می کنند. دانشمندان روان شناس اگر بتوانند با منطق علمی و عقلی بر احساس بیمار غلبه کنند و بی اساس بودن فال بد را به او بقبولانند، اگر قادر باشند مریض را حقیقتاً قانع کنند و روح وی را از این قید و بند واهی آزاد نمایند، بدون تردید بیمار درمان می شود و اضطراب نفس جای خود را به آرامش ضمیر و اطمینان خاطر خواهد داد، ولی بدبختانه چنین موفقیت درخشانی همه جا نصیب روان شناسان نمی شود، زیرا کسانی هستند که مانند آن دختر اروپایی به نحوست سیزده گرفتار و پای بندند و این عقیده غلط در اعماق جانانشان به قدری ریشه کرده است که هیچ روان شناس زبردستی قادر نیست با منطق عقل و استدلال در آنها تاءثیر کند و از نگرانی و رنج های درونی آزادشان نماید. زن جوانی اروپایی پس از سالها زندگی کردن و سخنان عملی دکتر روان را شنیدن، پس از شوهر کردن و فرزند آوردن، تازه در مقابل روان شناس معالج خود به یاد شومی روز ولادت گریه می کند و همچنان در آتش نگرانی می سوزد. زن با گفتار و رفتار خود به او می فهماند که سخنان علمی تو در روان من تاءثیر نکرده و بیماری ام را درمان ننموده است.

### عجز علم از درمان

او به نحوست سیزده چنان عقیده مند است که اگر فرضاً هشتاد سال در کمال سلامت و رفاه زندگی کند، باز هم از شومی روز ولادت خود سخن خواهد گفت، و در روزگار پیری مرگ طبیعی خود را به حساب نحوست سیزده خواهد گذارد. بدیهی است کدر چنین شرایطی مکتب علم بی اثر می شود و روان شناسان عالم از درمان این قبیل بیماران عاجز می مانند. چنانکه روان شناس غربی نتوانست با منطق علمی خود زن جوان را از نگرانی نحوست سیزده خلاص کند و بیماری رنج آور وی را درمان نماید. مکتب دین برای درمان نگرانی تنها متکی به منطق علم نیست، بلکه در این راه از نیروی ایمان نیز استفاده می کند. اثر ایمان در تسکین خاطر و درمان بیماری روحی به مراتب از نیروی علم مهم تر و ثمربخش تر است. موقعی که یک فرد با ایمان و خداپرست دچار نگرانی فال بد می شود، پیشوایان اسلام برای درمان او از دو راه وارد می شوند و به دو بیان با وی سخن می گویند: یکی منطق علمی است و به شرحی که عوض شد آن منطق مشترک بین مکتب دین و مکتب دانش است، و دیگر منطق ایمان که مخصوص مکتب دین است. دین اسلام، اعتقاد به فال بد را منافی با اساس یکتاپرستی دانسته و آن را یکی از شاخه های شرک می شناسد. (( قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الطیرة شرک. (۵۳۱) )) رسول اکرم (ص) فرمود: اعتقاد به فال بد، شرک به خداوند بزرگ است. یعنی کسی که در نظام عالم فال بد را منشاء اثر خیر و شر بداند، در مقام توحید افعالی برای خداوند شریکی قرار داده است. (( و عنه صلی الله علیه و آله: من رجعت الطیرة عن حاجته فقد اشرک. (۵۳۲) )) و نیز فرموده است: اگر کسی به علت فال بد از راهی که می رود برگردد و از تصمیم عاقلانه ای که گرفته است منصرف شود، با این عمل به خداوند یکتا شرک آورده است. منطق ایمان جایی که بیمار با منطق علم قانع نشود و همچنان گرفتار نگرانی فال بد باشد، پیشوای روحانی اسلام برای درمان او از منطق ایمان استفاده می کند و به بیمار می گوید: متوجه باش که تو با اعتقاد به فال بد خویشتن را از صف موحدین خارج می کنی و خود را در ردیف مشرکین و بت پرستان قرار می دهی. به هوش باش اگر فال بد را که ساخته جهل بشر است. در نظام خلقت مؤثر بدانی و آن را منشاء خیر و شر بشناسی، در باطن خود برای خداوند بزرگ و قدرت نامحدود او شریکی ساخته ای! پیشوای

اسلام به او می‌گوید: اگر از فال بد می‌ترسی و از حوادث مجهول و ناگواری که به خاطرت می‌گذرد هراس داری به پناه خدا برو و خود را به او بسپار و از وی استمداد کن. اوست که در هر حال حافظ و نگاه دار واقعی است. اوست که می‌تواند هر حادثه و بلایی را بگرداند و آدمی را در حمایت خود از هر خطری حفظ نماید. (( روی عن ابی الحسن علیه السلام لمن اوجس فی نفسه شیئا: اعتمست بک یا رب من شر ما اجد فی نفسی فاعصمنی من ذلک . )) (۵۳۳) پروردگارا، از خاطره بدی که در ضمیر خود احساس می‌کنم به تو ملتجی هستم، خدایا مرا از خطر آن محفوظ بدار! برتری مکتب دین برای افراد با ایمان توجه به خداوند و استمداد از نیروی لایزال الهی بهترین وسیله آرامش روح و رفع نگرانی است. آن جایی که علم از علاج اضطراب و تشویش خاطر عاجز می‌شود، ایمان به خدا آن را درمان می‌کند و روح خود باخته بیمار را مطمئن و آرام می‌سازد: (( الا بذکر الله تطمئن القلوب . )) و همین نکته است که باعث برتری مکتب دین بر مکتب علمی روان‌شناسی است. عموم دانشمندان روان‌شناس معترفند که ایمان نقش مهمی در علاج بیماری‌های روحی دارد و در کتاب‌های خود به این مطلب تصریح کرده‌اند. روان‌پزشکان در مواردی که با بیماران مؤمن برمی‌خورند برای درمانشان از نیروی ایمان استفاده می‌کنند و نتایج درخشانی از این راه عایدشان می‌گردد. خلاصه از نظر علمی برای عموم دانشمندان ثابت و محقق است که نیروی عظیم ایمان در ایجاد آرامش و اطمینان فوق‌العاده مهم و مؤثر است. روان‌پزشکی و ایمان ((امروز جدیدترین علم، یعنی روان‌پزشکی، همان چیزهایی را تعلیم می‌دهد که پیامبران تعلیم می‌دادند، چرا؟ به علت این که پزشکان روحی دریافته‌اند که دعا و نماز و داشتن یک ایمان محکم به دین، نگرانی، تشویش، هیجان و ترس را که موجب نیم‌بیشتری از ناخوشی‌های ماست برطرف می‌سازد. یکی از پیشوایان علم مزبور می‌گوید: کسی که حقیقتاً معتقد به مذهب است هرگز گرفتار امراض عصبی نخواهد شد. )) (۵۳۴) ((دیل کارنگی می‌گوید: هزاران نفر از اشخاصی که به عذاب روحی گرفتارند و در تیمارستان‌ها داد و فریاد می‌کنند، چنانچه به عوض یکه و تنها رفتن به جنگ زندگی، دست استمداد به سوی قدرت مافوق برتری دراز کرده بودند محتملاً نجات می‌یافتند. بسیاری از ما وقتی از زندگی به ستوه می‌آییم و به آخرین حد نیروی خود می‌رسیم، در ناامیدی و یاس رو به سوی خدا برمی‌گردانیم. البته در موقع گرفتاری هیچکس منکر خدا نیست، اما چرا تا مرحله ناامیدی و یاس تامل کنیم؟ چرا هر روز تجدید قوا ننماییم؟ چرا برای عبادت منتظر فرا رسیدن روز معینی بشویم؟ من با این که پروتستان هستم هر وقت احساس می‌کنم که احتیاج به دعا و نماز دارم فوراً در اولین نمازخانه‌ای که در سر راه خود بیابم به دعا می‌پردازم و بارها شده است که در نمازخانه کاتولیک‌ها عبادت کرده‌ام. )) (۵۳۵) نیروی نامحدود ((دکتر آلکسیس کارل که برنده بزرگ‌ترین افتخار علمی، یعنی جایزه نوبل می‌باشد طی مقاله‌ای می‌نویسد: دعا و نماز قوی‌ترین نیرویی است که چون قوه جاذبه زمین وجود حقیقی و خارجی دارد. در حرفه پزشکی، خود من مردانی را دیده‌ام که پس از آن که تمام معالجات دیگر در حال آنان مؤثر واقع نشده بود، به نیروی دعا و عبادت از بیماری و مالیخولیا رهایی یافتند، دعا و نماز چون رادیوم یک منبع نیروی مشعشعی است که خود به خود تولید می‌شود. از راه دعا می‌کوشد نیروی محدود خود را با متوسل شدن به منبع نامحدود تمام نیروها افزایش دهد. وقتی که ما دعا می‌خوانیم خود را به قوه پایان‌ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است متصل و مربوط می‌کنیم. غیرممکن است مرد با زنی تنها برای یک لحظه به دعا نپردازند و نتیجه مثبت و مفیدی از آن نگیرد. )) (۵۳۶) ((ویلیام جیمز، اتساده دانشگاه هاروارد می‌گوید: امواج خروشان سطح اقیانوس هرگز آرامش اعماق آن را برهم نمی‌زند و در نظر کسی که بر حقایق بزرگ‌تر و با ثبات‌تر دستاویز دارد، فراز و نشیب‌های هر ساعته زندگی چیزهای نسبتاً بی‌اهمیتی جلوه می‌کند. بنابراین یک شخص واقعاً متدین، تزلزل‌ناپذیر و فارغ از هر دغدغه و تشویش است و برای انجام هرگونه وظیفه‌ای که روزگار پیش آورد با خونسردی آماده مهیا می‌باشد. )) (۵۳۷) خداپرستان آزاده آزادگان واقعی کسانی هستند که به پروردگار جهان ایمان دارند و به او متکی و متوکلند، اینان در پرتو ایمان به خدا، همواره روحشان قوی و نیرومند است. زبونی و فرومایگی در حریم جانشان راه ندارد، تحقیرهای متراکم، اهانت‌های پی‌در پی، شکست‌های گوناگون

، ناکامی‌ها و تهمت‌ها و خلاصه کلیه عوامل نگرانی قادر نیست استقلال و شخصیت خداپرستان آزاده را در هم بشکند و آنان را دستخوش خود باختگی و یاس نماید. ایمان به خدا در ضمیر پاک مردان الهی مانند سد محکمی است که در برابر طوفان‌های سهمگین زندگی در کمال نیرومندی مقاومت می‌کند و باعث سربلندی و پیروزی صاحبش می‌گردد. (( عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول : ان الحر حر علی جمیع احواله ، ان نابتة نابتة صبر لها ، و ان تداکت علیه المصائب لم تکسره ، و ان اسر و قهر او استبدل بالیسر عسرا ، کما کان یوسف الصدیق الامین صلوات الله علیه لم یضرر حریته ان استعبد و قهر و اسر و لم یضره ظلمة الجب و وحشته و ما ناله ان من الله علیه فجعل الجبار العاتی له عبدا بعد اذ کان له مالکا . (۵۳۸) )) ابی بصیر گفت : از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: آزادمرد در همه حالات آزاد است. اگر به مصیبتی دچار شود صبر می‌کند. اگر گرفتار هجوم بلا گردد شکست نمی‌خورد. آزادمرد اگر سائر شود، ستم بیند، آسایشش به سختی مبدل گردد، باز هم آزاد است. چنان‌که به روح آزاد یوسف صدیق آسیبی نرسید، با آن‌که به بردگی رفت، اسیر شد، ستم دید، همچنین تاریکی زندان، وحشت حبس، و مصائب دیگری که دامنگیر آن مرد الهی شد، ضرری به شخصیت روحی وی نزد، و سرانجام خداوند بر او منت گذارد، به اوج عظمت و اقتدارش رسانید و فرمانروای جبار مصر را که روزی مالک یوسف صدیق بود، به بندگی و غلامی وی درآورد! نتیجه آن‌که درمان عقده‌های روحی و نگرانی‌ها در مکتب روان‌شناسی تنها متکی به علم است و در مکتب روحانی اسلام متکی به علم و ایمان است. دانشمندان جهان به اثر نافذ ایمان در علاج بیماری‌های روحی اعتراف دارند. هر بیماری که تعالیم نورانی انبیا در دلش پرتوی افکنده و دارای سرمایه ایمان است، روان‌شناس از آن استفاده می‌کند و بیمار را با استمداد از قوه ایمان درمان می‌نماید. منشأ حقارت اینک بیان درمان: به شرحی که در چند روز گذشته به عرض رسید، منشأ پیدایش احساس پستی و حقارت در اشخاص متفاوت است. پاره‌ای از عقده‌های روانی و نگرانی‌های روحی از دوران کودکی سرچشمه گرفته و بعضی از آن‌ها در بزرگسالی به وجود آمده است. اطفالی که از اول معیوب و ناقص متولد شده‌اند: کودکانی که در شرایط فقر و ذلت رشد کرده‌اند، فرزندان که در محیط خانواده بد تربیت شده‌اند، از گروه اولند و عقده حقارت آنان مربوط به دوران طفولیت است. کسانی که دوران کودکی را از هر جهت به سلامت گذرانده و از تربیت‌های صحیح برخوردار بوده‌اند، ولی بر اثر شکست‌ها، ناکامی‌ها، اهانت‌ها، تحقیرها و خلاصه بر اثر حوادث گوناگون زندگی، دچار پستی و حقارت شده‌اند از گروه دوم هستند. محاسبه نفس اولین و مهم‌ترین وسیله درمان نگرانی‌ها و عقده‌های روحی و از نظر علمی و دینی محاسبه نفس و تجزیه و تحلیل حالات روحی بیمار و شناختن علل واقعی احساس حقارت است، تا زمانی که علت واقعی بیماری به دست نیاید و منشأ حقیقی مرض معلوم نشود درمان اساسی بیمار میسر نیست. یک قسمت مهم پیروزی‌های درمانی که در طب جدید نصیب پزشکان شده است، مدیون وسایل دقیق و حساسی است منشأ بیماری‌های جسمی را در زوایای تاریک بدن تعیین می‌کند و طیب را به علت واقعی مرض راهنمایی می‌نماید. محکمه عقل روان‌شناسان می‌گویند کسی که گرفتار نگرانی روحی و اسیر عقده حقارت است برای نجات از این بیماری روانی باید برای خود پرونده‌های تشکیل دهد و خویشتن را در محکمه عقل محاکمه کند. باید آن خطرات تیره و تاریکی را که به طور مجهول خودنمایی می‌کند و باعث تشویش خاطر اوست روشن و واضح سازد. باید آن افکار مبهمی که صاحبش را پیوسته به خطرات ناشناخته‌ای تهدید می‌نماید از ابهام بیرون آید. باید آن اندیشه‌های سرکشی که در صفحه خاطرات آدمی خودسرانه و بی‌نظم و حساب می‌تازد، با محاسبه دقیق و جدی مهار گردد. خلاصه باید آن مطالبت کل را که از پشت ابرهای تیره تصور و خیال، به صورت دورنمای وحشت‌زایی باعث احساس نگرانی و حقارت شده است به محیط روشن ذهن آورد و با دقت، تجزیه و تحلیل کرد و هر قسمتی را به صورت سؤال در صفحه‌ای نوشت و به هر سؤال با راهنمایی عقل پاسخ داد و برای علاج هر یک از آن‌ها تصمیم صحیح و عاقلانه‌ای گرفت.

((بهتر این است که بنشینیم و اندکی درباره خود فکر کنیم، بینیم علت احساس حقارت ما چیست؟ چه چیزهایی را هدف زندگی خود قرار داده ایم؟ آیا وصول بدانها آسان است یا موانعی دارد؟ چه موانعی در کار است؟ تاکنون چه اشتباهاتی را برای پی‌ریزی آمال و هدف‌های خود مرتکب شده ایم. اینها را باید روی کاغذ نوشت و رابطه علت و معلولی آن‌ها را از هم تفکیک کرد، جدول زیر می‌تواند نمونه‌ای برای شما باشد: الف. در مورد نقص بدنی: ۱. آیا من به نقص بدنی خود خیلی اهمیت می‌دهم؟ ۲. آیا من به نظریات دیگران خیلی زیاد توجه نکرده و خود را بند حرف‌های آنان نساخته‌ام؟ ۳. آیا برای جبران نقص بدنی خویش استعدادهای دیگرم را پرورش داده‌ام؟ ب. در مورد کسی که در کودکی بد تربیت شده: ۱. آیا من هنوز همان افکار و احساسات دوران بچگی زندگی می‌کنم؟ ۲. آیا از دنیا و اجتماع انتظار دارم که با من مثل پدر و مادرم رفتار کنند؟ ۳. آیا من خود را مافوق نورچشم، عزیز دردانه، گل سر سبد دیگران دانسته و انتظار دارم مردم مرا این‌طور بنگرند؟ ۴. وقتی که این توقع من برآورده نمی‌شود و مورد احترام و پرستش دیگران قرار نمی‌گیرم، آیا دچار نومیدی و زبونی می‌شوم؟ ۵. کوشش من برای پیش‌افتادن از چه کسی است و برای چه این کار را می‌کنم؟ ج. در مورد کودکی که در دوران بچگی مورد تنفر و تحقیر بوده است: ۱. آیا ترس من از این است که مردم مرا آدم حقیری بشناسند؟ ۲. نسبت به چه کسانی که احساس می‌کنم که پایین‌ترم و برای چه؟ ۳. آیا تجربیات و وقایع دوران کودکی ام سبب شده است که هم‌وعان خود را با نظر تنفر بنگرم؟ ۴. آیا زندگی روحی من با آمیخته با ترس و هیجان است؟ وقتی که سؤالات مورد احساس حقارت را از خودتان کردید و آنها را با دقت حل‌اجی نمودید، خواهید فهمید که شما چگونه آدمی هستید، یعنی مرحله خودشناسی و معرفت نفس را انجام داده‌اید.)) (۵۳۹)

احصای نقایص اولیای اسلام نیز رسیدگی به حساب نفس، احصای نقایص و نوشتن آن‌ها، و همچنین بررسی آرزوهای دل و شناختن اندیشه‌های خوب و بد را برای درمان بیماری‌های اخلاقی و روانی به پیروان خود دستور داده‌اند. ((قال علیه السلام: و علی العاقل ان یحصی علی نفسه مساویها فی الدین و الرای و الاخلاق و الادب فیجمع ذلک فی صدره او فی کتاب و یعمل فی ازلتها.)) (۵۴۰) علی (ع) فرمود: لازم است انسان عاقل به حساب خود رسیدگی دقیق کند و تمام نقایص و عیوب خویش را در امور دینی خود، در نظرها و آرای خود، در خلقیات و ملکات خود، در آداب و طرز معاشرت خود، با شمارش صحیح احصا نماید و تمام آنها را به ذهن خود بسپارد، یا آنکه بر صفحه کاغذی بنویسد و برای برطرف نمودن آنها عیوب فعالیت نماید. بررسی عیوب ((عن امیرالمؤمنین علیه السلام: من حاسب نفسه وقف علی عیوبه و احاط بذنوبه فاستقال الذنوب و اصلح العیوب.)) (۵۴۱) امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمود: آنکس که به حساب نفس خود رسیدگی کند، بر عیوب و نقایص خویش آگاه می‌شود و از گناهان خود مطلع می‌گردد. در آن موقع است که می‌تواند خویش را درمان کند، گناهان را ترک گوید، و عیوب خود را اصلاح نماید. ((و عنه علیه السلام: من حاسب نفسه ربح و من غفل عنها خسر.)) (۵۴۲) و نیز فرموده است: آن کس که به حساب نفس خود رسیدگی کند سود می‌برد و آن که در این کار غفلت نماید زیان می‌کند. ((اگر کسی بتواند حوادث زندگانی خود را به خاطر بیاورد. منشاء و موجب اخلاق و کردار و رفتار خود را به دست خواهد آورد و همین که به این کشف موفق شد، مثل این که بندی از فکرش باز شده باشد، به سهولت از قید خیالات و رفتار مزاحم خود خلاص و به اصلاح خود موفق خواهد گشت.)) (۵۴۳)

نتیجه محاسبه دقیق پی‌بردن به ریشه‌های بیماری روحی و علل احساس حقارت است و این خود بسیاری از عقده‌های روحی را می‌گشاید و آدمی را از نگرانی‌های مبهمی که هر لحظه او را تهدید می‌نماید خلاص می‌کند، ولی درمان صحیح و چاره‌جویی در ضمن روایتی که عرض شد با یک جمله کوتاه بیان فرموده بود: ((و یعمل فی ازلتها.)) پس از آن که آدمی به حساب خود رسیدگی کرد و تمام عیوب و نقایص خود را احصا نمود و بر صفحه‌ای نوشت راه اصلاح آنها را بشناسد و عملاً اقدام کند. درمانی نگرانی مثلاً کسی که در کودکی مورد نوازش بیش از حد پدر و مادر بوده و در نتیجه، لوس و از خود راضی بار آمده

است. اکنون که بزرگ شده از مرد و زن اجتماع متوقع است که با وی مانند پدر و مادرش رفتار کنند و او را بیش از حد مورد احترام و تکریم قرار دهند و چون مردم چنین نمی‌کنند نگران و ناراحت می‌شود و در خود احساس حقارت می‌کند، دچار هیجان روحی و تشویش خاطر می‌گردد. اینک که به حساب خویش رسیدگی کرده، متوجه شده است که علت احساس حقارت و نگرانی اش این است که مردم او را مثل پدر و مادرش عزیز و محبوب نمی‌دارند و بر طبق تمنای درونی اش به وی احترام نمی‌کنند. گرچه این محاسبه تا اندازه‌ای از فشارهای مبهم روحی می‌کاهد و نگرانی را تخفیف می‌دهد، ولی برای درمان کامل یک محاسبه دیگری لازم است و آن اندازه‌گیری توقع و شناختن حد واقعی خویش است. او باید حساب کند که دوران کودکی گذشت. آن سبب بشکست و آن پیمان ریخت. پدر و مادر من نفهمیده مرا پر توقع و از خود راضی بار آورده‌اند، ولی من آن قدر که توقع دارم ارزش ندارم. اگر بخواهم در جامعه زندگی کنم باید آن روزگار را فراموش نمایم. باید به توقعات بی‌جای خود پشت پا بزنم. باید آرزوهای خامی را که در دل پرورده‌ام نادیده انگارم، باید خویشتن را بر اساس حق و شایستگی با جامعه منطبق نمایم. اگر مرحله دوم محاسبه را نیز به خوبی رسیدگی کرد و نتایج محاسبه را عملاً به کار بست، بیماری نگرانی ریشه کن می‌شود و تا پایان عمر با روانی آرام و روحی مطمئن زندگی خواهد کرد. ((قال علی علیه السلام: لا تطمع فیما لا تستحق. (۵۴۴)) علی (ع) می‌فرمود: به چیزی که شایسته آن نیستی طمع و تمنا نداشته باش. ((و عن علی علیه السلام: افضل الدواء ترک المنی. (۵۴۵)) و نیز فرموده است: بهترین داروی شفا بخش ترک آرزوهای نابجاست. برای درمان تمام عقده‌های روحی و نگرانی‌ها این دو محاسبه لازم است: اول آن که آدمی خود را بشناسد، حساب نفس خویش را برسد و علل احساس حقارت و نگرانی، یعنی ریشه مرض را بفهمد. دوم آن که با واقع بینی و کمک عقل، راه علاج را جست و جو کند و خود را با واقع و حقیقت منطبق نماید. ((به گفته ویتهد در کتاب روان‌شناسی مذهب، درمان کمپلکس احساس حقارت مربوط به دو مسأله است، خودشناسی، و هماهنگ ساختن شخصیت فردی... او می‌گوید: به نظر من اگر ما تا آخرین حد امکان خودمان را بشناسیم و پس از آن خویشتن را با محیط، با مردم و با حق وفق دهیم، بهترین راه را برای رسیدن به هماهنگی روحی یافته ایم.)) (۵۴۶)

تلقین قدرت بعضی از افراد گرفتار نقص عضوی غیر قابل اصلاحی هستند و از آن جهت در خود احساس حقارت می‌کنند و این نقیصه با هیچ محاسبه روانی و برنامه پزشکی علاج‌ناپذیر نیست. اینان باید در خود تلقین قدرت و مقاومت نمایند، باید با آن عیب سازند و در عوض به احیای استعدادهای درونی خویش پردازند و نقص خود را با کسب مال جبران نمایند و از این راه شخصیت خود را آشکار کنند. ((کودک با آدم بالغی که گرفتار نقص عضوی است باید مورد تلقین قرار گیرد، یا خودش خویشتن را تلقین کند. برای جبران آن نقیصه بدنی باید استعدادها و شایستگی‌هایی را که در نهادش پنهان است ظاهر سازد تا هم در نظر خودش و هم در نظر دیگران عیب او بیوشاند و جبران کمبودش بشود.)) (۵۴۷) خداوند در قرآن شریف به رسول اکرم (ص) دستور داده است: ((ادفع بالتی هی احسن السیئه.)) سیئه و بدی را با خوبی و عمل پسندیده بر طرف بنما. اگر تمام مردم این برنامه سعادت بخش را همه جا به کار بندند و هر زشتی و بدی را با خوبی و نیکی دفع نمایند، اگر ستم را با عدل، غضب را با حلم، نقض را با کمال، لغزش را با عفو، و خلاصه هر ناپسندی را با رفتار پسندیده‌ای برطرف کنند، جامعه به کمال لایق انسانی نایل خواهد شد.

نظر به این که علل عقده‌های حقارت و عواملی که باعث نگرانی‌های روحی می‌شود مختلف است، طبعاً راه علاج آن‌ها نیز مختلف خواهد بود، ولی اساس تمام برنامه‌های درمانی و متکی به دو محاسبه‌ای است که امروز به عرض رساندم: اول آن که حالت مبهم روانی بیماران به درستی تجزیه و تحلیل شود و علت حقیقی نگرانی آشکار گردد. دوم آن که برای گشودن هر یک از عقده‌ها برنامه مناسبی با راهنمایی عقل تنظیم شود و بیمار با تصمیم قطعی آن را عملاً به کار بندد و خویش را از فشارهای روحی آزاد نماید. نکته قابل ملاحظه‌ای را که در مورد فال بد توضیح دادم و لازم می‌دانم در پایان سخن نیز چند جمله‌ای در آن باره به عرض برسانم آن است که برنامه‌های درمانی روان‌شناسان برای گشودن عقده‌های روحی مردم تنها متکی بر اساس علمی است،

ولی پیشوایان گرامی اسلام برنامه های خود را بر دو پایه محکم ایمان و علم استوار نموده اند، و برای درمان بیماران ، همواره از این دو قدرت نیرومند استفاده می کنند، مثلاً: شکست اقتصادی اگر تاجری پس از سالها زندگی آبرومند و محترم هستی خود را از دست بدهد و به علت نداشتن سرمایه جنسی و نقدی ، تجارت خانه اش تعطیل گردد حتما گرفتار نگرانی و ناراحتی می شود . چنین انسانی بر اثر تهیدستی و شکست اقتصادی در خویش احساس حقارت می کند . او خود را کوچک و ناچیز می بیند، خواب و آرام ، آسایش و راحت از وی سلب می شود و همواره از فشارهای روحی و افکار پر هیجان خود در رنج و عذاب است و هر روز که بر او می گذرد جسم و جاننش فرسوده تر می شود و ممکن است سرانجام دچار اختلالات روحی و بیماری های روانی گردد . برنامه درمان در این مورد، مانند سایر موارد، بر دو محاسبه استوار است و باید جواب دو سؤال به خوبی روشن شود: اول نگرانی از کجاست و علت احساس حقارت چیست ؟ دوم برای رفع نگرانی و گشودن عقده حقارت چه باید کرد؟ اگر در ضمیر باطن تاجر فقیر شده علل پنهانی دگری برای نگرانی و احساس حقارت وجود نداشته باشد جواب سؤال اول خیلی روشن است : او از این جهت که هستی خود را از دست داده و فقیر شده ناراحت و نگران است . او از این جهت که روزی در ردیف تجار محترم بوده و امروز وی را تهیدست و بی بضاعت می دانند احساس حقارت می کند .

### تقویت روحی

جواب سؤال دوم نیز واضح است : باید یاس او را به امید مبدل ساخت . باید روح شکست خورده و ناتوان او را تقویت کرد . باید او را به کوشش و فعالیت وادار نمود، و خلاصه باید کاری کرد که دوباره تصمیم بگیرد و مجاهده کند، سرمایه ای به دست آورد و حیثیت بر باد رفته را برگرداند تا در نتیجه حقارتش به عزت مبدل گردد و نگرانی باطنی اش جای خود را به اطمینان خاطر و آرامش بدهد . ولی مطلب مشکل برطرف ساختن یاس و خود باختگی و ایجاد امید و اطمینان در ضمیر اوست . روان شناسان در چنین موردی تنها به محاسبه های علمی و تجربی تکیه می کنند و تاجر شکست خورده را به وسیله تلقین های مختلفی تقویت می نمایند . به او می گویند نامید باش ، یاس بزرگ ترین عامل بدبختی و تیره روزی است ، تصمیم بگیر، دوباره سر کارت برو، به فعالیت ادامه بده ، کوشش کن تا اعتماد مردم را به خود جلب کنی و از هر فرصتی به نفع خویش استفاده نمایی . سپس تاریخ زندگی کسانی را نقل می کنند که پس از شکست خوردن تصمیم گرفتند، کار کردند، سرانجام پیروز و موفق شدند . به او می گویند آنها نیز مانند تو بودند و مثل تو گرفتار شدند، فقط تصمیم گرفتند، کار کردند و اعاده حیثیت نمودند . تو اگر بتوانی مثل آنها امیدوار باشی و برای مجاهده و فعالیت همت نمایی می توانی همه شکست های خود را جبران کنی و به تمام ناراحتی ها و نگرانی ها خاتمه دهی . اتکای به خدا پیشوایان اسلام در چنین مواردی تمام برنامه های تمام برنامه های علمی و تجربی را به کار می بندند، به علاوه برای ایجاد امید و اطمینان از نیروی عظیم ایمان نیز استفاده می کنند و دل بیمار را به خداوند توانا متوجه می نمایند . به او می گویند نترس ، امیدوار باش ، به خداوند بزرگ اعتماد نما، اگر با توکل به خدا فعالیت کنی تو تنها نیستی ، خداوند حامی توست ، کسی که در حمایت خدا باشد هرگز شکست نمی خورد، تمام نظام عالم و همه دل‌های مردم در دست توانای خدای بزرگ است ، او مسبب الاسباب است ، او است که می تواند بزرگ ترین مشکل را با آسان ترین وسیله حل نماید . در مواردی که شکست های روحی شدید نباشد برنامه روان شناسان ممکن است بیمار را امیدوار کند و نتایج درخشانی به بار آورد، ولی جایی که بیمار بر اثر ضربه های شدید روحی خویشتن را به کلی باخته و اراده و شخصیتش در هم کوبیده شده است ، در مواردی که نگرانی های طاقت فرسا امید و اراده از وی سلب کرده است ، بعید به نظر می رسد که گفتار روان شناسان بتوانند در او ایجاد امید و شخصیت کند و بیماری وی را درمان نمایند، ولی در همین موارد اگر بیمار خود باخته به خدا ایمان داشته باشد منطق مردان الهی در وی اثری عمیق می گذارد، و به او نیرو و قدرت می بخشد . امید به خداوند تمام زوایای تاریک جاننش را به



نور امید روشن می کند و به وی حیات تازه ای می بخشد. ابوطیبار یکی از بازرگانان کوفه بود و بر اثر پیش آمدهای ناگواری هستی خود را از کف داد. او در مدینه شرفیاب محضر امام صادق علیه السلام شد و در ضمن شرح اوضاع و احوال خویش به عرض رسانید که تمام سرمایه تجارت من از دست رفته و اینک به سختی در مضیقه و فشارم و از آن حضرت راه چاره خواست، اول سؤال امام (ع) از وی این بود که: ((آیا در بازار دکان داری؟)) عرض کرد: ((بلی، ولی مدتی است آن را ترک گفته و تعطیل کرده ام، زیرا جنسی ندارم تا برای فروش عرضه کنم.)) ((فقال اذا رجعت الی الکوفه فاقعد فی حانوتک واکسه.)) امام (ع) برای درمان نگرانی و تجدید فعالیت او فرمود: موعی که به کوفه برگشتی دکان متروکت را باز کن، تنظیف نما، و درب حجره خود بنشین. برای جبران شکستهای یک تاجری که تمام سرمایه خود را از دست داده راهی جز تجدید فعالیت نیست. او باید دوباره به حجره تجارت خود برود و خویشتن را در معرض کارهای تجاری قرار دهد، ولی اقدام به چنین عملی با تردید و یاس میسر نیست، تجدید فعالیت احتیاج به امید باطنی و نیروی معنوی دارد. امام (ع) برای این که او را مطمئن و امیدوار کند فرمود: ((اذا اردت ان تخرج الی سوقک فصل رکعتین ثم قل فی دبر صلواتک توجت بلا- حول منی و لا- قوه و لکن بحولک یا رب و قنتک فانت حولی و منک قوتی.)) ایمان و امید موعی که خواستی به بازار بروی و فعالیت تازه خود را شروع کنی دو رکعت نماز بخوان و پس از آن بگو بار خدایا، من به نیروی شکست خورده و روح خود باخته خویش متکی نیستم، تنها تکیه گاه من قدرت شکست ناپذیر توست. پروردگارا نیرو و قدرت من تویی، پناهگاه روح شکست خورده من تو هستی، خدایا من از تو تمنای روزی و گشایش زندگی دارم، از تو درخواست عافیت و موفقیت دارم، و کسی جز تو به انجام این درخواست قادر نیست. ابوطیبار به دستور امام (ع) عمل کرد. با آن که به قدری تهیدست بود که قدرت پرداخت مال الاجاره دکان را نداشت و خائف بود که در ساعت اول باز شدن مغازه مالک آن مراجعه کند و مطالبه مال الاجاره نماید، ولی توجه به خداوند روح شکست خورده او را چنان قوی و نیرومند کرده بود که با اطمینان خاطر حجره را گشود و در دکان بی متاع خود به امید خداوند نشست. ساعتی نگذشت، پارچه فروشی نزد وی آمد و درخواست کرد نصف دکان را کرایه کند. ابوطیبار موافقت کرد و نصف مغازه را به مال الاجاره تمام مغازه به وی واگذار نمود. پارچه فروش متاع خود را در نصف دکان باز کرد و در معرض معامله قرار داد. مغازه وضع تازه و آبرومندی به خود گرفت و آماده معامله شد. پارچه فروش چند عدل پارچه داشت که باز نکرده بود ابوطیبار گفت: ((یکی از عدلهای را در اختیار من بگذار بفروشم، حق العمل خود را بر می دارم و قیمت متاع را به تو می دهم.)) پارچه فروش قبول کرد، عدل پارچه را به وی تسلیم نمود. پیروزی ابوطیبار پارچه های او را در نصف دیگر مغازه که در اختیار خودش بود به عرضه مشتریان در آورد. اتفاقاً آن روز هوا به شدت سرد شد و مشتریان برای خرید به بازار هجوم آوردند! تا غروب تمام جنس فروخته شد، حق العمل خود را برداشت و قیمت عدل را تسلیم صاحبش کرد. ((فما زلت اخذ و ابیعه و آخذ فضله و ارد علیه راس المال حتی رکبت الدواب و اشتریت الرقیق و بنیت الدور. (۵۴۸)) ابوطیبار می گوید: به حق العمل کاری ادامه دادم و مرتب جنس می گرفتم، می فروختم، حق خود را بر می داشتم و قیمت اصل متاع را به صاحبش رد می کردم. کارم به قدری خوب شد که مرکب های سواری تهیه کردم، غلامان و کنیزان خریدم و خانه ها ساختم! پیشوایان گرامی اسلام در تمام موارد برای گشودن عقده های روحی و برطرف کردن نگرانی ها از دو نیروی ایمان و علم استفاده می کنند. نیروی ایمان بزرگ ترین وسیله درمان بیماریهای روحی است. نیروی ایمان مؤثرترین عامل برای ایجاد اطمینان نفس آرامش خاطر است، استفاده از قدرت عظیم ایمان است که مکتب اسلام را از تمام مکاتب علمی جهان جدا می کند و امتیاز و برتری آن را آشکار می سازد. از خداوند بزرگ مسألت داریم که همواره قلوب ملت ایران را به نور ایمان روشن و منور دارد و همه ما را از فواید مادی و معنوی ایمان مستفید و برخوردار فرماید.

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com) تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

